



قال شتبار

فی کتابہ المبارک

مکتبہ الحاج شیخ علی القاضی

المحدث والنسبہ کہ

درین زمانہ خجستہ محافل کتاب محتوی باقادات چنانکلی و باحتیاجات متداول المسمی

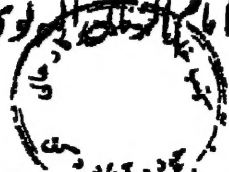
معیار الفضائل

Check 194

لخلاۃ

الاخیار والروائل

از رشحات خامہ عہدی از عباد امام المولوی الیہ نعیم حسن سلمہ الرحمن



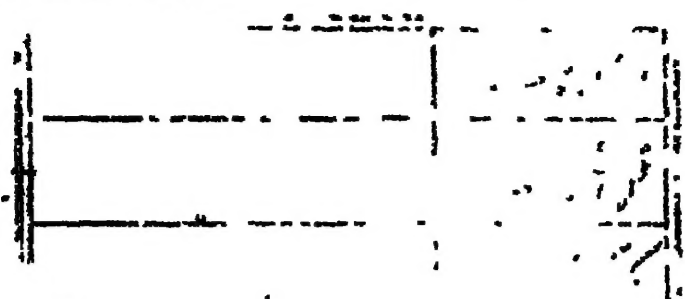
سید مبارک حنفی پرنٹر

سید محمد امجد علی

۲۰۰ جلد

بار اول

سید محمد افسر علی نقوی کاتب شائع فرمود



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شائے نیایش و حمد آفرینش مرخاق عالیان است فلله الأخره والاوّل و هو  
رب العالمین تراوش سرکش زیبائی ستائش اول مخلوق کون و مکان است فله المقام  
المحمود و هو رحمة للعالمین صلی الله علیه وآله الذین هم اصحاب العصمة وحفظة الدین اما بعد  
چون رساله معیار الفضائل و خصائل اصحاب الشمال و الشماکل بتحقیق جدید و تدقیق رساله  
بزرگان عربی از ابوی سلمه الشرح بمن رسید و سبقاً سبقاً بروی خواندم حدت مضامین  
مد الله اش بران آورد که ترجمه ما حاصلش بزبان فارسی ادا نمایم تا لایعانه موئین مستبصرین  
و طلباسترشدین نفع رسا باشد و ازاں ترا دآخرتم گردودن الله را هو التوفیق هو  
خیر رفیق و شریک . ساله یحنین خطبه مزین فرمود الحمد لله الذی ارشدنا الی سوا السبیل

يَهْدِي الْبَيْتَ الْمَطْهَرُ نَبِيَّسَ وَبِهَاجٍ وَصِيَّةَ الطَّاهِرِ النَّبِيلِ تَبِيْعًا لَشَرَفِهِ الْجَمِيلِ صَلَوَاتُ الْمَلَكِ عَلَيْهَا وَذَرَّتِنَا

الذين اذنبوا له عندهم البتة . فاصفناهم بالاصيل حتى نتقها من ارجلهم وافرغوا عندها على الحوض واسفل

فهم ارکان ایمان و توحید . . .

است عارفان که سالها مشغول به رسیدگی در این امور بوده است، یا بزرگ بخیر و

وَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّهِ بِأَسْمَائِهِ الْعَلِيَّةِ قَوْلَ كَلَامِ نَبِيِّ اللَّهِ تَرْجُمَهُ وَحْيِي بِمَا يَشَاءُ

آیه و ما یخلق عن السوء الذی یز الاوحی الی حی متضمنه و یدین معنی است و الله فاذکر والله

که علمک عالم تو نوالعلمون یعنی نازل خوانید چنانکه او تعالی شما را تعلیم فرموده است و فقیه شما  
 نمی دانستید و ریاضت که هدایت فرمودن حضرت رسالت صلعم به ترکیب صلوٰۃ از قیام  
 و قعود و رکوع و سجود و عدد و رکعات و تصریح اوقات ترجمه تعلیم خداوند کیم می باشد  
 چه قرآن مجمل در آن است پس انتساب تعلیم حضرت نبوی بذات الهی عمده دلیل بران است  
 و ظاهر وجه اش بهین است که قرآن که جامع هدایات شرعی است بس ستقن و مجمع حقائق  
 معانی نازل شده و اجمال و تاویلش کس نمیداند مگر رب العزه و اصحاب عصمت چنانکه  
 میفرماید و ما لعلم تاویلہ الا اللہ و الراخون فی العلم فعلی ہذا کہ قرآن مجمل در تاویہ مراد آمد  
 تعالی چندین جا آنحضرت صلعم را اذن بیان معانی قرآن داده چنانکه میفرماید و ما انزلنا  
 علیک کتاب لہم الذی اختلفوا فیہ و ہدی و رحمۃ لقوم یومنون یعنی واسے رسول ما کتاب را  
 بر تو نازل نموده ایم مگر برائے آنکہ تا بیان فرمائی بہر ایشان کہ مختلف شدہ اند در آن یعنی  
 در اصول یا در فروع کہ بیان تو برائے موئین ہدایت و رحمت شود پس لفظ بیان کہ در علم اصول  
 مقابل اجمال مقرر است و لالت دارد کہ کلام نبی بین کلام خدا است و همچنین میفرماید  
 و انزلنا علیک لکتاب لبتین للناس ما نزل الیہم و لعلم یتفکرون و باز فرمودہ است و انزلنا علیک  
 الذکر لبتین للناس ما نزل الیہم و مراد از ذکر قرآن و مقصود از ما نزل جملہ احکام شرعیہ  
 توحید و رسالت و معاد و عدل و امامت و اوامر و توہی و احکام حلال و حرام می باشد  
 اگر قرآن در تادیہ مراد مجمل نمی بود اذن بیان مقصود و بجلہ نفی و اثبات فی قولہ و ما انزلنا الی  
 قولہ لا لبتین بلام تعلیل در ہر سہ آیہ وارد نمی شد و فرق و اتحاد در تفسیر اجمال و بیان انچه  
 ہست مخفی نیست از اینجا واضح می شود کہ حدیث نبوی بین کلام الهی است او تعالی در آیہ  
 و لبت فی الامین رسولا منہم یتلو علیہم آیاتہ و یعلمہم الکتاب و المحکمۃ حدیث پیغمبر را بلفظ حکمت



خوانده است آنچه بر لفظ کتاب معطوف علیہ آمده است و اما مهم فخر الرازی در تفسیر کبیر علی  
صفحه ۳۴۴ ج ۲ و ۵۰۱ ج ۱ فرموده من حق المعطوف ان يكون مغايراً للمعطوف علیہ یعنی حق  
معطوف آنست که از معطوف علیہ مغایر باشد اگر چه تقریباً در مقام مفسر بود چون که در اینجا  
قرینه الفراق از حق معطوف پیدا نیست لهذا بنا بر اصل این معطوف که لفظ حکمت مغایر  
الکتاب آمده و تعلیم پیغمبر خدا صلعم سوائے احادیث و اخبار بعد تعلیم قرآن چیزی نیست پس  
المطلوب و مخفی نماند که عطف تفسیری جای می باشد که معطوف مفسر یا کسر مبتدیان و معطوف  
علیه مفسر یا لفتح مجمل و تادی مراد بود و در اینجا لفظ کتاب بدلیل قوله تعالی ذلک الکتاب  
لا ریب فیہ خود واضح الدلالة بر منی قرآن است احتیاج بیان ندارد و لفظ حکمت بر این  
قرآن البته مبهم غیر واضح و غیر مشهور است پس مبهم که حکمت است مفسر الکتاب موضح الدلالة  
نی شود پس حکمت مذکور که سنت پیغمبر ظاهر گشت جد مع وحی غیر مخلو که آنرا حدیث قدسی  
گویند و جامع اخبار حضرت نبوی است و در ثبوت وحی غیر متلو بین قدر کافی است  
او تعالی میفرماید لتعلم بین الناس با آلاء الله یعنی تا که حکم کنی ما بین مردمان با آنچه خدایتعالی  
ترا شناسا ساخته است و این در تفسیر ساری آمده و قبل از بیاب حکم و قرآن در تفسیر  
نازل نیست مگر آنکه بنا بر وحی غیر متلو بود و سوره آن قوله تعالی است و انزل الله بالآیة  
والحکمة و علیک مالم تکن تعلم یعنی خدایتعالی بر تو اسرار پیغمبر کتاب را و حکمت را نازل فرمود و نیز  
تعلیم نمود آنچه را نمیدانستی پس نزول حکمت و بر آیه و بیان نزول وحی غیر متلو است و ظاهر  
در مجمل داشتن بعض احکام شرعی آنست که مردمان بر تویل داشتن کلام مفسر و نشوند  
بلکه با وجود فکر غائر بشنود حضرت نبوی و را سخن فی العلم رجوع آرند و اخذ معانی قد آتی  
از احادیث و اخبار را بشنوند و بنمایند و بیان مجمل خواهند بهر حال مدار تفسیر است بر آیه

پیغمبر توفیق قرآن جا گرفت فالآن بر احادیث و اخبار مدونه که در کتب محدثین و علمای اخبار  
می باشند غور می باید کرد البته از ورود آنها عهد رسالت است که از جم غفیر صحابه پس  
صد و بیست و نه و پهل نفر را حلیین اخبار شمار کرده اند و اکثر ایشان بنقل حضرت رسالت می  
باشند و منسوب بوضع شده اند که فرمود آنحضرت صلعم لقد کثرت علی الخلفاء فلیتوبوا مقعد فی  
التاریخ یعنی هر آینه گروه که این بر من بعد کثرت هستند که اخبار دروغ بر من می بندند که پیغمبر  
چنین و چنان فرموده است پس می باید که جائی خود در جهنم مقرر دارند انتهی محصلاً از اخبار  
وجود و صحابین حدیث و عهد رسالت یافت شده و هرگاه حضرت نبوی بلای اعلی انتقال فرمود  
اصحاب اختیار پرده چپا یکسره بر خاسته علی الاطلاق افترا را بر آنحضرت صلعم بستند حتی  
خلفه اول عابز آمده گفت صحابه رسول را که شما در نقل اخبار اختلاف می نمایند بعد شمایان  
مردمان باشد اختلاف در آن خواهند کرد لهذا از آنحضرت چیزی نقل ننمایید چنانچه علامه ذبی  
در تذکره الخاند ترجمه البکر الصدیق آورده ان الصدیق جمع الناس بعد وفاة فیهم فقال لهم  
تحتوا عن رسول الله صلعم احادیث تختلفون فیها والناس بعدکم اشد اختلافاً فلاتحدثوا عن  
رسول الله و ترجمه عمر فاروق آورده ان عمر بن الخطاب بن مسعود ابی الدرداء عابا  
مسعود ابی الدرداء فقال قد اکثرتم الحدیث یعنی عمر اصحاب ثلاثه ابن مسعود ابی الدرداء و ابوبکر  
مسعود و امقیدار و فرمود که شما در نقل حدیث نبوی اکثر می نمائید انتهی یعنی از حدیث  
و کتب من تلقای انفسهم حدیث نفس روایت می سازید و مخفی ننماید که سرمایه صحاح سنت  
از این جهت مجربان و ممنوعان از نقل حدیث است تا آنکه زمانه همین جور منقضی گشت  
که بیه علامه حنفی بگوید امام الرازی سلطان عظیم القوة بود و کافی التفسیر الکبیر صنف  
و بقول ابوالحسن الاشعری و محدث علامه المقریزی باغی گشت و بقول الشهرستانی

چنانچه اصل خارجیت بروی صادق مے آید بانه قال کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت  
 الجماعۃ علیہ یسمی خارجیا اہتمام بلیغ در وضع اخبار و در فضائل خلفائے نمودگار و ابوالحسن  
 المدائنی فی سیرتہ و نقل عنہ ابن ابی الحدید فی شرح نہج البلاغۃ و صحیحین امام الدنیا بخاری  
 و امام مسلم و در عہد متوکل عباسی ناصبی مدون گردیدند و قتیکہ فرمائش او مثل امیر معاویہ  
 در نقل روایت صفات و روایت باری تعالی بر نقل و اخراج آہنا الثقات و افو مقرر کرد پس  
 اجتماع ہزار در ہزار فقہاء و شیوخ روایت بخاری بیان آمد و اورا مثل ابوبکر صدیق و عمر  
 بن عبدالعزیز شمار کردند کہ ہونی تا نسخ الغلط مع ذکرنا صیبتہ لہذا بریں فرمائش بنال انعام  
 چگونہ باور شود کہ صحیحین زیر اثر اختلاف خلیفہ ناصبی مرتب نشدند خصوصاً و قتیکہ شیوخ  
 شیعین امثال ابوبکر بن ابی شیبہ در جامع رصافہ و عثمان بن ابی شیبہ در جامع المنصور  
 متعم عطا یا فی خلیفہ ناصبی بودہ درس می دادند حافظ سیوطی و تالیف الخلفاء بعد نقل و تم  
 تدیس می فرمایند و توفرد عام الخلق للتوکل و بالتوا فی انتشار علیہ و التظیم لہ الخ ما نقلت ترجمتہ  
 و مویکذیر اثر بلون امام الدنیا و دعائے او برائے متوکل کہ از حملہ الخلق مے باشد اخراج  
 روایات بخاری از خوارج استہدینا کہ علامہ ذہبی در میزان الاعتدال تحت ترجمہ علی  
 بن ہاشم نقل میفرماید و لعلوہ ترک بخاری اخراج حدیثہ فانہ یجتنب الرافضۃ کثیرا کانہ یخاف من  
 تدفینہم بالتقیۃ و لا یجتنب القدریۃ و لا الخوارج و لا الجہمیۃ فانہم علی بدعتہم یزعمون الصدیق یعنی  
 امام بخاری در اندروایت از رافضہ اجتناب میفرمود بسبب تدفین ایشان بتقیۃ و از فرقہ  
 قدریہ و خوارج و جہمیہ اجتناب نمیکرد کہ آہنا راست گوئے باشند انتہی و این ہرب و این  
 قوت لجاجتہا زہر اثر باندنش در ناجیبت متوکل بود پس این اخذ از ہفتاد فرق  
 اند کہ شرع منبع از ان سیرا بہد و نہرا لک بخاری عنہما قدین البتہ تشریح بالاعلان و انحراف

صریح از قرآن است و کتابش مملو از کذب و بیانات خوارج و اهل بدعت و مشن  
 بقلب شریعت است و مجب است که او تعالی از خبر فاسق منع میفرماید و آیه ان جاءکم  
 فاسق بنیاء فنبیوا ان تصیبا و قوما بجهالة فقبیوا نادین و امام الدنیا فرقی ضال و خارج الاسلام  
 را که بدتر از فاسق اند در اخذ روایت معتبره وارد ما بنا الا اختلاف عظیم و انحراف عن  
 القرآن حیم هر نوع ممنوع و اشتقاق ابو بکر صدیق و عمر فاروق صحابه عدول را از نقل  
 احادیث حضرت نبوی و اخراج کردن قدریه و خوارج و جمعی از بها معاشره دل از  
 عدالت و گروه فحول باسکت بعد تحقق اختلاف ایشان در آنها خالی از خط و اختلاف است  
 سرتابی صحابه منوین نمی باشد که با همه حکم های امتناعی در نقل اخبار وضعی مرتکب  
 معاصی از حکم شریفین گردیدند و خبر ضال هر چند که او صادق الهی بود و هیچ وجه در شریعت  
 معتبر نیست فعلی ذلک همه اخبار صحاح سته و صحاح طسین بهین اختلاف بخد و بیات  
 ثابت برآمدند و مومند این تحقیق روایت صحیح مسلم است که در عنوان نقل میفرماید از  
 محمد بن یحیی بن سعید القطان عن ابيه قال لم نزل الصالحين في شيء الا كذب منهم في الحديث يعني  
 ما نديم صالحين را کاذب تر در امری مگر در نقل کردن احادیث و یحیی بن سعید قطان  
 از جمله شیوخ اصحاب صحاح سته اند که از بهین صالحین تدوین صحاح گردیده است  
 خصوص اخبار در فضائل جال که محدثین در تنقید آنها بوجه کثرت و انبار کذب و بیات عاجز  
 آمده طریقه تسامح را جائز داشته چنانکه حافظ سیوطی در اللالی المصنوعة میفرماید  
 و طریقه الامام احمد معروفه فی التسامح فی احادیث الفضائل و در احادیث الاحکام یعنی طریقه  
 امام احمد در احادیث غرر و کذاشت نمودن و احادیثه اکثر رجال مشهور است در  
 احادیثه و ما سبب یتیم الریاض شارح شفا فی قاصی عیاضه و در شرح حدیث النجوم



شریف علی عهده النبی صلعم کالوالیه من یسترون والیوم یجرون و مثل آن حدیث دیگر از  
 حذیفه نقل فرموده و حاصل حدیث مذکور اینکه هر آنکه منافقین درین روزها شریعت  
 از آنها که در عهد رسالت بودند از زمان نفاق را محقق داشته باشند و اکنون ظاهراً  
 می سازند و از عالیه مروی است حادثه وفات سرور کائنات و قول عمر و ابی بکر از  
 وفات بانه قال لن یوت رسول الله صلعم حتی یفنی المنافقین یعنی عمر گفت رسول خدا صلعم  
 هرگز نخواهد مرد تا آنکه منافقان فنا نشوند و ابی بکر و سعد و ثقیف و ملا علی القتی فی کتبات  
 و طره دستار شریعت چنین قرار داده اند که الصالحین کلمه عدل یعنی تمام صحابه چه یون  
 چه فاسق چه منافق همه در نقل حدیث ثقه و معتبر هستند و ریخا بجز آنکه گفته شود که سواد  
 اعظم جنی آیه ان جاءکم فاسق بنبأ منقلب قرار دادند و از همه ایشان اخراج روایت  
 روا داشته کتب صحاح بدون فرموده اند و این همه شواهد چنانند که اگر یک اناهد در  
 توثیق خبر عارض آید عند المسترشدین داخل تروکات بود پس این احتمال و اختباط  
 بران آورد که احادیث صحاح را بر قرآن شریف عرض کرده شود تا نقد و غش اذان  
 تمیز می شود چه قرآن واجب الایقان حقیقه جامع معاریب است و ضرورت تنقیح ظاهر  
 راست که حدیث مدار شریعت قرار یافته چنانکه در صدر گذشت و وثوق و رسوخ صحت  
 موقوف بر ثقت و عدالت راوی است چونکه در باب رجال تسامح بکار آورده اند و  
 صالحین در ایشان اکذب فی الحریث بوده اند و دیده و دانسته از فرق ضاله اخراج  
 روایت کرده اند و بخوشامد امرار وقت اخبار فضائل مشهور شده اند و ما بین موسن و  
 و منافق در اخراج روایت تمیز و افر فرموده اند فعلی و لک باید که تنقید رجال الفضائل  
 اعمال این طائفه از قرآن کرده آید تا حسن و قبح اسماء و فضائل آنها هرگز در و از آن



و ستم حدیث بر یگانگان واضح شود **فَاعْلَمُ** فضیلت لقمه بینی افزونی و مراد از آن علو مرتبه  
 است آنچه با اعمال حسنه مردم حاصل می شود و افضلیت بمعنی کثرت ثواب است و این  
 موقوف است بر برگزیدن و قبول داشتن رب العباد پس علم کسی و سماعت و هفت غیره  
 فضیلت است و نبوت و امامت و عصمت و علم لدنی و غیره البته افضلیت می باشد  
 و افضلیت در نسب غیر بموجب عده درین مقام است چنانکه محدثین روایت دارند که ان  
 النبی صلعم لما قالت بنو تمیم نحن اکرم العرب قال کذبتم بل اکرم منکم یوسف بن یعقوب بن اسحاق  
 بن ابراهیم کما فی الدر المنثور عن صفحہ ۸۴ ج ۶ و اثبات در امر الترقی الباسا و الظاهر  
 و حین الباس بمباشرة مشتق از عظیمه داخل افضلیت است که این مختصر تنه کبیر  
 نفس بتائید و توفیق حضرت رحمن و مظهر کمال ایمان است و تعالی میفرماید الم ترالی الذین  
 یزکون انفسهم بل لشرزکی من یشتر یعنی ای منی انکسار که تزکیه نفس می نمایند بلکه  
 خدایتعالی تزکیه می فرماید هر که را که می خواهد و میفرماید لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن  
 الیهم شیئاً قلیلاً یعنی اگر نمی بود که ثابت داشتیم ترا بر آئینه قریب بود که طرف ایشان  
 چیزهای قلیل میل نمودی و ابراهیم الرازی در افضلیت رسول خدا صلعم بر سایر انبیاء  
 بمشقه عظیمه بتلاش از آن حضرت یا اسئله **یا ای سید** افضل العبادات آخرها و تفسیر  
 کبیر نقل فرموده است و رسول الله صلعم فرمود **یا ای سید** السلام ثلاثه سقلی و علیا و غرقه فاما سقلی  
 فالاسلام و دخل فیہ عامه المسلمین و اما علیا فمتعلق بصلی و اما غرقه فبعض المسلمین افضل من بعض و  
 و اما الفرقه العلیا فالحج و سبیل الله **یا ای سید** الا افضلهم اخرجہ الطبرانی و نقیة السید طوسی  
 فی الدر المنثور یعنی اسلام بر سه قسم است اسفل و اعلی و غرقه یعنی آسمان به قسم که منتهای  
 رفعت است اما مرتبه اسفل اسلام است که عامه مسلمانان در آن داخل اند و اما

اعلی پس فزون آمدن اعمال بعض مسلمانان از بعض است و اما غرض علیا پس  
 جهاد فی سبیل الله است نمی رسد آنرا بکرا فضل مسلمانان انتهی و مروی از رسول خدا پرسید  
 که اتی الاعمال افضل قل ایمان بالله و جهاد فی سبیل الله انتهی بقدر الحاجة کما فی الصحیح  
 یعنی که امری اعمال افضل است فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه خدا انتهی و فائده قید راه  
 خدا و جهاد آنست که جلا دین صحابه بنا مزدگی غزا با غرض نفسانی اگر قتال سازند  
 آن جهاد فی سبیل الله نمی شود چنانچه در زمان رسالت در غزوه خیبر غارت گران صحابا  
 دست تقدی بر اموال و زنان یهود و رازک و دزد چون این ساخته بسم اقدس حضرت  
 نبوی رسید فرمود قد نین ان الله تع لم یجزم شیئا الا ما فی القرآن الحیث الطویل  
 کما یاتی روان ابو داود و سنن و انقصت صلعم خالد بن ولید را لقبیه بهذیه از  
 بنی عامر بن قریظ هدایت فرستاد و خالی با ایشان نداده از قبل میداشت تا آنکه  
 خالد مرد ان لقبیه را بقتل آورد چون این خبر تا حضرت رسید بدو السلام ان ابراهیم  
 صاحبین خالد بن الولید کما فی البخاری و فی کتب السیر و الاخبار و الرجال و الاخبار و بیضا  
 است که نه تا صحابه که معلل ان فرض بوده حضرت رسالت آنرا در حدیث ان الله  
 یوید بذالذین یجریل فاجر رواه البخاری اشارت فرموده و الباقی سیاقی معیار  
 اقول در تنبیح اخبار فضائل قوله تعالی است قل انی امرت ان اکون اول من اسلم  
 و لا تكون من المشکین یعنی بگویم منی هر آنکه من امر کرده شده ام که باشم نخستین  
 مردمان که اسلام آوردم و فرموده شده ام که باشم کین یا شتم و اسلام بمعنی  
 کردن نهادن بطاعت خدا و رسول است و سرتابی و شاق و دخل منافی آنست  
 و شتر که بچند وجه در تشریفات مستعمل شده او را شتر می و در عبارت شتر یا شتر که اول است



باری تعالی ثالثاً شرک در حکم خداوند متعالی عام از آنکه بهوائے نفس چیزی در حکم خدا است باز ثانیاً  
یا حکم غیر را در آن بیفزاید و درین باب قرآن ناطق است قوله تعالی ولا یشرک بعبادہ  
ربہ احد و قوله تعالی ان من یشرک باللہ فقد حرم اللہ علیہ الخیر و ما واه النار و قوله ولا  
یشرک فی حکمہ احد و قوله تعالی و آلہم یہود و قوله تعالی اتخذا العباد ہم و ربہا ہم ارباباً  
من دون اللہ فاحفظ پس اقرار بوحدانیت باری تعالی و اجتناب زجمله اقسام شرک سلا  
حقیقی و دین جنفی است فعلی ذلک ازین آیه تعرض بشمائل و خصائل عصایہ صحابہ می  
نمایم از ایشان چند تا کس مسلمان و باقی بہمہ مشرک خارج از ایمان برمی آیند لہذا شتو  
اول قوله من اسلم را ذکر می نمایم انچہ بمصدق الاسلام و دخل فیہ عامۃ المسلمین اصحاب سلا  
اند کہ گردن نہادن بطاعت برانہا صادق آید پس او تعالی شانہ در ترغیب ترہیب ایشان  
سبقرماید فان تطيعوا یوکم اللہ اجرًا حسناً و ان تتولوا کما تولیت من قبل یذکم عذاباً الیم یعنی اگر  
شما ایمان اطاعت خدا و رسول و را مروی خواہید کرد خداوند تعالی شما را از اجزن  
خواہد داد و اگر باز گشت خواہید کرد چنانکہ برشتید از اطاعت خدا و رسول پیش ازین  
خدا شما را عذاب دردناک خواہد فرمود انتہی و این آیہ در سورہ الفتح و رستہ ہجری  
یا بعد از آن وارد شد پس مراد از تولی من قبل ظاہر اوقاف بہر واحد و جنگ خندق و  
خیبر اند کہ یاقی بیا نہا و طاعت حقیقی کہ در آن شائبہ تشاک و یا خود رائی و یا آلودگی تحفظ  
نفوس و اختلاط بسترابی نبود البتہ عمدہ فضا کل اسباباً کہ بالامتنان و اعمال مکلفین  
مستصور نمی شود: یا اگر اطاعت موجب محبت رب العزیز می باشد چنانکہ بیفرماید و انکم  
تحبون اللہ فالتبیر بنحیکم اللہ و این حاصل نمی شود: بل کمال ایمان و رسوخ ایقان  
قال اللہ تع انما امنوا الذین امنوا باللہ و رسولہ و اؤذوا و لم یؤذوا علی امر جامع لم یذہبوا حتی

ایستاد و اینی جزین نیست که موئین هاتانند که بخدا و رسول وی ایمان آوردند و هر  
 گاه با تو غیر از امر جامع یعنی در جهاد می باشند نمی دانند که استیذان می نمایند از حق  
 و عنقریب خواهی دانست که گریختگان گاهی باذن پیغمبر فرار کرده اند پس اینان هیچ وجه  
 میطیع خدا و رسول نمی باشند چه جایگاه افضل الخاق آنها را گفته شود چنانچه این ابی  
 الحدید در شرح پنج المبلأه آورده قبل شیعنا ابی عبد الله البصری اتحد فی النصوص  
 ما یدل علی تفصیل علی ۴ معنی کثره الثواب یعنی کثره مناقبه فان ذاک امر مفروغ منه قدر که  
 حدیث الطائر المشوی دان المجهت من الله تع ارادة الثواب فقل ان قد سبقک الشیخ ابو علی  
 الی هذا قبل تنویر غیر ذلک قال نعم قول الله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاء  
 کما هم بینان مخصوص فاذا کان اصل المجته من ثبت کثرت البیان المرصوص فکل من زاد  
 شایسته زادته المجهت له و معلوم ان علیاً ما فرقی رحیم قطوفه غیره فی غیر موطن انتهی بقصد حاجت  
 یعنی ابوسعید ان الشیخ المتعزله پرسیده شد که در نصوص تفصیل علی بن ابی طالب می  
 یابی آنچه معنی کثره ثواب باشد نه معنی کثره مناقب و می که آن امر لیست مفروغ یعنی  
 فراغت کرده و شایسته و مسلم بین الناس است او حدیث طائر مشوی ذکر فرمود یعنی رسول  
 صلعم و قبیلک فی بریاں از راه ای پیش میرداشت و ذکر که انهم ایست با حب خلقک  
 الیک یا کل معنی هذا الطیر فجار علی بن ابی طالب انتهی به در الحاجه یعنی یا خدا یا بفرست  
 بمن بر که محبوب تر نزد تو در میان مردمان باشد که با من این طائر بخورد پس علی بن  
 آنحضرت حاضر شد و تیغ اسری داشت که مردان محبت خدا به تعالی کثره ثواب است  
 پس گفته شد پس که شیخ ابوصدی از تو بزرگوار این نفس سبقت گرفته آیا تو می یابی غیر  
 این حدیث را در روایات دیگر که در کتاب این امر مجتبه الذین یرتد عن فی سبیله

صفاً کانهم بنیان مرصوص است پس اصل محبت برائے کسیکه مثل ثبوت بنیان مرصوص ثابت گشت و هر کسیکه ثبات وے زیادت یا شد محبت با او زیاده می شود و معلوم است که هر آنکه محلی از زحف هرگز فرار نفرمود و غیر وے جای فرار کرد و نداشتی و مخفی ننماید شما که علماء سنت تفصیل خلقاً را اجتہادی ظنی فرموده اند چنانچه امامهم نوادی در شرح مسلم قول باقلانی آورده بانه اجتہادی ظنی لا قطعی اما قول اشعری بانه قال بالقطع لی غیر دلیل بر قطع نقل کرده و ابن حجر گفته ان التفصیل المذكور ظنی لا قطعی بهر نوع اختلاف ظنی و قطعی مقادست لخصوص افضلیت شاه ولایت نمی نماید و آیه فضل الله المجاہدین علی القاعیدین درین باب کافی است بالجمله مصنف رساله سلمه میفرماید که هر آنکه حدیث را بینه خیر نقل آخر و افضلیت حیدر کرار غیر فرار است که بمحقق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون فرار است تخلف درین غرض خیر را خطه فرموده گفت یا عطفین الراۃ غدا الی رحیل یحب الله ورسوله و یحب الله ورسوله کرار غیر فرار لایق نیست یعنی الله الی الله فمرا را که برودی عطا خواهم کرد که از الله ورسول را دوست میدارد و او را الله ورسول وے دوست میدارند کرار غیر فرار است از خواه که دید تا آنکه خدا ایرایه اوقع بداند این خیر بلاوه فائده تفصیل افضلیت شاه ولایت که فتح خیر نمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله بشارت افضلیت آنجناب خیر کشاور داد فائده دیگر هم برآمد و آن اینکه بیعتی که در حدیث معاشر صحابه بمعاهده عدم فرار بجا آورده بودند تا کمایاتی بیانه و درینجا که سال تمام منقرض نفرمودند که فرار مرده بود مر قی یار آور و ند و رضوانی که از جانب حضرت الهی مشروط بایثار معاهده عدم فرار بود و از سرگذشتند چه جایکه محبت که در حدیث اعلی است از رضوان چگونگی بایشان میسر سید هر حال این حدیث مشعر به بیعت معینی

که تا آنکه دیروز و پیرروز و امروز فرار اختیار کرده آمدند مصداق بحب الله و رسول  
و بحب الله و رسول می باشند فلذا جرم اصل محبت و از یاد اطاعت حضرات صحابه از  
چنین مواقع ظاهر شد و یاتی شود پس این آیه تشریفه فان تطیعوا لی و تطیعوا الله  
حکایت خبر تحت است آنچه علما عامه بلا ملاحظه تنقید متون بكتاب الله از فایده است  
نقل کرده اند اخرج البخاری عن عمر بن الخطاب عن ابن عباس عن النبي قال لو كنت  
معه من امتي غلبت لابل و لاكن افي و صاحبی چه اتقا ذیرا می خلت چنانکه مصداق است  
درینجا همی بین نیست بلکه آثار منافی آنست آنچه صاحب صواعق لبند ابن عساکر  
از انس آورده ان رسول الله قال لا یجتمع جهنم فی قلب منافق و لا یجمع الامون ابو یکر  
عمر و عثمان و علی از همان نسخ است که فاقد العلة است و اخرج البخاری عن عمرو بن العاص  
ان لی الیهم بعثه علی حبیش ذات السلاسل فانیته فقلت اتی الناس احب الیک قال  
عائشه فقلت من الرجال فقال ابو یوسف فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب فعد رجالا چه علت  
حب با شیخین چنانکه در آیه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله الخ مذکور است و  
در حدیث رایت آمده و رینجا مفقود است پس این خبر مثل سابق از صحت معمری است  
و هر حدیثی که در محبت و داشتن خدا و رسول او با شیخین باشد بوجه نیافتن آثار  
حب و رایشان که مقاتلت کبیران مرصوص باید نبیند فقتل است و لا یقال که علت  
حب در حدیث بی مشوی هم غیر مذکور است می باید که آنهم از صحت معمری بود بوجه  
آنکه می باشد اول از بیان بیست و نه است که در آن وعده ای می باشد با حب خلق  
و بر این بنا بر اینست که هر که خوب خدا ثابت باشد بر آنست  
صحت بیست و نه که در قرآن است و بیست و نه است و در قتال و اطاعه

شرعیہ مذکور است و جائے مذکور نبود و بر خیال رجوع بہمان علت مذکور می شود  
و محقق نمائند کہ فی ما نحن فیہ ذکر حبیب اللہ و رسولہ است نہ حبیبکہ فرط محبت بہوائے نفس  
اہل دنیا را می باشد و این زینتہ الحیوۃ الدنیا و متاع الدنیا است انچہ پہنچ وجہ در  
امر دین بکار نمی آید حالاً باز آمدیم باصل مقصود کہ بیان حبیب شریف است و اگر آثار  
حب در آنہا یافت نشوند اطاعت مطلقہ باید کہ از ایشان دریافت شود آہنم ناپیدا  
است مختصر اشکال و خصائص ایشان از صدر اسلام بمرض بیان می آید تا  
حقیقت حال این بزرگواران پدید باشد اما قبل ہجرت در مکہ آیات سیدنا  
نازل شدند یکجا کہ در سورہ المزل در ترغیب قتال مشرکین آمدہ قولہ تعالیٰ  
و آخرون یقاتلون فی سبیل اللہ و تقی نمایند کہ صیغہ مضارع یعنی امر و قرآن مذکور  
شده است مثل قولہ تعالیٰ الذوال ات یرضعن و قولہ و المطلقات تہربن و غیر قولہ

تعالیٰ در سورہ العنکبوت است و الذین جاہلوا النہدیتہم سبنا و ان اللہ مع الحنین  
و غیر در سورہ المائدہ ... فلا تطع الکافرین و جاہدہم بہ جہاد اکبر اولایقال کہ این  
مدنیہ اند و در سورہ بکہ ... و دیدہ چہ این اشکال و ادخال آیات یکجہ در سورہ مدنیہ  
و آیات مدنیہ در سورہ یکجہ بطعن صریح بر جامع قرآن است انچہ عند اہل السنۃ قبیح  
است و صاحب لقان آورده ترتیب سورہ و توضیح الایات مواضعہا انا کان بالوحی لغی  
ترتیب سورہ ہا و نیز و ضعیف داشتن آیات فی محلہا جزین نیست کہ بنا بروحی شدہ آیت  
پس ثابت گردیدہ کہ این آیات یکجہ در سورہ ہا یکجہ موافق وحی می باشند و امام  
صاحب تفسیر کبیر درین باب میفرماید و لو تجوزنا ان ترتیب القرآن لا علی سبیل الوحی  
فینرم حلینا ما بقولہ الامامینہ من کویز الزیادہ و النقصان و ہو علی صفحہ ۴۰۰ ج ۲ یعنی اگر

ترتیب قرآن را بر خلافت وحی تجویز نمائیم ببالا از مے آید آنچه اما میسر گونید باز زیادتی  
 و نقصان قرآن اتمی فعلی الگ نمی شود بنا بر اصول اهل سنت که آیه مدینه در سوره یکیه بود  
 باشد پس باین اتمام در دو حکم حکم حضرت رسالت بملاحظه ضعیف الایان و نسبت  
 پیمان و حدیث العهد بالجابلیه بودن صحابه خصوصاً حضرات ثلاثه و من اسلم علی بیهم  
 امثال بقتال در مکة فرموده حالانکه عدد مسلمین در مکة بنا بر حکم ان یکین منکم عشرون  
 صابرون یغلبوا ماتین و ان یکین منکم ماتین یغلبوا الف کافیه بود چنانکه آنحضرت صلعم بقتال  
 منافقین تا آخر عمر شریف بملاحظه همین حدیث العهد بالکفر بودن آنها با وجود و روایات  
 الهی بجای دیگران و المؤمنین و المؤمنات و ان یغلبوا الف کافیه که امر غفلت باقتال هم نازل شده تمثیل نگذرد  
 چنانکه در صحیحین و مشارق الانوار ماثور است که فرمود رسول خدا صلعم ان قریشاً حجت  
 عهدی بجا بلایه و مصیبه و انی اردت ان ابخیرهم و اما ترغون ان یرجع الناس بالذنب  
 و رجوع رسول الله الی یومئذ یعنی هر آنکه مسلمانان مکة تازه عهد بجا بلایت و بوجه ترک  
 کفر که مانوس بآن بودند و خوبی اسلام ندیده اند گرفتار رنج و مصیبت اند و هر آنکه  
 من بالیشان عطا یا دادم و تالیف آنها طوطی مبارم ایا شما ای انصار را رضی نمی شوید  
 که قریش بدینار جوع نمایند و شما یان بار رسول خدا بخانه های خودتان رجوع سازید  
 اتمی و این حدیث وقتی ارشاد فرمود که آنحضرت صلعم که مال غنائم هوازن و حنین بر  
 مهاجرین و طلفاکه که قسمت کرد و چیزه بر قبیلہ انصار را بشمار فرمود و بعضی از ایشان  
 گفتند یغیر الله لیرسول الله لیطی قریشاً و یخیر کنا و میوفنا لقطر من دماریم کما فی البخاری  
 یعنی خدا هر چه بشود رسول خدا صلعم را که قریش را عطا میفرماید و ما یا نراترک و سازد  
 حالانکه سیوف ما خون قریش را می چکاند اتمی ازین شکایت که انصار بدینان آوردند



واضح شد کہ ہاجرین تا زمان ہوازن و حنین کہ آواخر غزوات اند جانبازی گہی  
 بکار نیاروند چہ جائیکہ بامثال آیات ثلاثہ مذکورہ سورہ یکہ مصروف قتال سے  
 شدہ اند اما حدیث العہد بالجاہلیۃ برون ہاجرین از ہین حدیث ان قریش احادیث عہد  
 بجاہلیۃ اربع ظاہر است کہ ایشان از قریش بودند و آنحضرت صلعم عذر بحدیث عہد  
 مخصوص بظہار نفرمود چہ لفظ جامع ہاجرین و طقار ارشاد نمود و آن ہین لفظ  
 قریش است و علت تالیف قسمت غنائم بر ایشان است و از حدیث بخاری ظاہر است  
 کہ تقسیم بر ہاجرین و طقار بمیان آورد کہ روی قاصبا یومئذ غنائم کثیرہ تقسیم فی  
 المهاجرین و الطقار ولم یعط الا انصار شیئا فقالت الانصار کاذبا کانت شریکہ فحق ندعی  
 و لم یعط الغنیۃ غیرنا الحدیث کہایاتی بیانہ مفصلاً ازین قسمت بحضرات ہاجرین ظاہر شد  
 کہ بقولہ صلعم اتانہم ایشان البتہ الی آلان موافقہ القلوب ماند و سہم گردانیدن رسول خدا  
 صلعم ہاجرین را دلیل ہین برانست کہ ایشانرا طمع مال داخل اسلام نمود و موافقہ  
 معنی بمشرب سلطنت برون عمروایام جاہلیت است کہ عالم نصاری او را ملک عرب  
 بعم شد ان ستودہ گما ترجمہ الواضح الی حدیثی کتب تاریخ بغداد فی حکایت طویلہ  
 نقلہ عند ابن ابی الحدادی شرح تہج البلاغہ علی صفحہ ۷۷ ج ۲ و در زمان بعثت دعوت  
 اسلام کہ حضرت رسالت میفرمودہ ان تزیب خزائن کہسہ بنی والروم حاصل شد  
 میفرمائی و چنانچہ ابن عبد البر صاحب استیعاب و ترجمہ تہذیب الکندی آورده کہ بنیاس عم  
 رسول وقتیکہ منہف از اسلام بود از غنیف بچوب سوال اوگفت: ویزا لہ فی حقہ  
 بکنوز کسری و قیصر و صاحب ناشاف بر تفسیر آیہ اجعل الالبۃ الہادۃ انہ انشی بآب لفسہ  
 کہ رسول خدا صلعم بچنین تزیین دعوت اسلام فرمودند اسطی غم کلمہ واحدہ تمکون

بها العرب و تدین لهم بها العجم یعنی ایا شما ای قریش بن کلمه واحده عطامی فرمایید که بدولت  
 آنکلمه واحده شما مالک ملک عرب باشید و عجم بهرکت آنکلمه بشمارام شوند انتهی و هر چند بدین  
 روایات ذکر گردیده شدن احدی از مهاجرین بنترغیب مال مذکور نشده اما فرست ایامانی  
 بآن قاضی و عقل کامل بآن راضی است که حضرات شیخین و اخرا بپااضه و برپهین ترغیب میل  
 نموده اسلام آوردند بدلیل آنکه وعده پیغمبر خدا بوجه اطلاق برحق است و انجا ز وعده ذمه  
 خدا بظهور آوردن لازم اگر پیغمبر وعده جنت بکسی فرماید خداوند تعالی لا محاله او را جنت  
 اعلیٰ برساند و اگر وعده مملکت نماید قضا و قدر انفاذ بآن البته بفرماید این ایفاء وعده  
 خزائن قیص و کسری بر تمام جهان هویدا است که بحق شیخین کاملین بظهور آمده فلامحالین  
 حضرات اند که اسلام بطبع خزائن اختیار کرده بودند این امر قلی بیشا مده انهار انجا ز  
 وعده طشت اند با هم گردیده لهذا نوعیت اسلام ایشان منجلی شده و او تعالی شان فی غیر  
 موضع من القرآن بهین اسلامیاں بذکر وعده خزائن و اموال دنیا اشارت فرموده  
 اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و علی سیر چنین نقل  
 نموده اند که آنحضرت وعده خزائن کسری و روم بقبیلہ انصار بهم فرموده بودند و جز آنکه  
 فرمودند بالنصار اما ترضون ان یرجع الناس بالدين و ترجوا بر رسول الله الی بیوتکم كما عرفت  
 و از مهاجرین فرمود اذ افتحت علیکم خزائن فارس والروم ای قوم! انتم قال عبد الرحمن بن  
 عوف كما امرنا الله تعالى فقال رسول الله كذا الحديث رواه مسلم فی صحیحہ عن عبد الله بن عمر  
 یعنی به گاه بر شما خزائن فارس و روم مفتوح شوند کدام قوم شما خوا هید شد عبد الرحمن  
 گفت: بپا شکم بما خداوند تعالی امر فرموده آنحضرت ارشاد نمود که هرگز نه الخ و امت  
 لعلم که در وقت قبیلہ بحکم از انصار بهم نیامدند بعشیر و بنی نہ بصحابه مصر و عراقین مگر بر آنکه



شیخین و بنی امیہ از طلقاً و غیر طلقاً روا و تعالی میفرماید تریدون عرض الدنیا و التبریک  
 الاخرة یعنی شما مال دنیا میخواہید و الله تعالی برای شما ارادہ آخرت میفرماید و این  
 صادق نمی آید مگر بر کسانی کہ قلوب آنها مملو بہوس مال بودہ اسلام آوردہ بودند و در  
 ماب صلعم از مال این اشخاص چنین خبر داد کہ انکم تحرقون علی الامانۃ و شکون تدانۃ  
 یوم القیامۃ رواہ البخاری یعنی ہر آئینہ شما قریب است کہ حرص بر ریاست نخواہید نمود  
 قریب است کہ یوم قیامت ندامت باشد انتہی و ندامت قیامت بحال عدالت محکم  
 و صلابت دین در ایشان منجم چگونہ جمع می شود و اما نہ مصداق بر بنی امیہ نمی شود  
 بسبب انصراف انظار خطا حصرین چیرہ تراست خصوصاً و قبیحہ شواہد موندہ سابقہ متطبق  
 بحال موعود و ہم ثابت شدہ اند و این حدیث ترجمہ آید کہ یہ فیہ فیل عیتم ان تولیم ان  
 لقہ و اخی الارض و لقطوا ارحاکم اولئک الذین فہم اللہ الایۃ می باشد و تفسیر این آیه  
 مصرحاً در تفسیر الایات است من شار فلی جمع الیہ و انحضرت صلعم فرمود فواللہ لا الفقر  
 ففی علیکم ولا کن اخی علیکم ان تبسوا علیکم الدنیا کما بسکت علی من کان قبلکم الخ متفق علیہ  
 بین الشیخین البخاری و مسلم است یعنی قسم بخدا من بخوف فقر شما نمیکنم و لاکن خوف شما  
 می نمایم کہ دنیا بر شما فراخ شود چنانکہ بر کسانی کہ قبل شما بودند فراخ گردید انتہی  
 و انبساط دنیا دلیل بر اقباض موال و مملکت است انچہ بہ بیت المال المسلمین و  
 مملکت را تجویز خود با خلافت و عیثہ تام کردند و در احیاء العلوم از ابو سعید الخدری  
 ماثور است کہ گفت ما میناخذ الا و قد مالک بہ الدنیا الا ان عمو دراستنار نام میگو  
 لما شہ نیاوردہ و ابن عمر در قریش کے خلافت رسیدہ لہذا اورا خاصۃ مستثنی داشتہ  
 پس عدم امثال این کسان بقتال کافران بہین خوف روا آورد کہ در قتال صورت

هلاکت سے دیدند حالانکہ در دل ہوس ریاست بود و بعد از ہلاکت چو گنہ بر او مافی  
 الضمائر رسیدند لہذا رسول خدا صلعم کف قتال لہا اختیار فرمودند و ازین مقام حدیث  
 المعہد بالکفر تا آخر عمر بودند عائد مہاجرین و مولفہ القارب ماندن از ہیم شملی آنہا  
 ببال غنائم حنین و بقولہ صلعم انا لفہم کالشمس فی البقۃ النہار گردیدہ است و مخفی نہاند  
 کہ این حال عامہ مہاجرین نبودہ مگر آنانکہ اصحاب تمول و ارباب فضل بودند کما  
 سندک آلفا اما الثانی از وقائع قبل از ہجرت آنکہ قال اللہ تبارک و تعالی الم تر انی  
 الذین قبلکم کفوا بیدیکم و اقموا الصلوۃ و آتوا الزکوۃ فلما کتب علیکم القتال اذا فریق  
 منهم یخشون الناس کخشیۃ اللہ و اشد خشیۃ قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا  
 اخرتنا الی اجل قریب یعنی ایانہی بیتی کسانی را کہ گفتہ شد یا نہا کہ بازوارید دست  
 ہائے خود را و نماز بخوانید و زکوۃ ادا سازید پس ہر گاہ قتال بر ایشان واجب گشتند  
 تا گہان یک گروہ از آنہا می ترسند از مردمان مثل خوفیکہ از خدا می شاید یا شبید  
 تر خوف میگویند اسبجہر و در گارچہ نوشتی بر ما قتال را چرا ہمت تادت قلیل ندادی  
 صاحب تفسیر کبیر <sup>۲۲۴۲</sup> درین ایہ چنین افادہ نمودہ والا ولی حمل لایۃ علی المناقین بقولہ  
 یخشون الناس کخشیۃ اللہ یعنی اوے آنست کہ این آیہ در شان مناقین حمل نمود  
 اوے و سزاوار است بدلیل خشیۃ ایشان از مردمان مثل خشیۃ اللہ انتہی و این مکمل  
 از عشرہ مبشرہ اند کہ امر بکف قتال مخصوص بہکہ قبل از ہجرت بودند اما ناقین شان نزول  
 اسماۃ اشعین نقل کردند کہ صاحب لباب النقول و تفسیر در مشور حافظ سیوطی صرف  
 عبد الرحمن بن عوف را ذکر فرمودہ و اما ہم الرازی در تفسیر کبیر <sup>۲۲۴۲</sup> نام سعد بن ابی وقاص  
 فرمودہ و باقی نام ہر ایک بیت آورده و کہ از مفسرین نام صدیق و فاروق و

ذوالنورین نه نوشته به نگه داشتن تهاک حرمت خلافت ایشان و لاکن وقائع کرامت  
یوم بد و فرار احد تا حنین علی روس الاشهاد و شهادت میدهند که این خشیت با و کرامت  
با که در سیرت ثلاثه مخبر بوده از ایشان بدیده اولی سرزده و لایق ال که آیات قتال مکیه که  
شدند ازین امر بکف قتال متعارض اند و این آیه بر مسارعت بقتال صحابه مکیه دلالت  
دارد و مومنان روایت قتاده است که گفت کان الناس من اصحاب النبی صلعم و هم  
یومئذ یبکون قبل القتال یسارعون الی القتال الی قوله وان عبد الرحمن بن عوف  
کان فمین قال ذلک فنهضتم بنی النضر ذلک قال لم اومر بک لک الخ کما فی الدر  
المشور یعنی مردمان از اصحاب بنی صلعم در مکه قبل قتال مسارعت بقتال می نمودند و  
عبد الرحمن بن عوف از ایشان بود پس رسول خدا از ان منع فرمود و گفت که من امر کرده  
نشده ام بآن اتقی مخصا و درین صورت نمی شاید که آیات قتال مکیه را محمول بر وجوب  
سازیم بر اے آنکه آیات ثلاثه مکیه بر اے جهاد و دلالت صریح میدارند و ما بین آیات هیچ  
ناجی نمی باشد چه هر دو واقعه امر بکف و تحریک قتال در مکه قبل از هجرت دارد و شدن ناممکن  
در مکه محتمل است که صحابه مسارعت قبل ورود و ترغیب کرده باشند و هرگاه مرغیب بقتال  
در میان نازل گشت خشیت ایبار آورند و مومنان این معنی روایت است که صاحب  
الانوار عن ابن الجبار آورده قال قد ذکر الله الزکوة فی السور المکیات الی قوله حتی  
نفرض الصلوة و الزکوة و سائر الشرائع و لم تؤخذ الزکوة الا بالمدينة یعنی خداوند تم  
زکوة را در سورهای مکیه ذکر فرمود تا آنکه نماز و زکوة و تمام احکام شرعی فرض شدند  
و زکوة گرفته نشد مگر در مدینه و انت فنفم که در سائر الشرائع امر قتال از اهمیهات  
است پس اگر روایت قتاده بهر چه صحیح بود پس نمی گردانیم بهر حال صحابه بود

چنانکه اول تعالی از آنها خبر داده فی قوله یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون  
اما قوله صلعم لم او صریحاً لک ما قول بدین معنی است که من ما سور بوجوب قتال شده ام  
و این مقترن است که واقعه اذن قتال خواستن قبل از ورود آیات بود و کما ذکر و جواب نیز  
همانوقت بوده باشد و محتمل است که آیه المنزل و آیه العنکبوت و استحباب قتال باشند و آن  
افزون صحابه بعد ازین آمد لهذا معنی قوله لم او مر بوجوب لک درست می ماند و آیه سوره  
فرقان بعد از واقعه اذن نازل شده و امر را بجای قبل از وقت جائز است نه آنکه سالها  
سال و پیشاپیش وارد شود فعلی ذلک آیه فلما طع الکافرین و جاهدیم جیاداً کبیراً  
که باهتمام بلیغ در امر جهاد خبر می دهد و در محتمل است که همانوقت نازل شده که حدود عشر  
مجاهدین مقرر ام مقابل حدود مائت مشرکین کافی بود چنانچه بطالین مشرکین که در بدر حاضر  
آمدند زیاده از هزار نفر نبودند کما فی کتب السیر و حدود مجاهدین دین سپین از قوم مهاجرین  
در غزوه بدر چنانکه واقعه روایت کرده شش و هشتاد بودند و بر طایفه سه و هفتاد و شصت  
آمدند و علاوه ایشان شصت و مرد و عیال و محبت مهاجرت اختیار فرموده بودند لهذا وجوب آیه  
قتال در مکه مسلم آمد بهر کیف از آیه تشریفه که ما نحن فیه است ذکر مهاجرین مکه است و از آن  
که است آنها از امر قتال بآن درجه ظاهر شده که امام رازی در بیان طویل با استدلالات  
جمیل حل بر منافعین فرموده بخوف طوالت از نقل عبارت الش اعراض نموده ام پس افضلیت  
این چنین بزرگواران مع تحقق اطاعت ایشان بخدا و رسوله معلوم و از اینجا افتعال خبر  
ابن عمر قال کنت عند النبی صامع و عنده ابو بکر الصدیق و علیه عباة قد خللها فی صدره  
بخلال فزل علیه جبریل فقال یا عباة ما لی ابا بکر علیه عباة قد خللها فی صدره بخلال فقال  
یا برکات الله علی قلبی الفقه قال یا عباة ان الله یقر علی السلام و یقول قل له اراض انت عنی

فی فقرک بذائم ساجد الحدیث اخبر البیہقی و این عسا که وقت حنیف این الحرفی صوحه  
 ظاهر گشت اگر چه محکم نیز سنده ضعیف جدا گفته اند بوجه آنکه گراست این شیخ از هر  
 منبع قال صحیح است و اولی درین آیه ذم کریم میفرماید پس چگونه از گراست و  
 غیر شده قل له اراض انت عنی فی فقرک گفت و چرا قول بکثرت علینا القول الخ  
 و اقرا موش که نفوذ با شرم و ترجمه ایخبر لا اثر مختصرا یک ابو بکر صدیق بعد ایام فتح مکه بجا  
 ترکیه داشت که هر یک بیلین نازل شد و گفت یا محمد که خداوند تعالی ابو بکر را سلام بگوید  
 و از وی فرماید که از خدا راضی هستی درین فقر خود یا ناخوشی انتی و واقعه فقر او بعد از ایام فتح مکه  
 نیز بی منی است که وعده او تعالی بمقام کثیر و یکسال قبل از غنائم خیبر مقنون بوقاشه  
 بود ابو بکر یکسال بعد در جنگ تبوک صحیح مال خود را در تجریش کجیا که گویند ایشان کرده است  
 پس مابین شغل فقر چگونه معتبر شود مگر آنکه آیه و السالقیون الاولون که در آن رضی الله  
 عنهم در صفا آمده و آورده و در شان ابی بکر صدیق نازل شده است که این منافی حدیث  
 مذکور است اما الثالث از وقایع قبل از هجرت آنکه از روایت ابن ابی حصار و نیز از سیر  
 علماء باعتبار محقق شده که حکم زکوة در مکه منظمه نازل شده و آیه مذکوره گفته اند ای محمد  
 الصکوة و التواکرة صدق واجب محمد زکوة قبل از هجرت است و قبول ابو بکر صدیق  
 و عبد الرحمن و عثمان و ضرب المثل ایشان است حتی که نقل میمانند که رسول خدا فرمود  
 ما نقضت مال فی الاسلام ما نقضت مال ابی بکر یا احدی از ایشان زکوة واجبید و لا نقضت  
 المباحین الذین اخرجوا من ديارهم ایشا فرمود و فلیک یقال که رسول الله فرمود ما نقضت  
 مالی الخ و چگونه میفرمود ان الناس کذبونی و ابابکر صدقی ایا تصدیق زبانی کافی میشود  
 تا وقتی که بکل اجاره البنی ایمان نیار و دو عمل بران نسازد و این ماجر در سنن و طبری در



تا ریح خود آوردند که جناب لایت آب میفرمود و انا عهد الله و اتوا رسول الله و لما اصاب  
 الاکبر لایقوها بعدی الا کاذب مقرر صلیت مع رسول الله قبل ان یسجد سبعین  
 و ابن عبد البر در استیعاب در ترجمه عقیف کنذی و ابن الصباغ مالکی در فصول مهتبه و  
 ابن طاهر شافعی در مطالب السؤل از یحیی بن عقیف کنذی آورده اند که عقیف گفت  
 که وقتی که من وارد مکه شدم دیدم که رسول خدا صلعم و همراه او خدیجه و علی و کعبه الله نماز  
 می خوانند از عباس بن عبد المطلب پرسیدم که این چه کسانیست و چه عملی نمایند  
 عباس هر یک را نشان داد و گفت که این دعوی نبوت دارد و بین تانه آورده نماز  
 می خواند و زوجه او هم زاده بر دین اویند الی ان قال و هو یزعم انه متفق علیه کنوز  
 کسری و قیصر انتهی ملخص ترجمه پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر صدیق با همه دعوی  
 سابقیت در اسلام نماز با سید عجز تر میکرد و شخصی که ادعا اسلام نماید و نماز و زکوة  
 تا ویرگاه ادا نکرده باشد بحد اسلام و سبقت اسلام پیغمبر و رسالیه از وقائع قبل از هجرت  
 انکه قال الله ثم قل اقم الحکم الی قوله و تجعلون رزقکم من غیره یعنی پس  
 سوگند میخورم با خداوند ستاره های ترجمه و می سازید نصیب خود را انکه شاید بعضی نسبت  
 ینمائید و صحیح مسلم از ابن عباس ماثور است قال سطر للناس علی عهد رسول الله  
 صلعم فقال رسول الله صلعم اجمع من الناس شاکر و منهم کافر قالوا بانه رحمه الله فقال  
 بعضهم لقد صدق تو که او کذا و کذا نزل الله قل اقم الحکم الی قوله و تجعلون رزقکم من غیره  
 باران بارید رسولی صلعم فرمود که مردمان جمع کردند شکر کننده و کفران نعمت کننده  
 شاکر همانند که گفتند که این رحمت خدا است و بعضی که گفتند باقتضای وقت باران  
 آمد یا تاثیر بخورم بارید پس او کافر است پس این آیه نازل شد که شما عذیب در سبیل منق

خود می نمایند انقی تعلقه عنه ابن الاثیر فی جامع الاصول فی تفسیر سوره الواقعه و در مجمع  
 بخاری از ابن عباس مروی است که خلال الحجابلیه الاستسقاء بالنوازل قاله سفیان  
 و هو راوی هذا الخبر یعنی سفیان روایت نمود که از عادت های جاهلیت طلب کردن باران  
 از نجوم است هر چند که استسقاء بالنوازل که بذكر آمد واقعه قبل از هجرت است که در آن ایام  
 حضرات صحابه گفته اند که آداب شریعت واقف نبودند اما مستبدین و اصحاب استبداد  
 که فخر بقایک جاهلیت بودند تا عمر بر رسوم جاهلیت مانند چنانچه ابن الحمید و رماثر عمر  
 خطاب آورده و فی حدیثه انه خرج الى المسجد للاستسقاء فصعد المنبر فلم یرو علی  
 الاستسقاء حتی نزل فقیل انکم تستسق فقال لقد استسقیتم بحایج السماء  
 ملخص انکه عمر خطاب بر منبر بر ائمه دعا باران رفت و اراده در استسقاء فرمود تا انکه نیری  
 آمد گفته شد که چرا طلب باران نمودی فرمود هر آینه از نجومیکه باران می آید طلب باران  
 نموده ام و این واقعه زمان خلافت اوست فافهم الخاس از وقائع قبل از هجرت  
 انکه قال الله تعالى ولا تطروا الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجههم  
 الايات یعنی اے پیغمبر کسانی را سطرود و مغرما که صبح و شام ذکر خدا می سازند و اراده  
 لوجه الله می دارند اخرج ابن جریر و ابن المنذر عن عمره قال مشی عقیبه و شیبه  
 قرطه و الحارث و مطعم فی اشراق الکفار من عبد مناف الی ابی طالب فقالوا ان  
 ابن الحیک طرودنا هو لاکر الاعبد فانهم علی بیتنا و عسقا مننا کان اعظم له فی صدورتنا  
 الی قوله فذکر ذلک ابو طالب للنبی صلعم فقال عمر بن الخطاب لو فعلت یا رسول  
 الله حتی یخطفوا یریدون بقولهم و ما یصیرون الیه من امر بهم فانتزل الله و انذبه  
 الذین یخافون ان یخشیروا الی ربهم الی قوله تعالى ولا تطروا الذين یدعون ربهم

الایہ قال کانوا بلالاً وعمار بن یاسر و سالماً مولیٰ ابی حذیفہ و صبیحی مولیٰ اسیدہ  
من الحلفاء ابن مسعود و المقداد بن عمرو و اقدین عبد اللہ المخطی و اشباہہم فلما نزلت  
اقبل عمرو بن الخطاب فاعتز من مقالته نازل اللہ و اذا جاک لذین الایہ نقلہ عنہا  
صاحب اللہ المشور و ہذا فی السلم و لکنہ طرح اسم عمر عن تأیید المشرکین تحفظاً لناموسہ  
و حملہ علی النبی صلعم بانہ فوق فی نفس رسول اللہ و ہو جبارۃ فوق الخسارۃ لایلتفتہ المسلم  
الموقن کما فی مشکوٰۃ و لمحض ترجمہ اشرف کفار نزد ابوطالب آمدند و گفتند کہ پسریا در  
تو ظلمان و خادمان ما را از ما براند و این عل و در قلوب ما بس گران آمدہ است حضرت  
ابوطالب بر رسول اللہ صلعم ذکر فرمود عمرو بن الخطاب گفت یا رسول اللہ اگر بختی چنانکہ  
میخواہند تا بہ بنیم کہ بر قول ایشان چہ ایلادہ می دارند و در امر این فقرہ بر قول خود ما  
چہا می سازند پس این آیہ و مدح را ندن فقرہ نازل شد و ایشان بلال و عمار و غیرہا  
بودند عمر حضرت آورد و برائے او آیہ اذا جاک اما اتقی ازینجا ثابت شدہ کہ قرآن  
بر عکس رائے عمر خطاب نازل ہو شد و میلش بعد اسلام بجانب کفار مرکوز خاطرش بود  
حالانکہ فاروق ایدہ المشرکین بجال مسلین میدید و از جاکے خود حرکت نیکو باز آگے  
مشورت آمیز رفتہ انگیزہ داد کہ فقرہ مسلین را حوالہ کفار نمایند سادہ و وقائع قبل از  
ہجرت اختصار حضرت رسالت معہ عشیرہ اش و در شعب ابوطالب است تا آنکہ سہ سال  
در آنجا اقامت فرمود و احدی النبی را لای و مصاحبان باطنی و الایہ کار پرسان حال  
پیغمبر نشد کہ قریش قدغن بلع بتجار ان غلہ و ترہ و ما یحتاج بہ الانسان کردہ بودند کہ  
احدی بدست بنی ہاشم چیزے فروخت نہ نمایند چنانچہ در صحیح بخاری مذکور است الیٰ  
قریش و کنازہ تحالفت علی بنی ہاشم و بنی عبد المطلب و بنی مطلب ان لاینا کوہم و لا



بنی اسرائیل را که در آن زمان در مدینه بودند حضرت صلوات الله علیه درین عسرت معیشیه خود را مشاهده  
 سه سال بسوزد و حال یاران چنین بود که در اسواق کفار مجالس مشرکین می گشتند و  
 می نشستند و هوا کثرت و مشاربت برخوان ایشان بنیامریای می نمودند و هیچکس خطره  
 از طرف مضائق حضرت پیغمبر و ردل نمیکردند و قال الله تبارک و تعالی لعن الذين  
 كفروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا  
 عليه اعداء يوم اوردنهم في السموم واما قوله تعالى فاصبر على ما يصيبك  
 قال رسول الله صلوات الله عليه لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي  
 فاصبر على ما يصيبك فاصبر على ما يصيبك واما قوله تعالى فاصبر على ما يصيبك  
 فاصبر على ما يصيبك واما قوله تعالى فاصبر على ما يصيبك فاصبر على ما يصيبك  
 حاصل ترجمه اینکه آنرا که از بنی اسرائیل کافر شدند لعنت کرده شدند بر زبان داود و  
 عیسی بن مریم آن بسبب اینکه عصیان کردند و از عهد در گذشته بودند آنحضرت و در معنی  
 این آیه فرمود که هرگاه بنی اسرائیل در معاصی مبتلا گردیدند پس ایشانرا علماء آنها منع کرد  
 ایشان از معاصی بنیامریای پس علماء در مجالس اهل معاصی می نشستند و می خوردند و  
 می آشامیدند پس خدا تعالی قلوب بعض آنها بر بعض بنو و آن علماء بر زبان داود و  
 عیسی بن مریم لعنت کرده شدند انتهی و این آیه بطور ضرب المثل است برای انتباه این  
 امت که فرموده است لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى الْأَكْثَرُ الْأَكْثَرُ  
 إِلَّا الْكُفْرَ اِیْنَ اِنْوَاقه کفر علی بنی اسرائیل طابق النعل بالنعل بحال یاران پیغمبر خاصه بنیان  
 صدیق تارقی است که اولاً فرمود وقت ایثار و ادن کفار حضرت پیغمبر را الثقیل رجلاً  
 يقول بنی السوء قد جاركم بالبیات من رجم انتهی یعنی صدیق مثل علی بنی اسرائیل نبی فرمود  
 چونکه قریش از اید اے پیغمبر باز نیامدند حتی که آنحضرت صلوات الله علیه بشعب ابی طالب تشییع

ابو بکر مثل ملائحتی اسرائیل بر پا و نیامدن کفار قیرش در ایشان در مهاجرت و موافقت  
 ربط و ضبط میداشت و هیچ پرواه یاری و مصاحبی نمیفرمود حتی که بر اسکی نماز خواندن  
 در شعب نمی رفت این است حال جهان ثناری و مدوکاری یاران پیغمبر که خود را سابقین  
 اولون میگفتند پس چگونه بر ایشان اطاعت خدا و رسول صادق می آید تا آنها افضل  
 الناس توهم کرده شوند با آنکه در ایشان ابو بکر صدیق بقول قسطلانی صاحب تاسک  
 بامداد قوم خود بود که از تازی کفار حصون ماند و قتی که همه مسلمانان مکه از دست تعدی  
 ایشان نجات نیافتند چنانچه در مواهب لدنیه آورده کان اول من اظهر الاسلام  
 سیده رسول الله صلعم و ابو بکر و عمار و آمنه سمیه و صهیب بطلال و المقداد و انار رسول  
 الله فتمنعهم ایضا الب اما ابو بکر فتمنع الله بقومه و اما سایر هم فاختتم المشركون  
 فالبسوهم ادرع الحدید و صهروهم فی الشمس الروایة لمخص انکه همه صحابا باز دست  
 کفار قیرش متاوی شدند لکن ابو بکر صدیق که خدا بیعتی بامداد قوم و سس او را محفوظ  
 داشت الخ و هر که قوت مدافعت باقبال قوم دارد و باز امداد پیغمبر خدا بخندلا محاله از  
 طاعت خدا و رسول بیرون است ایالایق این است که گفته شود مناقب و فضائل  
 او از سایر الناس افزون است و حیرتم می رباید که جسارت کیشان چگونه بکارت  
 کرامات او در حدیث کوه ثبیر یافته گفته اند عن عثمان قال ان رسول الله صلعم کان  
 علی ثبیر بکته و معه ابو بکر و عمروانافخر الکجیل حتی تساقطت حجارته بالخصیض  
 فركضه و قال اسکن ثبیر فانما علیک بنی و صدیق و شهیدان رواه الترمذی یعنی  
 رسول خدا و شیوخ ثلثه بر کوه ثبیر بودند که متحرک گردید و سنگها بر پیرامون رسول خدا  
 صلعم پاشنه بروی زد و فرمود ساکن شو بر تو بنی الله و صدیق و دو شهید هستند اثبتی

چه واضح خبر قافل شد از آنکه وجود یحیی و حضرت رسالت بر آن سکون جبل بلکه تمام  
عالم کفایت دارد و محتاج شمول صدیقی و شهیدی نمی باشد علاوه ازین که ام ترفع  
و کرامت تا این مدت این هر سه کس را سوائے محبت و عزیت مهیا آورده اند که در تائید  
مجهز به غیر شریک گردانیدند او تم شانه البته ما کان الله لعیبه و انت فیهم گفته  
فکے فرمود و انت و صدیق و شهیدان فیهم چنانکه در شان اهل بیت یوم مبارک فرمود  
منع اینار و اینانکم و نسا رنا و نسا رکم و انفسنا و انفسکم تا آنکه آثار عذاب بطرف  
مقابل نمایان شد و از میا بله در گذشتند و جزیه دادن قبول داشتند قطعه ان ذلک  
من الموضوعات فابن لهم اجر حسن غیر حسن الظن بهم لا یبارک الله من السایع از  
وقائع قبل الهجرة آنکه حضرت شیوخ ثلاثه جائے از اینار کفار مهاجرت نکردند بل وجه حب  
قوم رسول خدا صلعم از ایة اقریش طرف طائف رفتند امام صاحب که یار غار بود همراه رفت  
چنانچه عالم السیر محمد بن اسحاق در سیر آورده و اما بجزیه صلعم الی بنی عامرین صلعم  
و اخوانهم من قیس عیلالان فانه لم یکن معه الا علی و حده و ذلک عقیب وفات  
ایطالب او حی الیه صلعم اخرج منها فقتل ناصر ک فخرج الیه هم انتی بقدر  
الحاجة لقد علمت ابن ابی الحدید فی شرحه ۲۰۴ ج او وقتیکه همراه بنی صلعم بدار الهجرة آمدند  
حب مال بر حب قوم غالب آمده بود چنانکه مهاجرت ابی بکر طرف حبش نقل کرده اند  
لاکن حب قوم واپس آورد چنانچه قسطلانی در مواهب لدنیة پسند بخاری نقل  
سیفر ماید خرج ابو بکر الصدیق مهاجراً الی الحبشة حتی بلغ برک الغاد و جمع فی حواء  
سید القاره مالک ابن دغنه الی قوله فافزع ذلک اشراف قریش من الشرکین  
فقالوا لابن الدغنه اما قد خشیان لیفرن نسا رنا و اینار فانه فقال ابو بکر لابن

الدغنه فانی اردو ایک جوارک وارضی بجوار الشرح الحدیث یعنی ابو بکر صدیق  
 بارادہ ہجرت حبشہ از مکہ راہی شدہ درجوار ابن دغنه قیام فرمودند مقام برک  
 بالغادکہ در فواحین است چون مشرکین و یہاقتند جنوع و فزع نمودند و ماہا  
 یابن دغنه پیغام رسانیدند کہ ما از نسوات و اطفال بوجہ مفارقت ابو بکر خائفیم  
 کہ فتنہ بکنند پس ابو بکر صدیق یابن دغنه فرمود کہ من بارادہ قیام بجوار تو آمدم  
 و حالاً بجوار خدا راضی ام انتہی و تمہاجرت باحب قوم عثمان غنی را از حبشہ باز بکہ  
 آورد و حالانکہ در مہاجرۃ الی اللہ ترک خانمان و ترک دودمان و ترک حب خانمان  
 و یاران وطن می باید تا باروگر در وطن مالوف توطن نسازد و قال اللہ تعالیٰ  
 لا تتخذوا آہارکم و اخوانکم اولیاء الی قولہ و من یتولہم منکم فاولئک ہم الظالمون  
 و حب کفار بیا رفار چنانکہ شنیدی عیان را چہ بیان و حب مے با کفار قریش  
 در بدر گیری از و ظاہر شد کہ واقعی آورده کہ ابو بکر گفت در وقتیکہ عتبہ کشتہ شد  
 کہ یا رسول اللہ و اللہ کہ این شخص رحیم تر و بخیر و با حیا بود موت را مکروہ میداشت  
 و لکن از مرگ ناچار گردید و در حدیث سفارش کفار قریش در باز دادن قرار مسلیو  
 طرف کفار از سید ابرار فرمود تا آنکہ آنحضرت غضبناک شد چنانچہ صاحب از الہ  
 انخفا آورده عن علی قال جاء النبی صلعم اناس من قریش فقالوا یا محمد انا  
 حیرانک حلفاک ان عبیدنا قد اتوک الی قولہم انما فروا من ضیاعنا و انما  
 فاروہم الینا فقال صلعم لابی بکر ما تقول فقال صدقوا اثم لجرانک حلفاً  
 وک فتغروچہ النبی انتہی و چون اصحاب صفہ ابو سفیان را دیدہ گفتند ما اخذت  
 سیوف اللہ من عتق عدو اللہ و اخذنا ابو بکر فرمود و تقولون ہذا شیخ قریش

و سید هم کما فی المسلم این همه بر جنبه داسے ابو بکر بکفایت دلالت دارند و حال حب عثمان  
 با قریش مشهور تر است از آنحضرت صلعم سفارش معاویه بن النخیره که جندع الف حضرت  
 امیر حمزہ بعد شهادت او نموده بود و عثمان در خانه خود محبقتی داشت که کمال الفت قومی  
 با و فرمود حتی که آنحضرت مهلت سه روز عطا کرد که بیکه برود و روزه او را قبل سازند تا که  
 رواہ البلاذری و الواقعی و ابن ابی الحدید و یحییٰ بن الجوزی و الحافظ من شرح علی بنی البلاء  
 باز سفارش عبداللہ بن ابی بن سرج کرد و حال آنکه حضرت رسالت خون او پر فرموده  
 بود کما فی الاستیعاب و یوم حدیبیہ چون آنحضرت صلعم عمر فاروق را حکم در داد که بیکه  
 رود گفت ان قریشا عدو بی و ان عثمان یحبهم و یحبونہ یعنی قریش دشمن من اند و عثمان  
 این عثمان دوست می دارد قریش را و ایشان عثمان را دوست می دارند لهذا مہاجر  
 این هر دو بزرگواران مع تحقیق حب کفار قریش باطل ماند اگر چه از مکہ بیرون رفتند  
 و بعد بنبیه و سستند زیرا کہ حب مشرکین از دل خارج نکردند فعلی ذلک مصداق این  
 شریفه و من یتولهم یشکم فاولئک ہم الخالمون ثابت گردیدند التماس از وقائع  
 قبل از هجرت آنکه مهاجرین با تمکین و سابقین صلابت آگین بفحوائص مضمون نقشی  
 شئون سه در جمال رخ زیبائی تو در عین نماز - زاهدان در خم خواب ندانم چه کنند  
 در عین نماز جماعت بحالت رکوع و خضوع نظر بازی زن حسینہ کہ در صف پیشین آنها  
 می بود و میفرمودند چنانچه از محدث ترمذی و النسائی صاحب جامع الاصول از  
 محدث طحطاسی : سعید بن منصور و امام احمد و ترمذی و النسائی و ابن ماجہ این  
 خبر را و ابن النعمان و ابن ابی حاتم و ابن خزیمہ و ابن حبان و الماکم و صحیح و ابن مردودہ  
 و البیهقی فی سننہ حافظ سیوطی در تفسیر در منشور آورده اند عن ابن عباس

بانی الحبر  
 فیه



قال كانت امرأة تصلي خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم حنا من احسن الناس فكان  
 بعض القوم يتقدم حتى يكون في الصف الاول لكلاهما وليست آخر بعضهم  
 حتى يكون في الصف الموخر فاذا ركع نظر من تحت البطة فانزل البتة ثم ولقد  
 علمنا المستقين منكم ولقد علمنا المتأخرين يعني زني حسينة عقب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 نماز میخواند بعض صحابه در صف اولين از مکه تقدیم میکردند تا نه بتیاد او را و بعض صحابه  
 در صف پسین تا خیر نموده می ایستادند هرگاه در رکوع می آمدند زیر البطه و نظر داشتند  
 پس این آیه نازل گردید و از روایت معتبر واضح است که این آیه وافی فضاخ صحابه  
 قبل فرض قتال وارد شده کما هو فی الدر المنثور بعد ذلك این عمل با قطع فضاخ واقع  
 قبایح است که هیچ یک نو مسلم بلکه کافر و در صورت عبادت خود مرتکب چنین محصیت  
 منافی عبادت و خشوع و طاعت نمی شود مگر آنکه هوا غلبه کند بر او انشا که من الماخذ  
 و اذا اتمتم اجتنفی بطون اهلکم من کل نفس ما هی عاملة و ما هی صانعة پس ازین  
 گروه توقع اطاعت خدا و استناده آنها را متوقع بودیم الله اجرا حسنا قرار داد و با در  
 پشت پیمودن ست بعد ازین که او تعالی میفرماید و ان تتوکوا کما تلویتم من قبل  
 ظاهر امر ازین قبلیت ارتکاب این متأخرین است که در نماز منظر الی البطه امرأه  
 و در قتال متأخران صف سابقون شده اند التامع از وقائع قبل از هجرت آنکه  
 در شب هجرت هیچ نصرت از یاران ملت بحضرت رسالت نرسید حال آنکه کفار قریش  
 محاصره بیت الرساله کرده بودند اگر نزد قوم جهاد واجب نشده بود و ما فقت بهر وقت  
 لازم نیست اگر آنان یا بنی هاشم نصرت کردند می مستبعد نمی نماید که ما فقت کلی بیان  
 آمدی و هر قدر که در غار از صدیق نامدار بطهور آمد غیر نکت و خذلان چیز دانی

نماید و قصه پر غصه اش معرکه الاراکه و آنرا مستطین است این وحیره گنجایش آن  
 ندارد لکن باشاراتی اقتصار می نمایم. اول آنکه واقعه غار در سینه اولی هجری <sup>۱۰</sup> ظهور  
 و آیه غار در سورة البراق در سینه ناسع یا عاشور نازل گشت و اکثر درین سورة عتاب با  
 یروا قات گزیده شده بعد از آنکه آیه فارغیز در عتاب یا غار است چنانچه آیه لا تقنطوا  
 آباکم و اخوانکم اولیاء ان استجبوا لکم علی الایمان و من یتوکلکم فاولئک انظالمون بروا  
 مقاتل در شان مهاجرین آمده که فی الدر المنثور و این در امتداد زمان همشلی آیه غار است  
 و آیه و الذین یمیزون الذین یبغضون الذین یبغضون فی سبیل الله ازین مثل است و آیه و منهم  
 من یمیزکم فی الصدقات در قصه سابقه ذوالخو صیره الیتیمی وارد شد و آیه و منهم الذین  
 یؤذون النبی و یقولون هو اذن تذکره ایام حنین و هوازن است که بعضی گفته اند طالع  
 النجفی مع ابن عمر و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه روایات با دارند آنچه با سبق تعلق  
 دارند و آیه الذین یمیزون الی قوله عز الله عنهم و لهم عذاب الیم در شان ستمزین و در نزول  
 صدقه است و این قصه صدر زمان مهاجرت است و آیه ما کان للنبی و الذین آمنوا ان  
 یمتنعوا للشکرین بروایه نصاب و حق حضرت ابو طالب است اما محبتین فخری مثل طایفه  
 و ابن شعیبه و احمد و الترمذی و النسائی و ابویعلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم  
 حفاظ اخبار و ابوالشیخ و الحاکم و صحیح و ابن مردویه و البیهقی فی شعب الایمان و الضیاع  
 فی المختار آورده اند عن علی قال سمعت رجلاً یستغفر لابویه و بها مشرکان فقلت لتستغفر  
 لابویک و بها مشرکان فقال اولم یستغفر ابراهیم لابیه فذکر ذلک للنبی صلعم فزیت  
 ما کان للنبی الخ و آیه ما کان لاهل المدینه و من حولهم در ذکر صدای سلام آمده است که در وقت  
 مسلمانیان قلیل العد و بودند که راه ابن جریر و ابن ابی حاتم و آیه و ما کان المؤمنون

یقروا کافہ کو رقصہ کہنہ دیر پیدا است کہ در آنوقت صحابہ اصحاب لعنہ بودند و بلا  
 اذن در سریات بطح غنائم می رفتند دوم آنکہ آیہ غار در سورہ برآرہ است و نام  
 این سورہ سورہ فاضلہ است کما اخرج البخاری فی تفسیر سورہ العشر عن ابن جریر  
 قال قلت لابن عباس سورۃ التوبۃ قال التوبۃ ہی الفاضلہ مازلت تنزل منہم و ہم حتی  
 ظنوا انہا لا تنزل احداً منہم الا ذکر فیہا و نقل امامہم الرازی فی تفسیر الکبیر عن حلیفہ ائم  
 قسمونہا سورۃ التوبۃ و التبر ما ترک احد الا ثالث منہ و فی اسم ہذہ السورہ روایات  
 کثیرہ فی المکشاف و الذر المنثور و این اذ دل و دلیل است کہ این سورہ فاضلہ نیز ابو بکر  
 ع داشت کہ ذکر آن بہین آیہ غار است سوم آنکہ فرقہ عامہ استدلال دارند کہ  
 آیہ تطہیر بہین ذکر ازواج آمدہ است لہذا در شان آنہا است میگویم کہ آیہ غار بہین ذکر  
 منافقین وارد است لہذا صدیق نامہ دارد در ایشان اوسط العرب اند چہارم آنکہ  
 شرویح آیہ مناوی کنان است کہ در مناقب صحابہ مذکور است بانہ قال اللہ تعالیٰ  
 الا تنصروہ فقد نصرہ اللہ اذا خرجہ الذین کفروا ثانی اشین اذہما فی الغار اذ یقول  
 لصاحبہ لا تحزن انما اللہ متعا ف انزل اللہ سبکیۃ علیہ و ایہہ بخود ولم تر و ما محصل مفاد  
 آیہ اینکہ اگر شما نصرت پیغمبر نخواہید پس البتہ خدا نصرت وے بسہ مقام فرمودہ است  
 و قتیکہ کفار اورا از مکہ خارج کردند کہ دومی از اشین بود و قتیکہ آن ہر دو در غار بودند  
 و قتیکہ پیغمبر لصاحب خود میگفت کہ حزن مکن ہر آنکہ اللہ یا ما ست پس خدا نازل  
 فرمود سبکیۃ خاصہ خود بر پیغمبر و تا بیداد بشت کرد کہ شما آچار انبی پیدا انتہی پس بقا  
 سہ گانہ نصرت خدا مظهر بہین معنی است کہ در عالم اسباب حدی نصرت پیغمبر بود مگر  
 خداوند کبیر و نصیر از جملہ اوقات نصرت خدا و تا مقام متعلق غار است کہ فرمود اذہما



فی الغار وقولہ اذ یقول لصاحبه ونصرت بمقام مصیبت و سختی بکارے آید پس معلوم شد  
 کہ وقتیکہ پیغمبر خدا بصاحب خود میفرمود لا تحزن مصیبتی عظیم مثل مصیبت اخراج وطن تو  
 بود کہ او تعالیٰ آنرا در مصائب سہ گانہ یاد داده است و وجہ این مصیبت عظمیٰ حزن  
 یار بود کہ موجب سراغ یافتن کفار بود و مخفی نماند کہ حضرات عامہ در معنی الفاظ این آیه  
 مویشگافی ہا دارند لہذا رفع شبہات بجل معانی آنہا بقلم مے آید قولہ ثانی اشین براے  
 انہا رعدم تنہائی پیغمبر کرد کہ در وقت مصیبت یار او بود مگر نصرت نیکو در اوقات ہم  
 خدا نصرت او فرمود قولہ اذ ہما فی الغار سو کہ ہما معنی است کہ ہر دو جمع یکجا بود و دنیا  
 وے جائے دیگر نبود تا بعد نصرت آرد قولہ لصاحبه موافق میاورہ است مومن صاحب  
 کافرو کافر صاحب مومن گفتہ می شود قال اللہ ماضل صاحبکم و ما غوی یعنی گمراہ نشد صاحب  
 شما اے گمراہ مشرکین یعنی پیغمبر کہ صاحب شما است گمراہ و غوی نیست و قولہ فقال لصاحبه  
 یجاورہ یعنی آنکافر صاحب خود کہ مومن بود گفت در حالیکہ با ہم سوال جواب میکرد و قولہ  
 قال لہ صاحبہ و ہو یجاورہ اکفرت بالذی خلقتک الا یہ یعنی مومن گفت بکافر کہ صاحب  
 او بود در حالیکہ سوال و جواب مے نمود ایا کافر شدی یا نہ ترا خلق فرمود اما در قولہ لا  
 تحزن نہی تحریمی است نہ نہی تسلیہ چنانکہ بحضرت ابراہیم و حضرت موسیٰ لا تحزن آمدہ  
 و تیز حکم بین المناہی از منہی مے باشد چہ اگر منہی عنہ موجب شر بودہ است برائش نہی  
 تحریمی مے باشد و اگر منہی عنہ اثری از ضرر ندارد و بلکہ انجہ ہست آن منہی بر امر اخف و از  
 نفس الامر بر غلط باشد برایش نہی تسلیہ مے آید و در اینجا منہی عنہ اثر شرور بودہ کہ موجب  
 ہلاکت جان جان جہان سرور انس و جان مے شد و حزن بمعنی بکار و گریہ و رقرآن آمدہ  
 نہ نہی ذکر حضرت یعقوب نبی اللہ و اہم بیعت عینا من الحزن فقہ کبیم یعنی سپید شدند

هر چه بشنم یعقوب بوجه بکا و نمودنش پس آن از غموم ملو بود و معلوم است که سپیدی چشم از  
 حزن محض پیدائی شود و مگر از شدت گریه و استتعال حزن و اخبار یعنی بکا بسیار آمده  
 است چنانچه در بخاری از عائشه ماثور است قَالَتْ وَعَا النَّبِيَّ صَلَاحَ فَاطَمَهُ فِي شَكْوَاهِ هَذِي  
 قَبْضَ فِيهِ فَسَارَ بِأَيْشَةٍ فَبَكَتْ ثُمَّ دَخَلَ فَصَارَ بِهَا فَصَحَّكَ فَعَالَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ  
 فَرَحًا أَقْرَبَ مِنْ حَزْنٍ وَهُوَ عَنْ سِرِّهِ فِي الْمَوَاطِنِ لِلْعَيْنَةِ وَكَذَلِكَ مَدَامِ الْبَنُوَّةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ  
 روایات ظاهر شده که عائشه بکار سیده را بحزن تغییر فرموده پس معلوم شد که حزن یعنی  
 بکار است و قوله إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا شَهِيرٌ است بقوله تعالى مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا  
 هُوَ الرَّابِعُهُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيُّهَا كَانُوا لَيْسَ بِمَجْلِسٍ آتِيَهُمْ شُورَى  
 که در آن سه کس مشورت نمایند مگر آنکه راجع ایشان خدای باشد و نه ادنی از ایشان  
 نه اکثر ایشان مگر آنکه خدا با ایشان بود و هر جا که باشند انتهی پس معنی اش اینکه خدا ناظر  
 اعمال ما در اینجا است فلا تخزن که اولی حزن تر است و می شود و قوله تعالى وَمَكِينَةٌ  
 عَلَيْهِ ضَمِيرٌ رَاجِعٌ بِطَرَفِ بَيْتِهِ خَدَا است بدلیل آنکه رسول خدا صلعم در آنوقت نبص قرآن  
 مبتدای مصائب ثلاثه بود و مستحق کرامت سبکینه خدا بود و دلش ظاهر و ابوبکر با قوت قومی  
 اطمینان داشت که بحالت گرفتاری هم متادوی نخواهد گردید و رسول خدا صلعم معین و ناصر  
 ابوطالب رانی داشت بدلیل آنکه در قرآن لفظ السکینه معرف بلام یعنی سبکینه مقدر بقدر  
 ضرورت برائے مومنین وارد شده است و همانیکه سبکینه خاصه برائے آنحضرت صلعم آمده و  
 بطریق آنحضرت و در آن سبکینه مومنین هم شامل گردیدند مضاف الی الله وارد شده  
 که در آن ضمیر راجع الی الله می بینیم که آن نموده دوام سبکینه است و از اینجا است که گفته  
 اند که سبکینه بر مومنین مخلصین موقنین نازل گشته است نه بر آنکه مسمی بمومن بودند  
 حال آنکه قلب شان خالی از شرک و شک بود و گما انخرج ابن ابی حاتم عن ابن عباس

فی قوله فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ قَالِ إِنَّمَا أَنْزَلْتُ السَّكِينَةَ عَلَى مَنْ عَلِمَ مِنْهُ الْوَقَارَ  
یعنی جزین نیست سکینه بر کسی نازل شده که از وقار کردن و التماس شد انتهی بهیچم آنکه  
هرگاه دانستی که سکینه مخصوص بحضرت پیغمبر خدا آمده هر چند در الوقت مومنین شامل گردیدند  
و السکینه معرفت بلام مخصوص بمومنین وارد شد و فعلی ذلک سکینه ما نحن فیہ خاصه بر آن  
پیغمبر خدا است و ظاهر است که سکینه علیها نیاید تا بر ایشان آمدی و جایا بر آن مومنین  
نازل گشت پس واضح شد که ابو بکر صدیق مومن نبودند و در نه بجای سکینه علیهم سکینه  
علیها وارد شدی فاحفظ پس این وقائع مهاجرین قبل از هجرت کلی از گلشن یا انگری  
از گلشن بود که بقلم آمد اهل نظر تند کر شوند که در قرآن جای مج مهاجرین من حیث الهجرة  
مذکور نشده مگر بشمول متادی بودن ایشان از مشرکان یا بنصرت نبی و مهاجرت آنها  
بقال فی سبیل الله یا تقسیم فاهم و مخفی مباد که لفاق در اکثر مسلمانان مکه بوجه قویه  
ایشان بکف و کسری و روم بود از قرآن و احادیث شامل ایشان متحقق شده اولاً  
سوره محمد که در شان قوم پیغمبر خدا ظاهر است ثانیاً در سور یکیه ذکر لفاق آنها اظهر است  
چنانچه در سوره العنکبوت است قوله وَلَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ اما حظه  
علمای عامه در تعیین یکیه و مدینه بودن این سوره مضطرب شده اند چنانچه اما هم الرازی  
در تفسیر خود فرموده فَقَالَ سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ بِكَيْتِهِ وَقِيلَ بِمَدِينَةٍ وَقِيلَ تَزَلَّتْ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى  
رَأْسِ عَشْرٍ بِمَكَّةَ وَبَاقِيهَا بِالْمَدِينَةِ أَوْ نَزَلَتْ إِلَى آخِرِ الْعَشْرِ بِالْمَدِينَةِ وَبَاقِيهَا بِمَكَّةَ بِالعكس  
انتهی و دلیل ما آنچه در مافی الدفتین است که المکیه است و در سوره المدثر آمده وَلَيَقِيلَنَّ  
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ الْآیة در سوره لقمان است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ  
يَشْرِي لِنَفْسِهِ أَجْلَ حَيَاتِهِ وَدر سوره السجده است أَمَّنْ كَأَنَّمَا يُؤْمِنُ الْمَرُّ كَأَنَ فَاسِقًا

و اوتے منافق رافاسق گفته است فی قوله ان التناقضین ہم القاسقون و در سورہ الانعام  
 است وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلٰی اللّٰهِ کَذِبًا و در سورہ البقرہ کہ برویت ابن مسعود مقام  
 سنای آمد کہ راہ احمد فی سندہ و بقول راوی سیوطی صاحب القلق عند الحجۃ نازل  
 گشت آیات تفاق بسیار اند و اما وقائع بعد الحجۃ در سال اول از ہجرت  
 معاشر مہاجرین از مکہ و حوالی آن با شرف صحابت و مہاجرت داخل مدینہ منورہ گردید  
 گروہی در ایشان مفلس و تادار و طائفی متمول و مالدار بودند فقر مہاجرین مدوح  
 القرآن اند قال اللہ تم وَلِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالُهُمْ مُنْهَاجًا  
 فَقُلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُصْرُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ و انیان حق  
 مہاجرت او افرمودند کہ برضائے الہی نصرت دین خدا و رسول نمودند اما ہم بخاری  
 از عمر آورده قال سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الْأَعْمَالُ بِالْثَّانِيَةِ فَمَنْ كَانَ يَهْجُرُهُ إِلَى الدُّنْيَا  
 يُحْسِبُهَا أَوْ امْرَأَةً يَتَزَوَّجُهَا فَيُجْرِيهِ إِلَى مَا جَرَّ إِلَيْهِ وَمَنْ كَانَ يَهْجُرُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهُوَ حَقٌّ  
 إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ یعنی آنحضرت میفرمود اعمال بر طبق نیت سے باشد پس ہر کہ ہجرت  
 او طرف دنیا بود وے بدینا خواهد رسید یا ہجرت او برنی بود آن مہاجرین تزویج خواهد کرد  
 پس ہجرت او طرف چیزیکہ باشد یا شد و ہر کہ ہجرت وے بخدا و رسول بود پس ہجرت وے  
 طرف خدا و رسول او است و زمین تعمیر و ہجرت مہاجرین کافی است کہ فقراء مہاجرین چونکہ  
 مہاجرت برضائے الہی فرمودند بدولت دنیا نہ رسید نہ چہ ہجرت ایشان بخدا و رسول بود  
 و بیکرطائفہ مہاجرین کہ اصحاب استطاعت و تجارت پیشہ و مائل بمنافع دنیا بودند مہاجرت  
 یا امید حصول تباہ و مارت فرمودند و ہمین علت از صف کارزار روگردانی سے نمودند کہ اگر  
 الحال فائز بہلاند یا شیم بنیہ قلبی کی دسترس نہ ہو پائیت باید کہ زندہ مانیم تا ما لا جبر الیہ

که دولت دنیا است مشرف شویم پس در حق ایشان حدیث مخبر صادق صادق است  
 آنچه فرمود قمی کان یجوز الی الدنیا یصیبها پس ایشان مذموم القرآن است مستحق و  
 اگر حضرات عشره مبشره و لا یسأ شیخ ثلاثه را سر رئیس از ایشانند و از شواهد استقامت  
 مال آنها روایت عامه است که فرمود رسول خدا صلعم مَالُ الْقَعْنَبِيِّ مَالٌ قَطُّ مَالُ الْقَعْنَبِيِّ مَالٌ ابْنِ بَكْرِ  
 اگر چه این خبر لا اثر و اقتالش اظهار است اما غیر استطاعت مالی ابو بکر البقیه مقدر و صاحب  
 حیوة الجیوان نقل از توحیدی آورده کان ابو بکر الصدیق بر از او کذا لک عثمان و طلحه و  
 و عید الرحمن بن عوف و کان عمر دلالا لیسع بین البائع و المشتري و کان سعد بن ابی وقاص  
 یسری البئس یعنی ابو بکر عثمان و طلحه و عبد الرحمن بر از بودند و عمر دلال و سعد و قاص تیره  
 سازی نمیکرد و در تفسیر و تفسیر تحت آیه الذین یلزمون المطوعین من المؤمنین از انس مروی  
 که رسول خدا حکم داد که مردمان صدقه بیاوند عبد الرحمن بن عوف چهار صد اوقیه از طلا  
 آورد و گفت یا رسول الله کان لی ثمانية مائة اوقية من ذهب یعنی نزد من هشتصد اوقیه طلا  
 بود و انتهی بقدر الحاجة و صاحب مواهب لدنیه آورده که عثمان در تجهیز لشکر تیوک و صد شتر  
 معه آلات و سامان و و صد اوقیه طلا داد و بروایت دیگر از شتر و هفتاد فرس بخشید و  
 بروایت دیگر دینار بخشید و الو پیغمبر در داد و در مدارج النبوة و غیره مذکور است که در  
 جیش عسرة هر کس بقدر اهت و قوت و وسع و امکان خود در کار سازی لشکر امداد نمود  
 اموال بذل نمود چنانکه ابو بکر صدیق از سه تمامی اموال خویش به خواست و هر چه داشت  
 در راه خدا صرف کرد و عمر فاروق نصف اموال خود که در ملک داشت توفیق یافت و آورده  
 که عمر اموال بسیار داشت انتهی ملخصه و دقایق در مغازی روایت دارد که در جیش  
 العسرة منافقین نو نگر و موئین محتاج و سنی پر بودند و امامهم الرازی را آیه و اذ قبل لهم

لَا تُقْبَدُ وَأَكْفَتْهُ إِتْمَانُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقِينَ كَانُوا مِنْ أَهْلِ الْخَطَرِ  
الرِّيَاسَةِ وَالْأَكْثَرُ الْكُوفِينَ كَانُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ  
بِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ الْأَيْمَنِ وَكَانُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ  
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ الْأَيْمَنِ  
وَمَا خُنْ فِيهِ ذِكْرُ مَا لَمْ يَخْصُ كُلُّ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا بِمَا جَاءَ فِيهِ مِنْ  
الْأَنْبَاءِ نَزَلَتْ عِنْدَ الْهَجْرَةِ وَبِطَبِيعِ حَدِيثِ ابْنِ مَسْعُودٍ مَكِيَّةٍ اسْتَجْمَعُوا مَا هُمْ أَحْمَدُ مِنْ  
ابْنِ مَسْعُودٍ أَوْ رَوَاهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ رَأَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ رَمَى بِالْهَجْرَةِ حَجْرَةَ الْبَيْتِ  
مِنْ لُطْنِ الْوَادِي ثُمَّ قَالَ بَدَأَ الْوَادِي لَأَلَا هَجْرَةُ مَقَامِ الْوَادِي نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ فَهَيَّ  
بِهِمْ مَهَاجِرِينَ وَرِشَالٍ خُودَ آيَةٍ وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آتَيْنَا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَا هُمْ  
بِمُؤْمِنِينَ يُجَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَا يَجْعَلُونَ إِلَّا الْأَنْفُسَ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ  
فَرَأَوْهُمُ اللَّهُ مُرْضًا وَهُمْ هَذَابٌ أَيْمٌ بَا كَانُوا يَكِيدُونَ وَأَوْاقِيلٌ لَهُمْ لَا تُفْسِدُ فِي الْأَرْضِ قَالُوا  
إِنَّا نَحْنُ الْمُصْلِحُونَ الْآيَاتُ هَمَّاهُ آدِرُونَ وَازْكِرُوا خُودَ شَعُورٍ تَبِيدَ اسْتَعْمِدَ سِيفٌ مَادَ وَرِشَالٍ  
أَتَاهَا وَإِذَا نَزَلَتْ سُورَةُ أَنْ أَمْنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنُوا لَوْ أَنَّ الطُّولَ مِنْهُمْ  
إِلَى قَوْلِهِ وَطِيعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ وَسِيفٌ مَادَ أَمَّا السَّيْلُ عَلَى الَّذِينَ لَيْسَ أَدْوَلُ كَلَّ  
وَهُمْ أَغْنِيَاكُمْ أَيْ بَانَ يَكُونُ مَعَ الْخَوَافِ وَطِيعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَخَرَجَ شَيْخُ  
إِزِينَ آيَاتٍ وَهِيَ نَدَارُ وَجْهِهِ خَطَابُ جَنَاحِ تَبُوكَ أَذِنَ طَلْبِيَّةٍ وَاسِيسَ نَجَانَهُ خُودَ رَفَتْ كَمَا  
يَأْتِي بَيَانُهُ وَإِذَا شَيْخُ بَارِئُ مَحَارِبَتِ فَرَارَتِ نَمُودَنَ نَجْمُ يَدُ تَرَازِ اسْتِئْذَانِ اسْتِ  
وَيَكِي بَيَانُهُ الْيَوْمَ بَهَانِ خُوفِ هَلَاكَتِ وَطِيعَ رِيَا سَتِ كَمَا وَفَرَارِ اسْمِ زَنْدِ كَانِي وَفَارِ شَنْدِ  
بُوعَدِ تَلَمَّ بِيْتِمِيرِ بَنُورِ كَسْرَ وَرُومِ وَبِمَنْ كَانِ هَجْرَتُهُ إِلَى الدُّنْيَا يُصِيبُ مَادَ وَدِرَاكَتِ  
أَضْيَبَ دِيرَاكَتِ خَوَابِ شَرْحُوكَ مَالِصِيبِ لَضْيَبِ لَشَيْخُ بَارِ سُوخِ كَرُومِ بِيْتِمِيرَانِ



در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

رسیدند الطباقی آیات اذن خواستن و کرامت از حق تعالی نمودن و قرار کردن با هم  
 اخیار و اولی الطول بودن ایشان بر حال ایشان و احوالهم سجل است و قصص کرامت  
 انبیا و مهاجرین از قتال و شقت جهادات بسیار اند آنچه به وجه منافق انطاعت خدا و  
 رسول الله می باشند چون که درین سال اول از هجرت واقع محاربت پیش نیامد تا کرامت  
 و قساوت قلبی ایشان ظاهر شدی لهذا بعض نوادر ایشان که مکتبه کرامت و قساوت  
 ایشان از ذکر خدا است میگردد در معالم التنزیل فی قوله تعالی لا تعلمهم نحن وعلیهم ازیدی  
 تا یعی و کلی ما ثور است که قائم النبی خطیباً یوم الجمعة فقال اخرج یا فلان فانک منافق  
 و اخرج یا فلان فانک منافق فاخرج ناس من المسجد فخرجوا فبذلک العذاب الاول و احیاء  
 اخراج صحابه لایستایوخ ثلاثه از مسجد متواتر است ابن المغازی ایضاً حدیث سند یواب  
 را چنین آورده از حذیفه بن اسید القدری قال لما قدم اصحاب النبی کم یوم بیوت  
 یبتون فیها فیهما فیهما ثم ان القوم بنوا بیوتاً حول المسجد و جعلوا کواکبا الی المسجد و ان النبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم لبثت لیومین معاذین جبل فنادی ابا بکر فقال ان الله تم امرک ان تخرج من المسجد  
 فقال نعمنا و طاعة فاستجاب له و خرج من المسجد ثم ارسل الی عمر فقال کذلک فسد بایه ثم ارسل  
 الی عثمان و عینه رقیة فسد بایه ثم ارسل الی حمزة فسد بایه انتهی خلاص پس اخراج شیوخ ثلاثه  
 از مسجد عام الزمان که بوجه لغاف باشند یا احتمال کردن غیر متنازع فیه است آنچه غیر از بیت حد  
 عظمت آنها نمی نماید و حدیث اصحاب صحاح و در خود ابی بکر غیر مفید است چه متواتر  
 ثابت است که خانه ابوبکر در قرین رخ بسافت یک فرسخ از مدینه بود کما فی البخاری و الدر المنثور  
 و مدارج النبوة و غیره و قال الله تعالی انهم یلذون انفسهم فلو انهم لم یلذون انفسهم  
 من الحق و لا یکنوا کالذین او تو الکتاب من قبل فطال علیهم الا انهم قست قلوبهم و کینه منهم

فاسقوں یعنی ایثار دہک شدہ است برائے سوسان آنکہ قلوب ایشان در ذکر خدا  
خاشع باشند و با نجه که از حق نازل شده و مثل یہود و نصاریٰ نمائند کہ ہر گاہ بر او یا  
طویل المدت گذشت پس قلوب ایشان قاسی شدند و بسیارے از ایشان فاسق اند  
انہی ملخصہ امام رازی در تفسیر کبیر تحت آیہ شریفہ از اعمش آورده قال ان الصحابۃ لما  
قد رآوا النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی العیش ورفاہیہ ففهموا عن بعض ما کالوا علیہ فہو یواہدہ الایۃ  
و عن ابی بکر ان بدہ الایۃ قرست کین یدیرہ و عنہ قوم من اہل الیمامۃ فیکو ابکار شدیدا  
فتظاہرہم فقال لکذا کنا حتی اقمنا القلوب و ذکر امام رازی فیہ بانیہ فقال لبعضہم نزل  
فی المنافقین انہی بقدر الحاجۃ یعنی ہر گاہ صحابہ وارد مدینہ شدند بنرمی عیش رسیدند  
(کہ کارے غیر ضیافت ہائے انصاری و داشتند) پس سست شدند از بعض حالیکہ  
بران بودند (از چستی و تیزی و چالاکئی) پس عتاب کردہ شدند بہین آیہ و از ابو بکر  
عرویت کہ ہر آئمہ این آیہ پیش او خواندہ شد و نزد وے از اہل بیامہ بودند گریہ بسیار  
نمودند ابو بکر صدیق بگریہ ہائے ایشان نظر کرد و فرمود یا ایہا بنی ہاشمین بودیم کہ یسمع عتاب  
و تہدید گریہ باطاری سے شد تا آنکہ قلوب قاسی شدند و امام رازی گوید کہ نزد بعضہ این  
آیہ در شان منافقین آمدہ انہی و اعتراف صدیق بقساوت از ذکر رب العترۃ و لالت  
کہ ایشان بوجہ طول الاما سلام آوردن دل گرفتہ و ملول خاطر از ذکر خدا گردیدہ قسی  
القلب شدہ بودند و انت تعلم کہ طاعت و قساوت باہم منافات دارند و ظاہر این واقعہ  
در صدر زمان ہجرت است کہ قولہ لما قد رآوا النبی صلی اللہ علیہ وسلم بران اول و لائل است و صیغہ جمع  
منکلم فی قولہ کنا منجر قساوت منکلم مع الغیر از گروہ مہاجرین سابقین است کہ طول الامد  
بران صادق سے آید و قولہ فہو یواہدہ الایۃ منادی کنان است کہ این عتاب بمنشیل

گروہ یہود و نصاریٰ مخصوص بہا جرین است کہ در طول الامم مساوت قلوب فسق  
 معیوب است و در سنن ترمذی در ابواب القیامۃ از حنظلہ الاسیدی آورده پاتہ  
 مَرَبَّانِی بکر و ہو یبکی فقال مالک یا حنظلہ قال تافق حنظلہ یا ابابکر یكون رعد رسول الله  
 بکر یا بنی رواد الجحیم کا تارائی میں فاذا رجعتا عافنا الا زواج والصبیة ونسبا کثیرا قال  
 فوالله اننا کنا لک الحمد یعنی حنظلہ اسیدی بابو بکر گذشت در حالیکہ میگفت ابو بکر پرست  
 کہ ترا چہ شدہ است گفت حنظلہ منافق گردید اے ابو بکر ہر گاہ نزد پیغمبرے باشیم  
 تا رجعت ذکر میفرماید در انوقت حال ما چنین مے شود کہ گویا ما پچشم مے بینم تا رجعت  
 را و وقتیکہ از خدمت واپس می شویم ازواج و تجارت ما را باز مے نمایند و بسیاری را  
 فراموش مے سازیم ابو بکر فرمود قسم بخدا ہر آنہ ما ہچنین ایم انتہی پس ہر گاہ در زمان  
 حیات سرور کائنات حال صحابہ چنین باشد و چنان نباشد و اے بر حال ایشان بعد  
 وفات پیغمبر کہ از انداز و تذیرو و عید و تحذیر اطمینان کلی حاصل شدہ بود ہر نوع مانحن  
 فیہ قول ابی بکر صدیق فوالله اننا کنا لک ست کہ بخیر اتفاق او و فراموش کردن او امور  
 آخرت راست و در تفسیر و منشورہ تفسیر کبیر مذکور است کہ مہاجرین رسم اتیان النساء  
 فی اوبار بن ہمراہ خود آوردند حال آنکہ زنان مدینہ از ان بیخبر بودند چنانچہ در درشتور از  
 عبد الرزاق و عبد بن حمید و بیہقی صاحب شعب الایمان من طریق صفیہ بن شیبہ  
 عن ام سلمہ مذکور است قالت لما قدم المهاجرون المدينة ارادوا ان یاتوا النساء فی  
 اوبار بن النعمان عن ابن عباس قال جاء عمر الی رسول الله فقال یا رسول الله بلکت قال  
 وما لک قال خولت رجلی اللیلۃ فلم یرد علیہ شیئا ثم اخرج النساء والطمہانی و ابن مردودہ  
 عن ابن عمر قال اتاکنا معاشرہ قبر شیبہ بن النضر فلما دخلت المدینۃ وکننہ ان النساء

اردنا منهن ما كنا نريد فاذا هربن قد كرهن ذلك واعطته الخ وخرج ابن اسحاق بن راهويه  
 في مسنده وتفسيره والبخاري وابن جرير عن نافع قال قلت ذات يوم لساوكم حشركم قال  
 ابن عمر انه رى فيهم انزلت هذه الآية قلت لما قال نزلت في اتيان النساء في ادبارهن وخرج  
 البخاري عن ابن عمر قال توأمركم الي منكم قال في الدبر وخرج الطبراني في الاوسط والحاكم والبيهقي  
 في المستخرج بسند حسن عن عمر قال انما نزلت على رسول الله لساوكم حشركم الآية رخصت في اتيان  
 الله بهذه الاخبار وشبهها في الدر المنثور ما هم الرازي آورده عن ابن عباس ان عمر جاز  
 الى النبي صلعم فقال يا رسول الله هلكت وحكى وقصص ذلك منه فانزل الله هذه الآية پس  
 معلوم شده كه اين آيه در رخصت اتيان النساء في ادبارهن نازل شد و داشت عمر خطاب نازل شد  
 است و نقل نافع عن ابن عمر انه كان يقول المراءون الآية تجوز اتيان النساء في ادبارهن و  
 وسائر الناس كذبوا الى آخره فواته تفسير كبير في دور سال دوم از مبحث غزوه بدر  
 كبري پيش آمد پس مهاجرين و انبياء حضرات شيخين راشدين كراهت انتقال فرمودند پس  
 نازل شده آيه شريفة و ان في لقائهم المؤمنين لكاهنون يعني گروهی از مومنين كراهت  
 كنان اند و درين كراهت قيد الضار شريك نمى باشند بلكه اليشان و رجحان نشارى  
 سرگرم عنان بودند چنانكه آيد و اين كراهت خاصه از مهاجرين ظاهر گرديد چنانچه في  
 شل زحشرى و البيناوى و ما هم الرازي و حافظ سيوطى متفق اند بان النبي صلعم  
 لما استشار اصحابه و قال ان العير مضت على ساحل البحر و هذا الوجهل قد قيل فقالوا  
 يا رسول الله فليكن بالعير و مع العير و يعنى هر آنكه رسول خدا صلعم برگاه از صحابه طلب  
 مشورت فرمود و گفت هر آنكه قافله تجارت بر كنار دريا گذشت و اين الوجهل مقابل  
 آمد رانے شاحبيت گفتند يا رسول الله بقره قافله تجارت گرفتند است پس دشمن را

بگذا یعنی مابرائے اخذ مال تجارت ابوسفیان آمدہ ایم نہ برائے جنگ از لشکر ابو جہل  
 انتہی حال قلوب صحابہ زین استشارہ منکشف شد کہ ایمان ایشان بحد فارتگری بود  
 شاید بہین سبب اعملا ما شتم آمد و بعدہ خفران ہم وارد شد اما این اجمال نام صحابہ را  
 مخفی داشت پس بشنود روی السیوطی فی الدر المنثور فقال ابو بکر یارسول اللہ انا اعلم  
 الناس بمساقۃ الارض اخیر ناعدی ان العیر کانت بوادے کذا و کذا و آیا ہم فرساربان الی  
 بکر قولہ ثم قال صلعم اشیر و اعلی فقال عمر بن الخطاب یارسول اللہ انہا قریش و عمر و اللہ  
 ما ذلت من غیرت ولا امتت منذ کفرت الی قولہ فقال صلعم اشیر و اعلی فقال المقداد بن  
 عمرو یارسول اللہ ان فی الامر لفرح من معک الخ ماروے فلما راہی سعد بن معاذ کثرۃ  
 استشارة النبی اصحابہ فی شیر و فی رجح الی الشورۃ لمن سعد انہ صلعم لیتطیق الا انصار  
 فقال سعد بن معاذ لعلک یارسول اللہ تحشی ان لا تكون الانصار یریدون الی قولہ  
 فواللہ لو شرت حتی تبلغ الکبر کہ من ذی من کسرنا معک انتہی لخصا بقدر الحاجة یعنی  
 ابو بکر گفت یارسول اللہ مسافت ارض واقفا تمام مراعدی خبر داد کہ قافلہ تجارت  
 بعمال و فلان فلان بود و الحسان بازی اسپ می رانند یعنی فرسان مشاق مساق  
 و چابک سوار اند کہ در بدر آمدہ اند باز آنحضرت صلعم فرمود ببا مشورت دہید عمر خطاب  
 عرض فرمود یارسول اللہ ہر آنکہ ایشان قریش اند و عزت داران ایشانند قسم خدا تلخترید  
 از وقتیکہ معزز شدہ اند یا گفت دلیل نگردیدہ اند از وقتیکہ عزیز و غالب ہستند و ایمان نیامدہ  
 اند از وقتیکہ کافر اند رسول خدا صلعم فرمود ببا مشورت دہید مقداد بن عمر گفت یارسول  
 لشیر لے بر ایمان ہمراہ تو ایم الخ ہر گاہ سعد بن معاذ دید کثرت مشورت طلبہ بتغیر خدا را  
 کہ قریش مشورت می دہند و باز آنحضرت رجوع لطلب مشورت سے فرمایہد فہمید کہ منشأ

رسول از انصار است که این هم چیزے در مشورت بگویند پس عرض نمود که شاید رسول  
 الله خوف داری که انصار را ده جنگ نمی داند و بعد کلام طویل عرض کرد که قسم بخدا  
 اگر تو بروی تا آنکه سیر که ذی یمن بر سے البته همراه خواهیم رفت انتہی در صحیح مسلم است  
 از انس کہ گفت ان رسول الله صلعم شاور حین بلغه اقبال الی جبل قال تکلم ابو بکر فاعرض  
 عنه ثم تکلم عمر فاعرض عنه فقام سعد بن عبادہ فقال آیا نأتیرید یا رسول الله والذی فی  
 بیدہ نوامرتنا ان نخیرها البحر لا نخضنا لا یولوا امرتنا ان نضرب الکباد یا الی بربک الضاد  
 لقعدنا صفحہ ۱۰۲ ج ۲ شرح نوادی یعنی رسول خدا صلعم در بارہ جنگ ابو جہل در بدر از  
 صحابہ مشورت طلب کرد پس انجہ ابو بکر و عمر گفتند از ان اعراض فرمود انتہی بقدر الحاجتہ  
 و بکذا رواہ امامہم الشعرائی فی کتاب کشف الغم عن جمیع الامم پس حال این بزرگواران  
 موافق تہ رايت الذی فی قلوبہم مرض یظنون الیک نظر المنشی علیہ من الموت در الوقت  
 ظاہر گردیدہ بود کہ اینحضرت بملاحظہ اقبال بقبر ابو جہل نظر المنشی علیہ من الموت می داشتند  
 و میخواستند کہ اسی سما تظنتی و اسی ارض تظنتی حتی تفتنی و اخذ معنی فافہم ازین روایات کرات  
 شیخین و تحریف و خوف و بانیدن ایشان لشکر اسلام را از قوت و شوکت قریش طشت  
 از پام گردیدہ و آنحضرت صلعم میدانست کہ این بزرگواران مرد میدان نمی شوند محض  
 برای غارت گری مال تجارت آمدہ اند لہذا مکر و وسوسہ کرد طلب مشورت می فرمود  
 تا مردان میدان کہ انصار مستند اقرار معیت سازند ہر گاہ اقرار کردند آنحضرت قدم  
 بیدان پیش نہاد در الوقت خوف و ہراس مہاجرین لایما شیخین کہ صاحب معیت  
 ہا رسول الثقیلین بود و ثانی ازاشار علی الکفار گرفتہ می شود بآمر تبہ بود کہ قرآن بلای و  
 وادہ است و لقد نصرکم الله بیدروا انکم اذ لکم و شاہد ثانی آیہ و اذ کروا انکم قلیل



مَسْتَضْعِفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخْلُطَ كُفْرُ النَّاسِ بِالْإِيهَةِ اسْتِ وَآگَر اَمَّا دَلَاكُمُ شَيْءٌ  
 مَكْرَمِينَ قَتَالَ أَوَّلَ الْهَزِيمَةِ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي الْإِسْلَامِ بَيْنَ جَنَاحِ بَدْرٍ رَاسِيفَر مَوْدَعِدِ جَنَاحِ آيَةِ  
 اَوَّلِي حُرِّيَّتِكُمْ إِلَى الْمَلَايِكَةِ اَتِي سَلَامٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا اِبْرَانِ تَالُفَقَ اسْتِ لَيْسَ اِزِينَ نَصُوصِ  
 وَاصَح شده كه شرف بدریت و عدم بر میت ایشان مکررین سبجی نشده است چه عدم  
 فَرَارِ فَعَلَ ذَاتِي مَكْرَمِينَ نَبُودَه بَلَكَّةَ مَلَاكَةً اَنَهَارًا مَحْصُونِ دَاشْتَنَدُ وَالْاَعْمَالِ بِالْاَنْبِيَاءِ وَقَصْدِ  
 كَرَامَتِ الْاِشْثَانِ اَنْهَارِ اَيْنِ وَاقِعَه مَحْقُوقَ شَدَه اسْتِ وَاقْدَسِي اَوْرَدَه كه هر گاه صَفِ اَرَأَيْتَ  
 جَابِئِينَ مَرْتَبَ شَدَه وَعَتَبَه وَوَلِيَدِ لَصْفِ اَمَدَه مَبَارِزِ طَلَبِي كَرُونَدِ مَقَابِلِ الْاِشْثَانِ اِزِ  
 قَبِيلَةِ الْفَضَارِ مَحَلِّزِ مَعْوَدَه عَوَفِ اِسْرَانِ عَفْرَا كه بَنِي الْحَارِثِ بُوَدَنَدِ بَرِ اَمَدِنَالِي اَخْرَه الْقَصْدِ  
 اِزِينَ وَجَهَ دَرِ اَيَقِيْمُ كه كَرَامَتِ اِزِ قَتَالَ اِزِ قَبِيلَةِ الْفَضَارِ وَنِيَا وَرَوَايَةِ اَنَا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 لَكَ اَرَبُونَ مَخْصُوصِ اِشْثَانِ مَطْهَرِينَ كَرَامَتِ وَنَخُوفِينَ اِزِ شَوْكَتِ اَهْلِ ضَلَالَتِ بَلَشَكْرِ  
 حَقَرَتِ حَتْمِي نَبُوتِ اسْتِ كَمَا مَضَى اَنْفَاؤُهُمَا مَهْمُ مَفْسَرِينَ كَقَتَه اَمَدَه كه اَيْنِ آيَةِ دَرِ حَقِّ مَنَافِقِينَ اَمَدَه  
 اسْتِ وَقَالَ اَللّٰهُ تَعَالٰی لَمْ يَجْعَلْ لِّلْحَقِّ سَبْطًا وَبِطْلَانًا الْبَاطِلُ وَكَوْكَرَه الْكُفْرُ مَوْنٌ وَاَنْتَ تَعْلَمُ كه مَجْرَمِ رَا  
 مَطْلَعِ مَنِيْكَوْنِيْدِ وِ مَيْفَرَايِدِ اَلْكَ بَا اَنْهَارِ كَرِ مَوْنَا اَنْتَرَكَلِ اَللّٰهُ فَاحِطًا اَعْمَالَهُمْ وَغَفْرَه بَدْرَا  
 جَمَلَه مَا اَنْتَرَكَلِ اَللّٰهُ بُوَدِ اِسْ كَرَامَتِ اِزَانِ كَرُونِ مَوْجِبِ حَبِطِ شَرِّ الْاَفْ مَرْعُومَه اِلَى اَلْاَلَانِ  
 بَرَاكَةِ مَكْرَمِينَ مَعْظَمِينَ نَبُوصِ آيَةِ كَرِيْمِ حَقِّ كَرِيْمَه وَجِهَ جَبَارَتِ سَرَا سَرِ خَسَارَتِ اسْتِ  
 كه بَرَاكَةِ عَامَه اَصْحَابِ بَدْرِ رَوَايَتِ دَارَتَدَه كه وَرَعَدِثِ قَدَسِي اَمَدَه اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ  
 غَفَرْتُ لَكُمْ كُلَّكُمْ وَدَرِ نَجَا حَبِطِ اَعْمَالِ وَمَطْلَقِ الْعَنَانِي دَرِ اَفْعَالِ غَفْرَانِ اَرْحَمَرَتِ ذَوَا الْجَمَالِ  
 جَمِيعِ كَرُونِ مَنِيْخُو اِسْنَدِ حَالَا كه اَيْنِ مَطْلَقِ الْعَنَانِي بِاَحَدِ اِزِ اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَمُ وَارِدِ  
 نَشَدَه اسْتِ بَلَكَّةَ آيَةِ وَافِي بِدَايَةِ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ اَنْتُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ لَهِيْغَرِ وَرَهْدِيدِ مَعْلُومِ اسْتِ



مِنْهُ إِلَّا ابْنُ الْخَطَّابِ وَرَأْيُهُ تَحْرِيفٌ مَعْنُوِي وَدَرْجَبُ رَافِتْرَ اَبْرَ حَضْرَتِ نَبُوِي بِجَرَاتِ قُوِي مَنطُوِي  
 است زیرا که معنی آید از لفظ لولا کتاب سبق ظاهر تر است و در هم سابقه فیه اساس  
 و احوال غنائیم مشروع نبود و این جواز مخصوص بهین است مرحومه گرییده است  
 پس او تم امتنا میفرماید که برائے احدی از انبیاء سیران نبودند اگر با اجازت نبی عالم  
 البته شمارا در اخذ فیه عذاب عظیم مس میگرد و درین چه اشتباه است که اگر خدا  
 اجازت نمیداد و صیابه بر طبق حرص و خود رانی فدیہ میگرفتند چو که خلاف شریعت  
 الهی می شد البته عذاب آمدی پس این آیه در امتنان است نه در تهدید چنان مستان  
 و این چنین امتنان در قرآن چندین جا آمده چنانکه فرموده و لَوْلَا اِنْ تَبْتَكَ لَكَ لَقَدْ  
 كُنْتَ تَرْكُنَ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا یعنی اگر ثابت نمیداشتیم ترا هر آنکه تو میل بکفار چیز و قلیل  
 مینمودی و این بر حق است که اگر خداوند تمرا آنحضرت را برگزیده و نبی و معصوم نمیداد  
 آنحضرت بجهت قومی اتباع را قیرش مینمود ازین سخن کی لازم می آید که آنحضرت  
 صلعم میل بکفار میداشت لغو و بالتبع بجهنم فی ما نحن فیه عائد نمی شود و تفسیر قوله لَوْلَا  
 كِتَابُ سَبْقٍ وَرَأْيُهُ تَحْرِيفٌ الَّذِيْنَ كَفَرُوا فَصْرَبَ الْقِيَابِ حَتَّى اِذَا اسْتَحْتَمُوْهُمْ فَشَدُّوا  
 الْوُثَاقَ فَاَمَّا بَعْدُ وَاَفَا ذَا رَحْمَةِ الْفَضْلِ الْحَرْبِ اَوْ زَارُوا وَاَدَا سَتِ تَرْجَمَهُ مَحْصِلِ اَنَّهُ  
 هرگاه شما مستلای شوید بکفار پس گردن آنها بزنید تا آنکه هرگاه بگریید آنها را پس مضبوط  
 بستیید یا آنکه بعد از آن منت گزاید و یا فدا بگریید تا آنکه آفات محاربت بگذرانند  
 یعنی از جنگ آینده بازمانند انتمی انهمی آیه ثابت شد که محاربت مجاز و مختار شده  
 بودند و قتل اساری و اخذ فیه از آنها پس آنچه اخذ فیه اختیار کرد و مجاز آن بود و  
 اگر قتل میفرمود در آن مختار بود و اما آنحضرت پیش از نزول عذاب ما اخلت منه الا

ابن الخطاب کہہ ان شمول حضرت رسول پور و عذاب مفہوم میشود بقولہ تعالیٰ  
 مَا كَانَ لِبَعْدِہُمْ وَاَنْتُمْ فَعَلِمْتُمْ كَضَوِ الشَّمْسِ اَطْلُہُ اسْتَ اِذَا تَخَاطَبُہُ شَدَّہُ کہ ابن طرد راکے  
 عمر فاروق کہ آنحضرت صلعم فرمود بمرتبہ ثانی اطرد راکے زنی اوست و ذکر اطرد  
 بمرتبہ اولیٰ سے آید بہدایت آنکہ ابن طریقہ راکے زنی بحضور پیغمبر صلعم آئندہ نکند  
 وازان باز ماند مگر او کے متاثر شدی جناب اوتا قصد قرطاس بدین خوی محمدیہ  
 شد بالآخر بدین غزوہ برآمدن عوف و معاذ و معوذہ چون عقبہ وغیرہ گفتند کہ  
 لَا حَاجَۃَ بِنَا اِلٰی سُبَّارِکُمْ وَ تَادٰی یَا مُحَمَّدٌ اَخْرِجْ اِلَیْنَا الْکُفَّارَ نَا مِنْ قُرَیْشٍ یعنی مارا مبارات  
 شمایان حاجت نیست یا محمد کفو ما از قریش بفرست پس کسے از مہاجرین دولت آئین  
 زنت مگر از عشیرہ بنی ابوجہیدہ بن الہبارت و امیر حمزہ و علی مرتضیٰ تا آنکہ اولاً عشیرہ  
 بنی و بعدہ انصار و فقرا مہاجرین بالشان پیوستند و حق جہاد ادا کروند حتی  
 کہ ملائکہ بدو آمدند مگر حضرت شخین از جاکے خود جنبش فرمودند و نگونید کہ ابوبکر  
 صدیق در حراست عریشہ بود و رسول خدا صلعم کے در قتال رفت برائے انکہ تقرری  
 صدیق بر عہدہ راست بہن جہت بیان آمد کہ حال دلش اشکارا بود کہ محبت قریش  
 و عظمت و اہت ایشان کی شمشیر می آہنیت و از عمر فاروق چہ عذر خنک دارند و تمثیل  
 ابوبکر بحضرت پیغمبر نبی سزدگر وہ مقابل اگر آنحضرت را برائے مبارزت طلب  
 کرد ملامت آنحضرت پیش سے رفت خدا یتعالیٰ لعار سین عریشہ راح فرمودہ است  
 مگر مجاہدین بالفہم راجا بجا ستودہ فافہم ہر نوع اخبار استشارت بانی بکو عمر ازین قصہ  
 بدو باطل برآمد انچہ گفتہ اند کہ آنحضرت فرمود لَوْ اَجْتَمَعْنَا فِیْ مَشْوَرَةٍ مَا خَالَفْنَا وَاِنْجَہ  
 گفتہ اند کہ فرمود اِنَّ اللّٰہَ اَمْرٌ لِّیْ اَنْ لِّیْسَ شِیْءٌ اَبَا بَکْرٍ چہ آنحضرت صلعم مشورت ایشانرا

در باب باز ماندن از حرب قریش قبول نداشت و مخالف آنها حکم جنگ در داد پس  
از اینجا و تا طردن عمر از حضرت پیغمبر بطور آمیخته در امر جنگ و ثانی در قتل اساری  
فلیفکوا فلیکوا و لییکوا کثیرا و در مارج النبوه مروی است از ترندی و لسانی و ابن  
حبان و الحاکم که جبریل امین نزد پیغمبر خدا آمد و گفت میخیز ساز اصحاب خود را میان کشتن  
اسیران و اخذ فدیہ از ایشان بشرطیکہ در سال آیندہ از مسلمانان مثل اسیران کشته  
شوند بخت اصحاب را بخیر گردانید ایشان فدیہ اختیار کردند انتہی پس حرص مال  
فرمودن اصحاب دیدنی است کہ پروا کے تلف نفوس خود را نکردند و قطع سر وقت  
دینوی را اخذ کردند و محافظ و در سال سوم از ہجرت واقعہ احد سنگ آمد

سخت آمد قال انتہ تر ولقد کنتم تنون الموت من قبل ان تلقوه فقد راہتمو و اعم منظر  
و ما محمد الا رسول قد خلت من قبلہ الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقل  
علی عقیبہ فلن یخیر اللہ شیئا یعنی ہر آنکہ شما بودید کہ تمنائے موت از قبل کے کر دید  
اگر موت ملاقی می شوید ہر آنکہ می دیدید و ارحا لاکہ شما می بینید و محمد رسول است  
و قبل از رسولین گذشتہ نیست اگر بیزیر دیا قتل شود شما یان برپا شدہ ہائے خود متقلب  
شوید و ہر کہ برپا شدہ شود و متقلب گردد و پس بجز پیرنی رساند یعنی از اسلام  
شما متغنی است انتہی و این آیہ در شان خاتمائے منطبق و محال قرار ایشان و  
انقلاب ایشان بعد سرور انرجان صادق است اصحاب در مشورہ برپا شدہ

در تفسیر در تذکرہ ابیہ ثواقف زاید جبر عیہ الحسن ابیہا یا سما تم و رده قات  
بجہنم ان رجلا من اصحاب الہدی علیہ السلام کالہ یقرب لکم لکن لکم فیہ عیب  
و لنقلہ و اتبلا الذلک قولہ اللہ ما فہم صدق  
برپا شدہ







اینکه چند نفر از صحابه بعد از رفتن و اکثر آنها نزدیک جبل منور می گردیدند و از منبرین علم است  
مگر آنجا تا واکل منبرین نبوده و بعد از رفتن بلکه بر جبل ثابت قدم مانده و از منبرین عثمان  
است که بعد دو کس منبریت خورده در موضع بعد از رفتن باز بعد سه یوم جمع آورد و رسول خدا  
فرمود هر آنکه شاعر یا یض رفتید و در تفسیر و در مشورت آیه و آیه گفتیم مآثر است اخراج این  
جبریر بن العاصم قال انتهى النس بن النضر عم النس من مالک الی عمر و طلحه فی رجال من المهاجرین  
والانصار وقد القوا بایدهم فقال ما یجلسکم قالوا اصل محمد رسول الله قال فما صنعون بالحمیه  
بعده قوموا فموتوا علی ما مات علیه رسول الله و استقبل النس لقوم فقال حتی اصل یعنی  
النس بن النضر عمر و طلحه بر سر در مدانی از مهاجرین و انصار که معنای کوه نشسته  
بودند پیش آنها دو چار شده گفت که شما چرا نشسته مجلس جمع کرده اید گفتند که رسول خدا  
شهادت گشت انس گفت پس بعدوی بزم گانی چه خواهید نمود بر خیزید و میرید بر حیره که پیش  
پروای جواب ایشان ترک کرده گفت که انس مقاومت فرمود و شهادت گشت و این واقعه را  
اکثر علماء سیر در کتب عربی و فارسی مثل واقعه و حسین و یار بکری در تاریخ انجیل و حقا  
روفته الصفا و حبیب السیر و غیر هم نقل کرده اند ازین سکوت و هموت عمر و طلحه بیشتر از  
باخته معنی آیه افان مات او قتل ان قلبکم علی اعتقاکم واضح گردید که یاران با صفا بعد از رفتن  
خبر لا اثر قتل محمد تهیه القلاب و رجوع الی مدینه میباشند و نه بر طبق ترغیب انس  
بن النضر که گفت قوموا فموتوا علی ما مات علیه رسول الله جنبش میفرمودند و برای فرار  
چند نزدیک و چه دور و چه نزدیکان بے بصورت و در میان با خبر و حضور مشهور است  
مگر اینجا نه نزدیکان نه دور و نه فغان حق یاری ادا کردند و در تفسیر و مشورت آیه ان الذین  
تولوا منکم یوم النقی الجمعان مآثر است اخراج این جبریر عن کلیب قال خطب عمر

الْحَبِيبَةِ فَقَرَأَ آلُ حِمْرَانَ فَلَمَّا أَتَى ابْنُ الدُّنَيْنِ لَوْ لَوْ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْحَدِيثِ مَتَا فَتَرْتُ حَتَّى  
 صَدَّتْ الْجِبَلُ فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي أَسْرُوكَا نَتْنِي ابْنِي لِقَدْرِ الْحَاجَةِ لَعْنِي كَقَتِ عَمْرُكَ يَوْمَ احْدَهْتِ  
 خُودِي لِسِ فَرَارِ كَرْدَمِ نَا اَكْتَهَجِلْ سِيدِمِ هِرْ آئَنَه دِيدِمِ خُودِرَا كِه كُوبَا يَزْ كُوبِي حِسْتِ مِ نَمَايِدِي  
 وَبَكْدَا مِ اِذَا اَلْخَلْفَا وَصَاحِبِ دُرْمَنْشُورِ اَز اَبْنِ حَبِيبِ اَوْرَدَه قَالَ قَالَ اَبْلُ لَمْ يَصِلْ اَللَّهُ  
 تِيَابِ الْبِقَاقِ حِينَ قَرَأَ الْكَاسُ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَتَلَ مُحَمَّدًا فَالْحَوْلُ لَكُمْ الْاَوَّلِي فَتَرْتُ مَا  
 مُحَمَّدًا اَلْاَزْ سَوَّلُ لَعْنِي مَتَافِقِينَ كَقَتْمِ وَفَقِيكَ مَرْدَانِ اَزِ يَغْيِيرِ خَدَا فَرَارِ كَرْدَمِ هِرْ آئَنَه دِيدِمِ مُحَمَّدِ صَلَاحِ  
 مَقْتُولِ كَشْتِ لِسِ طَمَحِ بَدِينِ سَابِقِ شُودِي لِسِ اَبْنِ آيَه اَمْدِ وَصَاحِبِ دُرْمَنْشُورِ بِنْدَانِ  
 جَرِيَّ اَز سَدِ اَوْرَدَه قَالَ فَتَشَارَفِي اَلنَّاسِ يَوْمَ اَحْيَاكَ رَسُوْلُ اَللَّهِ قَدْ قَتَلَ اَمَّا دِيَا فَتَشَارَفِي  
 اَتَشَهْدُ اَزْ وَفَا سَمَرِ وِيَا تِ كِه اَبْنِ شَهْرَتِ قَتَلَ كِدَامِ مَتَافِقِ نَمُودِ وَحِرَا نَامِ اَمْتِافِقِ بَا وَجُودِ  
 تَشْتَحِيصِ لِفَاقِ اَوْبَرْدِيَا نِ رِفَاةِ نِيَا بِحَرْا كِه دُرْمَنْشُورِ اَزْ خَوَاكِ مَالُورِ اَسْتِ قَالَ  
 نَادَى مُنَادٍ يَوْمَ اَحْيَا حِينَ هَزَمَ اَصْحَابُ مُحَمَّدٍ اَلَا اَنْ مُحَمَّدٌ اَقْدَمَ قَتْلَ فَا رَجِعُوا اِلَى اِيْمَانِكُمْ لِسِ  
 اَخْتَارِ اَسْمِ مُنَادِي اَتَصَدَّقُ بِاَصْحَابِ جَبَلِ ذُو بِنِ رَسَا رَامِي رِسَا نِي كِه اَوَا زَهْ مُنَادِي اَز  
 مَقَامِ بَلَنْدِ دُرْتَمَامِي مَرْدَمِ شَايِعِ مِي شُودِ وَحَقِيرِ دُرْبَعْضِ كَتَبِ شِيْعَه دِيدِمِ كِه اَز سِنَا حَمْدِ  
 حَتِيْلِ بِنْدَانِ سَعْدِ وَنَقِيْلِ اَسْتِ بَا نَهْ قَالَ اِنَّ اَشْيَخِينَ هِرْ يَا يَوْمَ اَحْدِ وَرَجَحِ مَرْتَبَتِي فَمُودِ  
 وَبِ اَنْ عَلِيًّا اَلْكُفُوفُ قَالَ عَلِيٌّ اَلَسْتُ الْمُنَادِي قَتَلَ مُحَمَّدٌ فَا رَجِعُوا اِلَى اَوْيَا نِيْمِ فَعَالَ اِنَّمَا قَالَهَا يَوْمَ  
 دُرْمَنْشُورِ جَابِ زَوْدَه حَالِ بَا وَصَفِ اَتَصَفِّحُ لَطُوفِ بِنْدَانِ سَعْدِ دُنْيَا فَمِ وَاللَّهِ لَعْلَمِ بِنْدَانِ  
 دُرْمَنْشُورِ مَقْصُودِ مَا هِيَ قَدِ رَاسْتِ كِه خَلْفَا نَامِ اَرِجِيَا رِغَارِ وَجْهِ اَشْدَا رِغَارِ عَلِيٍّ اَلْكُفُوفِ  
 اَوَا زَهْ مُنَادِي كَارِ بِنْدَانِ اَوْتَعَالِ دُرْمَنْشُورِ جَنَكِ اَحْدِ مِي فَرَايِدِ اَيَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اَسْمَعُوا  
 اَنْ تَطِيعُوا اَلَّذِيْنَ كَفَرُوا يَزِدُّكُمْ عَلٰى اَعْلَافِكُمْ فَتَقْتُلُوْهُمْ اَحْسِرِيْنَ وَاِيْنِ دَوْلَتِ خَمِيْرَانِ دُرْمَنْشُورِ



نشان انا کہ عریض مفتدیاجہل مخفی شدہ برترقیب انہی بن النضر بن براء نصرت  
 پیغمبر خدا صلعم جہش نفرمودہ در حق ایشان آیہ ولقد کانوا عاہداً علی الذین قبلہم لا یؤکون  
 الا وبارو کان عبد اللہ مسلولاً وقل لن ینفککم القرآن من یموت من الموت اذ انقل آمد  
 او علامہ زمخشری در کشف و تفسیر این آیہ فرمودہ عہد من قبل فی لیلۃ العقیبہ او کہ ہم  
 احد علی ان لا یفر و البعد انزل و در صحیح بخاری علی ما نقل عنہ در تفسیر آیہ من المؤمنین  
 رجال صدقوا ما عاہدوا اللہ علیہ مذکور است المراد بالعبادۃ المذکورۃ ما تقدم ذکرہ  
 قوله ولقد عاہدوا اللہ من قبل و کان ذابیب او ان ما خرجوا الی احد اجمعی و در شان ایشان  
 آیہ اذ تصعدون ولا تكون علی احد و الرسول یمحکم فی امرکم الی قوله واللہ یشیر بما  
 یتکون است و آیہ ان تطیعوا الذین کفروا الی قوله فتتقلبوا خاصرین است و اگر عفو  
 بحال جمیع منہزمین گفته شود معارضت مابین آیات تہیدی و عفو عقوبت لازم می آید  
 و بخلاف بالوافق چه تہید و عفو جمع نمیشود خصوصاً عفو آیہ و کان عبد اللہ مسلولاً  
 و اگر گویند کہ عفو فرار عثمان غنی بحديث صحیح ابن عمر و بخاری ثابت است گوئیم کہ حدیث  
 مقاومت بسباق قرآن و بامرواق نمی کند و بفرض محال مسلم و محتم و اریتم تا ہم براء کے  
 اذ والنورین این عفو بکار نمی آید چه اعادہ ہان عصیان فرار عفو را از دست می رباید  
 چه او تم میفرماید ذالک تخفیف من ربکم و رتبہ فمن اعتمرک بعد ذالک فله عذاب الیم  
 یعنی آن تخفیف و رحمت است از جانب پروردگار شما پس ہر کہ تجاوز نماید بعد از آن  
 براء کے او عذاب دردناک است و میفرماید عسی انکم ان یرحمکم و ان عذکم عذاباً قریب  
 است کہ پروردگار شما ترحم بر شما فرماید و اگر اعادہ انم نماید خدا یتعالی نیز اعادہ عقوبت  
 فرماید و در تفسیر این آیات حدیث صحیح مسلم است کہ در کتاب الایمان باب ہل یؤخذ

با عمل الجاهلیتیه از ابو وائل ماثور است قال انما رسل الله صلعم یا رسول الله اتواخذ  
 بیا عملک فی الجاهلیتیه قال من احسن بنکم فی الاسلام کم یواخذ بیا عمل فی الجاهلیتیه ومن اسار  
 فی الاسلام اخذ بالاول والاخر وعن الاعمش مثله علی صفحہ ۵۵ ج ۱ شرح النوادی بعث  
 مردان پرسیدند که یا رسول الله صلعم آیا بایان مواخذہ کرده خواهیم شد باعمالیکہ در  
 جاهلیت کردیم فرمود کہ ہر کہ از شما در اسلام نیکی بجا آورده مواخذہ باعمال جاهلیت نمیشود  
 و ہر کہ باعمال بد مرکب شدہ باول و آخر مواخذہ کرده خواہد شد اتقی و و ہر آن ظاہر است  
 کہ اسلام آوردنش بہتر لہ انابت از ماضی است پس اگر در اسلام ہم اعادہ مشکرتہ  
 انابتش بکار نیامد و حال سابق و لاحق و اعمال یکسان گردید لہذا مواخذہ ہر بابا مخطا  
 شد پس وقتی کہ مواخذہ باایام جاهلیت شدن ثابت شد و اسے بر حال کسی کہ اول و آخر  
 او یکسان بود و اعادہ فرار از عثمان غنی در اسلام ثابت و متحقق است و توبہ از قرار  
 غیر ثابت و غیر متحقق چنانکہ کبیرہ بلا انابت و استغفار جایز نیست چنانچہ در تفسیر کبیرہ بحث  
 عفا اللہ عنہم مذکور است قال القاضي انکان ذلک الذنب من الصغار صرح ان یصف  
 نفسی بانه محف عنہم من غیر توبۃ و انکان من باب الکبائر فلا بد اضا توبتہم بقیام التلاک  
 علی ان صاحب الکبیرۃ اذا لم یکن من اہل العفو والمغفرۃ امامہم الرازی سیفر ما بد و اعلم  
 ان الذنب لا شک انہ کان کبیرۃ لانہم قالوا صرح نقض الرسول و در صحیح بخاری و باب  
 رمی المحصنات ماثور است عن ابی ہریرۃ عن رسول الله صلعم قال اجتنبوا سبیل المولقات  
 حتی قال التولی عن الزحف پس معلوم شد کہ فرار از بہاد کہ است و بلا انابت متفقہ  
 شود و عفو فارین غیر ثابت فقال الرازی و صارت تلک الخافۃ سبیل الانزام المسلمین  
 و فصل سبع غلیظ من اکابرہم و معلوم ان کل ذلک من باب الکبائر الیہ الظاہر قول



تم ومن یولہم یومئذ دبرہ یُدَلّ علی کونہ کبیرہ و تقول من قال ایزہ خاص فی بدیر  
 ضعیف لأن اللفظ عام ولا تفاوت فی المقصود وکان التخصیص متعاضداً لمتی و ملخص ترجمہ  
 اچھے فرار اعدادز کہاں راست و کبیرہ بلا توبہ عفو نہیں شو و آید و من یولہم ویزہ بر کبیرہ بودنش  
 دلالت دارد و مخفی نہاند کہ اکتساب اصحاب و زہرہ ہا کسب و فرار از زحف بود تا احتمال کبیرہ  
 بودنش تخت آید و من یولہم ویزہ صادق شود بلکہ فعل ایشان بنادانی تا گہان واقع  
 گشت لہذا عفو بحال ایشان آمد و ہر گاہ کہ انابت عثمان با این فرار فرار و دور و دراز  
 ثابت بروایت اضعف است و است پس لباس عاریت عفو حضرت ویرا پو شانیدن  
 براندام اورا نت نمی آید و اگر ان حدیث ابن عمر حجت نہا یند کہ عفو مجبر انابت اوست  
 پس رفع حجت با عادیہ فرار اوست و توبہ ساقط الاثر است چہ امام ہم الرازی و تفسیر  
 کبیرہ آورده است قال لہ علی علیہ السلام یا ہذا ان سرعت اللسان باللاستغفار توبہ  
 الکتابین الحدیث چنانچہ عثمان غنی فرار از جنین ہمراہ مولفہ القلوب فرمودہ است  
 و را بجا کسے از عطا کعبہ نہاند مگر چندے ثابت قدم مانند دور آہنا نام عثمان برا کے  
 نام ہم نیامہ چنانچہ درستیاب مذکور است قال ابن اسحاق السبعتہ علی و العباس  
 و الفضل و البوسفیان بن الحارث و ابنہ جعفر و ربیعہ و اسامہ بن زید و الثامن ابن  
 و صحیح بخاری در ثابت قدام جاکے نام عثمان نیامہ و امام عثمان غنی درین واقعہ  
 اسد زیادہ از فرار مروی شہ اند از انجید بلا قندی و ابن الکلبی و و اقدی و ابن ابی  
 الحمید و شرح نہج البلاغہ نقل کردہ اند کہ عثمان غنی معاویہ بن مغیرہ کہ جرح  
 الف حضرت امیر مہرزہ لہد شہادت دے نمودہ بود و مقتضائے حب قومی و صفائے  
 خود جاسے و او ہر گاہ رسول خدا صلعم لبشید کہ ابن المغیرہ در مینہ مخفی است فرمود



که تفحص نمائید فقال بعض المومنین ان فی منزل عثمان فاطلبوه قد قد غلوا منزل عثمان  
فان شئت ام کلثوم الی الموضع الذی صیرنا فیہ فاستخرجوه من تحت حمالة لهم فاطلقوا به الی  
البنی فقال عثمان حین رآه والذی لفتک بالحق ما جئت انا لاطلب له الا امان فہبہ لی فہبہ  
لہ اجلہ ما انا لکن رجعد لہ الی قلعة و سار رسول اللہ الی حمراء الاسد و اقام معاویہ الی الیوم  
الثانی لبعث اخبار البنی و یاتی بہا قریش فلما کان فی الیوم الرابع قال رسول اللہ ان معاویہ  
اصبح تمیزا لم یقصد فاطلبوه فاصابوه و کان اللذان اسرا فی طلبہ زید بن حارثہ و عمار بن یاسر  
فوجدہما بالیومہ فتمسک زید و رماہ لہم عمار بن یاسر ہذا الخفص ماروی البلاء و رے و ابن ابی الحدید  
یعنی بعض المومنین گفتند کہ در خانہ عثمان است آنحضرت فرمودند کہ طلب ساتید مرومان  
تلاشی عثمان فرمودند پس ام کلثوم کہ زید و عثمان بود اشارت بتمام مخفی و کے فرمود پس  
بر آوردندش از زیر پالان شتر پس او را بچند پیغمبر بردند پس عثمان او را دید عرض نمود  
کہ من آدم کہ بر اے امان طلب سازم پس آنحضرت صلعم بدین شرط بخش فرمود کہ  
زیادہ از سہ روز در نہ تماند و آنحضرت در غزوہ حمراء الاسد تشییر ارزانی داشت  
مگر معاویہ بن مغیرہ بغرض جاسوسی از اسرا ال پیغمبر کہ بقولش خبر رساند از مدینہ زفت چون  
روز چہارم شد آنحضرت فرمود کہ معاویہ تمہیب بیج کردہ است و از مدینہ زفتہ پس طلب  
نمائید و بوی برسید زید بن حارثہ و عمار سمعت کردہ او را یافتند و قتلش ساختند پس  
ذمہ عثمان جرم احتفاء این چہلین شقی و باز قایم داشتند او باخبار پیغمبر لہ قریش و خبر ندان  
او بحضرت پیغمبر زیادہ از عھدیان نہ را و در نہ تماند و عثمان آنست کہ شایع الی  
او را و ہمہ اسیان او را از منہ برین اھل الذمہ با تمہیم فرمودہ است و در آئیہ لیس را کہ من از عمر  
شقی امر یوتب عنیم او یغایر ہم فافهم ہون است ام کلثوم فخر ابن الرازی و در تفسیر

کبیر وین آید از این حجاب آورده قال نزلت فی سبزی عذرة احد لانه ظلم لعنهم فی التبر  
 فزلت لیس لك الخ اما صاحب عذرة العاری شایع بخاری در شان نزول این آیه قوالی  
 آورده انا بجملة گفته قبل ان صلعم سبب لاین انهم مولوم احد و كان فیم عثمان بن عفان  
 فزلت هذه الآية فكيف لعنهم یعنی رسول خدا صلعم مفورین احد را بدعا فرمود و در ایشان  
 عثمان هم بود پس این آیه نازل شد پس آنحضرت صلعم انبدها بازماند چو که ازین عذرة  
 اصحاب ثلاثه پس پاشده بودند و بدعا بجملة مفورین بوده پس او تم بحیث ایشان میفر  
 فاتهم ظالمون فعلى ذلك ظالموا القرآن بودن ثلاثه بهر وجه ازین روایت ثابت گردید  
 و انت تعلم که اطاعت و ظلم جمع نمی شوند که با هم تباین کلی است اما مصنفین اخبار از  
 وضع حدیث جبل ثمر سیر نشده حدیث تازه جبل احد مثل آن آورده اند که انس گفت حدیث  
 النبى صلعم الى احد و معه ابو بكر و عمر و عثمان فربما هم قرضه یرجله قال اثبت فما عليك الا ان  
 او صدیق او شهیدان یعنی پیغمبر خدا بر کوه احد برآمد و همراه او صدیق و عمر و عثمان بودند  
 پس جبل احد آنها را بلرزاند پس پاشی زد او را پیغمبر خدا صلعم و فرمود قرار گیر بر تو نیت  
 مگر بی یا صدیق یا دو تا شهید که فی البخاری شاید که این حدیث قبل جنگ احد وضع کردند  
 ورنه بعد واقعه قرار ثلاثه چگونه بر رسول خدا افتعال و اقرار بر بستند که آنحضرت با وجود  
 در یافتن ظالم بودن ایشان چنانکه گذشت بر کات صدیقیت و شهادت آنها شمره حالاً  
 ظلم فرار از وضع الشی فی غیر موضع افزون است که در فرار وضع نفسه فی غیر موضعها  
 می باشد و اگر گفته شود که قبل حادته فرار این حدیث واروده این هم نمی شود بر او الحکم  
 رسول خدا صلعم چنانکه بر شهادت آینده عمر و عثمان مطلع بود و همچنین از فرار آینده ایشان  
 هم مطلع بود پس چگونه ظالمان راستند و خاص جبل احد یا نمیدانست که ویرود است

کما این هر سزا را که میسر و امر و تمهید اوقات و شهادت در گلو بسته اند و ساقی و حب قوی  
 عثمان گذشت که حضرت اویج لحاظ نمی قرآنی که در آیه اتخذوا بارکم و اخواکم اولیا الی قوله من  
 یتولهم فاولئک هم الظالمون نفرمود و معاویه بن سفیان را که در جنگ احد جنح الف امیر عمره  
 کرده بودند در خانه خود محقق فرمود و کفر را بر اسلام مقدم نمود و **و در سال چهارم**  
**از هجرت** واقعه تحریم آورده اند هر چند که در متون از زمان حضرت انبیا و سلفان و بعد از آن  
 عمر و پیروان و انصار و اصحاب رس از عمل شیطانست بلا اختلاف و مشرک ایشان بدست  
 مانده است پس عمر فاروق مقتضای حدس شدت فرست و تحریم آن مشاجرت  
 فرمود و بر نزول آیات تحریمی سیغفت اللهم بین لی فی الخمر بیان شفا و چنانچه محدث جامع  
 الاصول از اصحاب سنن آورده عن عمر بن الخطاب قال اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا  
 فنزلت التی فی البقرة نسیا لو لم یکن عن الخمر و المیسر قل فیها انتم و عبیدی و منافع للناس و انهم  
 اکبر من انفسهم فادعی عمر فقرات علیه فقال اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا و فقرات التی فی  
 النساء یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى الا یمضی عمر فقال اللهم بین  
 لنا فی الخمر بیان شفا و فقرات التی فی المائدة انما یرید الشیطان ان یوقع بیکم العداء و  
 والبغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون فدعی  
 عمر فقرات علیه فقال انتهیبا انتهیبا انتهی ملخص ترجمه آنکه عمر و خواست کرد که بار الهی  
 در باب خمر بیان شافی فرماید بیا کونک نازل شد باز همین گفت که بیان شافی فرماید  
 و انتم سکارى آمد باز همان گفت که بیان شافی فرماید بیا کونک نازل شد باز همین گفت که بیان شافی  
 گشت پس عمر گفت که زمانیم انتهی این روایت اگر پدید آمده است دارد از ان قبیل  
 چند برنی آید اول آنکه آیات مذکور منظر موال از عمر و پیروان باشد اما در روایت

ذکر سوال خمر است و این مبنی است کہ اگر کتاب عیسیر مثل استعمال خمر و صحابہ بود و سوال  
از ہر دو نمودند مگر پیاس حرم صحابہ ذکر عیسیر از روایت طرح گردید پس باید شنید کہ  
اما ہم شعرانی روایت قمار بازی ابو بکر صدیق بکمال جرم و مکنت دانی در کتاب کشف الغم  
عن جمیع الامتہ علی صفحہ ۵۴ ج ۲ باب تحریم القمار و غیرہ از عکرمہ آورده یقول کان  
ابو بکر یقامر الی بن خلف و غیرہ من المشرکین قبل ان یحرم القمار یعنی ابو بکر با ایکی مختار  
خلف و غیرہ از مشرکین قمار قبل انحرام شدن آن سے باخت انتہی و در الفاظ روایت  
بعد تحقق شدن قمار بازی صدیق تامل است کہ تحریم قمار در کتب تحریم خمر و عیسیر و سہ  
بمذہبہ بیان آمد و در مینہ ابی بن خلف و غیرہ از مشرکین کہا بود و دیگر ایکی این آیات میر  
اند کہ در سورہ بئینہ سگہ شامل کرده شدند و قمار بازیش در مکہ مابنی خیرہ  
باشد و در مدینہ تا تحریم خمر یا عمر فاروق تجویز نمودند و نیز کہ اگر شطرنج یا قن را چنان  
کہ انہم شعیبہ قمار است کما قال العلامة الدبیری فی حیوۃ الجیوان تحت لفظ العقب روی  
الصلوۃ کے تجویزہ ای الشطرنج عن امیر المومنین عمر بن الخطاب و ابی الیسر و ابی ہریرہ  
والحسن البصری الخ دوم ایکہ ماہ تازش درین فوائد آست کہ عمر خطاب فرماست ماب  
اراثم کبیر بلودن خمر مطئن و منہی نشد انچہ در آیہ اولی مذکور است و از لا تقربوا الصلوۃ  
کہ تعلق ہر دو با سورہ بئینہ اخرویہ است لاکن منہی گردید ان آیہ ثانیہ کہ در ان ایقاع عدالت  
و بغض با ہمدگر آمدہ است انچہ مہمل نظم تمدنی و مدنی است پس ازین سیرتش بوی تند  
از آتش دینا ہشام سے آید سہم آ کہ نبی و رسا را و علیہین السلام و علیہین الکلفین ہو باشد  
مگر عمر فاروق درین واسطہ دست بردار گردید و ہر تہہ انہم بیزاننا سیگفت و برورد و  
آیہ اولی از پیغمبر خیالیاں شفا رنخواست مگر آنکہ خود امیدوار و وحی بر زبانہ ہوا باشد

و تعجب است که خداوند تم کمر را برابر ابابیل بقوله وارسل علیهم طیر ابابیل و برابر زناح  
قابیل بقوله بعث غرابا رسولا ننبی تا حسرت قلبی او بدر میرفت بهر کیف این بر سر آید  
خمر موافق رائے عمر آمد اما آیه دیگر که قوله تع یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والال  
لصاب والالزام جرح من حمل الشیطان است در شان ابو بکر نازل شده چنانچه  
حکیم الترمذی در نوادر الاصول آورده عن ابی القموص قال شرب ابو بکر الخمر یعنی  
من قبل نزول تحریمها فقطعیوح علی قلی بدو و هو یقول تحیی بالسلامة ام بکر و هل لک  
بعد سبطک من سلام الابیات المنکرات فبلغ ذلک رسول الله فخرج مغضبا فخرجت  
من الفرج حتی اتاه ففرغ علیه شیان فی یدیه فقال ابو بکر آخوذ بالتمن من غضب الله  
و غضب رسول الله فانزلت یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر الایه یعنی ابو بکر  
شراب خور و قبل نازل شدن حرمت آن پس نشسته بر مقتولین بدو توجه میکرد و میگفت  
زنده باشی بسلامتی اے مادر بکر و ایا برائے تو سلامتی است بعد قتل شدن اقربا  
تو که در بدر کشته شدند مع دیگر ابیات منکره پس انجیر حضرت بنیغیر رسید آنحضرت برآمد  
در حالیکه غضبناک بود و از رنج و غصه لباس خود میکشید تا آنکه لوی رسید و آنچه  
در دست مبارک داشت بدو زد پس ابو بکر پنداشت بنام خدا و پیغمبر و بر طبق آن این  
آیه نازل گشت و پنجم فی الاسلام ابن حجر کما فی فتح الباری بر شرب خمر ابو بکر و عمر خانه عبد الرحمن  
بن عوف استغراب فرمود و گفته ومن المستغریات ما اورد ابن مردویه فی تفسیره عن انس  
ان ابابکر و عمر کانا قلیما فی فیمین سقا اعم عبد الرحمن خمر او وجه استغراب الکه اعتقاد وجه بود  
بر آنکه ابو بکر در جاهلیت هم شراب نخورده چون روایت در شرب خمر وی دیده استغراب  
گردیده الا آنکه در ایام جاهلیت کسی که از مشرکین خمر را بر خود حرام کرده بودند و ایشان



اسم ساسانی ابو بکر صدیق شمار کرده اند چنانچه علامه محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل او  
ذکر مسومات عرب آورده من کان قد حرم الخمر فی الجاهلیة قیس بن عاصم التمیمی  
صفوان بن امیه بن حرب الحناتی و عقیف بن سعید یکر الکندی و یقرض اعداؤا ابی بکر  
و در تحریرین عمر اعدای حرام و دشمن ابوبکر خمر را بر وایت النس مقاومت نمی کند و هرگاه  
عامه محدثین آورده اند که اول در تحريم خمر قوله تم و لیساکونک عن الخمر و البیسر است  
که در سورة البقره نازل شده و این سوره بروایت امام احمد که در سند ابن مسعود  
از وی آورده یکیه است و یقول حافظ سیوطی صاحب القان بزبان بهجت آمده  
و این آیه و لیساکونک عن الخمر از او اثر سورا است که در مدینه آمد و نشان نزولش شرب  
ابی بکر است فلذا محاله حضرت اوی بعد تحريم خمر خورد و قصه شرب خوری عمر بعد نزول  
آیات تحريمی ابن خطیب لالشهی در کتاب مستطرف نقل میفرماید قال انزل الله  
لتقرنی الخمر لآیات الاولی لیساکونک عن الخمر و البیسر الیه فکان فی المسلمین من  
شارب الخمر و من تارک الی ان شربها رجل فجم فقتل یا ایها الذین آمنوا لا تقرؤا هذه  
و اتم سکاری فشر بها من شر بها من المسلمین و ترکها من ترکها حتی شر بها عمر فاخذ بلحی  
بعیر فشیخ براس عبد الرحمن بن عوف ثم قعدینوح علی قلی بدر شبر الاسود بن لیفر  
و هو و کاتن بالقلب قلب بدر بن الفقیان و الشرب الکرام الیوعد فی  
ابن کبشنة ان سنجی و کیف حیاة اصدایو و لیم العیجر ان یرو الموت عتی و نیشا  
او ابلیت عظامی الاسن یبلغ الرحمن عتی بانی تارک شهر الصیام قتل الله  
لمنشی شرابی و قل للشریعنی طعامی فبلغ ذلک رسول الله صلعم فخرج مغضبا  
روى في نسخة شينا كان في يده ففتر به انتهی علی صفحه ۲۰۵ من الجلد الثاني طبعه



فی اداره مصر و کذا فی ریح الابرار للزحشری فی باب ۴، خلاصه ترجمه اینکه  
 خداوند تعالی تا آیات در تحریم خمر نازل فرمود اول آیه و لیس کونکم لیس بعضی صحابه  
 خمر خورده و بعضی ترک نمودند تا آنکه شخصی خمر خورد و بعد بیان آمد پس آیه اتقوا  
 الصلوة آمد پس بعضی خورند و بعضی ترک دادند تا آنکه فافق اعظم خور و و سر  
 عبد الرحمن را با سخوان یا پوست شتر زخمی کرد پس نوحه فرمود بر مقتولین بدر و گفت  
 بسیاری در چاه چاه بدر اند از جوانان عرب کرام ایامی اندیشاند ما را این کشته  
 (یعنی رسول الله) آنکه قریب زنده کرده خواهیم شد و کشته حیوة تن مرده و کاسه  
 سر کشته ایاقالب میشود و قدرت میدارد که از ماموت راز نماید و زنده کند ما را  
 هرگاه استخوانهای ما کشته شوند یا خبر یا ش که ام است بر حان از من برساند هر کشته  
 من تارک صیامم یا شتم پس بگو یا الله که مرا شراب منع می کند و بگو از و تعالی  
 که مرا طعام باز می دارد پس این سخن حضرت رسالت رسید پس آنحضرت بیرون آمد  
 در حالیکه در غضب بود و در راه کشید پس چیزی بلند فرمود آنچه در دست میداد  
 میارشت و او را با پنجه زد و انتقی و شعر کرد کشف القمه آورده که آنحضرت صلعم فرمود  
 لیشرین ناس من ناستی الخیر یستونها بغیر اسمها و یستخونها لاتذهب اللیالی و الایام  
 حتی یشیکونها و بعد از آن میگوید قال شیخنا و هذا الحدیث من اعلام النبوة قال لنا  
 قد سئل الخمر باسما یعنی فرمود البیة البیة مردمان از امت من خمر خواهند نوشید که نام  
 آن خلاف نام خمر خواهند نهاد و آنرا حلال خواهند کرد و لیالی و ایام نمی گذرد تا آنکه  
 خمر خواهند خورد و شعرانی گفت که شیخ ما فرمود این حدیث از لسانی که نبوت  
 است هر آنکه خمر را اسم بگذارد شتمند و حافظ سیوطی در تاریخ الخلفاء در جمیع عمر آورده

ان الذی قد اخرج من جرح لطنه یعنی بنیدار جراحت لطن عجز خارج گردید  
 و بنید شراب خراست کما فی المنتخب از بنیاد ریافتیم که اسم خمر را مبدل به بنید کرد  
 اند حال آنکه خمر عام است از خویا انگور یا شید یا از خرمای و غیره و ترکاری و غیره و اما هم  
 الفرائی در احیاء العلوم صفحه ۲۷۹ آورده ما ترک الناس الذی اباحهم کما لم  
 یترکوا شرب الخمر و سایر المعاصی حتی روزه ان بعض اصحاب البنی صلعم باع  
 الخمر فقال عمر لعن الله فلانا هو اول من سن بیع الخمر التبع یعنی مردمان به بواترک  
 کرده تمام ایشان چنانکه شرب خمر و معاصی کلمات ترک نموده و نوبت باینجا رسید  
 که بعض صحاب و کاتبین و شیشی کشان و نویس عمریدان لعنت کرد و گفت کما و اول  
 کسی است که می فروشی شروع فرمود و این اشنع جسارت ایشان است که از  
 هیچ معاصی اجتناب نداشتند باز حق این کسان دعوی اطاعت خدا و رسول  
 بآمرت می نمایند که ایشانرا افضل الخلق بعد البنی می شمارند بمصدق اولیایم اجرا  
 حنا شتم کثرت ثواب می گمارند حال آنکه این ارتکاب با وجسارت با که دیدی و  
 شنیدی بقوله ثم ان تولوا کما تولیتهم من قبل یعذبکم عذابا الیما طرف کثرت عذاب  
 می کشد و در سال پنجم از هجرت آیه حجاب نازل شد و شان نزولش  
 در مجرای بخاری و مسلم مذکور است و ملخص آن چنین است از عمر قلت یا رسول الله  
 یخرج علی الناسک البر و الفاجر فداو امرتین فقلت آیه الحجاب یعنی گفتیم کیا بپوشان  
 که نزو ازواج تو مردمان نیک و بد می آیند اگر ازواج را حکم فرمائی تا حجاب و پرده  
 داری نهایی پس آیه حجاب نازل شد حال آنکه در حدیث فاروقی لفظ الفاجر  
 وارد است و بدان اشارت است عثمان غنی و طلحه مبشر باخته چنانکه در تفسیر حمیدی

از سیدی ماثور است قال لما توفي ابو سلمه وعبد الله بن حذافه وتزوج النبي امرتهما  
 ام سلمه وحفصه قال طلحه وعثمان ابني محمد نسائنا اذا اجتئنا ولا نكح نسائهم اذ مات والله  
 اوقد مات لقد اجلنا على نسائه بالسهم وكان طلحه يريد عائشة وعثمان يريد ام سلمه فأنزل  
 الله وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابداً يعني هرگاه  
 ابو سلمه زوج ام سلمه وعبد الله بن حذافه زوج حفصه وفات یافتند و رسول خدا با ام سلمه  
 و حفصه را بشکاح آورد و طلحه و عثمان گفتند که آیا محمد با نسوات مانکاح میفرماید هرگاه  
 ششهر آن نسوات می میرند قسم بخدا هرگاه محمد وفات یابد در ازواج اوقعه برداری خواهیم  
 نمود و طلحه عائشه را میخواست و عثمان ام سلمه را پس آیه وماکان لكم ان تؤذوا رسول  
 الله الا بیه و ارد گردید و امامهم الرازی در تفسیر کبیر و حافظهم السیوطی در تفسیر قرطبه منشور  
 در شان نزول این آیه کرمیه نام طلحه آورده اما بجای نام عثمان حرمتی بخلافه لفظ حمل  
 ایها لا آورده اند و لطیف تر خرم و احتیاط امامهم بخاری و بدینی است که از شدت احتیاط  
 و کثرت حیا در باب لا تدخلوا بیوت النبی مع ثقل آیه و ماکان لكم ان تؤذوا رسول الله  
 و لا ان تنکحوا ازواجه از انس آورده که عمر گفت یا رسول الله یدخل علیک البر والفاجر  
 تفسیر شان نزولش ترک داده اما بعد ذکر آیه ماکان لكم ان تؤذوا ثقل کردن خبر البر  
 و الفاجر را از اسماء در مور نظم کلام اوست چنانچه خدای تعالی بدین نظم و ترتیب  
 اخبار را در پی آورده ایچنه در باب جماعه تراویح اولاً خبر جماعت تراویح عقب رسول الله  
 ثانیاً خبر فرموده دوران قول رسول الله در ترک و اشتغال جماعت چنین آورده اما بعد  
 فانی لم یخف علی سکاکم و لا کنی خشیت ان اغترض علیکم و بعد از آن حدیث عمر اقری  
 لو جئت بولا علی قاری واحد لکان اشیل ثقل فرمود چنین افاده نموده اند قال

ابن التین غیر مستبط عمروک من تحریر النبی صلعم من صلی معنی تملک الایمانی و کان  
 کرده ذلک لهم فانما کریمه شیهة ان یفرض علیهم و کان هو السری ایداد التجاری لحدیث عائش  
 عقیب حدیث عمر کها ہی فی عایشة التجاری و محصل اسرار ایداد تجاری آنکه اولاً تجاری  
 حدیث عائش نقل کرده در ان ذکر نماز تراویح بجماعت رسول خدا مذکور است که  
 سه شب خواند و شب چهارم نخواند و فرمود که من خوف دارم که بر شما فرض شود  
 پس ازال حدیث عمر آورد که او گفت که من جائز دارم که نماز تراویح بجماعت خوانده شود  
 فلهذا تقدم الخبر الاول فتاخير الثاني ابن تین و غیره گفتند که اگر است بقیه تراویح بجماعت  
 تراویح از فرض شدن بوده و بیهان عمر و حی مسدود شده بود خوف فرضیت نمانده  
 لهذا جماعت را هم مناسب دید و این مطلب از ترتیب خبرین مستبط گردید پس باین  
 درین مقام است که تجاری اولاً آیه لا تنکحوا منکح آبائکم و بعد حدیث عمر یخلف علیک  
 البر و الفاجر نوشت پس معلوم شد که در مخاطبین قوله لا تنکحوا فاجرم بودند و سلع آنها  
 از سدی و در یافتیم آنچه در تفسیر حمیدی است و این خواش افراد امت با ازواج بنحیه  
 چه قدر قبیح است که هیچ یک از اهل ارادت نظر بر زوجات محترمت و دودمان عالی  
 مرتب نمی باشد فضلاً عن الصحابه با ازواج رسول الله هر قدر تفضیح و تظہیر و تبصیر  
 در شان ایشان کرده شود بهر وجه کمتر باشد و در اینجا مثل است که حدیثی است  
 و یک ضربت آنکه بر این میشود و این سبب شنیع از فحاشی و دیگران ازین نوع است و دیگر درین  
 سال پنجم - جنگ احزاب رو آورد و ذکرش در قرآن در حال صحابه چنین وارد  
 است قال الله ثم اذ جاءکم من قومکم من اسفلکم و اذ زاعمت الالبصار و بلغن  
 القلوب الحماجر و لطنون بالله الظنون انما لک ابلی المومنون و زلزله از لزل الاشد

واذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غورا لايات  
یعنی چون آمدند جزو دیر شما از جانب بال و از جانب پائین شما چون خیره مانند دیده ها  
و دلهای پخته گردن رسید و گمان میکردید نسبت خداوند تم گمانها آنها امتحان کرده شده  
مسلمانان را وجوب نینده شد آنها را جنبانیدن سخت و وقتی که منافقان میگفتند و آنگاه  
در دلهای ایشان مرض است که وعده نکرد خدا و رسول او مگر فریب و این آیات  
در شان مهاجرین و منافقین مکه و اینماید و در شان بعض مسلمانان مدینه که  
منافق بودند بعد از آن فرموده و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم  
فارجعوا الى قريبتكم ان يريدون الا فرار اچه آیات صدر بدلائل شستی و سیاق کلام الله  
منطبق به مهاجرین است باشد و آنگاه سابقا در یافتیم که آیه اذا فریق منهم یجشون  
الناس کخشیة السرا و شد خشیة در حق منافقین مکه آمده و همان صفت آنها و درین آیات  
و اذا غت الالبصار الخ و ارد گردید پس این کسان همانند ثانیاً گراست مسلمانان  
که از عدم امثال آیات ثلاثه مکیه چنانکه مذکور آمدند بر ظاهر شده و درین آیه نیز اظهار  
گراست هبیت از قتال مخاطبین مذکور است ثالثاً قوله ما وعدنا الله ورسوله الا غورا  
مهاجرین که را دست گرفته می نماید که ایشان بهین گسانند و در صدر تبو ضیع و فتح  
میدر مودتا آنکه در آخر فرمود الملك فی قریش و القضاة الما الضار و الا اذان للجبشة  
و وعده آنحضرت صلعم بخطاب الضار بهین قدر لقل کرده اند متشرون بعدی آخره  
فاصبر و احس تلقونی علی الخ و فی رواه البخاری یعنی قریب است که خواهید دید بعد  
از من اختص س را بر اسمی در شان در امور دنیا پس صبر بکثرت تا آنکه طاعات



بن منابید بر حوض کوثر انتهی اما اہم الرازی در تفسیر کبیر تحت آیه قُلْ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ  
 رسول تفسیر بقولہ مناقضین چنین حالی میفرماید مثل فتح مکه فتح الروم و فارس و کذا فی الباب  
 المنقول فی اسباب النزول ۲۶ اجلالین فتدبر چه وعد فتح روم و فارس بمہاجرین مکه  
 تعلق محار و پس ہمان کسان قائل ما وعدنا اللہ و رسولہ الا غروراً مے باشند و یا آوردن  
 وعدہ مذکورہ بخبریکہ مظهر است کہ ایشان بعلبہ شوق میباشند کہ ایفا وعد علی الفور خواہد شد  
 و بہین علت ہمینہ ہجرت فرمودہ بودند چون ایفاء در توفیق افتاد و بجانش شد  
 و سختی ما در محار با تشبہش آمدند لهذا آن وعد رفاهیت بیاد می آوردند و این سیرت  
 آنہا کہ تکذیب وعدہ الہی و رسالت پناہی از ان ظاہر آیا بحضرت ثوابی رساند  
 لا والله کہ لک و موثقی این سیرت ایشان حدیث خلیفہ بیان است کہ در تفسیر ۱۸۵ و مشور  
 مذکور است اخرج الرقیانی وابن عساکر بسندہما قال رجل لواء رکت رسول اللہ  
 صلعم لخدمۃ فقلت فقال خلیفہ را مثنی لیلۃ الاحزاب ونحن مع رسول اللہ صلعم کان  
 رسول اللہ صلعم یصلی من اللیل فی لیلۃ یاروقہ لم اقبلہ ولا بعدہ بر و کان اشد منہ  
 فحانت منی الغایۃ فقال صلعم الا رجل ینیب الی ہولاء فیا تانہم جہا اللہ  
 می یوم القیامۃ قال فما قالوا لہما انسان قال فمکتوا ثم عاؤفمکتوا ثم عاؤفمکتوا ثم  
 قال یا ابابکر قال استغفر اللہ و رسولہ ثم قال ان شئت ذہبت فقال صلعم یا عمر فقال  
 استغفر اللہ و رسولہ قال صلعم ان شئت ذہبت ثم قال صلعم یا حذیفہ فقلت بیک  
 فمکت حتی اتیت و ان جننی لیضربان من البرد فمسح راسی و وجہی ثم قال اتیت ہولاء  
 القوم حتی تأمینا فخرج ہم افی قولہ فوجدہم الی ثواب فرجعت الی رسول اللہ صلعم فاخبرته  
 فمکت بہم و ان شئت ذہبت من ہولاء فمکت بہم و ان شئت ذہبت من ہولاء فمکت بہم و ان شئت ذہبت من ہولاء



بجا آوردی حریف فرمود کہ شبِ اُخْراب برود شدید بود رسول خدا صلعم حکم داد کہ ایامِ روی  
 بہست کہ بیشک برود و خبرشان بیا رخصتِ ایتعالی و ااجر آن ہمراہ من خواهد گردانید پس  
 کسے از صحابہ آمادہ نشد آنحضرت سکوت فرمود باز اعادہ کلام کہ دو ساکت شد با علی کو  
 گفت ابو بکر پناہ جست با آنحضرت فرمود اگر تو خواستی رفتی پس بچہ فرمود اہم پناہ  
 جست آنحضرت فرمود کہ اگر تو خواستی رفتی باز آنحضرت فرمود کہ اے حریف بچہ لبیک  
 من حاضر میں ایستادم حتی کہ حاضر شد م حالانکہ ہر دو پہلوے من از شدت  
 سردی می لرزید پس آنحضرت صلعم بر سر روی من مسح کرد و فرمود برو با قوم تا آنکہ  
 از ایشان بیاری پس رقم بیشک آنہا واپس آمد و خبر آنہا دادم انتہی ازینجا نیز ستر  
 ہائے خشیت و مخافت و کراہت تنجین از قتال و ماسجِ تہودی و انکار و سرتابی ایشان  
 از حکم پیغمبر ذی الجلال کالشمس فی رابعہ النہار ظاہر و عیان مے نماید کہ بیچ رخت  
 بیت پیغمبر بیوم حشر شد و ندو بہان شود ایسلامتی برو مدالان دریا ققیم اچہ دور  
 حدیث ام المومنین ام سلمہ ان من اصحابی من لا یرانی بعد ان افارقہ وارودہ  
 اسند کہ از جملہ اصحاب من آنکہ مرا گاہی نخواہد دید از وقتیکہ مفارقت از ان خواہم نمود  
 بہمان کسان کہ معیت پیغمبر خدا صلعم در دنیا با وجود تعجب معیت در آخرت بخوف  
 جان شکرہ اند ققیم و وقتیکہ بارزتم بلوم اُخْراب بر سر آمد عمر خطاب از عمر و ابن عبود  
 لشکر اسلام را ترسانند گفت کہ این مرد ہذا قافلہ تجارت بود کہ قزاقان بران قافلہ  
 نہیب آذرند و نیز دچہ شتر برداشتہ طرف ایشان دوید چون غارتگران بطالت ابن  
 عبود و راوید ترسیدند از قافلہ تجارت بی نیل مرام خود شہان و جعت گردند ہذا  
 لشکر بارہ ظہار الیہ و تہذیب صاحب روضۃ الصفا الفیاض گاہ عمرو بن عبود بر سر

خندق آمد و مبارز طلبی کرو گشت این جنگم التي ترعمون ان من قتل منكم وظلها افلا  
 يسزائي رجل منكم يعني کجاست جنت شما که شما رزم می کنید که هر که در جہاد قتل  
 شود از شما داخل جنت است چرا بیرون نمی آید طرف من مردی از شما این ظلم  
 شافعی در مطالب السؤل آورده فکان علی رؤسهم طير يعني بر سر مسلمانان طائر نشست  
 يعني چنان سر بریزند افتند که گویا بر سر ایشان طائر بود پس در انوقت اشداً ارع  
 الکفار بهیبت لشکر اثر و صدیق نامدار و سعد و قاص که او را عمر خطاب صاحب قنب  
 میگفت و نه غیر ایشان از تیر اندازان و جنگ از مایان مقابلش با این همه شجاعت  
 او بدخول جنت بیرون رفت آخر لب امتحان ایشان امیر المومنین باذن خیر المصلی  
 برآمد و اورا بقتل آورد و رسول خدا فرمود لضرته علی یوم الخندق افضل من عبادة  
 الثقلين در معارج النبوة ماثور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن روز در بابو علی رضا  
 فرمود که مبارزه علی بن ابیطالب افضل من اعمال منی الی یوم القیامة و عبدالله  
 بن مسعود بر خواند و کفی الله المومنین القتال یعنی و کان الله عزیزاً حکیماً پس کجا  
 طاعت شیوخ ثلاثه که اهل الحل ایشانرا افضل المخلوق تجویز کرده برخلاف مقتضای  
 و انبار احباب و فضائل شفیقین موازنه اعمال ایشان که بقلم آمد چگونه موزون می شود  
 آنچه گفته اند که رسول خدا فرمود ہذا ان سید اکہول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر فرمود و اما  
 وزیر اکے من اهل الارض قابو بکر و عمر چه ایمان کی رغبت بعیت پیغمبر نمودند تا سوار  
 اہل جنت شدند و کے این ہر دو بارہ مالت در جہاد بر خود برداشتند تا وزیر پیغمبر  
 گردیدی مگر آنکہ گفته شود کہ از نپوہ سقیفہ براہ قلت آنچه بعمل آمد ہمہ ما ثم مستورا  
 گشت و ہمہ فضائل بر روی کار جلوه گر شد و در سال ششم از ہجرت

واقعہ حدیبیہ بیان آمد قال اللہ تم وہو الذی کف ایہم حکم وایدکم عنہم بطن مکہ  
 من بعد اطعمکم علیہم الی قولہ تم ولولا رجال مومنون ولسا مومنات لم تعلموہم  
 ان تطوبوہم فتصیبکم منہم منقۃ بغیر علم لیدخل اللہ فی رحمۃ من یشاء لو تزیلوا لعذبنا اللہین  
 کفر وامنہم عذابا الیما الی قولہ لقد صدق اللہ رسولہ التریا بالحق لندخلن المسجد الحرام  
 انشاء اللہ امنین ثم یقین رسولکم و مقصرین لا تحافون طعمہم لم تعلموا فجعل من دول  
 ذلک فتحا قریبا یعنی او تم آگست کہ دست ہائے مشرکین را از شما بازداشت و  
 دست ہائے شما را از ایشان بازداشت و در سرحد مکہ یعنی در حدیبیہ بعد از انکہ غالب  
 فرمود شمارا بر ایشان یعنی در غزوہ احزاب الی قولہ و اگر بودندی مردمان مومن  
 ولسواۃ مومنہ مخطوب بالیشان در مکہ کہ آنہا را شناسی و انید و در حال جنگ آنہا را  
 پائمال کردی پس برسد لشبہ گناہی بغیر و انسکی این کف برائے انکہ او تم داخل  
 رحمت می سازد ہر کہ را میخواہد اگر از ہم جدا بودند مومنین مکہ و مشرکین البتہ بحقیقت  
 میگردیم قافران را عقاب و در دہندہ الی قولہ ہر آئینہ راست نمود او تم رسول خود را  
 خواب او مطابق واقع بانیمضمون کہ البتہ داخل خواہید شد پس حرام اگر خدا خواستہ  
 است این شدہ تراشیدہ موئی سر خود را و بمقرض گرفته ترسان نشدہ پس او  
 تم و انست انچہ شما ندانستید پس گردانید قریب این صلح فتح قریب را یعنی فتح خیبر را  
 انتہی ملخصا در این آیات اول کف قتال و زمان روانی حکم سیف است و آن مجرب  
 است کہ آیات سیف ناسخ تقیہ نمی باشند بلکہ آیہ تقیہ بزبان خود و آیہ سیف بزبان  
 خود محکم اند ثانی از شرانہ قتال علم بیدار شدن و تمیز بودن طرف مقابل است کہ کدام  
 لایق قتال و کدام قابل و اگر داشت است چہ اکثری بخوف جان و مال بہا شتات

مشرکین سے باشندہ حالانکہ مخالفین موحّد بودند و تمیز و تفریق آنها کار ہر کس نیست  
 لا یحیلہ الا اللہ ومن علمہ اللہ ثم ثالثا تکذیب نبوت است چنانکہ ذکرش سے آید  
 رابعا تکذیب معترفین صلح انجمنی قولہ کہ ایہم عنکم مذکور است در ان مضمون  
 است کہ اعتراض شان بر شینت و ارادہ حق تعالی لازم آمدہ خاستنا لیبف قلوب  
 بقولہ فبعل من دون ذلک فتاقرہا برائے مکہ میں صلح است و ملخص قصہ صلح  
 کہ حافظ سیوطی در تفسیر در منثور مطول آورده آنست کہ ہر گاہ رسول خدا صلح حدیبیہ  
 مکہ صلح فرمود کہ ہر کس از جانب مشرکین بسلیمان آید اگرچہ مسلمان ہو اور یہ کہ  
 کفار رو کنند و ریخال کہ کتابت صلح ختم نشدہ ہو و ابو جہل و رجالیکہ مسلمان  
 ہو و از اسفل مکہ تہ و مسلمانان آمد سہیل کہ وکیل قریش بود گفت کہ این معاہدہ  
 آلاں جاری باید ساخت آنحضرت صلح فرمود کہ ما ہنوز کتاب صلح جاری نکرد  
 ایم سہیل صراحت کرد و گفت کہ من جو صلح بر چیزے ابد انخواہم کرد آنحضرت فرمود کہ  
 برائے حق من اور ابجذر اگر گفت کہ من اجازت نیدہم در الوقت ابو جہل گفت  
 اے مسلمانان مرا طرف مشرکین واپس سے نہ آید حالانکہ مسلمان آمدہ ام  
 پس عمر خطاب برخاست و گفت واللہ ما شکلت منذ اسلمت الا لیتمیذ یعنی قسم  
 بخدا از وقتیکہ مسلمان شدہ ام شک نکردہ ام مگر امروز و بحضرت رسالت گفت  
 الست نبی اللہ یعنی تو رسول خدا نیستی آنحضرت فرمود بے باز گفت السنا علی الحق و عدو  
 علی الباطل آنحضرت فرمود بے باز گفت فلم نقط علی الدین فی دیننا اذن یعنی چرا در  
 دین ما در نیوقت و ناکت صلح عطا کردہ شدیم یعنی چرا مذلت صلح قبول میکنیم آنحضرت  
 فرمود ہر آنکہ من رسول خدا ایم و عصیان نمی سازم و او قم ناصر من است باز گفت

اؤکلیس کنت تختنا اناسا قی البیت و لطوف به یستی آیا تو لکھتہ بودی کہ مایان و بریت الم  
 خواہیم آمد و طواف کعبہ خواہیم نمود آنحضرت صلعم فرمود کہ ای اخیر دایم بتو کہ دین سال  
 در بیت اللہ خواہیم آمد مہر آئے تو بکعبۃ اللہ خواہی رفت و سطوف او خواہی گردید اما عمر  
 فاروق یا این ہمہ رد و بدل ساختن و جوابہا کے شافی یافتن برہدایت پیغمبر خدا صلعم  
 مطمئن نشدہمین کلام شک النیام بر ابو بکر عتیق اعادہ نمود انتہی ملخصاً و ملاصقاً <sup>۱۹۵</sup> کاشفی  
 ورمعارض النبوة آورده روز صلح حدیبیہ پاران بغایت اندوہناک و محزون گشتند و  
 مقصود ایشان آن بود کہ ہمدان سال نتیجہ خواب پیغمبر صلعم ظاہر گردد و وقوع مکہ مستبر  
 شود ولی قولہ گویند در خاطر بعضی از اہل اسلام شبہ یاد آمد کہ مناسب عقیدہ ایشان  
 نبود نقل است کہ فاروق اعظم نزد حضرت رسالت صلعم آمد و گفت نہ تو پیغمبر حق فرمود  
 بل عمر گفت نہ ما بر حقیم و دشمنان بر باطل فرمود کہ بل گفت پس چرا این ہمہ سخت و عذاب  
 و منقصت و مذلت قبول میکنیم فرمود من رسول خدا یم و نافرمانی او نیکتم و او ناصر  
 و معین منست الی قولہ عمر گفت کہ یا رسول اللہ نہ تو مارا و ہر فرمودی کہ بکہ رویم و طواف  
 کعبہ بجا آریم فرمود کآری الی قولہ فاروق گفت کہ بہچنان حزین و اندوہناک از مجلس  
 رسول صلعم بیرون آمدم و نزید ابو بکر رقتم و حکایت گذشتہ با و در میان بہاد و از و  
 چنان شنیدم کہ از رسول صلعم شنیدہ بودم انتہی و فوائد ازین قصہ پشیمانی و تپہ طشت الہام  
 شدند براولی الہی معلوم است و نیک از ان برائے حق مینان اشارتی میروند بیچ مکتوم  
 قال اللہ تعالیٰ انما المؤمنون الذین آمنوا باللہ و رسولہ ثم لم یرتالوا و جادوا فی سبیل اللہ  
 اولئک ہم جہادقون یعنی جہین نیست کہ مومنین آتائند کہ ایمان بخدا و رسول آورند  
 باز جنگ نہ نمودند و جہاد فی سبیل اللہ کردند یعنی ہر کہ ایمان بخدا و رسول آورده باز جنگ

فرمود و جهاد در راه خدا نمود و من نیست و در احیاء العلوم اتخاذ فرمایان باشد است  
 که گفت انکان الرجل لیعلم یکلمه علی عهد رسول الله صلعم لیصیر بها منافقا یعنی اگر شخصی  
 در عهد رسالت تکلم بیک کلمه سیکر و البتة بتکلم آن منافق می گردد و مخفی بنماید که صاحب کتاب  
 اقامت الله فان از عمر دین قهقهه خندیده آورده که گفت ولو استطیع ان ارد امر رسول الله  
 لرودته یعنی اگر من طاقت داشتمی بآنکه صلح رسول الله را رد نمایم البتة رد کردمی و در تفسیر  
 و در منشور تحت قوله ثم لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق مذکور است اخرج ابن جریر  
 عن ابن زبید فی قوله لقد صدق قال قال النبی صلعم لهم انی قد رايت انکم ستخلون  
 المسجد الحرام محلقین رؤسکم و مقصرین فلتا نزلت بالحدیثه و لم یدخل ذلک العام  
 طعن المنافقون فی ذلک فقال الله لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق یعنی حضرت  
 نبوی وقت سیر بخدیجه بصحابه فرمود که من بخواب دیدم که شما عنقریب داخل مسجد حرام  
 خواهید شد و تخلیق سر و تقصیر بجا خواهید آورد هرگاه بخدیجه نزول فرمود و داخل مکة  
 درین سال نگردید منافقان درین باب طعنه زدند پس او تم فرمود لقد صدق الله  
 الایه و تحت آیه و هو الذی کف ایدیکم عنهم بطن مکة آورده لما برکت بالشیخه قریه الحدیثه  
 باجماعه قال صلعم ما تملات القصوی و ما ذاک کہا تجلق و لا کن حبسها حالس القیل  
 و الذی نفس محمد بیده لایسکونی خطه یعطون فیها حرمت الله الا اعطیتهم یعنی  
 هرگاه بمقام تنبیه را حلقه پیغمبر صلعم نشست و برخواست گویا بخت آنحضرت فرمود که  
 نگردید ناقد و نه عادت او بود و لا کن ناقد را حبس که در هر کفیل ابرهه را حبس نمود یعنی خدا  
 فرمود و قسم بخدا که قریش کایه از من طلب نخواهند کرد که در آن عظمت خدا بود مگر آنکه  
 من قبول خواهم نمود و بکذا فی البخاری و این اطلاع و اظهار و اعلام برائت همین فائده



می نماید کہ انچہ پیش آمدنی است مسلمانان بران آگاہ شدہ ترودنہ نمایند بلکہ باور کنند  
 کہ ہرچہ پیش خواہد آمد از جانب خداوند ظہر است و دیرین تصدیق آیہ کفایہم عنکم  
 وایدیکم ہم آئمہ باز بر این شہدہ و شک آوردن و پتہائیش رسول اللہ صلعم مطمئن  
 شدن و از مجلس رسالت مترو و رفتن و بابو بکر اعادہ شک فرمودن و باز گفتن کو  
 استطیع ان ارد امر رسول اللہ رودنہ از منزلت ہائے کفر و لفاق و مجد و شفاق  
 مدارج بالا دارد و بعضی شراح بخاری در معذرت آورده ان عمرکان الی ہذہ الواقتہ  
 من المولفہ قلہ ہم وضعفوا الایمان ثم صلوا یانہ را سخا گما نفعہ منہ صاحب لوا مع  
 التشریل علی صفحہ ۲۰۴ و انت عارف ان اللہ لا یقبل اعمالہم عرفاء اللہ کیف یقال  
 کہ ہر آئمہ برائے مہم فاروق شرف ہجرت و سبقت و بشارۃ الجنۃ و شہادت حسن العاقبہ  
 و تہذیب ملائکہ و تکلم فرشتہ بر زبان اوست چنانکہ آوردند ان رسول اللہ صلعم  
 قال لقد کان فیما قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمرابیہ ہم  
 الملائکہ وقال صلعم ان اللہ جعل الحق علی لسان عمرو قلبہ وقال صلعم ان اللہ وضع الحق  
 علی لسان عمرو فقول بہ وقال صلعم ان السکینۃ تنطق علی لسان عمرو قال صلعم تکلم  
 الملائکہ علی لسانہ انتہی و شاید کہ این انبار در مدائش بہین فائدہ جیدہ اختراع کردہ  
 اندما قولہ ما شکلت منذ اسلمت الالیوم منذ از جملہ کلام ملائکہ بشمار آید ففوز باللہ العظیم  
 و اعتراف بعضی شراح بخاری در شان وے کہ عمر از مولفۃ القلوب وضعفا ایمان  
 تا انان حدیبیہ بودہ سندش منتہی نمی شود بلکہ حدیث نبوی کہ در تقسیم غنائم حدیبیہ ہزار  
 قنار برائے مولفۃ القلوب بودنش بعضی قاطع بر آنست کہ ہمہ مقسوم علیہم مولفۃ القلوب  
 بودند بدلیل قولہ صلعم ان قریشا حدیث ہمہ بجاالتہ و مصیبتہ وانی اردت ان اجیر ہم

وانا نعم الجديث كما مضى مع ترجمته رواه البخاري ولجدازان آورده قاصداً بگویند  
 غنائم كثيرة فقسّم في المهابين والطلقاء ولم يبط الا الضار شيئاً كما سبق ايضا فانهم حالاً  
 بفرمانيد که عمار فوق تحت قوله قال تطيعوا لي وكنتم الله اجراً حسناً داخل شدیدا تحت وان  
 تتولوا كما توليتهم من قبل يعيدكم عذاباً ايادراً اما كنون حال عامه مکرمين صلح حدیبی با  
 شنید روی ابن المنذر عن عمر قال فلما فرغ من قضية الحجاب قال رسول الله صلعم  
 لاصحابه قوموا وانحرفوا ثم احلقوا فوالله ما قام رجل منهم حتى قال ذلك ثلاث مرات فلما  
 لم يقم احد قام فدخل على ام سلمة فذكر لها ما لقي من الناس فقالت ام سلمة يا نبي الله  
 احب ذلك قال نعم قالت فاخرج ثم لا تكلم احداً منهم حتى يخرج منك وتدعو حالاً فقلت  
 فقال النبي صلعم ففعلوا انتهى ملخصاً يعني هرگاه قضيه كتابت صلح بفرار رسيد آنحضرت  
 سه مرتبه حکم در داد که تحریر کنید و سر تراشید قسم بخدا که اے از ایشان برخواست آنحضرت  
 صلعم این ترموی صحابه را بام سلمه حکایت فرمود او گفت که یا رسول الله ایادوست  
 میدارے که بجا آر و پس بکے کلام مکن و بدنه خویش را تحر سازی و مو تراش خود را  
 طلب کنے تا سر تراش آنحضرت پیمین کرد که اہمیت کیشان نیز اتفاق فرمودند نقلہ  
 الحافظ البيهقي في الدر المنثور و بكذا في جامع الاصول پس مکرمين صحابه را چگونه فضائل  
 بارقه مے سر و ایشان چگونه متصف با طاعت خدا و رسول مے باشند کہ در آنہا شيخ  
 الصحابة ابو بكر نیز شامل بودند اما آنچه گفته اند کہ خلفا ثلاثہ و صحابه مبشرہ بالجمہ سابقين  
 اولين و اصحاب بيعة الرضوان اند کہ او تہ در حق ایشان رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ  
 فرمود و بتحقيق رضي ان رب العزة مرضين راجحت ميرساند اول آيہ و السابقون  
 الاولون است کہ - ان رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ آيہ دوم آيہ لقد رضی اللہ عن

المؤمنین اذ یبالیعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل الله السکینه علیهم است که این آیه  
 ازین بسال ششم از بیعت رضوان تعلق دارد پس این همه حجت بحق ثلاثه و ششمه مبشره  
 غیر مفید است چه عظمت و بزرگواری منصب خلافت در آنوقت آنها را حاصل نبود  
 لهذا این حجت بکار نمی آید و بشارت جنت به صدق من قال لا اله الا الله مستقیماً یقبله  
 قلله الحجه هر کلمه گوید دعوی دخول جنت باشد و اگر گویند که بران ایتقان شرط است و نه هر وقت  
 مستحق گفته خواهد شد و عبد الله بن ابی بن سلول اسید و ارا این که است می باشد پس انهم  
 کجا ثابت که صحابه مبشره بالجنه ایمان یا الایقان آوردند تا بر اکی آنها حدیث بشارت  
 مقتضی نمودند حال آنکه همین امر بیحوش عزا است و مصححاً البطل بالاستدلال می آید  
 و بسبقت و رضوان بر اکی عامه اشخاص ادعا نمودن نمی سازد و بوجوه ذیل اول  
 آنکه در آیه و السابقون لام استغراق و جنس غیر مسلم بلکه این لام عهد است که باشد  
 معین فائده رسانیده و در آیه ان الذین بیاتکونوا کم موصول عند اهل الاصول  
 یعنی عموم افراد صادق نمی آید تا هر دو جا ایشانرا تحت عوام گیرند دوم آنکه جها بذه  
 محدثین سنت قرار داده اند که السابقون الاولون و هم من صلی الی القبلتین فی قول  
 ابن مسیب و ما فی قول الشیعه اهل بیعة الرضوان و فی قول عطاء و محمد بن کعب  
 اهل بدر انتهی مآله النواوی فی شرح مسلم فی فضائل الصحابة مختصر ترجمه آنکه سابقون  
 اولون آنانند که در مسجد قبلتین نماز خواندند یا اهل بیعت رضوان اند یا اهل بدر می باشند  
 و باین نوع کان عبد الله بن ابی سلول منافق بالجهر همه شرف میداشت چنانچه آیه  
 و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و هم یؤمنون که در سوره بقره است  
 آنچه گفته اند که میگوید است و گفته اند که عند الهجره نازل شد کما مضی اسناد بهما نشان

ابن ابی معلى النفاق سے بندہ بہین استقامت و محکوم باسلام و سابق الاسلام بود و وہ  
 مدارج النبوة مذکور است در توجیہ پیران و ادن آنحضرت صلعم برائے کفن ابن ابی  
 و بعضی و ادن پیران التوجیہ کردہ اند کہ در روز بدر کہ مسلمانان عباس را سیر کردہ  
 بودند و برہنہ ساختہ بچہت آنکہ قامت بلند داشت پیران پیچ کس برقد و عیاست  
 منی آمد عبد القہر بن ابی پیران خود را دروے پوشانید حضرت مکافات کرد تا بار  
 وے بروا تہی پس توجیہ بہر و چہیکہ باشد حضوری ابن ابی در ہد ثابث و در مقام توجیہ  
 میسر نمی شد ہذا سابق الاسلام بودندش بقرار محدثین ثابت گرید و حضوری او  
 و بیعتہ رضوان پس محدث مدارت بعد ازین آوردہ و لما اکرام بہما و طلب آمرزش  
 بچہت آن بود کہ گویند مشرکان در روز حدیبیہ لعبد اللہ گفتند کہ محمد را منی گذاریم  
 کہ در مکہ در آید ولیکن ترا اجازت میدہم کہ عمرہ بگذارے او گفت محمد پیشوا و کماست  
 بروے پیشے منی کتم انتہی و گفتہ اند کہ ہما حاضرین حدیبیہ بیعت کردند مگر یک کس کہ  
 خد بن قید بود و نام دیگر اینی و روند پس معلوم شد کہ ابن ابی حاضر حدیبیہ مشرکیت  
 شجرہ می باشد ہذا سابق الاسلام بودندش ازینجا ہم ثابت گرید پس اگر ہمہ مورد  
 رضوان قرار دادہ شوند می باید کہ ہمہ منافقین و ایشان سہیم بودہ نصیبہ رضوان  
 برندہ ہوں تلف و کسایک سال واریشہ تروی میداشتند چنانکہ الی آلان شنیدی  
 اینست پیغمبر ازینخوان چہیزے خواہند برد سوم آنکہ لفظ سابق و رایہ و السابقون  
 بوجہ ضائق آمدہ از ان سبقت الی الایمان یا الی الہجرۃ الی الموت یا الی الہما و غیر  
 نمی شود بنا بر اصول باید کہ تہ الملق بمعنی عام جمیع حسنات مراد از ان بود  
 و این نیز بسوابہ اسندہ و موبہ ان قولہ تعاست و منہم سابق الخیرات

اے سابق در جمیع اعمال خیر و افعال حسن و ہو کہ ان قولہ تم است اولئک السابِقون  
 فی الخیرات وہم لہا سابقون حالاً نظر مے باید کرد و درین معنی کدام مصداق سابقون  
 اولون اند چونکہ شیوخ صحابہ باعتبار جمیع اعمال خیر کہ در ان سبقت الی الجہاد ہم بہت  
 سابق بر مسبق ثابت نشدند لہذا داخل سابقون اولون بنی باشند چہارم آنکہ  
 قال اللہ تم سابقون الی مغفرۃ من ربکم یعنی سبقت نہایت طرف مغفرت او تم شانہ  
 کہ بروردگار شما است و این حاصل بنی شود مگر باطاعت خدا و رسول چنانکہ در  
 آیہ فان تطیعوا اذنشت و ہمین معیار درین بحث است و اطاعت خلعا و رضی و ہنوا  
 یافت نشد بجز انحراف و اعتساف سالوار لہذا ایشان مصداق و السابِقون نبوا  
 اند تا بر اے آہنارضوان الہی قرار دادہ شود پنجم آنکہ تفسیر آیہ و السابِقون الاولون  
 کہ در ان سبطہ رایکہ مہاجرین و دومی الفار سومی تابعین با حسان راستودہ  
 دیگر خاد و قرآن بہین ترتیب طبقات مع معنائی و صفات ہر سہ طبقہ مذکور است  
 و ان آیہ و الذین آمنوا و ہجروا و جاد و افی سبیل اللہ و الذین آؤوا و نصر و ا  
 اولئک ہم المؤمنون حقاً ہم مغفرۃ و رزق کریم و الذین آمنوا من بعد و ہجروا  
 و جاد و امعکم فاولئک مکمل است انان بعد و یا فیتیم کہ ما ذکر فی الصدر ہو ذکر السابِقون  
 حالاً نظر مے باید نمود کہ در صفات ہر سہ طبقہ انچہ قدر مشترک است امر جہاد است  
 چونکہ حضرات ثلاثہ بہرہ در سبقت الی الجہاد بنیداشتند لہذا در تعریف السابِقون  
 داخل نیاند و ہونکہ این معنی حدیث عثمان غنی است انچہ حافظ سیوطی در رد  
 منشور تحت آیہ و ہنم سابق الخیرات آورده قال سابقنا اہل الجہاد پس واضح شد  
 کہ مراد از سابقون آنکسان مے باشند کہ از صف کارزار سبقت بر اے جنگ



کفار فرمودند ششم آنکه معنی رضوان می باید شنید که رضوان و غضب بر ضد و فصل  
حسن و قبح می باشد و اثرش ایضا فعل فعل می رسد آنکه رضوان و غضب بشخصه  
بلا و قوع فعل بود چنانکه اگر کافر اسلام آورد رضا می آید بر اسلام آوردن مسلم  
است و اگر او نماز و روزه بجا نیاورد و بیگناه مشغولی نباشد غضب آید بر ترک فرائض  
و ارتکاب منکر خواهد گردید اگر رضوان و غضب بلا الحاق فعل بشخصه می بود در حال  
کفر و اسلام و اطاعت و نافرمانی مدام بحاله ماندی و بهر خلف پس معنی آیه لقد رضی الله  
عن المؤمنین که اذن رضوان بر ائمه ایشان استرل می نمایند این است که لقد  
رضی الله البقیه عن المؤمنین زیرا که رضا فعل متعدی است بر ائمه مفعول آن  
حرف صلواتی باید لهذا عن المؤمنین مفعول رضی نمی شود لهذا اقلاد من علمائنا  
رضیة المتکلمین فی تشدید المطاعین پس همین معنی آیه رضی الله عنهم است ای رضی الله  
السبقه عنهم مفعول رضی هر دو جا مقدر است و عن المؤمنین و عنهم خارج و در اندک  
متعلق بر رضی می باشد فعلی ذلک در یافتیم که رضوان و غضب دوامی نمی شود  
بلکه بعد و افعال سائر و دائر می ماند به مقام آنکه در رب العالمین اصحاب و قفا و آرباب  
ثبوت و دفا بود و بیعت رضوان آنچه بران لقد رضی الله آمده آن بود که فرار  
نخواهند کرد و کافی التجاری و همین معاهده موجب خوشنودی خدا گردید پس او تله  
بهر دو گروه اشارت تهدید و ایشاره میفرماید ان الذین یبالعونک انما ینالون  
التهدید الشقوق ایدیم فن ثبوت فاما ثبوت علی نفسه و من ادنی بما عاهد علیه الله  
فی یتوبه اجر عظیما یعنی آنانکه بیعت تبویع سازند جزین نیست که بیعت بخرامی نمایند  
و دست خدایر دست ایشانست پس هر که ثبوت کند پس جزین نیست که او بر نفس



خود نکشت کرد و هر که بخدا معاهده کرده وفا نماید پس قریب است که خدا او را اجر بزرگ  
می دهد انتهی اگر در میان تعیین این هر دو طایفه بود این تهید فائز نیست علی  
نفسه البینه لغوی معنی می بود و هو خلف و قوله ید الترفوق ای بهم ظاهر این مراد  
است که معاهده به تمیز را هو و لعب شمارند چنانچه میگفتند یا رسول الله کنا نخوض ونلعب  
و آنحضرت میفرمود بالقرآن آیات و در سوره کسرم شتر زون رواه عن ابن عمر صاحب کتاب  
النقول فی تفسیر قوله ثم ولئن سألهم لیقولن انما کنا نخوض ونلعب بلکه این معاهده  
بخداست است انچه میگوید فائز نیست علی نفسه و قادر بر انتقام و سزا و مکافات  
نکشت می باشد اگر بله میان تعیین جان نثاران صادق بودندی چرا ضرورت بیعت جدید  
پیش آمدی چه بیعت اسلام که در سابق نموده بودند کفایت داشتی پس از تجدید بیعت  
علی الموت او علی عدم الفراعین است که ایشان از سابق الایام تا این زمان  
تحتل الجنات در امثال احکام شرعی مانده اند تا آنکه رسول خدا صلعم دست خود را دست  
خشان قرار داده بیعت علی عدم الفراعین بود تا او را حجت بر فرار نماند پس چگونه متوهم  
شود که رضوان بهم میان تعیین باقی ماند بلکه رضوان متعلق با صحابه و فالو و اصحاب نکشت  
از یوم صدور رضوان تا اشتهان ندیده او تم عن المومنین متعلق کرد و تعریف مومن  
انما گذشت در آیه انما المومنون الی قوله ثم لم یرتابوا و باده و فی سبیل الله او تنکثم  
الصارقون و در آیه انما المومنون ان الذین آمنوا بآیات رسول الله و اذا کالوا معه علی امر جلیه  
لم یذیبوا حتی یتاؤنوا و شیوخ ثلاثه البینه صدق فائز نیست علی نفسه میباشند  
که آیه بهر دو با نفس هم کردند نه وقت دار و گیر از ان از پیغمبر گرفته قرار می کردند  
البینه بهر دو بین را آواز می داد و کسی شنوا نمی شد قوله تعالی و الرسول

یہ جو کہ فی احکم قاناکم غائبیم الایہ یعنی رسول شمارا از پس شما و طلب آواز میداد پس آن جزا داد شمارا باندو ہی بالائے اندو ہی انتہی و برائے نکث معاہدہ عدم قرار  
 اثلا شہادے حادۃ احوال و احوال مغزوه خیر و وادی الرمل و جنین شہادت میدہند  
 کہ این ہمہ بعدین معاہدہ عدم قرار یوم حدیبیہ از آنہا سرزدہ پس ناگشتن عہد کو  
 برضوان الہی میرسد کہ از اول میرا از ان بودہ اند و در سہمین ایام حدیث خاص  
 النعل بشان ولایت آب از پیغمبر و الجلال وارد شدہ ہر چند کہ شخین ہوں منتظر  
 الخلافت ہوں نمودن خدمت حضرت رسالت نمودند مگر بہر وجہ کارگر نشد چنانچہ حدیث  
 سنائی و حاکم صاحب مستدرک و از ایشان جدا زالت اخفاء آورده اند عن علی  
 قال جابر النبی صلعم اناس من قریش فقالوا یا محمد انا حیرانک و حلفاک و ان من  
 عبیدنا قد اتوک! بل لہم رغبۃ فی الدین و لا رغبۃ فی الفقه انما فرقوا من ضیاعنا  
 و اسوالنا فادعوا ہم الینا فقال صلعم لا بی یہ ما تقول فقال صدقوا انہم حیرانک و  
 حلفاک فتغیر وجہ النبی صلعم ثم قال یا معاشر قریش و التلبعثن اللہ علیکم جلالکم  
 قد امتحن اللہ فہ للایمان و لیضربکم علی الدین او یضرب بعضکم قال ابو بکر انا ہویار رسول  
 اللہ قال لا قال عمر انا ہویار رسول اللہ قال لا و لا کن ذلک الذی یخصف النہوقہ  
 کان علی صلعم علیا غدا یخصفہا و قال اللہ لم و طائفہ قد اہتم القسم لظنون باللہ  
 غیر الحق ظن الجاہلیۃ لقلون ہل لنا من الامر من شیئی قل ان الامر کلہ للہ یخفون  
 فی انفسہم ما لا یدون لک و در سال ہفتم از ہجرت شزوہ خبیر کہ مشعل  
 برقع قریب و غنائم کثیرہ و مقام اہلنا ان صحابہ در ایفائے عہد و نکث معاہدہ  
 عدم قرار بودیش آہی بخیم فی علم الکام فارہ فی نسب شاہ ولی اللہ و ازالتہ

یہ جو کہ فی احکم قاناکم غائبیم الایہ یعنی رسول شمارا از پس شما و طلب آواز میداد پس آن جزا داد شمارا باندو ہی بالائے اندو ہی انتہی و برائے نکث معاہدہ عدم قرار  
 اثلا شہادے حادۃ احوال و احوال مغزوه خیر و وادی الرمل و جنین شہادت میدہند  
 کہ این ہمہ بعدین معاہدہ عدم قرار یوم حدیبیہ از آنہا سرزدہ پس ناگشتن عہد کو  
 برضوان الہی میرسد کہ از اول میرا از ان بودہ اند و در سہمین ایام حدیث خاص  
 النعل بشان ولایت آب از پیغمبر و الجلال وارد شدہ ہر چند کہ شخین ہوں منتظر  
 الخلافت ہوں نمودن خدمت حضرت رسالت نمودند مگر بہر وجہ کارگر نشد چنانچہ حدیث  
 سنائی و حاکم صاحب مستدرک و از ایشان جدا زالت اخفاء آورده اند عن علی  
 قال جابر النبی صلعم اناس من قریش فقالوا یا محمد انا حیرانک و حلفاک و ان من  
 عبیدنا قد اتوک! بل لہم رغبۃ فی الدین و لا رغبۃ فی الفقه انما فرقوا من ضیاعنا  
 و اسوالنا فادعوا ہم الینا فقال صلعم لا بی یہ ما تقول فقال صدقوا انہم حیرانک و  
 حلفاک فتغیر وجہ النبی صلعم ثم قال یا معاشر قریش و التلبعثن اللہ علیکم جلالکم  
 قد امتحن اللہ فہ للایمان و لیضربکم علی الدین او یضرب بعضکم قال ابو بکر انا ہویار رسول  
 اللہ قال لا قال عمر انا ہویار رسول اللہ قال لا و لا کن ذلک الذی یخصف النہوقہ  
 کان علی صلعم علیا غدا یخصفہا و قال اللہ لم و طائفہ قد اہتم القسم لظنون باللہ  
 غیر الحق ظن الجاہلیۃ لقلون ہل لنا من الامر من شیئی قل ان الامر کلہ للہ یخفون  
 فی انفسہم ما لا یدون لک و در سال ہفتم از ہجرت شزوہ خبیر کہ مشعل  
 برقع قریب و غنائم کثیرہ و مقام اہلنا ان صحابہ در ایفائے عہد و نکث معاہدہ  
 عدم قرار بودیش آہی بخیم فی علم الکام فارہ فی نسب شاہ ولی اللہ و ازالتہ

السخا در مآثر عمر الفاروق آورده عن علي قال سار رسول الله صلعم الى خيبر فلما  
 اتا لبعث عمر و بعث الناس الى مديتهم او قصرهم فقاتلوه ثم فلم يلبثوا ان هنروا عمر  
 واصحابه فجاؤا بجنبونه و كنبهم اخرجه الحاكم يعني رسول خدا صلعم عمر را معه مردمان  
 طرف خيبر يان فرستاد پس مقاتلت نمودند و درنگ نکردند که بهر ميمت آمدند پس  
 مردمان عمر را نسبت بکين ميکردند و او مردمان را انتهي ملخصا و صاحب از الله اخفا  
 در مآثر علي بن ابي طالب آورده عن سلمه بن الاكوع قال بعث رسول الله صلعم  
 ابا بکر بنه الى بعض حصون خيبر فقاتل و رجع ولم يكن فتح و قد جهدهم ثم بعث من  
 الغد عمر فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح و قد جهده فقال رسول الله صلعم لا عطين الراية  
 غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا غير قاري لا يرجع حتى يفتح الله  
 علي يديه يعني رسول خدا صلعم ابو بکر را علم داشت که نموده بعض قلعه ها که خيبر فرستاد  
 او مقاتلت کرد و ايس آمد و فتح نشد حال آنکه کوشش نمود باز آنحضرت صلعم فرمود  
 و غير عمر را فرستاد پس قتال فرمود و رجعت کرد و فتح نشد حال آنکه کوشش نمود  
 ايس آنحضرت صلعم فرمود البته البته رايت را بروز فردا بمردي عطا کنم که او خدا  
 و رسول را دوست مي دارد و اعدا خدا و رسول دوست مي دارند او کرا غير قاري  
 است بر مني گردد تا آنکه او تم بر دست و فتح دهد و بکذا في مطالب السؤل لابن  
 طاهر الشافعي و در مدارج النبوة مذکور است که عمر خطاب دو مرتبه و خير حمله فرمود  
 قبل ابي بکر و بعد و اما صورت مجهود و در آنکه مقصود نديد و واقدي آورده  
 که عمر خطاب از حمله آوري مرحبا تا لشکر مسلمين بهر ميمت خورده آمد حال بعد  
 يکسا و در خير و يا فتيتم که در آيه فمن نكث فانما ينيكث علي نفسه اشر من كبريخيلگان

و بهرمان ایشانست چه اینحضرات وقت بهزیمت و فرار معاہدہ بیعت بر عدم  
فرار و معاہدہ بیعت علی الموت را یکسر شکستند و تهدید قرانی ید اللہ فوق یدکم  
را بیک شمرند و قوله تم کہ برضوان الہی منطبق است و این عدم عدنا را با وجود  
دعوی حبسنا کتاب اللہ بخوی نسخیدند و حدیث نبوی الجیمۃ تحت بارقۃ السیف  
را کافی البخاری عوض حفظ جان فروختند و آیہ بل اذکم علی تجارتہ تنجیکم من  
عذاب الیم تو منون باللہ و رسولہ و تجاہدون فی سبیل اللہ الاتیہ را و حدیث  
مومن یجانب نفسه و مالہ فی سبیل اللہ را کافی البخاری از ول صلابت منزل  
را بنیدم مقتولین قوم در غدر فرار عمر گفته اند کہ منتظر الخلافۃ بود و این چہ وقتا  
است کہ در بیان نمی آید و سفاک و بلبا کہ ہمین اعتذار را رضی نمیشوند چہ خدا  
تم چرا از حکم سیف او راستی نداشتہ و پیغمبر او را چرا ہمراہ خود برد و آیا او تعالی  
قدرت مینداشت کہ در چنانچہ سیوف منتظر الخلافۃ را محفوظ داشتی و آیا علی  
بن ابیطالب نیز منتظر الخلافۃ بنو و حضرت پیغمبر او را بار بار بر دفع اشرار مامور  
بجنگ احد و ہم درین جنگ خیبر مامور میفرمود و آنحضرت بنفس نفیس ہم منتظر  
الحیوة فی النبوة بودہ چرا در تیغ و سنان و سنگ اشرار حاضر میدان غزوات می شد  
بلکہ ہمہ فانیان تیغ زن منتظر الحیوة بودند چرا مقابل کفار آمدہ فرار اختیار نکردند  
فماذا الاعتذار الا اختلاق حالا کہ آنحضرت صلعم از بر خاشکی رضوان در ہمین حدیث  
انت انتباہ فرمودند کہ آنا کہ بہزیمت و پس آمدہ اند لا یحب اللہ و رسولہ ولا یحب  
اللہ و رسولہ را صدق شدہ اند و سانحہ دیگر و خیبر فارتگرے صحابہ بر اثمار  
وزنان و غیرہ است در جامع الاصول مذکور است عن عمر یاض السید

نز لنامع رسول الله صلعم قلعه خيبر و كان صاحب خيبر رجلاً قافلاً قبل الجبل الى النبي صلعم  
 فقال يا محمد لم ان تدبوا حمرنا و تاكلوا ثمرنا و تضر بنا اننا نقضب رسول الله صلعم  
 الى قوله الراوى ثم قام فقال صلعم في كلام طويل ان الله تع لم يحل لكم ان تدبوا  
 بيوت اهل الكتاب الا باذن الا باذن و لا تضرب سناهم و لا اكل ثمارهم انتهى ما قصنا  
 يعنى صاحب خيبر بخديست پيغمبر آمد و گفت ايا برائے شما حلال است که حمار ما ذبح  
 نماييد و ثمر ما بخوريد و ثمرات ما را بزيدي آنحضرت صلعم لعضب آمد و در کلام طويل  
 فرمود صحابه را که خدا حلال نکرده است که در خانه هاى اهل کتاب داخل شوند  
 مگر باذن صاحب خانه و نه چنانکه فرموده است زدن نسوات آنها را نه نورون  
 اثرا ايشان را انتهى اين واقعہ نهيست که مسلمانان تا امروز خوى ايام  
 جاهليت ميدياشتند که یک قبيله بر قبيله ديگر تاخته تاراجي ميکردند و بوجوه اسلام  
 و اطاعت ملک علام در مشام آنها جاى نگرفته بود و همواره پيرامون تاراجي  
 و غارتگرى خلق الله مانند و ناشن غنائيم جهادات ظاهري نمودند و حالانکه پيرامون  
 شرائط دعوت اسلام ادا نمي فرمودند چنانچه پنجم في الكلام شاه ولي الله در رساله  
 القول الجميل بعترت است که فرمود و كانت بيعة الاسلام متروكة في زمن الخلفاء  
 اما في زمن الراشدين منهم فلان و خول الاسلام في ايامهم كان غالباً بالقهر  
 و السيف لا بالتاليق و اظهار ابر بان و لا طوعاً و رغبتاً و اما في غيرهم فلا بهم كانوا  
 في الاكثر ظلمة فستة لا يهتمون باقائه السنن يعنى در زمان تدوين حديث اسلام  
 متروک بوده اما در زمانه خلفاء راشدين باين سبب که دخول اسلام در ايام  
 ايشان غالباً بالقهر و سيف مى بودند بتاليق و اظهار دلائل و معجزات نه طوعاً



نه رغبته و اما در عهد غیر راشدین پس برائے آنکه اکثر ایشان ظالم و فاسق بودند  
اهتمام بایقام داشتن سنت های نبوی نمیداشتند انتہی فاحفظ در رسول خدا صلعم در  
تقسیم خمس خیر تمیز در بنی ہاشم و در قرابت عثمان مبتن فرمود چنانچه در صحیح بخاری  
است عن مجتہدین مطہم قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی البنی صلعم فعلنا اعطیت  
بنی المطلب من خمس خیر و ترکنا و نحن بمنزلة واحدة منک فقال انما بنو ہاشم

و بنو المطلب شی واحد قال حمیر و لم یقسم البنی صلعم لبنی عبد الشمس و بنی نوفل  
شیئا یعنی خیر گفت کہ من عثمان نزد پیغمبر خدا رفیق و رفیقیم کہ بنو المطلب از خمس  
خیر عطا کردی و بماند اوی و اما در قرابت با تو بمنزلت واحد ایم آنحضرت فرمود  
کہ جزین نیست کہ بنی ہاشم و بنی مطلب واحد اند یعنی شما شے واحد بہا نمی  
باشید خیر میگوید کہ رسول خدا صلعم بنی نوفل را خیر ترے نداد  
انتہی پس ظاہر شد کہ عثمان غنی را از قرابت تزویج رقیہ و کلثوم فاندقی نزدیک  
است فافہم و بعد فتح خیر حادثہ و ترکوک قائما رو آورد کہ مہاجرین و بدرین  
و رضواین و اکابر صحابہ راشدین و جمیع العصابہ صلابت آئین رسول خدا صلعم را  
در حال نماز خواندن بسج آوا و طبل تجارت گذاشتند و ترک ماموسیت نموده  
برائے خرید و غلہ اجناس تقدّموا الدنیا علی الآخرة کرده رفتند چنانکہ اول تعالی  
میفراید و اذ انو تجارة اولہوا الفضل الیہ و ترکوک قائما یعنی و ہر گاہ تجارت  
باطل را دیدند بان سوچہ را گندہ شدند و در حال قیام ترا ترک دادند و روی التوبہ  
عن الی ہر بیزہ قال گنا جنو ساعد رسول اللہ صلعم او فزلت سورة الجمعۃ یعنی  
ان شمس بویجیم بیت آنحضرت صلعم و قتیکہ سورہ جمعہ نازل گشت و ابو ہریرہ



در سال ہفتم اسلام آورده و غزوہ خیبر در ماه محرم الحرام سال مذکور بظہور آمدہ  
است اما ہم بخاری در باب اذا نفر الناس من الامام فی صلوٰۃ الجمعة فصلوۃ  
الامام ومن یقی جائزۃ از جابر بن عبد اللہ روایت آورده قال بینما نحن لصلی  
مع ابی سلمہ اذا قبلت غیر محل طعاما فالتفتوا الیہا حتی بالقی مع النبی صلعم  
الا اثنا عشر رجلا فنزلت وادار او تجارتہ او ہوا الفتنوا الیہا و ترک کوک قائما یعنی  
در زمانیکہ مایان یا رسول اللہ نماز میخواندیم کہ قافلہ تجارت طعام آمد پس  
ہمہ طرف آن التفات کردند و نزو آنحضرت صلعم باقی نماز مگرد و اندہ کس  
پس این آیہ نازل شد و بخاری در تفسیر سورۃ الجمعة ہمین روایتہ بالقی الا اثنا عشر  
رجلا آورده اما لایکیرا کے بالقی سے تا دو تا و یکتا نیز آید و عبارت باب  
اذا نفر الناس الی قولہ فصلوۃ الامام ومن یقی جائزۃ بر حوازی ربعۃ الامام احد  
کما افتی بہنا ہم ابو حنیفہ ولالت واضحہ واروکہ در نماز جمعہ سہ کس ماموم  
و یک امام کافی مے باشند و روایت قتادہ کہ شیخہم فی الاسلام العسقلانی در فتح  
الباری: اخرج فرمودہ مؤید ہمین حدیث ہاتھ است کہ قتادہ گفت کہ لم یبق مع  
ابنہ صلعم الا اہل ان و امراد یعنی در آنروز از صحابہ تہ رسول خدا صلعم باقی نہاند  
مگر دو مرد و یک زن انتہی اما روایت اثنا عشر رجلا مصنفہ حمادہ حریم تسعہ  
بندہ بالجنۃ است تا دخول ایشان در آنہا مطمئن باشد با عتقاد و بنیاد  
آنکہ در آیہ اذ ارأوا استغاثی و اختصاصی بعد و معین نازل شدہ و جمع بسور  
کلیہ ہم نیست پس استثنای ہر عدد کہ مناسب باشد کہ وہ آید و ہر چہ خوانند گویند  
و فی شہر ذی الحجۃ ان لقیہ بعضہ بعضا لایکیرا کے آن مخصوص ہم باشد پس بدانتہا

که آنخصص بیت علی و فاطمه علیهما السلام است که در قرآن چنین آمده <sup>لا تلبسهم</sup>  
 تجارت و لا بیع عن ذکر الله چنانکه میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذكر  
 غیر اسمہ بالعز و الاصال رجال لا تلهیهم تجارت و لا بیع عن ذکر الله و اقام  
 الصلوة و ایتار الزکوة بخافون یوما تنقلب فیہ القلوب و الابصار الخ یعنی  
 در خانه ها و کج که او تم حکم داده است که بلند کرده شود آنرا و یاد کرده شود و اینجا  
 نام او تم بیای که یاد میکنند خدا بتجارتی را در آن خانه با صبح و شام مردمانی  
 که باز ندارند ایشانرا تجارت و نه خرید و فروخت از ذکر خدا و برپا داشتن  
 نماز و اذن زکوة می ترسند از روزی که در آن روز قلوب و ابصار منقلب  
 و منقلب شوند انتهی پس این مخصص آیه از ارا تجارت و لهو و الفضل الیه  
 و ترکوک قائم است که هر سه صفت تجارت و لهو و ترک صلوته چنانکه در اینجا  
 مذکور شده همین صفات منفی لهو و تجارت و باقامت صلوته معہ رایج زائده  
 در مخصص آمده پس واضح گشت که عدد مستثنی اصحاب صلوته درین آیه  
 وارد است و بیش ازین نمی باشد و این خواص که دینار ابروین مقدم  
 نشانند عهد کصاحبن است چنانچه ابن مرویه از انس بن مالک بریده  
 آورده قال قال رسول الله صلعم بذه فی بیوت اذن الله فقام رجل فقال  
 ای بیوت بذه یا رسول الله قال بیوت الانبیاء فقام انیاء بکر فقال یا رسول  
 الله بذا الصیة منها ای بیت علی و فاطمة قال ثم من ان حلتها الله عنه ای فظ  
 السیوطی فی الدر المنثور فی تفسیر حدیث سبب جمع البیات ایضا لم یخص  
 بکس من رسول الله ثم من آیه فی بیوت اذن الله فقام فیه بودند و می

برخواست و گفت این خانہ با کدام اند یا رسول اللہ فرمود خانہ ہمسے انبیاء  
 پس ابو بکر برخواست و گفت یا رسول اللہ ازین بیت البتہ خانہ علی و فاطمہ  
 ہست فرمود آنحضرت کہ آری از افاضل و بہترین آہنہا است انتہی پس  
 ظاہر شد کہ روز جمعہ صحابہ و رجال قیام بصلوۃ ادا فرمودن آنحضرت را گنا  
 و علی و فاطمہ پس باقی مانند و این ہم ظاہر گشت کہ مراد از آنکہ بدر یا فتن تجارت  
 و طبل آن ہمان مرم رفتند کہ بمشغولے تجارت بلہیم تجارت و بیع عن ذکر اللہ  
 بودند و این از عفت منافقین است کہ اولم در سورہ المنافقون در ایشان  
 میفرماید لا تلہیکم اموالکم و اولادکم عن ذکر اللہ فافہم حال آنکہ آن منافقین در عین  
 صلوۃ با اموال و اولاد خود بامشغول نمی شدند و انیان بعد مشغولی نماز گر بکشتند  
 و باز مستحق کرامات الہی و بشارات از رسالت پناہی تجویز کردہ میشوند و این  
 امر واضح است کہ بر نماز جمعہ تجارت خرید و فروخت را مقدم میداشتند  
 و تو شیخ این تشخیص در حدیث ابو ہریرہ است کہ شیخ بخاری و شیخ مسلم از  
 وے نقل کردہ اند کہ گفت انکم لقولون اکثر ابو ہریرہ عن النبی صلعم واللہ اعلم

وان اخوتی من المهاجرین کان لیغلہم الصفاق بالاسواق وان اخوتی من  
 الانصار کان لیغلہم علی اموالہم و کنت امرأ مسکینا الذم رسول اللہ صلعم  
 علی ملئ لبطنی از حدیث کار تجارت مخصوص بہاجرین ثابت شد و پاسے  
 تجارت با و از مال تجارت آمدن کے ساکن میماند کہ سوئے آن نرو و مردمان  
 عمل اموال نیز کے شکستہ پاسے میماند کہ دسپے ایشان نروند و سودا  
 و تجارت پیشہ بودند تا انہا بسیار اندازا بچہ قول عسیر علیہ یابی بن کعبہ

سيد القرائی فی الصحابه است که فرموده قد البانی الصفوق بالاسواق یعنی  
 هر آنکه در راه و انداخت مرا خرید و فروخت بازار از تعلیم یافتن قرآن و ابی بن  
 کعب بوی میفرمود شغلن القرآن و شغلک الصفوق بالاسواق یعنی مرا  
 قرآن مشغول داشت و ترا خرید و فروخت بازار در شغل انداخت کما فی کثر العا  
 شاعری گفته سه در خیال صفوق سوق که در عین نماز به هیچ تاجر نکند آنچه  
 صحابه کردند حال در یافتیم که مهاجرین تجارت پیشه لاسیما عمر فاروق قدم از  
 مسجد شریف که احب البلاد الی الله بوده و در وی روضه من ریاض الجنه  
 در حدیث آمده بیرون نهاده جائے پائے نهادند که بغض البلاد الی الله  
 می باشد که روی مسلم فی صحیح عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم  
 احب البلاد الی الله مسجد اجد لا و بغض البلاد الی الله اسواقها فقد عند  
 صاحب مشکوٰۃ شاعری میگوید سه آمده شیخ ز سجد سوکے تجانہ برفت  
 کس نفہد مگر اکثر ثواب است اینجا و مقام مذکر است که صحابه را زمان  
 خلافت دین حاصل شدن در سقینہ نبی ساعدہ ازین سال بمقام قریب  
 رسیده بود و محتمل کہ این واقعہ گر بخترن باید بترک نماز بعد ازین در سنین  
 پسین بوده لهذا بقول صاحب از الی الخلفاء کنتی بعد از وفات النبی منتظم الشریعہ  
 عنقریب اندہ تا ہم ال ایشان و بعد از ابی الان چنین ظاهر شد کہ  
 شریعی آئندہ دیدہ باید کہ سرچشمہ ایشان باشند مگر شاعریندی میگوید سه  
 ابو ساعدہ صاحب نظر آتے ہیں محمود در زین سال بمقام غالب بعد ماہ صفر خطا  
 الانت مهاجرین جانش فرموده و لسان اسما و بنت عیسی گفت الحبتیہ

بذہ البحرۃ فقالت اسماء لعم قال عمر سبقناکم بالہجرة ففتحن احق برسول اللہ منکم  
فغضبت فقالت کلمۃ کذبت یا عمر کأواللہ کنتم مع رسول اللہ یطعمکم جالعم ویعط  
جاکم ویکتاب فی دار و فی ارض البعداء البغضاء فی الحبشۃ وذلک فی اللہ و فی  
رسولہ وایم اللہ لا اطعم طعاما ولا اشرب شرابا حتی اذکر ذلک لرسول اللہ الی  
قوله فلما جاء البئی صلعم قالت یا بنی اللہ ان عمر قال کذا وکذا فقال رسول اللہ  
صلعم لیس باحق بی مسلم ولہ ولاصحابہ ہجرة واحدة وکم انتم اهل السفینۃ ہجرتان  
الحدیث رواہ مسلم فی صحیحہ عن ابی موسی الاشعری فی حدیث طویل وہو علی  
صفحہ ۳۰۴ ج ۲ شرح النوادی یعنی ابن حبشیہ ہجرہ است اسماء گفت آری  
عمر فرمود ما سبقت در ہجرت از شما ہاجرین حبشہ کہ قسیم پس مایان زیادہ مقدار  
بخد مت نبی میداشد اسماء غضبناک شدہ کلمہ گفت کہ دروغ میگوئی او عمر  
ہرگز چنین نیست شما نزد رسولی را بودید کہ گرسنہ شما را طعام میخور ایندو چاہل  
شمار الفصحی میفرمود و ما در خانہ بودیم یا کہ گفت کہ در زمینہ دور و سخت دشمن  
در حبشہ بودیم وآن در راہ خدا و رسول او بود و قسم بخدا طعام نخوریم و آب نوشیم  
مگر آنکہ رسول خدا صلعم را یاد کنیم ویم تا آنکہ راوی گفت ہر گاہ رسول خدا صلعم تشہیف  
آورد اسماء عرض نمود کہ یا رسول اللہ ہر آنکہ عمر چنان وچنان گفت آنحضرت  
فرمود او از شما احق بمن نیست برائے و و و اصحاب و و ہجرت واحدہ است  
ویرائے شما کلمہ اہل کشتی اید و تا ہجرت است انتہی ازین خبر پراثر چند تا فوائد  
مستدرک کردید اول آنکہ قولہ سبقناکم بالہجرة اول دلیل بر آنست کہ عمر  
تا این وقت نمیدانست کہ اعتبار ہجرت در شریعت ہجرت الی اللہ و الرسول است



نه هجرت من الی بلد الی البلد کہ این مقدمہ ہجرت حقیقی است اگر متوی باشد  
 چنانچہ در صحیح بخاری آمدہ و نقلش مع ترجمہ سابقا گذشتہ قال عمر سمعت النبی  
 صلعم یقول لا عمل بالقیۃ فمن کانت ہجرتہ الی الدنیا لیسبہا و امرأۃ تیز و حیا  
 فہجرة الی ما یجری الیہ ومن کانت ہجرة الی اللہ و رسولہ فہجرة الی اللہ و رسولہ  
 صلعم یعنی اعمال پر نیت مباحث پس ہر کہ ہجرت او طرف دنیا بود او را دنیا  
 مے رسید یا طرف امرأۃ بود او را تزویج خواہد کرد پس ہجرت او ہجرتے است  
 کہ طرف دے ہجرت نہاید و ہر کہ ہجرت ہو طرف خدا و رسول فرماید ہجرتش  
 بسوئے خدا و رسول است و از قولہا کذبیت یا عمر دریا فیتیم کہ وقعہ قار و  
 عظمت عمر در امور شہ یہ و کمال حق صحبت حضرت نبوی بشان او پیش  
 زمان چنان بود کہ تا این زمان فضائل بیان او را یا الشافعیہ و روغلو سیفہ  
 و اقول او واللہ کنتم مع رسول اللہ ظاہر شد کہ اسما اشارت بہ ہجرت او  
 الی الدنیا فرمود و از قول و یوایم اللہ اللہ المستدرک گردید کہ اسما ذکر مہاجر  
 خود در حال وقوف حبشہ طرف خدا و رسول نمود کہ ہر چند ما در اینجا بودیم لاکن  
 ہر دم و کونہ ہمیرے نمودیم و از اینجا است کہ آنحضرت صلعم براکے وجود و تہا ہجرت  
 ارشاد فرمود و از قول پیغمبر علیہ السلام واضح شد کہ مدارج قربت مہاجرین  
 مکہ در ہجرت ہجرت واحدہ است و انہم ملہم و از قول پیغمبر صلعم لیس یا حق بی  
 منکم ہمہ شرف مہاجرین مکہ را از قسم سبقت الی الایمان والی الرسول  
 و ہدایت و رضوانیت ہائے فرعونہ را در یودہ کہ نو مسلمانان حبشہ از ایشان  
 بہمہ مناصب و مراتب بوجہ خلوص ایمان از ایشان احق بر رسول اللہ بودہ اند



فانهم وندگرياد نمود که اين را کے عمر قیولہ سبقنا کم بالهجرتہ راکے چہارم اوست  
کہ آنحضرت صلعم رو فرمود چہ آنحضرت صلعم اول را کے او در منع جنگ بدر  
مطرو دفرمود دوم و قتل اساری بدر رد کرد سوم عمر مشورت داد کہ فقرار  
مسلمين حوالہ شریکین کرده شوند آیہ ولا تطروا الذين يدعون ربهم خلاف  
راؤ او نازل شد و در ماه شعبان یک سال ہفتم برایت مواہب لدنیہ سیر  
عمر فاروق بموضع تربت ہو از ان خروج فرمود گفتہ اند کہ تو بت تداقی طرفین  
بنیامد بے نیل مرام رحبت قہقري حسب تقدیر نصیب ایشان گردید و راوی  
وحد بے نیل مرامی چنین یافته است کہ کفار بخبر یافتن ہزیت خوردہ بودند  
لہذا موقع تقابل نیافتند اما فی نظر آنان باور نہ آید کہ حنین خبر رسیدن ورود  
چگونہ ہمہ مال متاع و سیاحتی خواج و محال بہرہ بردن تا چینک انعام  
بدست اہل اسلام حاصل گشتن مردی نشدہ حالانکہ ہزیت یافتگان وقت  
ہزیت سر اسیر رہبتا راکے اضطرر میباشند بلکہ اصحاب طمانیت نیز عین  
کوچ چیز یافتہ دش سینہ ندیدہ ہائے کہ احدی اس ہزیت مگر آنکہ ورین تر  
ستر قرار شد ار علی النفا ہودہ اند کہ قلم تاریخ زرست قوم رخصت کشف  
عوامی وہد و لغت روایت حدیث قطلاقی در برابر ابجدیکہ رقم سریہ عمر بن الخطاب  
الی ترتب فی شعبان سنہ سبع و معہ ثلاثون بجلاً نخرج معہ ولیل من بنی ہلال  
فکان لیسیر اللیل مکین النہای ثانی الخیر الی ہوازن فہربوا بہ عیاناً محالہم فلم  
یلحقنا ثم احداً فالضرف راجعا الی المدینۃ واحتجاج ما زید وایتہ سریہ یثیبہ بن  
سعد برارض غطفان صحیح ترایت می شود کہ بشیر را ہم از بن قبیل رونداد

پیش آن تکفای خبر یافتن سر اسلام اگر نخواستند مگر اَصَابَ لَهُمْ نَمَائِشِ افْتِنَهُمْ بِاَوْتَرِ خَلِیْقِ  
وَقَدْ مَرَّ بِهَا اِلَى الدِّیْنِیَّةِ کَمَا فِی الْمَوَاقِفِ چو آنکه سر یاشد آنرا علی الکفار بیچ نشان از محال بود  
در اسلام نیار و پس چگونه باور شود که سر بر عمر بر محال کفار رسید پس چرا از مال غارت  
یا علامت و اثر فائز شدن بخانه های آنها نیار و بجز آنکه فرار و گریخت که در قسمت بود  
از محال کفار بیان آمد فتدبر و در همین سال هفتم ذوالحجّه سال ششم رسول خدا صلعم ابوهریره  
را حکم داد که هر که بکلمه توحید شهادت یا اقرار قلبی نماید او را بشارت جنت دهد و عفو و روق  
مانع آمد حتی که او را زد تا آنکه از حد سه اش ابوهریره بیدار و چنانچه در صحیح مسلم دیدن بجا  
بطول مذکور است از ابوهریره ان رسول الله صلعم قال یا ابا هریره و اعطانی  
تغیبه فقال اذهب ببغلی هاتین من لقیك من وراء هذا الحائط و لشیهتان لا اله الا الله  
استیقنا بها قلبه فبشره بها بالجنة فكان اول من لقیك عمر فقال لا اله الا الله  
الاعلان یا ابا هریره قلت لعن رسول الله لعنتنی بها من لقیك لشیهتان لا اله الا الله  
استیقنا بها قلبه بشیرة بالجنة فضرب عمر بن شدی فخررت لا استتی فقال  
ارجع یا ابا هریره فرجعت الی رسول الله فاجرت شت بالباء و رکنی عمر و هو علی  
اشری فقال رسول الله صلعم مالک یا ابا هریره قلت لقیك عمر فاجرت شت بالذی  
لعتنی بضر بین شدیتی ضریرة خرت لا استتی فقال ارجع فقال رسول  
الله صلعم یا عمر ما حاک علی ما فعلت قال یا رسول الله ربانی انت و امی لعنت  
یا ابا هریره ببغایک من لقیك لشیهتان لا اله الا الله استیقنا بها قلبه بشیرة بالجنة  
قال نعم قال فلا تشبهوا فی انشی ان یتکلم الناس علیها فاحلهم لعلون فقال  
نعم علمهم هذا ما قلته عنه صاحب المشکوة و حاصل ترجمه اینکه آنحضرت

بابو هريره جفت نعلین داد و فرمود که هر که بتو پس حالت ملاقات نماید و شهادت  
 بتوحید دهد و بگوید که قلب او فلین آورده باشد بتوحید باری تعالی پس اول کسی که  
 بن ملاقی شد عمر بود و با من پرسید که چه این نعلین است ای ابو هريره من فقه  
 عرض کردم پس عمر باین سینه ام بزد و بسمت مقعد خود افتادم و فرمود که واپس  
 برو پس آهسته آهسته گریه کنان رفتم و عمر مرا بزنوای می زد و عقب من بود پس  
 رسول خدا صلعم حال من پرسید پس گریه نمودم پس بپایه که مرا فرستاده بود که  
 در میان هر دو پستان من عمر زد که بر مقعد افتادم و بمن گفت باز برو رسول خدا  
 صلعم فرمود ای عمر ترا چه چیز برانگیخت با آنچه که کردی گفت یا رسول الله ای تو  
 ابو هريره را با نعلین فرستادی که هر گراملاقات نمائی و او گواهی بکلمه شهادت  
 بدهد مستیقن بقلب خود و اورا بشارت جنت بدی فرمود آری عمر گفت چنان کن  
 هر آنکه من خوف مینمایم که مردمان بدین بشارت شک نکنند و اعمال بگذارند رسول خدا  
 گفت بگذار آنها را انتهی و گمان غالب بر ما کنست که این واقعه بعد فتح مکه رو  
 آورده که عمر فاروق قبل از ان شوکتی بوجه قلت بهم از ان نمیداشتند چنانچه خود  
 بدولت بر نداده بمن کلمه بشارت در مقام خیر از حضرت رسالت مامور شده  
 سناوی کنان بود که مایاتی بیانه و بعد فتح مکه چون افواج طلقاء و مولفه القلوب  
 با وی بیوستند تعضات خاطر فاروق نمایان شدن گرفت که درین ایام  
 قوتی بهم رسانیده صاحب جاهت کعشب سنده شده بود و در تیا فواید عظمی  
 و مقاصد کبری می باشد اول آنکه رسول خدا صاحب ماینطق عن الهوی ان  
 هو الا وحی یوحی نیک میدانست که اول شخصیکه بابو هريره ملاقی خواهد شد

عمر باشد پس بر حال وے ترحم فرمودہ بشارت جنت باو بشرط شہادت توحید  
بحال استیقان قلب او بتوحید باری تعالیٰ و در وقت از مرض شک وارتیاب چنانکہ  
در حدیثیہ از و طشت انبام شدہ بود و رہائی یا بد چو نکہ تقدیر مقدم بر تدبیر میباشد  
و کسے را چارہ از قضا و قدر نمی باشد لہذا مقتدر مساعدت مکر و کردار چک و آریہ  
کریمہ آمدہ راست المتافقین یصدون عنک حد و موافق بحال وے آمدہ

اتریدون ان تہدوا من اضل اللہ و من یضل اللہ فلن یجد لہ سبیلاً فالان  
ہو کما کان ماند و حاصل مفاد آیات اینکہ دیدی منافقین را کہ روگردانی  
نمایند از تو یعنی از حکم تو روگردانی کردنی و اینکہ ایا ارادہ نمایند کہ ہدایت  
نمایند کسے را کہ خدا و را خوار داشته است و ہر کہ را کہ خدا خوار و مخدول میفرماید  
پس ہرگز نخواہی یافت برائے او را ہی و این ہر دو آیہ مطابق ہمین واقعہ است

و اما آنکہ عمر فاروق کاش وقت نزول آیہ ان اللہ لا یغفر من یشک بہ و یغفر  
ما دون ذلک من یشاء حاضرے بود و جبرئیل امین یلمی دید البتہ باقتضای  
در دینی و حرارت ملت حنیفی کار باعتکارے رسید و سبق لف و نشر یا دازبہ  
ے نمود لغیر آنکہ ہر گاہ عدم غفران مخصوص بشرکین گردیدہ پس غفران  
مقابل ایشان برائے اہل توحید بل بشرط اعمال حسنہ آمدہ لہذا موحدین ازین  
مغور شدہ ملقت بتکالیف شرعیہ نخواہند گردید بلکہ از ارتکاب معاصی باکی  
نخواہند فرمود فعلی ذلک جبرئیل امین یلو ا پس فرمودندی و او تم غلط مشیت  
نزول آیہ متنبہ شدہ حسب رائے عمر قلم ہذا فرمودے لغو ذلک من ذلک  
سوم آنکہ حیرانم کہ بمقدمہ حاطب بن ابی بلتہ صحابی بدری کہ راز حضرت

نبوی رابقبش نوشت و عمر خواست که گردنش بزند و بر شمع داشتن پیغمبر باز  
ماند و در الوقت از آنحضرت صلعم قوله ان الله اطلع علی اهل بدر الی قوله فقال اعلموا  
ما شئتم فقد غفرت لكم شنید چراجیش کرد و نگفت انی اخشی ان یتکل البدر یون  
فعلهم لیون بل انهم لیشربون الخ و یحجون بآیه لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
جنات فیما طعموا اذا ما اتقوا الماء کما رواه صاحب الاستیعاب فی ترجمه قدما  
البدری یعنی نگفت که من خوف میفایم که بدریون بدان خطه این مطلق العنانی  
که در اعمال ما شئتم آمده و بطلان بشارت فقد غفرت لكم توکل فرموده اعمال  
حسنه بگذرانند و بلکه شراب بخورند و احتیاج نمایند بآیه که ترجمه اش این است  
یرآنا کما ایمان آوردند و عمل صالح کردند گناهی نیست در آنچه که خوردند پس  
از ان پیغمبر گاری نماند مگر آنکه گویند که در الوقت عمر جوشش اصلاح شریعت  
نمیداشت بلکه بر درود همین آیه لیس علی الذین چراجیریل امین نیا و نخت  
و وقت حدزون قدما بدری شارب الخ و تخمیر گشته چاره حدزون از عام  
صحابه دریافت فرمود که کافی الاستیعاب و بقر است و می نیامد سه چشمه  
باید به بستان بیل چوپر شد شاید گذشتن به بیل چه عمر فاروق را می بالیستی که  
در اول چشمه نزول آیه راس بستی تا آخر تخمیر در حدزونش پیش نیامدی مگر آنکه  
گفته شود که وقت نزول آیات کی از صفق اسواق فرصت می یافت تا حاضر  
خدمت نبوی ماندی و بقر است معنائی آیات فهمید تعرض می نمودی چهارم  
آنکه حدیث بشارت بالجنة در شان صحابه مبشره که راوی او سعید بن زید نفلی  
عدوی است غالباً تا زمان خلافت عمری بمنصه اختراع جلوه گر نشد و در عمر

فما روى باوے آويزنش لا ايقه وچقش فائقه سيفرمود مگر آنكه گفته شود كه رويت توى  
 نمودى و هرگز باوے متعرض نشدى مگر چه ميبايد گفت كه شيخين بخارتى و مسلم  
 از ابى ذر نقل كرده كه رسول خدا فرمود ما من عب قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك  
 الا دخل الجنة قال ابو ذر قلت وان زنى وان سرق قال صلعم وان زنى وان سرق  
 قلت وان زنى وان سرق قال صلعم وان زنى وان سرق قلت وان زنى  
 وان سرق قال صلعم وان زنى وان سرق على رغم الفتاوى ودر متفق عليه ان  
 پس ابو ذر را چنانكوفت يا خارج از بلد فرمود چنانكه عثمان بهين دولت اورا بخت  
 چه تخم آنكه العجب كل العجب كه رسول خدا صلعم غم لا لائقه مقام خيبر اورا بر بهين  
 خدمت مامور فرمود كه يا ابن الخطاب اذهب فنادى الناس انه لا يدخل  
 الجنة الا المؤمنون ثلاثا كفى الصيحه لمسلم وقله عنه صاحب المشكوة يعنى ابو پسر  
 خطاب بزر و بزرگم سه مرتبه ندايكن كه داخل جنت نخواهد شد مگر آنكه ايمان  
 آوردند و دين امر مبعوث همان نقض عمرى موجود است كه محض ايمان  
 بلا شرط اعمال صالحات سبب غره امت ميشود مگر در بخا چون و چير انكه و بلكه  
 بجا آورد چنانچه تمام عبارت مقصود حديث مسلم و مسند احمد اينكه عن ابن  
 عباس قال حدثني عمر قال لما كان يوم خيبر الى قوله قال رسول الله صلعم يا  
 ابن الخطاب اذهب فنادى الناس انه لا يدخل الجنة الا المؤمنون ثلاثا قال فنادى  
 فناديت الا انه لا يدخل الجنة الا المؤمنون ثلاثا انتهى و پوشيده نماند كه اين بشت  
 عمر و خيبر فداء كرويش قبل از مبعوث شدن ابو هريره بندي از ملكو است چه  
 و الوقت ابو هريره حاضر شده اسلام نياورد و بود و رايا چه او تا



زمانہ ابتداء و ورود و واقعہ بند آمد بیعت شدنش و حال طمانینہ است  
که از خیر بعد و ایسی بظهور آمد پس اگر در بیعت بند آمد کور لیاط حدیث العهد  
بالکفر بود و مردمان بود و خیر بود از ان بود باقی ما معرفت حاصل شدنی متوقع  
شده بود پس در الوقت که خوف حدیث العهد بالکفر باشد عمر آن امر خوف را بجا  
آورد و وقتیکه بمن از آن خوف آمد از امثال آن مانع آمد ان بنداشی عجب مگر  
حامیان خلافت و در پی آنها حما قرار است می نازند که عمر خطاب بچه علی الوقت  
دورانیشی فرموده آنحضرت از قبول داشت پس عرض مصلحت و خیر اندیشی  
عمر در امر دین <sup>ببینیم</sup> داشتن خیر المرسلین موجب کثرت ثواب و افضلیت ابن  
خطاب است پس این مفاخرت از نداشتن آداب شریعت و از شدت نابلدی  
اهل ملت است <sup>و این دلیل شرع حضرت الهی قوله تعالی است و ما یتکم الرسول فتخذه</sup>  
و ما یتکم عنفانتهای اینچی آنچه پیغمبر بشمارد پس اخذ سازید و آنچه را که منع فرماید  
از ان باز مایزد <sup>اینکه</sup> ال پیغمبر بر همه است هر چه فرماید خواه بعقل آید یا از  
شدت بلا <sup>تست</sup> تعهد الهی واجب آمد کسی را از عقلا و حکما و اولیا و قرا و فقها  
حق اصلاح در امور شرعی نماند بلکه حیات بنام اصلاح ترویج حقیقی و  
سرتابی واقعی است چه در آید لیس لک من الامر شیء بوجه عموم پیغمبر خود  
را باز داشت که ترا در هیچ امر شریعت دخلی نیست پس بدینکار چه رسد اما قبول  
داشتن آنحضرت بقوله فخلهم <sup>ببینیم</sup> در آنچه محل نظر است اول آنکه درین مقام  
در امر بیعت ابوهریره نظر می باید کرد که آنحضرت آیا برائے خود او را مامور بندا  
فرمود در این اوجیهادی بود یا بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا

وحي يوحى امر كرد و شق اول باطل است بدلائل شتى اول بهن آيه وما

ينطق عن الهوى است عمده اوله در مينا ب است و وم آيات و قطع من الغفلان

قلبه عن ذكر الله يعنى اطاعت مكن كس را كه قلب او از ذكر خدا غافل است و

حديث صفق باسواق كه ذكرش مكرر گذشت شاهد است كه قلب عمر از ذكر خدا

غافل مانده است چه ميگفت الهانى الصفوق بالاسواق كفاي كنسز العمال و در

خطبه فرمود من اراد ان يسأل من القرآن فليأت ابى بن كعب الى قوله ومن

اراد من المال فليأتني فان الترحلنى خاننا كما فى ازالة الخلفا يعنى هر كه

اراده نمايد كه سوال نمايد از احكام قرآن پس او را بايد كه برود نزد ابى بن كعب

و هر كه اراده نمايد از پير سيدن مال پس بايد كه بيايد نزد من هر آنكه خدا ما را

خازن اموال گردانیده است پس معلوم شد كه قبول داشتن آنحضرت را و

عمر از هواش محرمين است بشرط صحت نه براه تصويب رائى اوست بلكه از

قسم تاليف قلوب و اندیشه ارتداد او بوده باشد كفايati پياؤم قولہ تع است

واتبع ما يوحى اليك اصبر حتى يحكم الله يعنى و اتباع فرمايى بغير آنچه كه طرف

تو وحى کرده شده است و سكوت فرماتا آنكه حكم ساز و خدا يعنى در امريكه

ماذون نشده تا و رد وحى در ان صبر نمائى و بچ گوئى حالا چگونه بفهم آيد

كه صاحب ما ينطق عن الهوى امر براء يا ابو هريره فرمايد و باز بر منع داشتن

عمر و محم بن عبد الله با شكه طوق آن رسول خدا صلعم بوحى فخلهم بذاتك كه بنا بر

مقاد آيه مذكوره آنحضرت در بنوقت پيزى بجز صبر فرمودن نميگفت پس قوله

فخلهم بذاتك از مخترعات قوم است چهارم آيه انا انزلنا ليلك الكتاب بالحق حكيم

بین الناس بما اراکم الله است اما هم بخاری جیل الحریث آورده باب کان

النبی صلعم لیسئل ما لم ینزل علیه الوحی فیقول لا اورے اولم یجب حتی ینزل علیه

الوحی ولم یقل یرای ولا بقیاس بقوله تم بما اراکم الله علی صفحہ ۳۴۷ اچہم یعنی

رسول خدا صلعم از چیزیکہ سوال کردہ سے شد کہ دران وحی بنیاد پس میگشت کہ

من بنیادم یا جواب منیداد تا آنکہ بروے وحی نازل گردیدی و برای قیاس

چیزے نمود و بدلیل قوله تم بما اراکم انہی ازینجا واضح گشت کہ آنحضرت

صلعم اجتہاد و تفسیر نمود بلکہ تابع بما اراکم الله بودہ کلام میگرد و اما ہم الرازی

در تفسیر کبیر جلد اول صفحہ ۳۲۳ موافقت بخاری فرمودہ گفتہ است ان

الانبیاء لایجوز لہم الاجتہاد یعنی انبیاء را اجتہاد فرمودن جایز نیست و

در باب در اسات اللہ ہم برین مساک عدم اجتہاد انبیاء سلوک نمونہ

است نتیجہ یہ کہ قل انما اتبع بالوحی الخ من ربی است یعنی بگو کہ خیرین نیست کہ

کہ من اتباع منما یخیریکہ از پروردگار من بیا وحی کردہ میشود یعنی اتباع غیر

وحی نمی تواند و بر کے قول فلیعلم ہذا نزول وحی خلاف عمل است کہ بحال بعثت

بر او کہ بنا بر وحی باشد اگر بر او آن نیز وحی فرض کردہ شود خلیہ قطع

باشد کہ مختصر جاہل مسترسان بودہ او تم اور التسلیم بدین مصلحت کہ وقت

اجتماع حکماء نمود یا بتعلانی مصلحت شریعت را بنہ است اکنون بطریق

مردار باشد کہ نہ از حقیقت ضرر رسان است لغو بذاتہ فعلی دلک شوق

از بابت برید از رب بروی بریدہ بتنا گردید پس عرض مصلحت عمر و مال و وحی

نمی آید از بہارت و خسارت با از ان ہوید اثرات اما اینجا گفتہ شود

که آنحضرت اگر راستی تسلیم نموده بودی ابوهریره را مگر میخواست بنده مذکور فرمودی  
 حال آنکه تکرار غیر مروی است پس میگویم که آنچه مروی و غیر مروی است از مال قوم  
 است عدم روایت بر ما حجت نمیشود بلکه اهتمام پیغمبر خدا درین نداد بر روایت قوم  
 در فائده پنجم بذکر آمد و اتفاق تسلیم مفروضی بهر وجهی باشد و بقرض تسلیم برکت  
 پیغمبر خدا نظر باید نمود که آنحضرت صلعم بر سر تالی با خود رانی با و عرض های صاحب  
 ستادی بوده همیشه صبر و تصلح با ایشان میفرمود قال الله تم اولک الک الذین  
 یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظم وقل لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً و آنحضرت صلعم  
 میفرمود رحم الله موسی قد اودی باکثر من هذا فصر رواه البخاری فی باب  
 غزوة الطائف یعنی موسی کلیم الله را زیاد داده شد اکثر از اینکه بین ایشان رسید  
 فصر فرمود و قال الله تم واذرمت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم یعنی  
 و هرگاه سنگری آتاز که در نشانی بابی ما خوض و سخن چینی می نمایند و در آنها داخل  
 می دهند پس اعراض بفرما از آنها و آنحضرت صلعم میفرمود انا امرنا معاشر  
 الانبیاء بمداواة الناس كما امرنا باقامة الفرائض الامالی للطوسی و یا یعنی  
 ما گروه انبیاء بمداراة مردمان امر کرده شده ایم چنانکه باقامت فرائض مأمور  
 گردیده ایم و در بخاری باب المداراة است که در آن حدیث طویل و در مداراة  
 النبی ماثور است عن عائشة انه استاذن علی النبی رجل فقال ایتوا الفرس المن  
 العشیره او بیس اخو العشیره قلنا دخل الان له الکلام الحدیث یعنی شخصی بخدمت  
 پیغمبر اذن طلبید فرمود که اذن دهید او را که سپرد بتبار و بقتیل است ویرادر  
 بدخول ایشان و ان میخاندان است پس و قتی که داخل شد و بخدمت شما

آنحضرت کلام لیت آئینہ برائے اوفرمود و سابقا از بخاری بخیر رقم آمد  
 کہ رسول خدا صلعم فرمود ان قریشا حدیث عہد بجا ہلتہ و مصیبتہ وانی اردت  
 ان اجزئہم وانا لقم الہم و تالیف از مدارات فالوق تراست وقاضی و زیاب  
 اول از قسم رابع کتاب الشفا کفۃ فان قلت فلم لم یقتل النبیؐ الیہودی الذی  
 قال لا السلام علیکم ولا قتل الاخر الذی قال لا ان ہذہ الغنیۃ ما یرید بہا وجہ اللہ  
 وقد تادی من ذلک ولا قتل المنافقین الذین یؤذونہ فی اکثر الاحیان فاعلم  
 وقتنا اللہ تع وایاک لان النبیؐ کان اول الاسلام یتالیف علیہ الناس و یبیل  
 قلوبہم الیہ الہم ما فاد لقا جاد لمخص ترجمہ اگر گوئی کہ رسول خداؐ ان یہودی را  
 کہ آنحضرت را بدعا گفت و آن شخص را کہ طعنہ بر آنحضرت نمودہ گفت کہ دین  
 غنیمت را دہ و وجہ اللہ نداری و منافقین را کہ آنحضرت را ایذا رسید او مدچرا بحث بداحکم  
 رسول خداؐ اول اسلام بود و ما یتالیف نمود قلوبہا بخود ما لیسفونہ و تولوادی و شرح  
 حدیث مسلم در مختار ص ۱۰۱ زیبر یا الضارے بر سقایۃ النخل گفتہ قال العلما  
 و لو صدر مثل ہذا الکلام الذی تکلم بہ الاضاری الیوم من النسان من  
 نسبتہ الی ہوی کان کافرا و جرت علی قائلہ احکام المرتدین الی قولہ و اما ترکہ  
 النبیؐ لانه کان فی اول الاسلام یتالیف الناس و یدفع بالنبیؐ ہی حسن فیہ  
 علی اذی المنافقین و من فی قلوبہم مرض ليقول لیسروا ولا تعسروا و لیستروا  
 ولا تنفروا و ليقول لا یتحدث الناس ان محمدؐ یقتل اصحابہ انتہی لمخص ترجمہ  
 ہیکہ اگر امروز از مرد مسلم کلامی بشان پیغمبر صادر شود و آنچه الضاری بشان  
 پیغمبر خدا نسبت بہوائے نفس کرد آن مسلم کافر گردد و بروئے احکام  
 مرتدین جاری شوند و جزین نیست کہ رسول خدا صلعم ان الضاری را

از تاویپ متروک داشت بسبب آنکه زمان اول اسلام بود تالیف قلوب  
 مردمان میفرمود بی ادبی ها و ایشانرا با حسن طریق دفع می ساخت و  
 بر تادی منافقین و ترویج دین قلوب صبر می نمود و میگفت آسانی اختیار کنید و شوری  
 اخذ نه نمائید و بشارت دهید و طریق تنفر نگیرید و میفرمود مردمان حکایت  
 نکنند که پیغمبر اصحاب خود را قتل سازد و انبیا را بی ثبات و متحقق گشت که  
 رسولی از بر سر تالی و سرکش و خود را بی و زبان دراز صحابه صبر و تالیف  
 و سهولت در معاشرت صحابه مرعی میداشت و ملحوظ خاطر انور بود که در تالیف  
 شجاعت نمکند هر چند که بر ائمه مفاخرت بشان عجم فاروق تذکر این اخلاق  
 حضرت نبوی کافی است اما به سهولت فهم مردم تمثیل دیگر میدارم تا ذهن نشین  
 خواطر گردد که کلام منی محابا که از منافقین صحابه بحضور حضرت پیغمبر سر زد و مش  
 آنحضرت بفرط اخلاق کریمه آنرا مقبول میداشت پس باید دید که در غزو که  
 بنی قنیقاع چون اساری یهود گرفتار آمدند و آنحضرت صلعم خواست که  
 بقتل آورد عبد اللہ بن ابی بن سلول بسفارش آمد که حضرت پیغمبر امان داد  
 آنها را و ماند پس آنحضرت مقبول داشته از سر ایشان بگذشت کما رواه علماء  
 السیر مثال محبت المعالج و صاحب المذارج و مخفی نماند که خلاق حضرت نبوی  
 بمومنین و منافقین همواره بیک جهت نمی ماندی و قتی نفع و قتی اعراض حینی  
 تالیف و حینی زیر حسب حال زمان میفرمود بجائے احکام و محی حسب مصلحت  
 تیراخی می افکند و مقامی بر دخل و ادن ایشان بر خلاف عمل می نمود که این هم  
 انبیا با تعلیم ایشان بود و مصلحت و در قبول داشتن شفاعت ابن ابی طالب را



چنین و اینماید که آنحضرت<sup>ص</sup> در امر قتل و ربانی مجاز من عند الله بود چنانچه فی  
 قوله تم قافا القینم الذین کفروا فضرِب الرقاب الی قوله واما فدا حق تعالی  
 المحرب اوزارها کما مضی و فی قوله ولا تطع الکافرین و المنافقین و دعه  
 اذ هم و توکل علی الله اشادت رفته است پس آنحضرت<sup>ص</sup> سبب اختیار داده خداوند تم  
 گاهی مقصدی قتال با کفار شد و گاهی صلح با البرهان و گاهی اعراض  
 میفرمود و من سبب مقام از طوالت نماند نشیده بمصداق سه گانه صحبت بطون  
 انجام میدهد خاطر بس نکرده است هنوز موافقات الایات بر آنحضرت<sup>ص</sup>  
 ذکر می نمایم آنچه در صحیح بخاری و مسلم ماثور است عن عمر قال وافقت ربی  
 فی ثلاث قلت یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصلی نزلت واتخذوا  
 من مقام ابراهیم مصلی و قلت یا رسول الله یدخل علی نسائک لیه و الفاجر فلو  
 اخرهن یمتحنن فنزلت آیه الحجاب واجتمع نساء النبی فی الغیرة فقلت عسی ایه  
 ان یتطلقن ان یمیدله انوا جاحظرا منکن فنزلت کذلک انتهی یعنی عمر فرمود  
 که بروردگار من در سه تا امر برائے من موافقت نمود من گفتم یا رسول  
 الله اگر مقام ابراهیم را مصلی گردانیم آیه و اتخذوا نازل گشت و من گفتم  
 یا رسول الله نروا زواج تو نیک و بد حاضر می باشند اگر ازواج را حکم فرمائی  
 تا حجاب سازند پس آیه حجاب آمد و امر موم آنکه ازواج پیغمبر و غیره را  
 یعنی در افتاد و ستره ای اجتماع نمودند من گفتم عسی ایه ان یتطلقن انهم پس  
 به چنین آیه نازل شد انتهی و این همه بکار تخی خورد و چند وجه اول این موافقت  
 مسلم نمی داریم بلکه آنچه محدثین سنت بمصداق آنکه مدعی سست و گواه است

موافقات برائے اوقات بستی تارسانیدہ اندکما فی تاریخ الخلفاء السیوطی ہمہ با  
غیر ثابت میباشند بلکہ واقعات طرورائے عمر در کتب قوم ازین بستی تا از  
موافقات منعمومہ بیشتر بنظر آمد و ذکرش برائے سوا از موافقات و  
مخالقات لازم افتاد لہذا آئینہ را برائے تنشیط خاطر ناظرین بنظر سوا از  
مے شام **اولی و دوم** برائے او در منع جنگ بدر و قتل اسار محمد مرود و  
کما مضی سوم برائے او در فقر و مسکین مگر بطر و گشت کہ آیہ لا تطرو  
اہم کما صدر چہا کہم قولہ سبقتکم بالہجرہ مخاطب با سماء باطل ماند کہ رسول خدا  
در تکذیب و مخاطب با سماء فرمود لیس لی یا حق بی منکم کما مضی کلہا مصرعہ  
واز طر و محمد مے باید شنید قال التذکر یا ایہا الذین آمنوا لا تسکو عن اشیاء  
ان تبدلکم تسواکم یعنی اے آنانکہ ایمان آوروند سوال نہ نمایند از چیزیکہ اگر  
شمار اظاہر شود شمار اسور نماید انتہی علی بن ابراہیم در تفسیر خود آورده کہ ابن  
آیہ در شان عمر بن خطاب مدہ اما حماۃ در شان نزول ابہام بکار برده اند لکن  
امر واقع محتججہ ماند اگرچہ برودہ بیایوزند چنانچہ اخرج الفریابی عن جبریر  
وابن مردیہ عن ابی ہریرۃ قال خرج رسول اللہ صلاعم و هو غضبان فصار جہ  
حتی جلس علی المنبر فقام الیہ رجل فقال ابن ابی باری فقال علی التار فقام آخر  
فقال من ابی فقال ابوبکر فلان فقام عمر بن الخطاب فقال رضینا باللہ ربنا  
و بالامام دینا و ب محمد نبیا و بالقرآن کتابا انما رسول اللہ حدیث عہد بجا بلیدہ  
و شرک و اللہ اعلم بابا کما فسلن غضبہ و نزلت ہذہ الآیہ کما ہی فی الدر المنثور  
السیوطی یعنی رسول خدا و حال غضبنا کی کہ روئے مبارک از ان سبب سرخ

شده بود بیرون آمد و بر منبر تشریف آورد مردی برخواست و گفت که پدرم کجا  
 فرمود که و چشمم است پس مرد آخر برخواست پرسید که پدرم کدام است فرمود فلان  
 است پس عمر خطاب گفت که ما را ضعیف شدیم بخدا که پروردگار است بخدا که نبی  
 الله و یقرآن که کتاب الله است یا رسول الله من حدیث عهد بجا بلیت و شرک ام  
 و خدا و انا تر است به پدران ما پس غضب آنحضرت ساکن گردید ازین شان  
 نزول آیه فوالله انی متخرج شده اند اول ما نحن فیه است که اعتذار فاروق  
 بنحو است که حضرت او از جمله سائلین بود پس سوال وے لالتسکوا و اروشد  
 دوم چونکه این آیه در سورة المائدة است و این سوره در سفر حجة الوداع مایه  
 مدینه و مکه شرفها الله در وقت نازل گردیده که آنحضرت صلعم بر ناقه سوار بود  
 و از بارو حی شانه ناقه شکافت و رسولی اصلعم ازین بیزیر آمد کافی الله الشورا  
 و این زمان او آخر اوقات رحلت رسولی بوده پس درین وقت فرمودن عمر  
 فاروق که انا یا رسول الله حدیث عهد بجا بلیت و شرک البتة اقرار العقلاء علی  
 انفسهم مقبول و اے سازد و قال الله تعالی حکم الجاهلیتة بیخون سوگم اینکه در  
 صحابه عمر فاروق و عمرو عاص و غیره مرئی و متهم در نسب بودند و درین شان  
 نزول حضوری عمرو عاص و غیره ثابت نیست و سوال از پدر که کدام بود و در  
 غیر متهم بپیدا نمیشود و حضوری عمر خطاب و دیگر متحقق شد پس سوال من  
 ابی کسی غیر وی نبود که پیش میکرد و دیگر قرینه و آله بران این است که عدم  
 طبعی لاوت عمرو عاص و غیره در کتب قوم مصرح مذکور است اگر این رجل  
 سائل انرا ایشان بود و اہتمام در احتیاط نام وے بکار نیامدی مگر آنکه درینجا

حرم خلافت مانع آمد و طرد شد <sup>۱۶۶۲</sup> ششم آنکه روسته البخاری عن عائشه قالت  
 آنکه رسول الله بالشمار حتى ناداه عمر الصلاة تام النساء والصبيان فخرج فقال ما  
 ينتظر أحد من أهل الأرض غيركم ولا تقصلي ليوئذ لا بالمدنية الخ يعني رسول محمد  
 و نماز عشاء و رنگ فرمود تا آنکه عمر ندا کرد که الصلوة تتان و کو و کان خفته اند  
 پس آنحضرت برآمد و فرمود که کسی از اهل ارض غیر شما انتظار نمی کند یعنی شما  
 چنان پای بند نماز باشید که غیر شما از اهل ارض مثل شما پای بند نیاند و نماز ننخوانند  
 امروز مگردین مدینه و این دم بر اهلها مواظبت و مواظبت عمر نماز حکم نکند  
 دعو و علانیط و در آنکه اوست و از امام بحق ناطق جعفر الصادق و برین قضیه  
 تعرض عمر حنین ماثور است که قال رسول الله صلعم ليس لكم ان تافدوني ولا  
 تافروني انما عليكم ان تسمعوا و تطيعوا كما في التفسير الصافي في قوله تعالى ان الذين  
 يؤفون الله ورسوله الآية یعنی شما را حق نرسیده است که مرا ایذا ربد دهید  
 و نه آنکه بمن حکم مناسبت بزمین نمیت که بر شما واجب است که بشنوید و اطاعت  
 سازید انتهی و کونه نظر ان بر حدیث ذریت پیغمبر غصه و در نباشد که این خبر صحیح  
 آیات قرآن است اول تع میفرماید فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطيعوا و  
 اتقوا خیرکم یعنی از خدا بترسید بقدر طاقت (یعنی تمام طاقت در ترسیدن  
 از خدا صریح) و از بدنه کم و نه بیش از طاقت بشری و نصیحت و هدایت بشنوید  
 و اطاعت بلا عذر و حیل و بنمایید و میفرماید و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول فان  
 اتوا لکم فانما علی رسولنا البلاغ المبين و میفرماید و سورة الحجرات یا ایها الذین  
 آمنوا لا تأخذوا بیدعی الله ورسوله الآية و اول تع میفرماید لا ترفعوا

انمواکم فوق صوت النبی الّٰیہ کما یأتی واین ندا عمر البتہ محل استراحت پیغمبر  
 وایضا رسائی آنحضرت علیہ وآلہ صلوات اللہ الاکبر علی الاشهر گردید و آنحضرت  
 او پر اسے نماز رسول خدا آنچه قدر حسارت دارد که خود از احکام شرعی غافل و جاہل  
 و شارع را آداب شریعت یاد دہاند و هیچ دریافت نکرد کہ آیا پیغمبر از زمانه عشا  
 قبل ازین فلح شده است بہر نوع اقدام او منوع القرآن بود پس قوله  
 لعل لا تلقتہ مواہین اللہ و رسولہ برائے ظرد و درائے عمر نص قاطع است  
 و طردہ پیغمبر آنکہ روی الدار می و عنہ صاحب المشکوۃ ان عمر اتی رسول اللہ  
 صلعم بنسخہ تورات فقال یا رسول اللہ ہذہ نسخۃ من التوراة فکت  
 فجعل یقرئہ و وجہ رسول اللہ یتغیر فقال ابو بکر یکتک الشواکل ما تری ما  
 یوجہ رسول اللہ فنظر عمر الی وجہ رسول اللہ فقال اعوذ باللہ من غضب اللہ  
 و غضب رسولہ رضینا باللہ ربنا و بالاسلام دیننا و بحجۃ نبینا فقال رسول اللہ  
 و الذی نفس محمد بیدہ لو بدالکم موسی فاتبوہ و ترکتمونی اضلکم عن سوار  
 السبیل و لو کان حیاء و درک نبوتی لا یثبتنی یعنی عمر خطاب نسخہ تورات نزد  
 رسول خدا صلعم آورد و گفت کہ این نسخہ از تورات است و سکوت کرد و چون این  
 خواست و رخ انور حضرت پیغمبر متغیر گردید ابو بکر گفت کہ ترا زنان پسر مودہ  
 لریند نمی بینی اینچہ روی پیغمبر متغیر شدہ است پس عمر دید و اعوذ باللہ الخ  
 تا اند آنحضرت فرمود قسم بخدا اگر موسی بر شما ظاہر شود و شما اتباع او سازید  
 و مرا یگذازید البتہ از طریق مستوی گمراہ شوید اگر موسی زندہ مے بود و  
 نبوت مرا و را کہ مینمود البتہ بہن آمدی و رجوع بہن فرمودی ایتی و این



حدیث علاوه افادت طرواست که مقاصد کثیره دارد و منها از سر ضیاء اللہ بتی  
 الخ خواندن عمر را در داد که تا این زمان انطرف دین پیغمبر خدا تحلیج المجران و  
 راقب مائل و متوجه بدین یهود علی الاعلان بود و در آنحضرت غضبناک می  
 و نمیفرمود و لود بالکم موسی الخ دوم اینکه ازین واقعه متفرع گردید که تا این وقت  
 همه شرک سابقه مثل سبقت الی الاسلام و مهاجرت یو بهنگام و بدیریت  
 تا تمام و رضوانیت پران نام و مصاحبت و برین پیغمبر علیه السلام خیر بود و فرمود  
 بود سوم آنکه از قاصد و ترک متونی ظاهر شد که تا این زمان در نفس عمر خطاب  
 قابلیت اتباع یهود و ترک اسلام بحال بر آمدن موسی بنی اللہ مکنون خاطر  
 بود و در تداوم چنین بایاد شرط و بیزل شرط ارشاد رسول وارد نمی شود که لغو  
 بحث و محبت فحش بران لازم می آید و مخفی نماید که این ساخته تورات خواندن  
 عمر و زجر فرمودن پیغمبر و استعاذه خواستن و از غضب خدا و رسول مرقا  
 و احده پیش آمد بلکه حضرت فاروق و له و شغف بدین یهود و کتب امانی اهل  
 ضلال بود که دران اخبار یاتی می شنید و کمال رغبت بچنین اخبار آید و  
 میداشت بوجه آنکه از علم باطن بهره با و نرسیده با تمه بود که گاهی از یهود  
 صلح از آموختن تورات می پرسید و آنحضرت صلح نامعلما میفرمود و  
 الیه یق و قلعه عنده صاحب الدر المنثور و گاهی از احب یهود تورات را می شنید  
 و ضمایم را ش و پیش دید و یهود پیغمبر بر دو میخواند و آنحضرت صلح  
 به تندی با او و باز باز نمی آمچه آنچه در خاطر فرست است از عمر متفرع  
 گردید یا وجود و در مناسبتی و زجر لایتناسبتی از دل عدالت منزه می



فرمود باین گنجایش وقت دیده رجوع بآن می نمود چنانچه مختصر استبدادات  
 او در خصوص این باب در تفسیر در مشهور از جمهور محدثین سنت و در شان نزول  
 آیه اولم یفهم انا انزلنا علیک الکتاب تبلی علیهم ما نورا است که بجز تیه از رسول کریم  
 لا تعلما شنید بعد از آن در روایت ابن عمر بن الخطاب عن الحسن مروی است  
 ان عمر بن الخطاب قال یا رسول الله ان الکتاب یجد کونا با حدیث قد  
 اخذت بقلوبنا و قد علمنا ان نکتبها فقال یا ابن الخطاب امتهو کون انتم کما  
 نهوکت انهم و انصار الی الحدیث یعنی عمر فاروق بخد مت حضرت رسالت  
 عرض نمود که یا رسول الله هر آنکه اهل کتاب یا اهل بنده می باشد که دلها و زبان  
 را می آید و بر آید که در حدیث که آری به پیغمبر آنحضرت می رسد و یا آنچه از مردم  
 می شنید چنانکه بود و شنیده است بشود و در حدیث که از اهل کون و فانی  
 که می یازم و انداخته در خاطر و شنیده الی را یعنی آیه قد لیل را از یهود و اولیایان  
 به خصوص پیغمبر مکرر بر خواند و نیزه غیره شنیده یا تبارک و تعالی شنید چنانچه  
 در ان تفسیر مذکور است اخراج عبد الرزاق و البیهقی عن ابي قتاده عن عبد الله بن عمر بن  
 الخطاب عن رجل قال یقر کما یقرأ فسمعه ان یقر فقلت ان یقر فقلت ان یقر فقلت ان یقر  
 الکتاب انما یقر فسمع له ثم انی البیاض یقر و علیه و جعل بعید رب ان الله یتحدون  
 فضر رجل من الانصار بیده الکتاب و قال یتحدون الکتاب یا ابن الخطاب  
 اما ترى و وجه رسول الله صلعم منذ الیوم و انت تقر علیه به الکتاب فقال  
 ابني عند ذلک انما بعثت فاتحا و خاتما و اعطیت بواضع الکلمه و قد اشتهر  
 استعمر الی الحدیث اختصار انما اهلکم الکتاب کون لم یخص به سبب مروی گذشت

کہ کتاب میخواند پس بران گوش نهاد و یک ساعت شنید و را بخوش آمد  
آن کتاب و گفت بمر و خوانند کہ برائے من بنویس الی قولہ پس آن مرد نوشت  
یا عمر بخدایت رسول خدا صلعم آنرا خواندن گرفت قرأت نمودنش ریخ النور پیغمبر را  
مستکون کرد کہ آنحضرت از غضب آید پس مرد انصاری دست خود بران  
کتاب زد و بمر گفت کہ ما در تو ترا بگریداے پس خطاب ای امانی بنی حال آنکہ  
سخ پیغمبر از ابتدا خواندن تو غضبناک است و تو بروے این کتاب را میخوانی  
پس رسول خدا صلعم فرمود کہ من مبعوث شدہ ام فاتح شریعت خاتم شریعت  
و عطا کردہ شدہ ام جوامع کلم دفواتح آن و مختصر کردہ شدہ برائے من اخبار  
را پس شمار انباشد کہ پیغمبر بن برود ببلایکت فذلالت برسانند انتہی و در حدیث  
ابو ہریرہ کہ ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و اسمعیلی صاحب المعجم  
و ابن مردودہ آورده اند ما ثور است قال ناس من اصحاب رسول اللہ تسلمو  
یکتئون من التورات قد کروا ذلک رسول اللہ فقال ان احمق احمق و  
اضل الضالۃ قوم و غبوا عما جاء بہ پیغمبر الی بنی غیرہم و الی امتہ غیرہم یعنی  
مردمان از صحابہ ثبات تورات کردند پس بحضرت رسالت آنرا ذکر کردند  
آنحضرت فرمود کہ قوم احمق تر حق و گمراہ تر ذلالت است کہ نفرت می سازد  
از انکہ بنی ایشان آورد و رغبت مینمایند پیغمبر بنی آنہا آوردہ اند  
الترجمہ ازین احادیث کہ در آنہا الفاظ حدیث پیغمبر خدا مختلف اند و در  
و تہدیدات باختلاف بیان وارد است و گاہے ابو بکر و گاہے عمر و گاہے  
عمر شدند و گاہے مرد انصاری و وقتے عمر فاروق بسبع و شصت

ساکت و صامت می مانند و چینی دور احوال و بالتدرج در سوره شروع میگردند  
واضح و لایح است که این همه ظهور رغبت های قلبی فاروقی مرتبه بعد اولی و ثانی  
بعد از خبری بمیان آمده است و قبل ازین گفت که عمر خطاب در ایام جاهلیت  
بر اخبار عالم نصاری گوش می داد آنچه سبب مقوم اسلام او بمرحله مملکت  
گردیده که روی ابو احمد العسکری فی تاریخ البغداد و نقله عنه ابن ابی الحدید  
فی شرح صفات ائمه الخلفاء ما بعد از دفع موانع و عهد خلافت خود از زجر و  
تخویف مطلق العنان گردیده اخبار از احبار علانیه می دریافت چنانچه در  
و تاریخ الخلفاء مذکور است قال عمر کعب الاحبار کیف تجد لعظمی قال اجد  
لنفسک قرناً من حديد ثم لینی چگونه نعت و صفت من یابی کعب احبار گفت  
که نعت تو قرین حديد دریافتی و در سنن ابی داود و آثار است عن الاقرع  
سودن عمر بن الخطاب قال لعننی عمر ابی الاسقف فدعوتہ فقال له عملی تجدنی  
فی الکتاب قال نعم قال کیف تجدنی قال اجدک قرناً قال فرمخ علیه الذرة  
فقال قرن من (اسے مایرید یہ) فقال قرن حديد امین شديداً الى آخر سواله  
عنه ترجمه اقرع میگوید که عمر فرستاد مرا که اسقف عالم نصاری را بیاورم  
پس بیاور و شش عمر بوسے گفت که ایاد کتاب حال ما چگونه می یابی اسقف  
گفت که آری فرمود چگونه می یابی گفت که می یابم ترا شاخ حیوان اقرع  
نعت که عمر در تہ برداشت بروی و فرمود شاخ حیوان چه مراد است اسقف  
گفت که شاخ این شنیذ این تا آخر روایت که در ان ویگوید و ال عمر است  
روایت با آخر این اجتهادات سید و غیره سید و غیره سید و غیره سید و غیره

منی الحنفی  
و منی فی  
سیدنا اول شد

مردود و بکمال تهدید و تشدید و محروم گردیدند اما اثر نفع و ترک و طرح  
آنها مترتب نگردید چنانکه در معنی رایش کلام هر چند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را با الشافیه  
برایت فرمود و باز بواسطه دخترش حفصه او را فرمانید لا کن اشری منی شیعی که  
در عهد خلافت خودش در مسائل سیرت تخییر فرمود و پیشتر آنکه بحضرت ترمذی  
و ابن ماجه آورده اند عن عمر قال رأی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و انما لول اقامه فقال یا عمر  
لا تبیل قائما فإبلیت قائما یعنی گفت که رسول خدا را دیدم در حالیکه ایستاده  
پیشاب میکردم آنحضرت فرمود که ایستاده پیشاب ممکن پس من گاه ایستاده  
بول کردم انتهی ازین روایت مسلم درایت تدبیرت باید کرد که فوطه فرست  
مسلم حکمت حسن کیاست فاروقی مقتضی حصانت بعض اعضا اسفل بود  
که اشارت الیه بعض شراح الشکوة پس منع فرمودن آنحضرت از ان طرد  
راست حکمت بسیار بود و اگر چه طرد هم آنکه امام احمد و محمد بن سنان آورده  
اند عن ابی هریره قال مات میت من آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاجتمع النصارى  
یسلمون علیه فقام عمر بن الخطاب و لیطرون فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا عمر فان  
العين و امعة و القلب مصاب و العهد قریب یعنی میتی از آل پیغمبر وفات  
نمود پس زنان جمع شدند و گریستند بر میت عمر برخاست که ایشانرا منع  
کرد و بر اند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنگار ایشانرا اے عمر چشمه رحمت  
و هم اشکبار میشو و قلب مصیبت زده میگردد و عهد مصیبت که مرده پیش نظر  
بود قریب است پس این اجتهاد و صلابت با عمر نیز میرو و ماند و طرد  
و هم آنکه امام احمد و ثقه عنه صاحب الشکوة آورده و بن ابن عباس

قال ماتت زینب بنت رسول اللہ فبکت النساء فجل عمر یضربہن بسوطہ  
 فاخترہ رسول اللہ صلعم بیدہ وقال ہلایا عمر الحدیث یعنی زینب دختر رسول خدا  
 صلعم وفات یافت پس زنان گریستند پس عمر آنها را تا زیانہ سے زد آنحضرت  
 عمر را بدست خود باز پس کرد و فرمود مہلت ده لے عمر انتہی پس این باز پس  
 کردن و تمہیل خواستن آنحضرت صلعم صریحاً نقص رائے واجتہاد جدت  
 پیغمبر و دورا و آخر عهد رسالت گشتہ چہ وفات حضرت زینب در سال ششم  
 واقع شد و پیاڑو ہم در صحیح بخاری در تفسیر سورہ المنافقون مذکور  
 است کہ ہر گاہ عبد اللہ بن ابی کف گفت لکن یحبنا الی المدینۃ الخ عمر فاروق  
 بردیان آورد کہ دعنی یا رسول اللہ اضرب بحق ہذا المنافق قال البنی صلعم  
 وعدہ لا یحدث الناس ان محمد أیتل اصحابہ انتہی ملخصاً یعنی اجازت بدہی  
 مرا کہ گردن این منافق را بزخم آنحضرت فرمود کہ بگذار او را نباشد کہ مردم  
 شہادت کنند کہ محمد اصحاب خود را مے کشد بہر فورع ہر مرتبہ اجتہاد او مردود  
 مے شد و طردہ و از وہم آنکہ شیخ بخاری و مسلم آورده اند ان حاطب  
 بن ابی بلتعہ لما اخبر المشرکین ببعض امر رسول اللہ ففأش ذلک الخ  
 فقال یا رسول اللہ لا تعجل علی انی کنت امرأ لصقاً فی قریش الی ان روی  
 فقال رسول اللہ قد صدقتم فقال عمر دعنی یا رسول اللہ اضرب بحق ہذا  
 المنافق فقال رسول اللہ قد شہد بدار او ما یدر یک لعل اللہ اطلع علی  
 اہل بدر فقال اعلوا ما شتمتم فقد وجبت لکم الجیمۃ نفلہا صاحب مشکوہ  
 و ہذہ العبارة ملخصہ روایتہا یعنی حاطب بن ابی بلتعہ کہ صحابی بدری



بودہ ہر گاہ مشرکین قریش را از بعض اسباب پیغمبر فرستاد کہ وے بارادہ  
 فتح مکہ است داین خبر رسائی افواش گردید و صورت مواخذہ اور آورد  
 پس حاطب گفت یا رسول اللہ بر من تعجب بفرماہ آئندہ من مرد ملحق بقبرش  
 بودم رسول خدا فرمود کہ حاطب بشمار است گفت پس عمر عرض کرد کیا رسول  
 اللہ مرا بجزارے یعنی رخصت بدہی کہ گردن این منافق بزخم آنحضرت  
 فرمود کہ حاطب ایہ عاقر پذیر شدہ است و تو از کجا درایت نمودی بگردن  
 زدن وے شاید کہ او تم مطلع نشست بر اہل بدر پس فرمود یا تھا کہ ملکان پیغمبر  
 خواستہ آید پس ہر آنکہ او تم جنت را برائے شما واجب فرمود و انتہی درین مقام  
 ماورائے رداجتہاد خدا تھا بآرب آخری رہتند مگر خوف طوالت نہ کہ آتہا  
 رخصت نمیدہد مگر ہمین قدر انچہ ملا علی قاری در مرقاہ در توجیہ و درخواست  
 عمر بقتل حاطب افادہ فرمودہ قولہ و عینی اضرب الیہ انما قال ذلک مع قصد  
 البی صلح آیہ لما کان عند عمر من قوۃ فی الدین و بغض من یشب الی  
 التفاق بکلین ان من مخالف امرہ صمد استحق القتل لاکنہ لم یجرم بذنک  
 قلذ لک اساذن فی قتلہ یعنی عمر جزیر نیست کہ اضرب عتق بذالمنافق  
 مع تسدیق کردن بنی نفاق اورا باین وجہ گفت کہ نزد عمر قوت در دین  
 بود و با منسوب بنفاق بغض سے داشت و گمان کرد کہ ہر کہ نفاق امر  
 پیغمبر کی تحت است لاکن اورا جرم نشدہ بود پس و قتل وے  
 اذن طلب نمود انتہی و حقیقت آنست کہ علماء دولت و حماۃ خلافت در  
 توبین و پیغمبر افعال خلفاء کہ باذل اسوال غنائم بودند و بر منوال نبل



البشان از امر ابنی امیه و بنی عباس ایسان هم مشتم شده اند حق نصرت  
و حمایت بوجه وافی ادا کرده اند و پییر این دریده را رفو کردند نیکو میدانند  
مگر جامه تار تار شده را کدام یار کسی دارد که درست و زیبا بنماید پس توضیح  
فقرات قاری می نمایم قوله انما قال ذلک اقول این روز بدر شگفت که مرا  
یابنی الله اذن بدیدی تا گردن عتبه یا شیبیه بزخم مع ترغیب صریح آنحضرت  
در قتل ایشان قوله لما کان عند عمر الخ اقول همین قوت و درین یوم خیر  
حاصل شده بود حتی که مسلمانان مال خیر یان غارت فرمودند اما در هنگام  
چنان سیوف بر آن این قوت غارتگر را چیرا فراموش کرد که رحمت  
تقری نمود قوله و ليعرض من ينسب الي اقول باستانه قین اگر بغض می بود  
سزا از کفار روح او پرواز میکرد قوله و ظن ان من خالف امره صلعم استحق  
القتل اقول این مسئله یوم مبعوث بودن ابوسریه با مرند است که ما نحن فيه  
ست چرا از یاد بر یاد او تا خویشی را می کشت قوله لا کنتم بحرم بذلک اقول  
چرا جزم نفرمود ایا بر قرآن ایمان نمیداشت یا از دل احکام قرآن محفوظ بود  
چون آنچه اولتم میفرماید ان الله جاعل المنافقين و الکافرين فی جهنم جمیعاً  
میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقين و اغلظ ینهم و ایا در اذن قتل  
بن ابی یزید پیغمبر خدا تشنیده بود قبل ازین که دعوی التجردت الناس ان محمداً  
استحق اصحابه کنایاتی الکفای باز چیرا درخواست قتل منافقین بود قوله فلذلک  
استاذن فی قتله اتوا یرینا ظن و جزم را چه دخل است ایا کسی را می رسد  
بعد جزم لقتل کفار و منافقین را بکشد مگر آنکه عمر فاروق گفته بعد از خدی





و فرمود بعد اولی اجزیم و اذن یقتال مشرکین حاصل می شد لکن گاهی مساوت  
 بآن بخوده است لهذا این همه توجیه بکار نمی آید و سیف و رستم آنکه هرگاه  
 رسول خدا صلعم مدینه هزار لشکر بخار عام الفتح طرف مکه معظمه کشف اشراف انسانی  
 فرمود و باقتضای بیت الحرام فائز گردید باصحاب فرمود فان لقیمت ابوسفیان  
 فلا یقتلوه کما رواه الواقدی و غیره من اصحاب السیر یعنی شما ابوسفیان را از  
 ملاقات نماید قتل و اورا سنا زید چون قمرش را خبر و بداد آنحضرت رسید عباس  
 بن عبدالمطلب گفته و التذان و غلبه رسول الله عنوة انه ليهلاك قمرش  
 آخر الدهر یعنی قسم بخدا اگر رسول خدا با سواران داخل مکه بشود البته هلاک قمرش  
 در آن است پس عباس ابوسفیان را همراه خود و خدمت رسول خدا بر اسے  
 شفاعت او برد و در اثنای راه در لشکر اسلام سیگدشت تا آنکه عمر خطاب او را  
 دید و گفت هذا ابوسفیان عدو الله الحمد لله الذي امكن منك بغیر عهد و لا  
 عقد فقال العباس ثم خرج ليشتم رسول الله و ركضت البغلة حتى اجتمعت  
 جميعا على باب قبة رسول الله صلعم فدخلت و دخل عمر على اشرى فقال عمر  
 يا رسول الله هذا ابوسفیان عدو الله قد امكن الله منه بغیر عقد و لا عهد فغضب  
 اضر ب عنقه قال العباس فقلت يا رسول الله اني قد اجبرته ثم انزلت رسول  
 الله فقلت والله لا يتاجیه الليلة احد و منی الى قوله فلما اكثر عمر فيه قلت مهلا  
 يا عمر فانه لو كان رجلا من عدي بن كعب ما قلت هذا و لا كنته احد بنی عبد مناف  
 الخ هذا المختصر ما روى الواقدی مطولا و نقله اصحاب المعارج و المراجع و فی شرح نهج  
 البلاغ یعنی این ابوسفیان دشمن خدا است شکر خدا که بغیر عهد و پیمان



الشیخان فی صحیحهما عن ابی سعید الخدری قال بینا نحن رسول الله صلعم و  
 یو تقسیم قسمی آناه ذوالنورین و یورحیل بن بنی تمیم فقال یا رسول الله  
 ای ای فانی ویاک فمن بعدی اذ انا عدل قد خبت وخصیت ان لم اکن  
 اعاد فی انی انما انی لی انما رب عتقه فتمال و عفا ان له اصحابه یحقر احدکم  
 انما یتم مع علی انهم وصیایه مع صیایهم الحدیث المشهور یعنی وقتیکه بایان  
 بر خیزست - موفی صلعم حاضر بودیم و آنحضرت تقسیم اموال میفرمود ذوالنورین  
 تمیمی جانم خیزست نبوی شده گفت که یا رسول الله در تقسیم انصاف فرما  
 آنحضرت گفت که دانسته بر آید کدام انصاف نماید و قتی که من انصاف ننمایم  
 بر آنست و قریب شوره و زیانکار شده اگر من عادل نباشم پس عمر گفت آیا  
 اذن مرا می دهی که گردن و یزید غم آنحضرت فرمود بگذار او را هر آینه او را  
 مصاحب هستند بر سینه از شما ایمنه و ایمنان حقیر است و صیایم هر یک از  
 صیای آنها حقیر است از من <sup>صیحیح</sup> البخاری ازین واقعه روایت فرماید  
 او ثابت گشت بکافه یل ذوالنورین در صوم و صلوة بر صلوة و صوم فاروق  
 و اخرایه متحقق شده متنبی نماند کنهها بر او چه استبداد عمر فاروق بر قتل این چنین  
 استبداد را به روجه هر مرتبه رو کرد و آن رسول الله ازین روایت فرماید  
 بیت مستبد که را با هم جایبیت می باشد چنانچه یابید  
 انما من علی رسول الله کما فی مخرج الخلفاء و یابید و یابید و یابید  
 آمدن ان حمیت استبداد و یابید و یابید و یابید و یابید و یابید  
 تدبیر نا آشنا می از رو آید و یابید و یابید و یابید و یابید و یابید



وحکمت نابلد ماند و باز حمایت تدین سبب با کاند و نصرت اسلام بفهم خود که فرزانه  
 است میفرمود و آن موافق اسرار شریعت نمی افتاد فعلی نوک همه حمایت  
 بے محابا سے و سے مستردے شد و بجای فضیلت لغویت افراط هر میگشت و  
 آنحضرت صلعم مجاز و مخلص از حضرت الہی بود کہ با کلمہ فین قتال متعرض  
 بقاتل نشود و بالیشان بحسن خلق و نکوئی پیش آید چنانکہ او تمام میفرماید لایبنا  
 اللہ عن الذین لم یقاتلوا کم فی الدین و لم یخرجوا کم من ديارکم ان تبرؤم و تقسطوا  
 الیہم فانهم طردوا ثم وہم علامہ دمیری در حیوة المیوان تحت نعت العقب  
 آورده روی الدار قطی و البیہقی و شیخہ الحاکم و شیخہ ابن عدی عن ابن عمر  
 فی حدیث طویل ان النبی صلعم کان فی محفل من اصحابہ افعبارہ اعرابی من بنی  
 سلیم فقال یا محمد یا اتممت الشار علی ذی لہجۃ کذب منک فلو لا ان لسمینی  
 العرب عجم لا لقتلتک و سررت بقتلک الناس اجمعین فقال عمر بن الخطاب  
 یا رسول اللہ و حنی اقلک فقال صلعم لا اما علمت ان الحلیم کاد ان یکون نبیا  
 ثم یعنی اعرابی در محفل اقدس حضرت مقدس آمدہ چنین اثر از خالی کرد کہ  
 زنان در محاورہ خود از تو اسے محمد کاذب ترینی باشند اگر مرا عرب عجم نام  
 نہ نہاوی البتہ ترا قتل کردی و تمام مردم بقتل تو مسرور گشتے محمد خطاب  
 گفت یا رسول اللہ! اجازت فرمائی کہ اور اتس سازم آنحضرت فرمود نہ ایا  
 نبی دانی کہ ہر آنہ تعلیم فریب است کہ نبی بشود و انتہی ازین روایت بادیست  
 ایضا وہ طردہ عنہم ترک شدہ کہ حدیث ترمذی کہ فرمود رسولی صلعم  
 و کان بعدی فی الکاب کمرین الخطاب و حدیث ثانی ترمذی ان رسول اللہ

قال لقتلنا فيما قبلكم من الامم ناس محدثون فان يكن في امتي احد فانه عمر  
 از سر قلع و سراپا باطل است چه عمر خطاب پرگزند علم نبود آنچه مقدمه سیرت  
 ہائے انبیاء است بلکہ فلیط القوادوسی الکلام و قبل از فہم مراد تکلم سیرت  
 التقریر باجماع صحابہ و صحابیات و امہات المؤمنین بود چنانچہ در صحیح و مناقب  
 عمر ماثور است کہ صحابیات قریش بمرگفتند انت افظ و اعظ و درازا لہ الخفا  
 و ترمذی و مستدرک حاکم مذکور است فقال الناس لا یبکر الخلف علینا حکما  
 فلیطاً و لوقد ولینا کان افظ و اعظ فقال قول لربک اذا القیۃ و قد استخلف علینا  
 عمر و کذا فی ریاض النضرۃ و تاریخ خمیس و تاریخ الخلفاء و غیرہ و محشی مشکوٰۃ  
 کہ در ان اینجہ دیش صحیحین مذکور است در معنی افظ و اعظ گفته اسے کثیر اللفظ  
 و سنی الکلام یعنی زیادہ گو و بدکلام و تسریع الانتقام بودن عمر قبل از فہم  
 مرام صاحب کلام حدیث اقصر موزن عمر است کہ گفت بعثنی عمر الی  
 الاسقف (و هو عالم النصارى) یا بنی اخبار ما یا بنی من الایمانی قد دعوا  
 فقال لہ ہل تجدنی فی الکتاب قال نعم قال کیف تجدنی قال اجدک قرناً  
 قال قمر فزع علیہ الدرۃ فقال قرن من فقال قرن حدید امین شدیدی یعنی عمر  
 ز اسقف پرسید کہ ایا در کتب ذکر مرا می یابی گفت آری فرمود چگونه است  
 گفت قرن است پس دتہ بروی برافراخت و فرمود قرن پرچم است  
 شلخ آہن و این تہمت و این زود و متعانی در انتقام قبل فہم مرام سیرت  
 جہم و تحمل و ہر دباری و شیوہ عجول است سعدی میفرماید سہ کہ تعبیل کار  
 شیاطین بود پس این چنین شخص کی مشاہرت بسیرت انبیاء میارود و سیرت

کثیر اللفظ و سنی الکلام ہم بود و انبیا کے سزاوار است کہ حدیث ان اللہ  
جعل الحق علی لسان عمر و قبلہ آورده شود اگر آئینہ خدا شریع و از نبی ارزمی  
نذار و در شان نزول هم در صحیح مسلم و کتاب زکوة باب اعطاء المؤمنین فاقولهم  
مروی است عن سلمان بن ربیعہ قال قال عمر بن الخطاب قسم رسول اللہ  
فما فعلت و انت یارسول اللہ لغيرہ الا ما کان الحق بہ منهم قال انتم یرون  
بین ان لیسوا فی بافتش او یخوفی فلیست بیا خلی ایمنی عمر فرمود کہ رسول خدا  
تقسیم مال بوفتہ القلوب می نمود من گفتہ کہ یارسول اللہ براۓ غیر از ان  
منیدہی کہ آن قدر ترا زمین بامیاشد انحضرت فرمود کہ ایسا نہ را احتیاج  
و اندک سوال بفرست از من بکنہ ترا بہت بخل پس رسول خدا فرمود  
نیستم نوادی میفرماید کہ پروا احتما را نبیر و دیگر مدارات یا با بہا است و احتما  
تسوة باقی نوع اجتہاد عمر کہ گندت کان الحق بینہم یا رسول اللہ در حق  
در زمان تجبر پیشین تبوک مروی از اصحاب یا صنف قرآن قرآن را بدین عالم  
میفرمود و در مدارج النبوة منقول است کہ عمر خدا را گفت یارسول اللہ  
میں حق این را علی کہ او ان قرآن را اندر ہند تر می دارد و مرا تم قرآن را  
و نماز مردم میشود کہ بت فرمود الی عمر گنجا اورا نیز کہ بت فرمود کہ بت  
بجرت کنندہ سوی خدا و رسول و انتہی ازینجا ظاہر شد کہ میر کہ بہا بہ الی اللہ  
رسولے شد قبل من او بر تو میکشاید و الی قولہ ما است ما نور و اما تعرف مات  
فما یروون انہ قال یا ایہا الی است کہ یا عمر یا میر کہ بت فرمود الی اللہ  
نور ہند و بت فرمود الی اللہ و بت فرمود الی اللہ و بت فرمود الی اللہ



پس آنحضرت فرمود بگذارید آنها را هر آنکه ایشان از شما صحابه بهتر اند اینتی  
 این حکایت بر علت که بمنصه ظهور جلوه افروز شد اما نقض رائے عمرو  
 خیریت این زنان از مردان صحابه از ان سهویاتراست و طرد <sup>است</sup> ~~است~~  
 در صحیح بخاری در باب اللہو بالحارب نحو ما ثور است عن ابی ہریرہ قال  
 بیتا الحبثہ یلعون عند النبی صرح بهم دخل عمر فابوی الی الحصى فخصبهم بها  
 فقال وھم یا عمر یعنی ابو ہریرہ گفت کہ وقتی کہ حبشیان نزد رسول خدا با سگ  
 خود بازی میکردند عمر آمد و منحنی شد و سگ ریزہ برداشتن و بر ایشان انداخت  
 آنحضرت فرمود اے عمر بگذار آنها را الت و واقعہ این جبارت ہائے او آنست  
 کہ عمر برائے آنحضرت آداب سلطنت دینیوی میخواست انچہ از شعار نبوت  
 و سجاوہ رسالت منافی بود لہذا رائے حمایت پیرائے او مردود و موشد  
 و طرد گشت و حکم آنکہ در لباب النقول فی اسباب النزول تحت آیہ  
 و اذا راہت ثم راہت نعلما و ملکا کیرا مذکور است اخرج ابن المنذر عن عمر  
 قال دخل عمر بن الخطاب علی النبی و ہو راقد علی حصیر من جريد و قد اشرقی  
 جنبہ فبکی عمر فقال لہ ما یبکیک قال ذکر ت کسری و ملکہ و ہن و ملکہ و صاحب  
 الحبثہ و ملکہ و انت رسول اللہ علی حصیر من جريد فقال رسول اللہ صلعم  
 اما ترضی ان لہم الدنیا و لنا الآخرة فانزل اللہ و اذا راہت الایہ یعنی عمر  
 خطاب نزد آنحضرت صلعم آمد و در حالیکہ آنحضرت بر بوریائی برگ خرم  
 خوابیدہ بود و اشر بوریائی در پہلو او صلعم ظاہر آمد عمر بگریست آنحضرت  
 فرمود بچرا سب گریہ می نمائی گفت کہ مرا سیاہ آمد کسری و ملکہ او و ہر مزد





صلوة جنانه از قسم حواشی متن خبر است فلایعیا بعد واجتهاد عمر از خبر بقوله اخر عنی  
 وقوله فصلی علیه رسول الله وقوله انی خیرت الخ علانیة ظاهر است وطر ولبست  
 و سوسم آنکه رسولی صلعم در زمان قریب وفات میخواست که همه مدعیان ریاست  
 و حرایمان خلافت از مدینه تحت رایت اسامه بیرون روند تا در خلافت علی بن ابی  
 طالب علیه السلام هرچی میباید چنانچه اکابر صحابه را چنانکه در معارج النبوة مذکور  
 است تحت رایت اسامه فرمود و در ایشان صحابه بشهره بالجنه بودند و عمر فاروق  
 بنابر اجتهاد جلب خلافت مکن و اقامت مدینه را واجب مودالست آنحضرت در تلبیه  
 اجتهاد و فرمود چهره و اجیش اسامه لعن الله من تخلف عنها کما رواه الشریستانی  
 فی کتابه الملل واخل طر ولبست و چهره در معارج النبوة مروی است بکلام  
 طویل که رسولی صلعم در ایام فتح مکه طواف خانه کعبه نمود و بعد از آن در وقت  
 ایست روزه میخواند عمر فاروق مانع آمد که در حضور رسولی صلعم در حرم شریف خوانی رسول خدا  
 صلعم فرمود ای عمر این شعری در کفار گذران تراست از تبر لیل انزل بعبد الله و  
 اشارت فرمود که بجوئی انتهی و طر ولبست و تخم آنکه در معارج منقول است  
 در واقعات مرض حضرت رسالت که رسولی اجتمه داد که هر کس که متصف بصفتی باشد  
 باید که ظاهر سازد و تا حق و دعا گویم مروی بر خاست و گفت من دروغ گوئی و  
 منافقم و هیچ ناشائسته نابالسته نماند الا آنکه از من صد و بیافت فاروق اعظم گفت ای  
 مروی خود را رسوا ساختی حضرت رسالت صلعم فرمود که فضیلت دنیا از فضیلت آخرت  
 آسان تر است الخ حضرت که این اجتهاد و قدرتی بهتر و شطر ولبست و تخم  
 آنکه در معارج النبوة است که ابو حنیفه و ایام بدیگری گفت که ما پدران و

در آن دو مقام را چشم و آن حضرت که هم فرموده می‌آید و اگر کسی را می‌بیند  
 او را بکشید پس از حقیقت گفت که اگر بخواهید انکار کنید او را بشنیدیم هم عذاب خداست  
 این خواست که در رسول الله در صحبت خودی تا اگر دین او را از نعم که در دست منافع  
 آن حضرت صلعم منع فرمود و این حق لطفاً و طر و لبست و ستم آنکه در شعب الایمان  
 حدیث می‌بینی از عبد الله بن ثابت بن الوردی الخاری مذکور است قال دخل عمر بن  
 الخطاب علی النبی بکتاب فیه مواضع من التوراة فقال یهذه ایهتم مع حیل من اهل الکتاب  
 اعرضها علیک فتغیر وجه رسول الله تغیراً شدیداً ثم ارشده قط فقال عبد الله بن الحارث  
 عمر انا نری وجه رسول الله فقال عمر رضیناً بالله ربنا ویا لاسلام دنیا ویکون دنیا الی قوله  
 وقال صلعم یوتزل موسی فاتبعه وکرهتمونی وفضلتم الیه بیت لعل السیوطی فی الدر المنثور  
 علی صفحہ ۱۲۸ ب ۵ پس آفرین صد آفرین بر استبداد و دلداد و اصرار بر غیبت و شوق  
 عمر فاروق بملت یهود که بار بار رسول خدا صلعم بر آنها کرم و کتاب تورات غضبناک گردیده  
 کما مضت مرویانه اما زنج قلبی حضرت و کوسر و جیش از جاده یهودیت نفرموده  
 بارے اوراق تورات پیش رسالت آب و رده بر خواند ابو بکر صدیق غنیمت بقضیب بنی الاور  
 فرمود کما فی مشکوٰۃ و اکنون کتابی آورد که در آن بعضی آیات تورات بود آنچه موجب  
 اغضاب بنمیزد صلعم بیکر آمد و هر مرتبه رضیناً بالله ربنا خواند آنچه شعار من الایمان  
 است و طر و لبست و ستم غایت شوق و کتب اتم سالیق حدیث حفصه  
 است که حفصه کتاب قصه یوسف بر آن حضرت صلعم بر خواند و آن حضرت فرمود و الذی  
 نفسی بیده لوانا کم یوسف وانا بنیکم فاتبعوه وکرهتمونی لفضلتم کما فی شعب الایمان  
 للبیهقی فی المصنف لعب الرزاق و نقله صاحب الدر المنثور و این فیض صحبت

و ترتیب پدیدار است و طر و لیست و انهم را محمد آنکه روی ابن عمر عن بابیه انه  
ابو ای نخیه طلبت منه ثلاث مائت وینار فسال رسول اللہ صلی علیہ و آلہ و سلم  
یہا فافہام عن ذلک قال بل ہذا لقلہ صاحب الکشاف فی قوله و من یعظم شعائر اللہ  
فی سورۃ الحج و طر و سی ام راے عمر آنکہ قال عمر للنبی نہتیا عن زیارۃ القیور و  
ابکار ثم زرت قبرک یوم الفتح و بکیت فقال قد اذن لی فیہ لقلہ اما ہم الزری  
فی تفسیر الکبیر تحت قوله تم و باکان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشکین ازینجا  
و سیافتمی شود کہ اکثر فتاویٰ فاروقی من تلقا کونفس بعضی بنا بر احکام سابقہ منسوخ  
جاری مے شدند اما تعرض وی باحضرت صلعم باہم شدت نادانی بہر مرتبہ بحال شدت  
طعن واقع مے شد و ہوا کہ لہ لالہ علی لفاقہ کہ فی الملل و النحل للشہرستانی و طر و سی  
و یکم آنکہ علامہ واقدی در ذکر عنایم بنی قریظہ آورده کہ عمر خطاب باحضرت رسالت گفت  
کہ بنی یاکان را پنج حصہ بکن چنانکہ در عنایم بدر فرمودی باحضرت صلعم انکار نمود و فرمود  
کہ این خاص برائے من است انتہی ملخص ترجمہ عبارتہ پس واقع گشت کہ اجتہاد فقہی  
عمر ہمیشہ مستمری شد آری برائے تالیف او ایچہ باحضرت بجای آورد و تاثر آنرا موافقت  
برائے عمر نام کردند و برائش اجتہاد و احکام شریعت قرار دادند و طر و سی و دوم  
در ذکر عنایت بنین محمدا و این مطرودات برائے خلافت ابی سہل غیر منقطعہ اذابتدای  
تا انتہای زمان رسالت ماندہ اند ایچہ منافی لطاعت موجب توکم اجوا حسنا بود و موافق  
توقیع مذکور الایہ و ان تتولو کما اولیتہم من قبل الایہ ہر مرتبہ و ہر بار و ہر آن ظاہر مے شد  
و بر سنان ششم در جہت حضرت پیغمبر از غزوہ خیبر جہت شمس بخاطر نماز عصر جناب  
امیر خیمہ کعبہ را بایوب اللہ و رسولہ بود و بظہر آمد کہ رسولہ جمہور المیثین و العلما المتاہلین





[illegible]

بعض انصار عن الظاہ کہ جمع مفسد است و دم آنکہ جہان اکابر صحابہ کرام علی زعم  
 القوم مکمل الایمان بودند و ہمارہ بر سوم جاہلیت بودہ است بلکہ در شیعہ عقائد ایشان پیوستہ  
 شدن بلکہ طہنیت آنہا مخفی جاہلیت گوییدین بشواید شستی متحقق است و فہرست شواہد  
 رسالہ تحفہ الساہی تعلیم آورده ام مگر بضرورت مقام باجلی شواہد ہائیک صحابہ بر سوم  
 جاہلیت اشارت مینمایم کہ در صدر گذشت کہ عمر خطاب میل خاطر را اخبار اہل کتاب باہم  
 مناسبت حضرت رسالت پناہی چنان میداشت کہ نہی پیغمبر در روی ہرگز اثر نکند حتی کہ  
 در زمان خلافت خودش آن کعبہ حبار و اسقف عالم نصاری رجوع می فرمود و غایت  
 و متہای شوق خاطرش بران آورد کہ جلب خلافت در سقیفہ براہ فلتت کفالت الجاہلیت  
 فرمودہ است چنانچہ طبری در قصہ سقیفہ نسبت بسعد بن عبادہ گفتہ ثم وثب عمر علی سعد  
 و وثبوا علی سعد و تالیع القوم علی البیعة و بالغ سعد و کانت فلتت کفالت الجاہلیتہ و در  
 فعل انصار و مہاجرین هیچ فرقی نبود و خود بدولت حضرت عمر و خطبہ متعرف گشتہ فرمود  
 است انما کانت بیعة ابی بکر الصدیق فلتتہ لاکن التذوقی شررا اگر این بیعت سقیفہ  
 بتایر سبیل المومنین مے بود و بقولہ تم ولا تلحق سبیل المفسدین واقع نمی شد بجا و وقتی  
 شرافاتزل حتمی گفت ولم یقل کذلک و چونکہ حضرت رسالت نیک میدانست کہ  
 این کسان در جلب خلافت دینوی حسب عادت ایام جاہلیت برقع اصوات و کثرۃ  
 لقطات بقر و استیلا بر طلب بیعتہ خواہند کرد و صلی را بہ لگدننی مغلوب خواہند نمود و  
 تحلیف احقاق بیت مستولی خواہند شد لہذا درین حدیث اشارت اتباع سنن من  
 کان قبلکم فرمود این چنین تہدید در اخبار بسیار بفرض انتباہ ازا آنحضرت صلعم وارو  
 شدہ است و ہمہ آنہا بشیر یا حدیث صحابہ است تقدیر قاتل بعین الرشا و درین



سال ششم آنکہ اخرج ابو داؤد والنسائی فی سنیہما عن سعد بن ابی وقاص قال لما  
 کان یوم الفتح آمن رسول اللہ الناس الا اریعہ نفرًا مرأتان فہیم ابن ابی سرج فاحتبار  
 عن عثمان فلما دعا رسول اللہ الناس الی البیعة جابر بن عثمان حتی وقفہ علی رسول اللہ صلعم  
 فقال یا نبی اللہ یا حبیب اللہ فرقع راسہ فنظر الیہ کل فک یالی ان یمیا لعمہ ثم بالکعبہ بعد  
 الثانیۃ ثم اقبل علی اصحابہ فقال ما کان فیکم جل شیعہ یقوم الی ہذہ حین رانی کففت یدی  
 عن بیعتہ فقیلہ فقالوا ما ندی ما فی نفسک الا او مات الینا لبعیک فقال انہ لا شیء لنبی  
 ان یتولن لہ خانئہ الا حین قال ابو داؤد کان عبد اللہ اجا عثمان من الرضا فخر یعنی یوم  
 فتح ہر گاہ قتلش مکہ را آنحضرت صلعم اماں داؤد مگر چہار نفر از مردان و دو زنان را و در انشا  
 عبد اللہ بن سعد بن ابی سرج ہم بود پس او نزد عثمان منہی گشت پس وقتیکہ رسول خدا  
 صلعم قتلش را برائے بیعت طلب فرمود عثمان اورا آورد و نزد آنحضرت صلعم ایستاد  
 کرد و گفت یا نبی اللہ ان عبد اللہ بیعت بگیر پس آنحضرت صلعم سر بالا فرمود و نظر کرد و از  
 بیعت او ہر مرتبہ بانمود باز تراخی و درنگ بر مرتبہ سوم بیعت گرفت و بعد از ان باصحاب  
 ارشاد فرمود کہ در شام و مور شیعہ نبودہ کہ بقتل ابن ابی سرج قیام نمودی و قتیکہ  
 امر و بد کہ نفیران بیعت او نمودم گفتند کہ ما درایت نکردیم انچہ در دل تو بود چہا با ایما  
 نفرمودی پنجم خود آنحضرت فرمود برائے نبی سزاوار و لایق نبود کہ چشمک زنی نماید  
 ابو داؤد و گفت کہ عبد اللہ بن سعد برادر رضاعی عثمان بودہ انتہی ازینجا و تا فاکہ جیہ  
 بیدار انداؤل ما عن فیہ است کہ عثمان غنی مقابل حب قوی احکام قرانی و رسول  
 فرمود الی سجوی ہی خرید قال سد تم ما کان للبتی والذین امنوا ان یتغفروا للمشکین  
 و لولکنا اولی قہابی یعنی برائے نبی و برائے مومنین سزاوار نیست کہ شفاعت مشرکین

[illegible]

علم و القیام اتوعد است کہ در آیه استخلاف آمده بدین معنی کہ جارا المسلمون و ذریعہ حق اصنام الکفار  
 و این برخلاف لغوی دلالت واضحہ دارد کہ امر و زانوہ استخلاف فی الارض و فاشد کہ اسلام  
 آمد و ارض بطحا و کفر از آن برفت و در بارہ تبدیل خوف بامن اعلام فرمود و لقد صدق الله  
 رسولہ الرکب بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین یحلقون را و کرم و مقصود  
 لا تخافون و الباقی سیاقی فی المعیار الرابع و از ہین وجہ است کہ کثرت دشمنان علی بن ابی  
 طالب ہم رسید کہ صنادید عرب را در غزوات یکشت و فدایان ایشان را در حضور آنہا بشکست و از  
 ابو بکر صدیق کسے از عرب ناخوش نماندہ کہ بکجو خراش از دوز سید و از خدایان ایشان شر  
 میداشت کہ مقل پرستش آنہا نمودہ بود و ابوسفیان مولف الطب اشیع قریشیہ ہم میداشت  
 و عظیم او را در دل میداشت لہذا محبوب قریش ماند پس اگر ہمین وجہ دلیل افضلیت اوست  
 خلا تراعیہ و محبت مادر افضلیت شاہ ولایت و ریخا بحدیث پیغمبر است کہ امی علی توہ حق و مسکینی  
 و حبذا حال من کہ با حق می کشم و ہمین حق در آیه جارا الحق و ذریعہ حق الباطل نازل شد و انظار  
 آیین ہوید است کہ او تم علی بن ابیطالب را حق خواندہ پس این افضلیت مثل واقعہ مبارک با علی  
 بنجران نمایان است کہ او تم در انجا علی بن ابیطالب را نفس نبوی خواند و در ریخا جارا الحق میگفتہ  
 و انجا زود استخلاف و قبش آنہا و ممکن را باز الہ منا و تہلکنا کہ فار و ابیہ باطل خوا  
 بدست نبی و علی ظاہر فرمود و آنرا موسس تقویت اسلام در غرب بنیان بنیاد اسلام را نمود  
 ہر جا کہ خدمت دین مبین ہنرم با نشان و شکستہ ترین اسلامیان پیش جو آمد در انجا مشکل کشا  
 از خدا و رسول ماسور بودن آسان میفرمود و ہمین محبت مختصر را کجا اثبات افضلیت آنحضرت  
 کفایت دارد و فاصط -

ساند اگر چه آنها صاحبان قرابت بودند و قال الله تع لا تحزنوا لکم و اخوانکم الی  
 الی قوله ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون یعنی رابا و اخوان خود را که  
 کافر باشند دوست بگیرند و هر که با ایشان دوستی دارد پس آنها ظالم اند پس این حق قرآن  
 که این واقعه اختصار من حدیث است از سیرت عثمان علائیه مخالف حکم قرآنی سر زده  
 و در زمره ظالمین منسلک کرده ثانی از قوله صلعم ملکان فیکم حیل دشید مستعد  
 گردیده که حدیث و علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدین بر سر خلفاء ثلاثه لیست  
 اتهام محض و اقتضای فصاحت فافهم و در همین سال **بششم غزوه حنین پیش**  
 آمد قال الله تع لقد نصرکم الله فی موالحن کثیره و یوم حنین اذ کجبتکم کثرکم فلم  
 تقن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتکم حد بدین یعنی هر آنکه  
 اولتم نصرت شما در مقامات کثیره و روز حنین فخرموده و قتیکه عجب و نازش کردید بر  
 کثرت خوقان پس آن عجب بر آن شما بکار نیامد و زمین بر شما با وجود و وسعت تنگ گردید  
 پس شما اگر بختیاری ازین آیه وافی بودید چه تا فوائد قابل فکری باشند اول آنکه اولتم  
 شانه در شکایت صحابه نصرت خود را بوجه تنافل و بزدلی کردن آنها و غزوات کثیره  
 خصوصاً یوم حنین ذکر میفرماید اگر او بار و فرار سابقه از سران تیان معفو بودی و  
 قابل مواخذه نماندی بعضی بیان نیاوردند بلکه ازین مقام بنزدیک گردید که  
 عقو فرار مخصوص بچنان اشخاص وارد شده که بازاء عادت ستمه بر بیت نمیداشتند  
 و در غزوات بشهادت فائز شدند و منتظرین در ایشان در جهادات جانبازان کافر بودند  
 پس این خطاب موالحن کثیره خاصه بابل تنافل اصحاب بر سریت است و ذکر یوم  
 حنین مخصوصه دلالت بر مهم بودن ایشان بودن این و لغوه می داند که درینجا زیاده

ضرورت حضرت آسمانی و تائید صافی بوجهیکسرتوئی و ابدار لشکرش آمد علی الکفار پیش  
آمد و مسلم آنچه عجیب کردن بر کثرت جمیع کث خود بد کرد آورده پس دریافتیم که این  
تأثرش مذموم بوده حال آنکه اعتماد بر کثرت مرسوم است و ظاهر سبب ذم مال غنیمت  
گرفتن است که از کثرت لشکر فتح نصیب یاران شدنی و نه آنچه موجب اخذ غنائم  
می شود چنانچه صاحب «اربع لدیه» از اهل النبی صلعم گفته است قسم منی و قال تلک  
غنیمة المسلمین غل انشا الله تم بهر سر اعجاب ظاهر شد و مذمومت آن واضح چه قصه  
چهار و بیست مال الکفار بود و فی سبیل الله چونکه شخص معجب بوبکر صدیق می باشد  
و مال از سر او بر رفته دیگران بوجه مستر ذم و واجب آمد و یاقی بیان ذلک السبب  
فی قسمه الغنائم پس برائے اخبار تمام معجب اختلاف پیدا کرده اند که قائل اعجاب  
کثره بوبکر است یا حضرت پیغمبر یا صاحب تفسیر سراج منیر فی قوله اذا عجبتکم کما نکم  
گفته قیل قالها بوبکر و قیل رسول الله و هذا القول بعید جداً الا ان صلعم کان  
فی احواله کلها متوکلاً علی الله انتهى یعنی قائل آن بوبکر را گفته شده است و رسول الله  
را هم و این قول خلیه بعید است که آنحضرت صلعم در جمیع احوال اعتماد بر او تمام داشت  
و قسطلانی در مواهب سنجیه خرم و احتیاط اختیار کرده آورده عن الربیع قال قال رجل  
یوم حنین لن تغیب لیود من قلته تشق ذلک علی النبی الخ و هذا رواه البیهقی فی الدلائل  
والحافظ السبوطی فی الارشاد النبوی مروی گفت که امر و زغال نه شوند کفار بوجه  
قلته خودشان نیست رسول خدا صلعم این سخن شاق آمد انہی ازین روایت باین نتیجه برآمد  
که امر تشنیز رجل معجب و اگر بود ما بین پیغمبر و بوبکر چونکه حضرت پیغمبر متوکل علی الله بود  
و بر اعجاب رجل او شاق گذشت لهذا آن رجل معجب صدیق نامدار بود ندان آنحضرت

ختمی رسالت و امامت بخاری در تفسیر این آیه که در آن نوکران و اهل بیت که کثرت کم دارد و شد  
باقضای احتیاط از دخل محلی ابی بکر آنرا حکم گذاشت این فرو گذاشت و موافق دلیل است  
که آن رجل معجب بهین حضرت صدیق عتیق بودند پس علت محجب که صاحب مایه شب  
در نیه آورده که گفت تلک غیبه المنسبین الا و صرححت و ام این محجب که در آیه که بهر با آن  
اشارت رفته عنقریب می آید سوم آنکه درین غرور از سر آمد بهاجیرین سابقین و  
مومنین اولین و سرخیل رضوانین و بدرین توفی و ادبار فاش بوقوع آمد حتی که  
و کثرش در قرآن است و این واقع قبح سیئات و افتح منکرات و افلح شناعات  
و اشنع معاصی هر یک که و اوسع مآثم بلکه از ایشان سر زده قال الله تعالی و عیبه الذین  
فقد یارب غضب من الله و ما و اجهتم و بیس المصیر و مفتی نماند که این آیه که  
در سورة انفال منضبط کرده اند و ازین وجه گفته اند که در بدر کبری آمده است حالا  
اهل الضباط خود نمی دانستند که آیات سورة انفال و سورة بر ارة که اسم که ام است و  
بهین وجه مابین هر دو سورة تمیز ناکرده بر سر سورة بر ارة بسم الله نه نوشته اند چنانچه صحابه  
تفسیر کرده اند ان الصحابه اختلفوا فی ان سورة انفال و سورة التوبة سوراة  
واحدة ام سورتان الی قوله فلما ظهروا لاختلاف بین الصحابة فی هذا الباب ترکوا  
بینما فرجة تنیما علی قول من یقول هما سورتان و ما یتوا بسم الله الرحمن الرحیم  
بینما تنیما علی قول من یقول هما سورة واحدة انتهى بقدر الحاجة یعنی صحابه  
تمیز سورة انفال و سورة توبه مختلف شدند پس در میان آنها کشا و گی گذاشتند پس  
تمیز قول آنرا که گفته که و سورة است و بسم الله مابین نه نوشتند بفرض تنبیه قول  
آنرا که گفته که هر دو سورة واحد است انتهى پس این آیه نیز آنها را متمیز نشد که



تعلق آن بیداست یا بحین بلکه سیاق آیه که میگوید و من یولم یومئذ ذبوا  
 الی قوله فقد بأمر بغضب من الله و ما أجمعتموه من المصير و لالت واضحه دارد  
 که فمید حنین و آخر بقول و او یار و ارد شده است و در سوره یسرا تذکر حنین آمده پس  
 این آیه نیز از آنست چه وعید و رابت افرات اما اثر لهم الشیطان ببعض ما کسبوا  
 و بقوله قل لئن یفعلکم الظالمون فسرهم من الموت و القتل آمده نه باین شدت تاکید  
 که فرموده فقد بأمر بغضب من الله و ما أجمعتموه من المصیر و اما هم الرازی  
 در تفسیر کبیر<sup>۳۴</sup> در معنی این آیه معترف شده که قوله و من یولم یومئذ ذبوا  
 ظاهر لکل نهی فیه تبرا کنون مفرورین حنین را بنحال و خط علیه الشان می باید  
 شناخت اما هم البخاری در باب قول الله تع و یوم حنین الایه آورده عن ابی اسحق  
 معنیه ایرو سا که رجل من قیس احزمت عن رسول الله یوم حنین فقال لا کن  
 رسول الله لیفر الخ و روی فی الصحیحین فی حدیث قتاده قال خرجنا مع النبی<sup>۱۹</sup>  
 حنین فلما القیتا کانت للمسلمین جولة (قال التوالی جولة انهم اصابوا و حقیقت ذهابوا  
 فیها بعد الی ان روی الشیخان عن ابی قتاده فی هذا الخبر) فقلت عمر فقلت ما بال  
 الناس قل امر الله ثم و معها الروایة هذه لفظ البخاری و در دیگر خبر الوقت و و بخاری<sup>۳۴۳۵</sup>  
 حنین مذکور است و انهزم المسلمون و انهزمت معهم فاذا بعمر بن الخطاب فی الناس  
 فقلت ما شان الناس قال امر الله ثم تراجع الناس الی رسول الله و شرح  
 بخاری<sup>۳۴۱</sup> لما مع قوشی مذکور است و قد سار النبی فی عشرين الف من المسلمین فتعجب  
 ابو یکره کثر قهر و قال لئن قنن الیوم لقتلهم فانهم مواجهم و لم یبق  
 مع النبی صلعم سوى تسعة نفر علی و العباس و انب الفضل و ابوسفیان بن

الحارث و نوفل بن الحارث و ربع بن الحارث و عبد الله بن الزبير و مطهر و معصب  
اینا بی لقب و در تاریخ خمیس دیار بکری مروی است فی روایة لم یبق معه صلعم الا  
اربعه ثلاثه من بنی هاشم علی و العباس و ابوسفیان بن الحارث واحد من غیرهم و هو  
عبد الله بن مسعود و علی و العباس یحفظونه صلعم من قبل و جیهة ابوسفیان بن الحارث  
اخذ بعنان و ابنته و عبد الله بن مسعود یحفظه من الجانب اللایسر الخ و کذا فی علاج  
البنوة ازین مرویات صحیحہ صحاح و اخبار سیر بالاتفاق ثابت شدہ کہ از جنگ حنین ہمہ  
سابقین مهاجرین و رکنان رضوانین خصوصاً عمر خطاب بروایت امامہم بخاری  
گرفتند بجز چندین کس از بنی هاشم یا حضرت ختمی رسالت حاضر رکاب سعادت بجا  
ماندند امامہم بخاری و مسلم بحال ثقت و احتیاط صرف نام ابوسفیان بن الحارث در  
تأییدین آورده اند تا نام علی و عقیقہ در بیخای ثبات بر زبان نیاید بند است آنکہ شبیه  
بار سوخ از بیخانیز بجا ماند چه مضائقه دارد و گرنہ بین بروز شپہ و پنجم فقیہ تقدیر  
چہ گناہ یزید ثبوت ثبات قدمی حضرت او قوله تم کنیان مرصوص و حدیث کرار غیر  
قرار پس است و در نسخہ قدیم مواہب لدنیہ من طریق مرسل از الحکم بن عتبه مذکور است  
لم یبق معه صلعم الا اربعه نفر ثلاثه من بنی هاشم و رجل من غیرهم علی و العباس بن  
یوسف ابوسفیان اخذ بالعنان و ابن مسعود من الجانب اللایسر الخ و السلام صاحب  
فتح الباری است آورده لما فرانس یوم حنین جعل النبی یقول انا النبی لا کذب  
فلم یبق معه صلعم الا اربعه نفر ثلاثه من بنی هاشم و رجل من غیرهم علی و العباس بن  
یوسف و ابوسفیان بن الحارث اخذ بالعنان و ابوسفیان من الجانب اللایسر الخ و  
ہر باب فرار اصحاب کیا عدالت شہار خاؤ : ز شہار یث بجاتی بیار می آید کہ

آنحضرت متی رسالت فرمود و بجهتوا السبع المواقات قالوا یا رسول الله ما من  
 قال الشرب بالندو السحر وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق واكل الربوا واكل مال  
 الیتیم والتولی الزحف وقذف المحصنات پس معلوم شد که تولی من الزحف که معنی  
 آن فرار و پشت دادن بیدان محاربت است مثل شرک یا الله مهلک مفرهین  
 باشد پس خلفا را شایسته کی از ان نجات یافته مستحق کرامت و جایزه خلافت خلعت  
 افضلیت گردیدند و اما محمد بن ابی ذر و ثابته بن جابر و تفسیر کبیر تحت  
 آیه مذکوره گفته و لم یبق معه صلعم الا العباس بن عبد المطلب و ابوسفیان بن  
 الحارث و صنادید المثنی آورده اخرج عبد الرزاق و ابن سعد و احمد و مسلم و النسائی  
 و ابن الاثیر و ابن ابی حاتم و الحاکم و صحیح و ابن مردویه عن العباس بن عبد المطلب  
 قال شهدت مع رسول الله صلعم یوم حنین فالتقدرا انت النبی صلعم و ما معه الا انا و  
 ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب فلزمنا رسول الله صلعم فلم نفارقه فلما اتقی  
 المسلمون و المشركون و تلى المسلمون مدبرین الى قوله فقال رسول الله یا عباس نادیا  
 اصحاب السمر یا اصحاب سورة البقرة الروایة و گفته اند که مراد از اصحاب السمر اهل بیت  
 شجره اند و اصحاب سوره البقره اشارت است بآیه و امن الرسول بها انزل الیه من  
 ربه و المؤمنون کل آمن بالله الایه و در فتح الباری و در مواهب الدنیه است و  
 وقع فی شهر العباس بن عبد المطلب ان الذین ثبوا کالوا عشرة فقط و ذلك لقوله  
 نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة و قد فتر من قمر عنه فاقشعوا و عاشرنا لاقی الحام  
 بنقشه لما منه فی الله لایتوجع پس این عدد عشره که در اشعار حضرت عباس است مجموع  
 روایتی که در ان صراحت اسما و ثابته و صابرین است البته اعتباری دارد و ایشان

علی بن ابیطالب بن عبد المطلب و فضل بن عباس و ابوسفیان و نوفل و ربیع بن  
 حارث و ابن الزبیر و عقبه و مصعب پس ابن ابولهب ابن مسعود و ابو معاویه می باشند  
 بهر نوع صحابه مشهوره یا مجتهد و اکابر اصحاب ضوان و افاضه السالقول الاولون  
 و افاضه الملقاه شدند ازین مرویات ثابت نگریده که سرچشمه مدبرین بوده اند  
 خصوصاً هم فاروق که از حدیث ابو قتاده که از صحیح بخاری شریف است ظاهر شده  
 که در شهر حنین دیده شدند و از روایت انس بن مالک واضح است که همان قوم منبر  
 گردید که تعجب بر کثرت خود گفته بودند که راه ابو الاشخ و الحاکم و صحیح و ابن مرویه و السیوطی  
 فی مالد المنثور و یاتی بیان و سابقاً گذشت که حضرت معبایو بکر بودند قوم پس بنیت  
 این مردان بیجا هم مستطاع می شود اما اگر هاسیان خلافت ثلاثه در کتب سابقه خود  
 بغزل نظر کردند از حدیث ابو قتاده که در بخاری شریف نسبت بنهریت عمر است  
 و بیایالی روایت فتح الباری که در ان ماثور است قلیمق معر صلعم الا اذ یصر  
 نفر ثلاثه من بنی هاشمه و رجل من غیره و هو ابو معاویه و یحاک افشاندن  
 بر مرویات علمای سیر و متکلمین که در آنها نام شیوخ ثلاثه بزرگ ثابتن نیامده است  
 اسما و ایشان افزوده مشتهر سازند اعتباری ندارد و کار کوفتی کشاید چه مرویات کثیره  
 که در ان صرف ذکر ثبات ابوسفیان بن الحارث است کافی البخاری یا ذکر اصطبار  
 ثلاثه یا اربعه ثابتن است منوئل این تخلیط و تعلیط متاخرین است و اما علی بن ابی  
 طالب که ذکر آنجناب در اخبار بخاری و غیره نیامده محتاج اعتدال ایشان در ثابتن  
 صابرن نمی باشد چه قرآن بر بنیان مرصوص بود و نش در مقام همی و بقوله تع  
 و الصابرن فی الیاساء و الضراء و حین الیاس برائے او شد بدو تصدیق حضرت

پیغمبر بقوله کراثر غیر فرار برائش مودک و حدیث ابن عباس لقد عاتب الله اصحاب  
 محمد فی غیر مکان فما ذکر علی الاخیر کما فی الصواعق المحرقة برافاست و در هر صف  
 روحا طاعت از بزرگوار بود و عموم مودک است و لایتناب بقوله تعذرنی ایتامنا و اینار کم  
 و لانت و نسا کم و الفناء و الفسک نفس نبی اکرم است و جایگه وجود و وجود حضرت  
 مقدس نبوی بوده باشد نفس و عازو کے جدا می شود و فافهم پس ازین همه معنی آیه  
 وافی هدایه فانتزل الله سیکینه علی رسولہ و علی المؤمنین کہ درین واقعہ آمده این است  
 کہ در حنین چونکہ اہل اسلام بدو فرقہ شدہ بودند و ہیکے ثابتین کہ در حق ایشان نازل شد  
 یککہ حصرتنا المؤمنون الذین آمنوا باللہ و رسولہ و افکا لواء معہ علی امر جامع لم یذہبوا  
 حتی لیتا ذلوا و یگرے مدبرین کہ در حق آنها بلایا آنکہ گوید یا ایہا الذین آمنوا نازل  
 شدہ لقد نصرکم اللہ فی مواطن کثیرۃ الی قوله ثم ولینم مدبرین پس اولتم نزول سکینہ  
 خود بر ثابتین نازل کردہ است و آنها را بلفظ المؤمنین یاد فرمود کہ ایشان بوجہ فرار  
 مردہ کثیر و قلت خود و کثرت کفار متعجب الجنان گردیدہ بودند لہذا مقتدر سکینہ او تعز  
 شدند و اگر این نزول بر سفورین آمدی بجای علی المؤمنین میفرمود و فانتزل الله  
 سکینہ علی المدبرین بلما ذکر رسولہ و المؤمنین فافهم و تذکرہ حیرت می رباید کہ صفا  
 از الہ الحفار و فرار عمر از جنگ خیمہ فرمودہ کہ عمر منتظر الخلافہ بودند اگر سبقت تا قتل نشود  
 بخلافہ برسد پس این منتظر الخلافہ بار دیگر بخیبہ دین غزوہ چزارعت اختیار کرد و انتظا  
 رفت انصرمود و گراں از دو حال الی تیعت یا آنکہ حضرت پیغمبر آورد پس درین تقدیر  
 آیتہ انصرمت ہما را انتظا الخلافہ نگردانیدہ بود یا آنکہ خود بدولت عمر نقدا خفتہ غنائم  
 سیرہ یافت ترجیح دلونظاہر باطلو سناو گوتہ اند کہ برادر او ان عمر رسول مہاجرین



سید اول سید بن جابر

والنصار و ان و دوان از توامی بنی سبت مثل کوساله با سبب بقر که طری گامی آید  
 شده سلطانا از نزل سبب بروایت سید بن جابر که گفت و یومئذ سبی الله تعالی انصار  
 موافقین قال ثم انزل الله سببته علی رسولہ و علی المؤمنین کما فی الدر المنثور بن  
 ابی حاتم مخصوص نصیب انصار شد و امر و فتح عینی بنضرت الہی کما قال لقد نصرکم  
 الله فی موطن کثیر و یوم حنین و بدست حق پرست رسالت پناہی کہ شامت الوجہ  
 فرموده خاک و شیم و دهن کفار انداخت و بتعاقب معاشر انصار بقتال انصار نصیب  
 انصار گشت کما اخرج ابو الشیخ و الحاکم و محمد و ابن مردودیه عن انس قال لما اجتمع  
 یوم حنین اهل مکہ و اهل المدینہ اجتمع کثیر من قتال انصار و انصار فقاتل قتل النصار  
 و اشتد القتال و لواء برین قندب رسول الله الانصار فقالوا الیک و انت صیدنا فکسروا  
 رؤسهم ثم قاتلوا حتی فتح الله انتہی بذال فی الدر المنثور یعنی وقتیکہ روز حنین اہل مکہ  
 و مدینہ جمع شدند ایشان بر کثرت خودشان ناز کردند و قومی گفتند کہ امروز قسم بخدا  
 قتال خواهیم نمود پس بہر گاہ ملتقی گردیدند و قتال باشد او رسید باز پس شدند پس  
 رسول خدا انصار را بہر جنگ طلبید ایشان گفتند کہ قسم بخدا ما آئیم بخداست تو پس  
 سر ہائے خودشان را بر گردانید طرف آنحضرت صلعم و قتالت فرمودند تا آنکہ خدا ایشان را  
 فتح داد انتہی بہر نوع و ہا بر دین سابقون و رضوانیون اولون اما سید بن جابر  
 از بن کثاکش سبب سبب و محفوظ ماند الحال نتیجہ اجتناب کثرت کہ در صدر  
 ابن قتیبہ عینی شارت رفته اشبح بخاری می باید دید وی شاید شنید از انس بن  
 مالک چندین روایت اخراج فرمودہ است از انصار کہ انصار گفتند یقیناً الله  
 رسول الله صلعم بطی قد رشا و تیر کنا و سیوفنا لظہر من و ما ہم و قال انش سید



فانی اعطی رجالا حدیثی عهد بکفر انما لهم اما ترضون ان ینذهب الناس بالاموال  
 وقد هبون بالنی الی عالم الی قوله سجدون اشارة شديدة فاصبروا حتی تلقوا الله  
 ورسوله فانی علی الخوض النعم یعنی خدایه بخشد رسول الله که قریش را عطا میفرماید و  
 ما را سیگندارد و حال آنکه سیوف مایان خونها که آنها می چکاند پس رسول خدا صلعم فرمود  
 بر آنکه من عطا کردم مردمی را که حدیث العهد بکفری باشند تا ایف قلوب آنها می نمایم  
 ای شما را ضی نمی شوید که قریش با موال برود و شما یان همراه نبی میساکن خود برود  
 تا آنکه فرمود قریب است که شما بیاید خود مطلبی و نفس پروری شدید بوجیه که با موال  
 دنیا مردمان اختصاص بر آن خود با بخت و بدیگران نرسانند پس شما صبر نمایید تا آنکه  
 بخدا و رسول و ملاقات سازید هر آنکه من بر جوض کوثر خواهم بود التماس ازین حدیث  
 پس این قدرت درک شد که در اسلام جهادات با انفسهم و مقاتلات بسید فقم به نسبت  
 صحابه راشدین کاملین عادلین از قبیل انصار بطهور آمده و اینکه قریش تا این زمان تا آن  
 عهد بکفر بودند و رسول خدا صلعم بوجه تالیف قلوب آنها مال غنایم عطا فرمود و اما از  
 لفظ قریش واضح شد که مراد از ان عامه قریش از مهاجرین و مطلقا همه باشند یا مختص  
 معاشر طهاراند مگر از حدیث ثانی حل این ابهام خواهد شد و اینکه مردمان و موال  
 دنیا خود مطلبی خواهند فرمود و معاشر انصار را محرم خواهند داشت و این فائده البته  
 میریزد است باعتبار امور واقعی چه آنحضرت صلعم انصاری را از نمایانی خبر داده بود و  
 به ان پیش آمد آنچه خبر صادق بایشان اخبار فرمود و همین خبر در وصیت آنحضرت صلعم  
 محیط به انصار و در آخر زمان رحلت وارد شده است کما فی المواهب اللدنیه  
 در ان انبوة و غیرها و استیثار مهاجرین در سقیفه بنی ساعده و محرم داشتن

انصار را از حکومت دنیا شاہد این دعا است و دیگر حدیث انس کہ در بخاری است  
 دوران ماثور است فاصحاب یومئذ غنائم کثیرہ تقسم فی المهاجرین و الطلقاء و لم یعط  
 الا انصار شیئاً فقالت الا انصار اذا كانت شہیدۃ فغنم ندعی و یعطى الغنمۃ غیرنا قبلہ  
 و لکہ فجمعہم فی قبتہ فقال یا معاشر الا انصار با حدیث بلقی عنکم فسلتوا فقال یا معاشر  
 الا انصار الا ترضون ان ینذہب الناس یا دنیا و ینذہبون برسول اللہ یخزونہ الی  
 بیوتکم الحدیث یعنی امروز غنائم کثیرہ یافت پس آنحضرت صلعم بہ ہاجرین و آزاد شدگان  
 کہ تقسیم کرد و انصار را چیزی نداد انصار گفتند کہ ہر گاہ شدت مے باشد مایان طلبید  
 می شویم و غنیمت بغیر وایان دادہ می شود و این قول برسول خدا رسید پس آنحضرت  
 در یک خیمہ آنہا را جمع فرمود کہ لے گروہ انصار این چہ سخن است کہ بہ از شمار رسید  
 است ایشان ساکت ماندند پس آنحضرت فرمود کہ ای اراضی نمی شوید یا بیکہ مروان  
 بدنیاروند و شما انصار ہمراہ رسول خدا لہم رفتار طرف مساکن خود بروید انتہی  
 ازین حدیث واضح شد و حل معنی لفظ قریش گردیدہ کہ تقسیم غنائم بہ ہاجرین و طلقاء  
 بیان آمد بنظر تالیف قلوب آن ہر دو گروہ پس ثابت گردید کہ ہاجرین از قریش الی یوم  
 القیمۃ موافقہ القلوب بودند و اینکه انجام مقصود ہاجرین اصابتہ بدنیاروندی کہ از  
 ابتداء مکنون خاطرشان بود آنحضرت صلعم او را درینجا اعلام فرمود و باین صراحت کہ  
 انصار ہمراہی رسول خدا صلعم راضی شوند و اصحاب بدنیاروند یعنی آنہا را ہمراہی رسول خدا  
 نصیب نخواہد شد و از قولہ صلعم مخاطباً بالانصار حتی تلقوا اللہ و رسولہ فانی علی الحوض  
 کہ در حدیث صد گزشت خصیصیت فوزا انصار نزد سید ابراہیم رضی اللہ عنہ ظاہر شدہ  
 و دوران اشارت است کہ این اہل دنیا نخواہند رنید و حدیث حوض کہ درین معنی



نموده شده است پس آنحضرت فرمود خدا رحم کند موسی را بهر آنکه زیاده ازین طعن که  
این تا کس بن کرد متاوی کرده شده است موسی کلیم الله که است او زیاده مطعون  
میتواند و ظاهر اوجه طعنه این تا کس آن بود که رسول خدا صلوات الله علیه بر مسلمین را با سویه تقسیم  
میفرمود و او میخواسته که حسب حاجت و شان هر طبقه بها مقرر کرده قسمت فرماید  
لکن مقصدی این جبارت گردید چنانچه آنروز زمانه خود حسب مکنون خاطر خویش مرا  
صوابه مقرر کرد و علی قدر شان و مکان آنها و طائف و سهم غنائم عطا میفرمود و از نبی  
در دیگر روایت بتغیر عبارت در صحیح مسلم در کتاب الزکوة باب اعطاء المولود قلوبهم از  
سید ابی بن یحیی بنین مذکور است قال قال عمر بن الخطاب قسم رسول الله قسما

فقدت والله یا رسول الله لغيري ولأمرکان احق بهنم قال انهم خير و فی ان یسلونی  
بالفقر و یجملونی فقلت یا اهل که تمنی عمر گفت که رسول خدا مال اقیم میفرمود پس من گفتم  
که قسم بخدا غیر ایشان زیاده بخدا از آنها می باشد آنحضرت فرمود که ایشان مرا اختیار  
داوده اند یا بیکه در او کس زکوة کمی سازم یا بخل نمایم پس بخیال نه باشم انتهی حالا بدین  
طعنه زوان عمر بطعن و الخو لیسره خوانند می باید کرد که ما بدین این هر دو جواب آنحضرت  
بآن هر دو وجه فرق است و آنچه انصاری بر شراخ حره بازیر مختصمت نموده بر صدر  
حکم مرافقه بخیرت رسالت گفت یا رسول الله ان کاین ابن عتیک پس باین طعن  
و کلام عمر بن زوانه فرمایند که ما بدین چه لغارت است و آنچه از به جبرین و انصار  
در تائید و اسامه بن زید بر آنحضرت جماع طعنه بازند اما بجا اب هر یک از ایشان  
رسول خدا بکلام لین جواب داد و بویج تعزیر روانداشته وجه اش آنست که این تهم  
طاعنین قابل الرعایه و مستحق تالیف بود و قاضی بیاض و شراخ حره انصاری در

میں نے فرمایا یہ وائے تیرا کہ انہی معلوم لائے کہ انہی کان فی اقول الاسلام تیا لف الناس فہ یقع

بالتسبيح يصبر على اذى المنافقين ومن في قلبه مرض ويقول سيروا ولا تعسروا

ادبروا وانفروا ويقول للبيح شئ الناس ان محمد يقتل اصحابه اللهم ما افاد لمخلص محبة

... خدا مسلم ترک داشت تغزیر و اوان را الباعن بوجه اول اسلام مردمان را

ماہیہ سفر و ویرانہ کے متافقین سمیٹے نہ ہو میگفت کہ مرغان گوشتیہ کہ محمد

الحی: و یستلزم بر این است، و اگر گوی که قیاس در حق عمرامنا فقیر، مع الفرق

است چهره در آن روز و شب است با دشمنان و با ائمه گویم که شما و ات اتفاق حضرت

وہاں ایک اشارت سے نمایاں کہ حضرت صلعم سے ازہرگ ان

نافیہ روئے سبک پر آگے نہ بچھڑے حالانکہ آواز و شرافت و بصیرت و احسان و فروغ

پایان و سبب آنکه در این کتاب که در میان مردم و ملوک و اعیان است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ فِتْنَةُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرُ فَتَنِ

[illegible]

در بیان سیرت و اخلاق

۱۰۰

پدیده بعد از آن فان لطیفه و اولی که نه اجرا حیات خواهند شد و این همه بدای

و اما او کیمین بن یحیی بن محمد ابا ایوب که از اول ملین ماکن فییه در معیار

و در میان ایشان امری است و وبال بران در مرقه القلوب و حدیث

بسم الله الرحمن الرحيم

از وقت در آنجا نداشت که گفت ای رسول الله جسیت شهدی

شہادت کیا کہ انور الشورشیبی نقل عن الفریابی وابن جریر وابن مردودہ عن

ابی هريرة و تخفی مانند که فرار من الزحف از کیا راست معفونی شود مگر بر صدد انا  
 که باز بازگردد و شفاعت حضرت رسالت و این هر دو وجه عفو از مفورین و از  
 ختم المرسلین ثابت نشده است چنانچه در بخاری در باب رمی المحصنات ماثور است  
 اجنبوا سماع المولیقات فقد اُحی قال والتولی یوم الرحف فتدبر و مضی بالقی الشوا  
 بنانی ذکر فرار احد سابقا و درین مقام یک امر شگفت باقی میانند نخواهم که بیان چنین از ان  
 میرا گذاشته شو آن اوصاف عفو مفورین این غزوه حنین است بدلیل آیه ششم توبه  
 الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم یعنی پس او لغیر قبول توبه  
 بعد آن بر هر که خواهد و در تفسیر ابن عباس است قوله من بعد ذلک ای بعد القتل  
 و الهذیمه لهذا صحابه بیشتره بالجمعه اگر در جنگگاه مفورین تقلید ایشان نمودند و  
 برند آرم رسول و سپس آمدند مستحق این کرامت آیه تشریف شده اند پس این است  
 پراختلال برائے مستبدین بعبادت مستمره پراز خنزی و نکال باذیال معفوین خجسته  
 مال بصدیل سجوالی بختش ذوالجلال هرگز نمی رساند بچند وجوه طوال اما مختصر آنکه  
 اولاً قوله من یشاء بنا بر اصول مفید معنی عموم نیست تا هر کس و ناکس در آن شریک  
 باشد ثانیاً مشیت حضرت الهی گاهی کاواک و خلاف محل واقع نمی شود و چه وضع نمی  
 غیر محله قبیح عقلی است و هو خلق و محال منه و نه باید که مشرکین و البلیس بعین  
 که محرک فرارات بکرات و مرات صحابه گردیده و روان معفوین داخل شوند  
 آنچه منافی حکم قرآن و خلاف ایمان هر مسلمان است ثالثاً توبه و انابه هرگاه  
 مقبول است که باز گردد و حال آنکه شیخین راشدین کاملین بعد از فرار  
 حنین در جنگ وادی الرمل اعاده فرار فرمود پس حقیقت این تبولیت توبه



ظاهر آنست که معاشر انصار اصحاب پیکار چون یکبارگی پس پادشاه معاشرین و  
 طغایر مطلق العنان دیدند بی محابا هر که ایشان شدند درین کجنگی همه بیان  
 و ایشان مساوی الاقدام در سینه فرار مانند با حین رجعت بسوی حضرت رستا  
 که همه آمدند تقریق آنها ببارزت گردید که معاشر انصار جنگیدند کما مضی فی الخبر  
 و همان خدا نعم رسول طلبد شده بودند تا آنکه فتح بنام ایشان بیان آمد و کسی از  
 راویان آثار و علماء اخبار نام شیوخ بزبان قلم نیاورده که ایشان عرق ریزها بعد  
 فرار و رجعت در معرکه قتال نموده تیغ زنی باجا آوردند و این جانبازان همان بودند  
 که وقت تقسیم غنائم گفتند یعقرب الله رسول الله يعطى قريشا وتيركنا وسيوفنا  
 نقطه من دمائهم کما مضی و حافظ سیوطی در تفسیر فرشتور بشارت حافظ ابن ابی  
 حاتم آورده عن سميد بن جبیر قال فی يوم حنين امد الله رسول الله صلواته بمجئته  
 الا ان من امد الله بمسولين ويومئذ سمى الله تم الانصار ومومنين ثم انزل الله  
 سكينه على رسول الله وعلى المومنين پس ازین روایت ظاهر شده که در حین نینجنگ  
 از آیان پس قبیل انصار بودند و نزول سکنه الهی بر آنحضرت و خاصه بر انصار آمد  
 نزد مدبرین و از متن قرآن تأیید این بیان عیان است چنانچه سابقا مصرحا گذشت  
 که دو تعالیه را اسلام را بدو فرقه تعبیر نموده است یکی را مدبرین گفتند فی قوله ثم ولینهم  
 دین برین و این اما سوره شمس عادت گرفته قرار بودند و بگمراهم مومنین فرموده ایشان  
 انصار باشند کما عرفت آنفال پس دعوی سکنه بگویند ثانی از هموس منی باشد بلکه  
 ارباب سیر آورده اند که یوم احد هرگاه ناموران که بختی در سوره ای صلعم یعنی بن ابی  
 طالب فرمود که تو چرا از رفتی عرض کرد که لا کفر بعد الایمان کما فی معارج النبوة و غیره

پس واضح گشت که فرار عن الزحف کفر است پس سیکه چنین مغرورین که هر بار کافر شدند  
چگونه نازل میشد و علی سبیل تنزل فسق مغرورین هر وجه ثابت پس این کسان بچه  
حجت افضل الخلق گفته می شوند فضلا للخلافة الکبری لان منصب النبوة والامامة لا  
يليق بالفاسقين قاله صاحب تفسیر کبری پس قبولیت توبه از فرار بحق قانیا و تیغ  
زنان به عاشر الضار رسیدند آنرا که از فرار واپس آمده السلامه فی الوقوف پسندیدند و  
غایت مافی الباب کارستان از طلاق لسان بکشید و بگریختن برگزیدند پس مابین  
فرار و این قرار و تکرار تفاوتی نبود تا مستحق کرامت آیه انابت شدند و رتبه مابین  
این گریه شهادت و توبه الله من بعد ذلک علی من یشار و آیه شریفه و لقد کانوا  
عاهداً و الله من قبل لایؤتون الا بار و کان عهد الله مستوکا که درین قرار  
حین صادق آمده است معارضت جیم بحال تعیم واقع میشود و رفع تعارض  
نمی شود مگر همین جهت که قبولیت انابت مخصوص باهل غزایان تفهم صادر شده  
که من قبل قرار کرده بودند و آیه و کان عهد الله مستوکا محدود و همان بزرگواران  
است که بعد فرار از آنها کار نمی شود و فقط درین سال نهم حضرت زین  
صلعم در خواب دید که بنی امیه بر منبر اقدس مثل یوز بنگان مسلط اند و رواند و بنیر  
می آیند چنانچه در تفسیر کبری ذیل آیه و الشجرة الملعونة فی القرآن مذکور است عن  
ابن عباس قال الشجرة الملعونة بنو امیه یعنی الحکم بنی ابی العاص قال و رای رسول  
الله صلعم فی المنام ان ولد مروان یتداو لون منبره فقطص رؤیاه علی ابی بکر و عمر و  
قد خلا فی بیتة جهنم فلقوا سمع رسول الله صلعم الحکم بنخیر بر دیار رسول الله صلعم  
فاشته ذلک علیه و اهتم عمر فی اقتشار ستره ثم طهران الحکم کار بکشته منع الیهم فتراه رسول الله صلعم



صاحب لشکوة یعنی رسول خدا صلعم علی بن ابیطالب را روز طائف از طلبید پس سرگوشی  
فرمود مردمان گفتند هر آنکه از گوئی پیغمبر با پسرم او طواف کشیده پس آنحضرت را  
فرمود که من با تو سخن در تحلیله نگفتم ام دلاکن خدا با تو سخن را از فرمود است انتی حجه  
تردی حجاب اثبات نام طاعتی بر زبان نیاورده و بلفظ الناس بهم ساخته لهذا  
تفتیش ما بکار آمد که ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته قوله: قتال الناس ای  
المنافقون و عوام الصحابه یعنی گویند گمان این کلام نفاق را از نزد من منافق بودند  
یا عراض اعایه مگر این بهم بهم باند که از من منافق بودند و پراختفا اثناسم بر زبان آورده  
فرمود و انعموا از زمره اندی به هم عذر آن قمارج بود و با آنکه و شامل و با جمیع  
استواصل با ندر آنکه گفته شود که این تمییز است بیاس حیه بخلاف آن مستدرک میشود  
درین نام هر منافق قابل استیثی باشد لهذا توجه خاطر من بمنزله تحقیق رفت پس است  
چندین این ناحیه بنظر آید آنچه ملا علی قاری در زمره العاقلین گفته است: ایهم الکبیر الطبری  
از روی آورده قاتل لما کان یوم تنویر السماء تمام این حدیث را در تفسیر منتهی مرآت  
از روی آورده رسول الله ﷺ که یوم تنویر السماء است و ما انما استجید  
و لا کنتم انما تنجاه یعنی جذب است و فیکما یفرقون کف بر روی آورده و بعد از صلعم با دست او  
ساعت در از یوم با علی بن ابی طالب اقامت فرمود و بار از اسماء دست پس ابو جریج  
فرمود: ای پیغمبر ما حاجت تو طلب میکنیم از تو روزیوم پس آنحضرت فرمود که من را  
چیزی نیست که بخواهم از شما بپرسم و از شما بخواهم و از شما بخواهم و از شما بخواهم  
روایت فرمود که آنحضرت را در روزیوم پس آنحضرت فرمود که من را  
چیزی نیست که بخواهم از شما بپرسم و از شما بخواهم و از شما بخواهم و از شما بخواهم



و جمع بين الروایتین طبرانی که در کنز العمال است و این روایت که عمر فاروق طعن کرد  
 همین است که ابو بکر صدیق و هم فاروق هر دو بالاتفاق طعنه زدند و نباید گفت که کلام  
 ایشان نه برود، طعن بود بلکه بعنوان استفسار عرض کردند چه رمز این گفتار خجسته  
 قلبی سخن پیران این است که نباشد که در امر خلافت علی شورش با همی بود و از فرست  
 و فهم علی قاری که قائلش را متفق محقق گفته این تاویل علیل پیش رفت نمی باشد  
 از علامات منافقین است که بجرکات و سکنات حضرت رسالت سخن چینی می کردند  
 کما فی کتاب الملل والنحل للشهرستانی فقولہ لقد طالت منا جالک منذ الیوم  
 صریح سخن چینی است اگر این کلام بغرض استفسار بودی آنحضرت صلعم چنین لفظ  
 در رد آن نفرمودی ما انا نتیجتہ و لا کن الله استیجاب بلکه بحال خصوصیت اظهار سرو  
 وجه آن بوسه مبین داشتی یا بهین صفت میرنده نفاق دعوی افضلیت بر اے  
 ایشان است بر حق قدر و قاحت دارد و فاعبیر یا ای الالباب و در سال نهم  
 از حیرت غزوة تبوک پیش آملی حضرت صحابه نامدار مشاقت و در روانگی کردند  
 پس اوتعد میفرماید یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفر و انی سبیل الله  
 انا قلتم الی الارض اذینتہ بال حیوة الدنیا من الآخرة فامتناع الحیوة الدنیا فی  
 الآخرة الا للیل یعنی اهل ایمان شمار چه شده است هرگاه گفته می شود  
 بشما که در جها و بروید شما قتل بزمین مومنانید (گویا اگر انبار شده زمین را اگر رفته  
 اید) یا راضی شده اید بزندگانی اونی بقیال آخرت متاع زندگانی اونی در حقیقت نیست  
 مگر اندک و انتی ترتیبها و این آیه ثبت نفرت صحابه از امثال جبار و بانفسهم و رغبت آنها  
 بتساع دنیا است آنچه مکرر مصرحاً ذکر آمد و میفرماید اما یتاذن الذین لا یؤمنون



بالله واليه الاخرة وابتات قلوبهم ففهم في ديبهم يترو دون يعني خبرين  
 نيت که طلب ذن مينمايند آنکه ايمان بخدا و بقيامت نياورده اند و قلوبايشان  
 در صحت اسلام شک بيدارند پس آنها در شک مترومي مانند و اين آيه مفتح صحابه  
 بچند وجه است اولاً ايشان را لا يؤمنون گفته با آنکه در غزوة تبوک همراه رسول بودند  
 و اگر گفته شود که اين تذکره از حال کفار و مشرکين يا مولفه القلوب است پس همه بوسو  
 می نمايد چه در اعتقاد صحابه محدثين و علماء سیر مثل صاحب روضة الاحباب و معارج  
 النبوة<sup>۶۹۵</sup> هرگز کس و برويت متشاور هرگز و برويت صد هزار کس جميعت همراه کار  
 آنحضرت صلعم در اين غزوة بحسرت نقل کرده اند و ايشان عد و کفار و مشرکين تذکر  
 نياورده اند ثانياً استاذين را مريب خوانده انچه ذکرشان در آيه مکيه و ليقول الذين  
 في قلوبهم مرض والکافرون ماذا اراد الله بهذا مثلا واروشده است و  
 حال کشف ريب قلبی در قصه حديثي گذشت که اعاده فائده ندارد ثانياً قوله تع  
 فهم في ديبهم يترو دون دلالت مينمايد که ريب قلبی ايشان الی آلان کما کان  
 مانده است حالاً بشنوند که اين اصحاب ريب و ارباب استيذان کدام اند که اولم آنها  
 بدین صفات نداشتند ايمان و تحقق شک قلبی و بکراهت ولی ايشان راستوده است  
 امامهم الرازي در تفسير کبير بر صفحه ۳۷۶ جلد ۶ بکمال پرده داری تحت آيه ان  
 الذين ينادونک اولئک الذين يؤمنون بالله ورسوله الآية که در سوره النور است  
 آورده بانه قال الضحاک ومقاتل المراد من الخطاب ذلک لان استاذت في  
 غزوة تبوک في الرجوع الی اهلہ فاذن و قيل له انطلق فوالله ما انت بمنافوت  
 انتهي بقدر الحاجة ليه موضع پیوسته که حضرت فاروق بنص قرآن مصداق الذين

را یومنون الی قوله نعم فی دیبهم تیزدودن بودند اما تمییز علی علیهم السلام را از حیث  
 یحیی بر تین و بیانت ادنی اقتضای که بناحق کوشش از خدا و رسول نماندیشده بمصد  
 یجوز عن یومئذ و واقع جنگ تبوک را که ذکرش در سوره التوبة است فیل آیه و کما  
 انور که در این متن سنین مستأنین با حد و خندق قرار داشت بحایت سرسرو قات  
 نقل فرموده حال که اکابر مفسرین با بدست اتفاق دارند که آیات الذین یستأذنونک  
 الایة از جمله آیات است که آیام خندق ناقل شده است پتانچه در تفسیر بیابان تنقل  
 فی سبب النزول ماثور است قوله انما اللومنون که ماقبل این آیه است اخراج ابن  
 اسحاق و البیضا فی الدلائل عن عمرو لا و محمد بن کعب بن قریظ و غیرهما قالوا لما  
 اقبلت قریش عام الاحزاب الی قوله و جبار رسول الله الخیر فیه رب الخندق علی  
 المدینة و الباطل اجمال بن المذاق فیه تسلطون الی اهلهم بغير علم و رسوب الایة  
 و الاذن و جعل التوبل من المسلمین از آیه الثابتة میراث الحجة التي ایدها هذا  
 یدکر ذلک رسول الله فانزل الله فی اولئک المومنین انما الذین انزل الله  
 و ذی یولاه و اذا کانوا مع علی اصحابهم الی قوله و الله یکن فی علیه توفیق و یصلح  
 و رجیل حباب سلمان بالتواتر حاجت اذن رخصت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 می رفتند و منافقین بلا اذن و بدرا علم آنحضرت عجل فرستادند و آیات و در آیه  
 ان الملا ین یستأذنونک ما ین و ارد است در شان استوفی و غیره و سنتی در دست  
 است و همچنین در تفسیر مشهور از ابن اسحاق و ابن ابی در و بیضا و صاحب الدلائل مستعمل  
 است و بها بر کشف هم گفته اند در آیه فی سفر الحجة ایضا و کن قوما ینسئلون بقیة  
 اذن و فوس ثانی در آیه ان و روش مرفوع شود و مادر تفسیر فی مع ماثور است



در معارج النبوة بعد ذکر این قصه بر عتبه مذکور است که روایت است که هر چند گاه  
امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد اورا سوگند میداد که در آن زمان که آن سرور صلعم ذکر منافقان  
میگرد عمر را در آن میان ذکر میکرد و حذیفه میگفت بی بی انتہی و جواب انکاری حذیفه  
چونکه از قسم افشار راز است که در بعضی مردم نفی نفاق فرمود و حال بعضی دیگر بخت  
معین داشتن آن بعضی دیگر است لهذا این جواب از انواع کذب علی الصحابی است  
و مؤید این روایت درایت است که می آید پس این خلش تفتیش که رسول خدا صلعم  
ما را شناخت یا شناخت و نامم بحذیفه بر زبان آورد و یا تیاورد و تمام تر فضائل خارقہ و  
و محاسن بائقہ و مناقب شارقہ مثل سبقت ایمان و مهاجرت و بدایت و فضیلت  
و بشارت جنت و شہادت حسن عاقبت و استحقاق منصب که گفته اند که رسول خدا  
فرمود و کان بعدی نبی کان عُمَرُ بن الخطاب یکسر گرد باد و خرطوقا و گرد  
اند چنانکه قول و یو در باب خلافت عتیقی و کانت بیعة ابی بکر فلتتہ و قی اللہ  
من شئہا اصل اصول جماع سقیفہ را تباہ نمود و قول و یو و لولادہ کنی احکم  
در این شتم جعلت ہذا الامر الیہ لو لقتتہ بد سالم مولی الی حدیث  
و ابو عبیدہ بن الجراح کافی الاستیعاب و تاریخ الخلفاء و غیرہا استدلال ماچنین  
اگر بوم سقیفہ گفتند الایمۃ من قریش خاک سیاہ کرد چہ سالم مرو عجبی بودند از  
قریش کافی الاستیعاب و مدارج النبوة و غیرہا پس تناسخ عظیمہ خلافت بمرد  
عجبی مظهر است کہ عمر حدیث الایمۃ من قریش را صحیح منیدانست بلکه بضرورت  
بیا بیاد داشت از ان ما را احتجاج کرده بودند حال تفتیش او بنظر نفاق و در  
باید شہیدانہم محمد الغزالی در جلد چہارم احیاء العلوم آورده کان عُمَرُ

ییا لمع فی اهتیش قلبه حتی کان لیسل حن یقره هل یعرف به من آثار النفا  
شیئا فافهم یعنی عمر در تعیش حال قلب خود مبالغه میفرمود حتی که اندیشه می پرسید که  
ایا یافته می شود چیزی از آثار نفاق و در ساله قدسی شیخ احمد خراسانی است که چون عمر  
موسی می باید که در اول روز آواز می صافحه الرب بعمر می شنود و شب بدر خانه حلیقه  
می آید و هل ذکر فی رسول الله صلعم مع المنافقین میگوید فاحفظ لقله صاحب  
معارج النبوة یعنی روز اول با خدا مصافحه میفرمود و در وقت شب بدر و از  
حدیقه آمده می پرسید که آیا ذکر رسول الله با ذکر منافقین فرموده است و در همین  
سال نهم عبداللہ بن ابی بن سلول کہ ہمدی و رضوانی بود کہا ذکر تہ فوت شدہ سونہ  
صلعم بتاز جنازہ اش قیام فرمود عمر مانع آمد الہ القصد کہ القلتہ فی مطر و دات اجتہاد  
و در ہمین سال نهم مابین شیخین راشدین کا ملین دستا میر بنو تہیم بحضور حضرت مقدس  
نبوی صلعم نزاع افتاد ابو بکر صدیق میخواست کہ قتلح اسیر کردہ شود و عمر فاروق  
تہنی بود کہ اقرع بن حابس بر امارت قوم مقرر باشد فقال ابو بکر بعمر ما اردت  
الاخلاقی و تا دیا فزلت یا ایہا الذین امنوا لا تقلوا این یدی اللہ و رسولہ  
قلہ صاحب جامع الاصول عن الترمذی والنسائی و غیر ہم و در صحیح بخاری در  
تفسیر سورہ الحجرات بدین لفظ است فقال ابو بکر بعمر ما اردت الاخلاقی قال ما  
اردت خلافتک فادفعت اصواتہما فی ذلک فانزل اللہ تع یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا  
اصواتکم فوق صوت النبی الایہ و تمام آیه چنین است ولا تجہروا بالقول کجہر بعضکم  
لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون پس واضح شد کہ تمام این آیه در  
شیخین نازل گشتہ و بالیشان خبر داده کہ شرائف محامد و فضائل و محاسن و آثار و

مقابل رفع اصوات بمقصود تغییر جریط شدنی هستند تا این تئیه نگیرد بر آن جریط اعمال  
در مستقبل الزمان در قصه قرطاس نافذ گردد و در همین سال نهم در زمان تهمین جیش  
المسرة عبداللہ ذوالجوادین که از اصحاب صفه بود قرآن بالجهر میخواند عمر مانع آمد اما بحکم  
حضرت رسالت پیش زفت کما مضی فی مطرودات اجتهادات پس چگونه میگویی که سید  
صلعم عفا فرموده بود اللہ اعلم بالصواب ایما همین اعزاز اسلام است  
آن قرآن خوان را منع آمدن اما که این افتعال خبر و عامنا فی آیه وما کنث متخذ المضلین  
عقد است باشد و همین سال نهم نموده صلعم مسیح وادی الرمل بعد غزوه تبوک  
حکم داد و ابوبکر صدیق را امتحان با مارة جیش عفر فرمود صاحب جیش بملاحظه صاحب  
افکنی طرف مقابل نشسته تکان میدید رجعت فرمود پس رسول خدا صلعم عمر فاروق را  
نوازش کرد اسلام عطا کرد آنهم از سیرت صدیق عتیق تجاوز نمود و منی نیل مقصود و رو  
بہر بیت آورد تا آنکه عمرو بن العاص آنرا فتح فرمود و کما نقلها اصحاب السیر علی الآثار  
والانہا مثل محدث المعارج و صاحب الدایرج و الواقدی و الطبری و فطاہر و جہام و سوری  
شیخین درین مسریہ وادی الرمل باز حضرت بنوی مستنبط می شود که فرارات سابقہ بحکم  
الماضی لایذکر قابل تاویل عند المستقلین می شد کہ حضرات منہزمین تا زمان حنین  
مردوب با داب شریعت نشدہ بودند پس بعد از آن در سال نهم بسریہ مذکورہ می  
بعد دیگر ایا مامور فرمود تا حقیقہ حال قلوب ایشان و عقیدت و صلابت دین آنها بر  
ہمکنان حالی شود کہ این کسان الی آلان کما کان فاسق و منافق و ظالم بودہ اند  
کہ گاہی از تولی یوم زحف اجتناب نمی کردند آنچه در حدیث وارد شدہ کہ فرمود اجتنابوا  
البيع الموبقات یہ آنکہ گفت التولی یوم الزحف کما فی البخاری چونکہ قرار از جهاد





خداوند تم وعدہ جنت بجا دین مشروط بالقسم و اموالہم جابجا میفرماید و عجیب  
 است کہ این دلالت جنت کہ سند دلالی ندارند بحایت اصحاب خلافت باختیار خود  
 جنت راتے تخاصاً بنہزمین میدہند کہ و رحق آنها القلبیتم علی اعقابکم آمدہ است  
 و علی است کہ نابذ از قرآن و سنت نبی رحمت موی باشند چون دیدند کہ آثار افضلیت حضرت  
 ثلاثہ ناپید او کثرت جہل ایشان از احکام دینہ و فقہ ان آداب عبادت از ایشان ہوتا  
 است کہ کتب ادعیہ از انہا ہم ندانند کملت خلقت ماہمین ست لہذا خلفا کس خلافت عامی  
 و فتوحات ملکی عمدہ عبادت میں پندارند چنانچہ ماہم محمد غزالی در احیاء العلوم گفتہ  
 فالامارۃ و الخلفاء من اعظم العبادات و محدث الہیتی و در صواعق محرقة و رحق  
 امیر معاویہ فرمودہ و لقد استعمل معاویہ عمر و عثمان کفلاً فاذلک شرفا لبعنی شرف  
 عامل بودن معاویہ از عمر و عثمان اورا کافی است یعنی بہین عاملی بجنبت اعلیٰ خواہد  
 رسانید و خود خلافت مآب عمر خطاب فتوحات را فتوح دنیا میدید کما اخرج  
 احمد فی مسند لا من الدولی اند و خل علی عمر فلو سئل عمر الی سقراطی بد من  
 قتلہ من العراف فکان فیہ خاتمہ فاخذ لا بعض بنی فادخل فی فیہ فامتد عد  
 عمر مند شم بکی عمر فقال له من عندہ لم یکی وقد فتح اللہ لک و اظہرک  
 علی علو و و اقترعینک فقال عمر انا سمعت رسول اللہ یقول لا فتح الدنیا علی  
 احد الا اتی اللہ عزوجل بینہم العداۃ و البغضاء الحدیث یعنی عمر بر فتح ملک  
 عراق متاثر شدہ بگریست ہم نشینان وجہ اش پر سیدند کہ چرا گریہ میکنی حالانکہ  
 او تعزیر اے تو فتح داوہ و بر دشمن تو ترا ظاہر و غالب ساختہ چشم ترا خشک کردہ  
 است عمر گفت کہ شنیدم رسول خدا صلعم را کہ میفرمود کہ دنیا بر کس مفتوح نمی باشد

اگر آنکه او تمام شان در میان ایشان بتصرف عدولت القاع فرماید انتهی و محافظت سیوطی در  
 تاریخ الخلفاء در ترجمه یزید بن عبد الملک مروانی آورده اما ولی یزید قال سیدوا  
 بفسیرة عمر بن عبد العزیز فانی بایعین شیخ افشمد والہ ماضی الخلفاء حسب  
 مذاہب یعنی شیوخ حدیث شہادت دادند کہ از خلفاء حسب برآنها مذاہب نخواہد شد  
 پس این معشکان شریفی نہ خلافت و مستغنیان از قرآن و سنت برہن ماخذ فضیلت  
 و معدن مدائح و فضیلت سریر آرائی خلافت و تسلط و قہر مملکت را اعظم عبادت  
 میدانند حالانکہ خلافت یزید مروانی و حکمرانی بر منوال قیصری و کیانی بود و اتباع  
 ایشان شے خیر اند کہ او سجانہ و تم فکر در آید قالوا فی یکون لہ الملک علینا قال انما  
 اصطفاہ علیکم و نہادہ بسطتی العلم والجسم اصحاب مملکت را ناپسندیدہ و برگزیدہ  
 من عند اللہ را بسطی علم و شجاعت بوجہ اطلاق موجب استحقاق لایق و افضلیت فائق  
 گردانیدہ است و اما ہم فخر الرازی در تفسیر کبیر تحت آید و قالوا لولا نزل ہذا القرآن  
 علی رجل من القریین عظیم در معنی عظیم گفته قالوا منصب سالہ اللہ منصب شریف  
 فلا یلیق الا برجل شریف دہی ان الرجل الشریف هو الذی یکون کثیر المال والجاه  
 و محمد لیس كذلك ثم البطلان لہ تم ہذا الشبہۃ الذہ و ظاہر است کہ قہر و تسلط موجب کثرت  
 مال و خلافت مرجع خزان و اموال موباشد فاین الشرافۃ لہا تلو الرسل و محمد خلی  
 خود و راحیاء العلوم از ابو ذر غفاری آورده کہ گفت سمعت رسول اللہ یقول ان  
 الرجل ذا ولی ولایۃ بتاعہ اللہ یعنی آنحضرت فرمود کہ ہر آنکہ کیسہ والی ولایت  
 و ریاست و حکومت شد و تمام از ولعیدے شود پس واضح و لایح شد کہ مجوسنا  
 متحدہ درین بخارنی خورد تا ہنگامیکہ اعمال صالحہ بوسے منظم نہ باشند آہ ہمد

اشارت فرموده است و لقد کتبتنا فی الزبور من بعد الذی کہانت الارض کثیرا  
 من عباد الصالحین و تاویل آن یہ در کشف الخلاقه و معارج العرفان فی علوم  
 القرآن مصرحاً ذکر کرده ایم و ہر میت از زحف کہ کثیر و است مثانی صالحیت و معارف  
 ہر فضیلت است کہما تعرف و در خبر خیر البشر وارد شدہ اجتنبوا السبع المویقات قالوا  
 یا رسول اللہ ما هنّ قال لشرک باللہ و قتل النفس الی حمم اللہ الا بالحق  
 و السحر و اکل الربوا و اکل مال الیمیم و التولی عن الزحف و قتل المحسنات الفافلات  
 المومنات مدواہ النخاس و السلم و ابوداؤد و النسائی با سندہم و در بیان سال  
 نهم حادثہ مغز ولی ابو بکر صدیق از تبلیغ بعض سورۃ البراکہ طرف مشرکین مکہ بیان  
 آمد چونکہ این ساختہ بس عظیم واقع شدہ و معرکہ آرائی علماء اسلام گردیدہ لہذا البیضا  
 مانند شبیدہ اخبار و اقوال ایشان نقل سے سازم و کتاب سند ماہم احمد سند  
 الی ابی بکر ماثور است کہ زید بن قحیح عن ابی بکر نقلی کرد کہ گفت ان ابنی صلعم  
 ہشتمیدارۃ لادل مکہ لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبيت عمریان  
 و لا ینزل الجنة الا نفس مسلمۃ الی قولہ فساربعاً ثابث مقال صلعم لعلی الحنفی  
 و ابی بکر و یغیر انت ففعل قال فلما تم علی البقی صلعم ابو بکر یقول یا رسول اللہ  
 حل شئی فی شئی قال ما حدث فیک الا خیر و لا کن اُمرئ ان لا یبذلک انا و  
 رحمتی یعنی رسہ لہم صلعم و ابو بکر را ابو بکر ہر ہرۃ برائے اہل مکہ بمعوض فرمودہ است  
 و تا آنکہ پیوستہ است از آنکہ در خبر ہند خوفاً سازد و در ہند را داخل نشدہ و بکار  
 امر و مسلم ہر ابو بکر باہر راند و ہند تا سہ سال باز نہ سوختہ و صلعم یعنی ہند  
 ابو بکر را و ہند را تا سہ سال باز نہ سوختہ و صلعم یعنی ہند

بجای آورد و هرگاه ابو بکر بخدمت پیغمبر حاضر آمد بگریست و گفت یا رسول الله چنیسه  
 و رحق من حادث شده است فرمود که چیزی و حادث نشده مگر امر خیر و رحق تو و الاکن  
 حکم کرده شده ام باینکه آیات بر ابراهه را کسے تبلیغ نمی سازد مگر من یا مروی که قسوس تر  
 از من بود انتی و ظاهر اعمنی مأخذ فیک الاخیرة انت که خیریت هر کس چونکه  
 و صدق و راستی و حق نمائی می باشد و تخلیط حق بی باطل برائے او شر است پس  
 خیریت ای بکر در همین بود که ان ابابکر لیس من رسول الله چه لفظ منزل همین قدر  
 ثابت شده که لا یبلغ الا انت و اجل من اجل بیتیک چونکه ابو بکر نفس پیغمبر  
 یا از اهل بیت پیغمبر نبود و پس آوردنش برائے او خیریت مانده و اگر بمنصب تبلیغ رفتی  
 البته مردمان مشتبه شدند که ابو بکر از ان پیغمبر است و این امر غیر واقع خلاف حق  
 نمائی گردیده بشان و شر و خلط باطل می شود و موید این معنی احادیث دیگر اند که  
 در صحاح اهل سنت ماثور اند چنانچه در جمع بین الصحاح السنه محدث زرین العبدی در  
 تفسیر سورة البراءة حدیث سنن ابوداؤد و الترمذی از ابن عباس ماثور است قال  
 بعث رسول الله ابابکر و امره ان ینادی فی المواسم ببراءة ثمود و قحلیان  
 فبنا ابو بکر فی بعض الطریق فقام ابو بکر و سمع رغانة رسول الله فزاعا یظن انه  
 حدث امر فذفع الیه علی کتابا من رسول الله صلعم ان علیا ینادی بهو کلام  
 الکلمات فانه لا ینبغی ان ینبغی عنی الا رجل من اهل بیتی ملخص ترجمه اینکه لایق نیست  
 که برساند از طرف پیغمبر مگر مروی از اهل بیت او و موید و پس آوردن ابو بکر از  
 اشناک طریق که در خبر صدر گذشت حدیث دیگر است که امام احمد از انس بن مالک  
 نقل فرموده که گفت ان رسول الله صلعم بعث ببراءة مع ابی بکر الی اهل مکة

فلما بلغ ذی الحلیقة بعث البید علی بن ابیطالب قال ردة الی لایذ هب بها الی  
وجیل من اهل بیت یعنی رسول اللہ صلعم آیات ہر آئہ را طرف اہل مکہ معہ الی بکر  
قریباً دہرگاہ مقام ذوالحلیقہ رسید آنحضرت علی را طرف ابو بکر روانہ فرمود و ارشاد نمود  
کہ ابو بکر را واپس کن آیات ہر آئہ احدی نمیرساند مگر مروی از اہل بیت من  
انہتی و در سند علی بن ابی طالب از حبش عن علی آورده قال لما نزلت عشر آیات  
من برارۃ علی النبی صلعم دعا النبی ایا بکر فبعثہ بما لیکرہا علی اهل مکہ ثم دعا  
النبی صلعم فقال لی ادک ایا بکر فحیث ما لحقت فخذ الکتاب منہ فاذهب بد  
الی اهل مکہ فاقرأہم فلحقہ بالحقیقۃ فاخذت الکتاب منہ ورجع الی النبی صلعم  
فقال یا رسول اللہ نزل فی شیئی قال لا ولا کن جبرئیل جاء فی فقال لا یودی عنک  
الا انت او رجل منک و ہمینین از ابو سعید الخدری و در سند وی نقل فرمودہ است  
حتی کہ این حدیث را جماعت مفسرین و مؤرخین مثل طبری و بلذری و واقدی و  
شعبی و سدی و ثعلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سماعی و ابن بطہ و محمد بن اسحاق  
و ابویعلیٰ موصلی و اعمش و سماک بن حرب از عروہ بن زبیر و ابو ہریرہ و انس و  
ابورافع و زید لقہ و ابن عمر و بن عباس نقل کردہ اند کہ ابو بکر برائے قرأت تسع آیات  
سورہ برائۃ از آنحضرت صلعم براہل مکہ مامور شدہ بود فنزل جبرئیل قال اند  
لا یودیما الا انت او رجل منک فقال رسول اللہ لعلی ادک ناقتی الغضبا و الحق  
ایا بکر وخذ برائۃ من بیدہ تا آنکہ حضرت بنوی بجواب شکایت آوردن ابو بکر فرمود  
الایمن صبط الی عن اللہ تع اند لا یودی عنک الا انت او رجل منک و علی منی  
ولا یودی عنی الا علی انہتی فاحفظ لعلہ صاحب غایۃ الرام اما و فور شیوخ پرستی



اما ہم البخاری از معزولی ابو بکر را ضعیف نشدہ این قصہ بشت ابی بکر آیات بطریق عامہ  
لا یبغی ان یتبع عنی الا رجل من اهل بیتی از تفسیر سورۃ البراءۃ از صفحہ خاطر بودہ و  
یکم از نوع عقیدت موندہ ست چہ کنون غلبی بخاری حق پوشی در دنیا و آخرت  
فضائل اہل بیت و من معہم را اگرچہ کاشش فی رابعۃ النہار باشد و گذشت میکر  
دیگر و خل علی الصحابی را اگرچہ طشت از بام افتادہ بودتی آوردند کہ از سیرت او در تنقید  
الانخبار متذکر شدہ ام فمن شار علیہ الرجوع و کنون بخاری را علامہ ذوالنبین  
و اندکے صاحب شرح جامع الاصول و ابہاماً اما ہم نوادی افشار فرمودہ اند کہ  
عبارات ایشان اختصار می نماید ذوالنبین ابن وجیہ در کتاب خود شرح اسما  
النبی صلعم تحت حدیث یا بريدہ اتبعض علیا فقال نعم قال لا تبغض فان لدنی  
الخمیس اکثر من ذلك الخ میفرماید کہ زور و البخاری ناقصاً متبرکاً کما تری علامہ فی  
ایراد الاحادیث من هذا القبیل و ما ذاک الا لسؤدات عن التکب عن هذا السبیل  
و آورده الامام احمد بن حنبل کاملاً محققاً و الی طریق الصحة موقفاً و در تیسیر  
الوصول شرح جامع الاصول در ترجمہ ما ریا سر آورده ان رسول الله صلعم  
یقول یخرج عمار یقوله النفس الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعوہ الی النار اخرجہ  
البخاری وقال و غم ید کہ یقوله النفس الباغیة و اخرجہ ابو بکر البرقانی و الہ سمی  
و نیز آورده قال صلعم کن من الرجال کثیر و لم یکیل من النساء الامیرم  
انبیہ عمران و آسیہ امراة فرعون و خدیجہ بنت خویلد و فاطمہ بنت محمد  
و فضل عائشہ علی النار کفضل الترید علی سائر الطعام و ما زادہ در مین و  
اخرجہ البخاری بدون ذکر خدیجہ و فاطمہ و الله اعلم انہی و لو اوی و شرح



مؤذنین مقرر شده بیکه رقت و اذان و زمزمه کنند که بعد از سال شش کی حج کنند  
نه بر نه طواف خانه کعبه نماید و رسول خدا صلعم علی ما با اذان سوره بقره فرستاد که یوم شهر  
انهم معیت مؤذنین مذکورین قرائت سوره بر آنکه فرمود هر یک بعد از خود مشغول بود معزولی  
ابو بکر میان نیامد چه ابو بکر مأمور با اذان را انجام داده بود و بقرآن سوره بر آنکه تا شب  
معزولی بود و بهر نوع ما را بعد از اشارت بسیرت شنیعه بخاری و بسنت سینه ابو هریره  
دوسی در قدح روایتش چنین قدر کافی است که حدیث جماعت صحابه و علی مرتضی  
که در معزولی و رتبه فقیران با ابو بکر صدیق است علماء فضلا از خبر کثر الاخبار  
"سی نزول تثنیه" را با پادشاه اقامه داعیه و اقوی است و روایت ابو هریره  
من جملة بخاری بمنزله شرف اجماع صحابه و جماعه مؤمنین است و پس بدریافت آمد که تبلیغ  
احکام رسالت منصبی است که غیر اهل نبی اگر دعوی کند از جانب حضرت نبوی  
معزول است و این خاص منصب از حضرت الهی برای اهل بیت نبوی مخصوص  
شده است چه هرگاه امر جزئی از احکام شرعی از ابو بکر و پس گرفته شد که خبر  
خبر او را یودی عنک الا انت او هر جل منک پس غیر جل از اهل بیت نبی چگونه  
حامل جمیع احکام شرعی می شود تا خلیفه نبی گردد و درین مبحث فضل بن روز  
بهان صاحب الباطل الباطل بحديث بخاری اعتماد بر آن کرده و قابل اعتبار بشمرده  
در جواب معزولی صدیق خود چنین جواب میفرماید فلما خرج ابو بکر الى الحج بداء  
لرسول الله صلعم فی امر تبلیغ سوره البقره لا تعادنا شتملة علی بنی العبر  
وارجاعها الى اربعة اشهر وان العرب کافوا لا یعتبرون بنی المعز و عنده  
الامین صدیق المعز و من قومه و ابو بکر بنی بنی قریظ

ان لا یعتبر العرب بنذ العمل وعقد من ابی بکر لانه لم یکن من بنی هاشم  
فیحدث علیاً لقراءة سورة البرائة وذلک عمود المشرکین والیو بکر علی امر من املوا  
الحج والنذر فی الناس بان لا یطوف بالبيت عریاناً ولا یحج بعد الغام مشرک  
یعنی هرگاه ابو بکر بغرض ادا کوی حجه مقصد فرمود رسول خدا صلعم را در امر تبلیغ سوره برائت  
بخطا گرفتند بسبب آنکه سوره برائت مثل بر تقض عهد است و رجوع کردنش بدست  
چهار ماه است و عرب شکست و بست عهد در اعتبار نمایند مگر از صاحب عهد یک  
از قوم است باشد و ابو بکر از بنی تیم بود پس رسول خدا صلعم خائف گردید که عرب طرد  
عهد و عقد عهد را از ابو بکر اعتبار نخواهند نمود و بوجه آنکه ابو بکر از بنی هاشم نبود پس  
آنحضرت صلعم علی مرتضی را مامور بقراءة سوره برائت و بطرد عهد مشرکین فرمود و ابو بکر  
صدیق بر امارت حج و بزیدار لا یطوف بالبيت الخ لیه انتهی و این اقاده فضل که در آن  
ایهام سببوت شدن ابو بکر بقراءة آیات برائت بکار برده و بخطوات امامهم بخاری قدم  
نهاده بمقاصد اخری و بقوائد اخری بمصداق الحق لعلو ولا یعلی معترف گردیده  
است اقول انزلین اقاده تصدیق حدیث قدسی کایودی عنک لانت اوجل  
منک و توفیق حدیث نبوی بقوله علی منی و لایودی عنی الا علی کما مضی لفا  
و اعتراف بمفادله فتح کان علی بنیة من ربه و تیلوه شاهد منه بشان مرتضی  
علی ظاهر شده ادی به چه خوش گفته پیشوا کوی چو مصطفی باشد به رهنمائے  
چوم تظلی باشد هر که معزول از برادره شد به پیش رو کردنش خطا باشد یعنی نبی  
و امام برگزیده و باینده شخص معزول از تبلیغ احکام دین و قوم آنکه ابو بکر  
نهجی از ان پیغمبر نبود لهذا اخبار مختصره الآثار که رسول خدا گفت ابو بکر منی و انا منه

والبو بکر اخي في الدنيا والاخرة وهو له الخلفاء بعدى ولما ودياى من اجل  
الارض بابو بکر و عمر افتراآت على النبى صلعم است و عهد و نيز جل نمودن بکر  
له الوزير است و عزل شدن منافی وزارت گردیده است و طرفه شکوفه مقررات  
حدیث و ارقطنی و خطیب ابن عساکر است که علی مرتضی فرمود قال لی رسول  
الله سألت الله ان یقتد مک ثلاثا فابی علی الا تقدیم ابی بکر یعنی فرمود که من  
انقض امتدعا کردم که علی را بر شیوخ ثلاثه مقدم فرمایم و تقدیم انکار کرد و بدعا من مگر  
مقدم کردن ابو بکر را چه تقدیم ابو بکر من عند الله اگر در امر دین فرض کرده شود  
معارض آیه و سیلوه شاهد منه و منافی حدیث علی حنی و انا منه و مخالف حدیث  
قدسی مذکور لایودی عنک الا انت او مهل متک می باشد و هو خلف چه ابو بکر  
از قبیلہ پیغمبر نبوده است و همین استدلال فضل از مغزولی او را محفوظ داشته و اگر  
تقدیم وی در امر دنیا باشد پس آن در نیتقام غیر متنازع است چه دیو حضرت سلیمان  
نیز بر آنحضرت مقدم گردیده بود کافی الدلائل الشوری و این تقدیم از جمله نظام تکوینی است  
که او تمام کافر را بر یومین و فاسق را بر مسلم ممکن میفرماید سوهم مهمل مقاد آیات  
سوره براءت و مفاد لایطوف بالبيت عم یا ناولیج بعدا لعالم مشوک نتیجه نقض عهد  
است هیچ تفاوتی مابینهما نیست پس چیزی از کلام ندارد اولن و چیزی از ان ندارد  
معنی ندارد مگر آنکه ندارد بلفظ لایطوف و لایحج چونکه مشوک بر نقض عهد بود و رسول خدا  
هم بابو بکر نداده غیر بنی هاشم بود الا کن اولیا کو و حضرت وی را بدین منصب نامناسب  
بحال وی و انطرف خود رسانیدند چهارم آنکه اگر از رجعت ابو بکر بوجه عزل از عهد  
قرائت براءت عزل نظر سازیم و امیر المؤمنین بودنش قبول داریم تا هم اما تنش موجب نیش

نوشودیم هم ماموری اولقرآن سوره مذکوره عمده دلیل بر رزیت اوست و بیا  
 هر دو وجه آنکه رسول خدا صلعم و غرضه بنی قضیه محمد بن مسلمه را برائے اعلام نقض عهد  
 یهود طرف ایشان فرستاده بود که در واقع حال آنکه ابن مسلمه از قریش هم نبود  
 چه جائیکه از بنی هاشم بود و پس هم ماموری ابو بکر را اعلام نقض عهد و همی خیر نایبیت  
 وے از مهمات احکام شریعت و انقیاد و لفظ امارتش بنیز بی معنی است چه قرع  
 سمع نشد که صدیق هم این خدمت در مجامع حاجه ادا ده اسند و اگر امارت حاج  
 برائے ابو بکر موجب کمال عزت و افتخار یافته اند پس رسولی ابرسا انگذشته که سنه  
 بود عتاب بن اسید را که از طنقار و مسلمی الفتح بوده و الی مکه مقرر داشته و بهمان امیر  
 الحاج در آن سال شخص شده امتیازے بین اکابر صحابه حاصل نموده است که  
 رواه الطبری بانه قال حج الناس تلك السنة على ما كانت العرب تخرج عليه و  
 حج تلك السنة بالمسلمين عتاب بن اسيد و هي سنة ثمانية يعني در آن سال  
 امروان حج ادا کردند بر طریقه عرب حجه ادا میکردند یعنی بطریق جاهلیت عتاب بن  
 اسید امیر الحاج در آن سال با مسلمین حجه بجا آورد و آن سال هشتم بود و در استیفا  
 و ترجمه عتاب مذکور است اسلم یوم فتح مکه و استعمله النبي علی مکه عام الفتح  
 فاقام للناس الحج تلك السنة و هي سنة ثمان و حج المشركون علی ما كانوا علیه و  
 علی نموذجك اقام ابو بکر للناس الحج سنة تسع انتی بقدر الحاجه یعنی عتاب یوم  
 فتح اسلام آورد و رسول خدا صلعم او را عامل مکه مقرر داشت پس در آن سال که سنه  
 هشتم از هجرت بود مردمان را حج قائم ساخت یعنی امیر الحاج شده حج ادا کردند و آن  
 مردمان ادا کنایند و مشرکون حسب طریقه خود حج ادا کردند و مثل آن ابو بکر را



ہم امیر الحاج گزیدہ حجہ ادا نمود انتہی از تقاریر این تہذیر گیریز و گرازیہر دو امر کمر  
الحاج و قیامت مناسک بطریق جاہلیت فہمیدہ شود تا ہم فحوائے حال ہر دو چیز کو  
بوجہ آنکہ ہر دو فقہ فی الدین بنیاداشتند و عات حادث گرفتہ طریقہ جاہلیت بودند  
و قبل ازین حجہ ہمراہ آنحضرت صلعم ادا نمودہ خالی از تعلم دینی مانند غلام حالہ حسب  
آداب جاہلیت حجہ بجا آوردند چہ اکثر اصحاب رسالت تا حجۃ الوداع از آداب مناسک  
محض جاہل و بطریقہ ایام جاہلیت را غیب چنان منہک بودند کہ ہر احکام حجہ شریعہ  
لمعنہ ہائے کردند کما یاتی بیانہ پس اگر ابو بکر صدیق امیر الحاج بودند رفتہ باشند و بقولہ  
و علی نحو ذلک اقام ابو بکر للناس اقامت مناسک بطریقہ عتاب تازہ مسلم و تازہ  
عہد با جاہلیتہ فرمود فلا جرم کہ مناسک موافق باہلیت ادا کردند و کتاہندہ ایچہ  
شرعاً مقبول بنی شود پس ازین امارت کہ رسم جاہلیت از ویراید چہ بند و چہ می کشا  
و ہم درین سال نہم در باب امہات المومنین نازل شد و لہذا سر التبتی الی البعض <sup>۱۹</sup> و  
حدیثہا فلما نبات ہذا الطبرہ اند علیہ عرفہ غمہ و اندر من بعض الی قولہ ان  
توبوا الی اللہ فقد صنعت قلوبکمجاوان تطاہر علیہ فان اللہ ہو مولہ و جبریل و  
صالح المومنین مفسرین آوردہ اند کہ افشاہ از کنندگان پیغمبر خدا عا کثہ و حصہ  
بودند پس در شان آنہا آمدہ فقد صنعت قلوبکم یعنی قلوب شما ہر دو منحرف و کج از  
حق شدہ اند اگر توبہ بکنید بہتر است اما وارد شدہ کہ توبہ کردند و صالح المومنین  
در شان امیر المومنین است نہ برائے شیخین چہ صیغہ مفرد برائے جمع مستقل است  
تعلیقا نہ برائے تثنیہ مے آید و کچہ قلب عا کثہ از واقعہ جنگ جمل ظاہر است کہ حکم  
قد افترقوا قرن فی بیوتکم برائے امہات المومنین آمد و او باک نا کرد و برائے بیکری

بیرون آمد **س** میر جنگجو با حیدر آمد که جنگش جنگ با پیغمبر آمد پدر بوبکر ترسید  
 جهان بود ننگ کن دخترش جنگی برآمد و در سال **د** هم از هجرت که سوره  
 برأت از قبل نازل شد و در آن آیه تهدیدی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیکبارکم  
 و اخوانکم اولیاء ان استجوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمین  
 وارود شده است یعنی ای مومنان با پدران خود و برادران خود و ارباب دوست اخوان  
 اگر ایشان کفر را بر ایمان دوست دارند و هر کس که با ایشان محبت دارد از شما پس  
 آن شخص محال است در تفسیر کبر <sup>۴۸</sup> ذکر است آن جماعت من المومنین قالوا یا رسول  
 الله کیف یکن البرائة منهم بالکلیة وان هذا البرائة توجب لقطاعنا عن آبائنا  
 و اخواننا و عشیرتنا و ذهاب تجارتنا و هلاک اموالنا و خواب دیارنا الخ یعنی  
 جماعت مومنین گفتند که یا رسول الله چگونه ممکن است برأت از آباء و اخوان  
 کلیه و این برأت موجب لقطاع ما از آباء و برادران و اقارب ما و موجب زوال  
 تجارت ما و هلاک اموال ما و خرابی دیار ما است انتهی و هر چند صاحب تفسیر سراج  
 النبیر آورده که این آیه در شان عباس و طلحه و اخو بنی عبد الدار آمده که از هجرت کسبت  
 می نمودند و گفته که در حق نه تمام جبرین وارود شده که مرند شده ملحق باهل مکه گردیدند  
 و بکذا فی الکشاف مگر آنکه این اماله است که از سر رؤس بردوش میگردان می  
 اندازند و اگر باعتبار شان تعدل مسلم داریم تا هم الطریق بحال رؤس میشود آنچه  
 بین الصحابه متداول بوده چنانچه حافظ سیوطی در اتقان فی علوم القرآن <sup>۳۲</sup> میفرماید  
 قد نزلت آیات فی اسباب و اتفقوا علی تعدلها الی غیر اسبابها الی قوله و من  
 الادله علی اعتبار عموم النقطه استیجاب الصحابه و غیرهم فی وقائع بموجب آیات نزلت

علی اکبر صاحب خاصہ شاکا کا ایسا بیہوشی و حب بود کہ صدین یا توں خود کا طاس  
 و آشکارا است کہ کسے از عرب اعرب خصوصاً اہل مکہ و قباہل جو الی را در غزوات و  
 سرایات آزار ندوہ و بہین سبب جمیع صناید کہ مورثان ایشان از ضرب و القطار  
 را ہی و اربوار گرویدہ بودند یا بویگر گرویدہ بودند تا آنکہ ہر دل عزیز میداشتند بہذا از  
 قرض حمایت اوراد را مخلصیت واجب نگاشتند بہذا صدیق عتیق مصلحت ان  
 استحقاق الکفر علی الایمان سے باشد و انت تعلم کہ عثمان غنی اکثر نصیبی ازین آیہ تہدیک  
 یرودہ است کہ حب اخوانی از و گاہے متفک شدہ چنانچہ در صد گذشت کہ معاویہ بن  
 مغیرہ را کہ بنوع الف حضرت امیر حمزہ مرتکب شدہ بود در خانہ خود بعد ایام احد مخفی  
 داشت و عبد اللہ بن سعد بن ابی ہریرہ را کہ رسول خدا صلعم خوش بدر فرمودہ بود  
 در مکہ مخفی ساخت تا آنکہ در بہین حب قومی جان داد و از حب اخوانی دست بردار  
 نشد و عمر فاروق نیز نصیب این آیہ شریفہ خالی نماند چنانچہ در صحیح بخاری مالور است  
 در باب ہدیہ مایکہ الیسا عن عبد اللہ بن عمر قال راى عمر بن الخطاب  
 حلة عند باب المسجد فقال يا رسول الله لو اشتريتها فلبستها يوم الجمعة وللوفد  
 قال صلعم انما لبسها من اخلاق له في الآخرة ثم جارت حلة فاعطى رسول  
 الله عمر منها حلة الى قوله فلما علم اخاله بركة مشركا يعني عمر برادر مسجد حلا دید  
 و باحضرت صلعم عرض نمود کہ اگر من خریدمش پس یوم جمعہ و برای مہمانی پوشید  
 پس باحضرت صلعم فرمود کہ جزین نیست کہ آرائی پوشد مگر آنکہ در آخرت برائے اول نصیب  
 نیست وقت دیگر حلا با آمدن پس رسول خدا صلعم از ان حلة تلبسہ بخشید پس عمر برادر  
 خود کہ مشرک بود پوشید انتہی و این بذل عمر بحق برادر کہ در مکہ توطن داشت بخیر

حب وی با اوست و مستزاد بران اغراب بالقیح و ران است که اگر کسی شراب  
 بنخورد و او را شراب رسانیدن تا وی بنخورد و اشتراک در خمر خوردن می باشد و بخونید که  
 واقع بین حمله قبل از ورود آیه شریفه بیان آمده چرا که سوره برأت در معاصی سابقه  
 منمونه است و ما نحن فیهم اغراب بالقیح و گران آمدن و ورود آیه است که مهاجرین  
 از حکم النطاق حب بار و اخوان تا خوش شده در آن عذر اشکال آورده و این گران  
 نمی شود مگر آنکه تعلق خاطرش بشیوه و قوم داشته باشد و از اینجا حب قومی هر سه بزرگوار  
 ثابت گردید لهذا درین فعل و قول ان هذا البرائة فوجب لقطاع عن آیاتنا و اخواننا  
 شریک شدن مستدرک می شود و در همین سال دهم از هجرت حضرت فخر رست  
 و تاج نبوت براسه حجۃ الوداع از مدینه منوره بیکه معظمه باسوق هدی تشریف ارزانی  
 فرمود و از صحابه کسی سائق هدی نگردید مگر طلحه و و ران زمان حضرت امیر مولا کل مومن  
 و سونته درین بود پس آنحضرت ولایت منزلت باسوق هدی روانه بیک محترمه گشت  
 چنانچه محدث ابو داود در سنن خود و امام احمد از جابر بن عبد الله آورده اند ان  
 رسول الله صلعم اهل هو و اصحابه بالحد و لیس مع احد منهم یومئذ هدی الی  
 البتی و طلحة و کان علی قدم من الیس و معه هدی فقال اهللت بما اهل به رسول  
 الله صلعم و ان البتی امر اصحابه ان یجعلوا عمرة یطوفوا ثم یقصر و او یجملوا الا من  
 کان معه الهدی فقاموا و انطلق الی منی و ذکرنا ان قطر المتی یعنی رسول خدا صلعم  
 و اصحاب و آواز لبیک بر او حج بلند کردند و با کسی امر و قریانی با خود نداشت مگر  
 رسالت آب صلعم طلحه و ازین علی مع قریانی آمد و گفت که نیت کردم و لبیک حج  
 گفتم با آنچه رسول خدا صلعم نیت حج فرموده اند و هر آنکه آنحضرت صلعم اصحاب خود را

[illegible]

انا اني عنده. واحترمن. واعاقب عليهم وهي متعة الناس و متعة الحج و حتى على  
 من بعد العمل لما اتى القوي في شرب الخمر و اعترف به صاحب الخمر و مشاق فخر  
 ابو بكر يلقى هم له. و انما هم في صميم و الحجة و السب و في تاريخ الخلفاء  
 بين حضرت اس و رئيس مرتب اين كرايت از حكم حضرت رسالت شده اند و انرا  
 بلفظ قبيح تبيين كرد. اندا كچه متقولين است. پاسبان حرمت خلافت نام قائمين در  
 حجة الوداع. زبان قلم نياورده. ايا باهام كار برده مگر سب زيان كى ماند آن  
 رازى كز و گويد بنير با و صلح مسلم است. و انما الله قال قد علم رسول الله صلعم  
 الاربع متعين من ذى الحجة و خمس من ذى القعدة و هو غضبان قفلت من  
 غضبك يا رسول الله ادخله الله النار قال صلعم او ما شعرت انى اصرت الناصب  
 باصر فاذا هم يردون و له انى انتابت من امرى ما استدبرت ما سكت الهدى  
 معي الخ يعنى عايشه گفت كه تاريخ چهارم يا نعيم ذى الحجة (در حجة الوداع) و ولما صلعم  
 نزول من تشريف آورد در حالى غضبان بود گفت كه ام تراب غضب آورد يا رسول الله  
 خدا او را در جهنم داخل سازد و فرمود ايا ندانستى كه هر كس از من مردم را حكم و ازم با امرى  
 پس ايشان مردودى باشد اگر من پيش از اين دانستمى كه بر آمدن از احرام آنها را  
 شاق خواهد گشت از امر كردن من آنچه بمن بعد از آن پيش آمد سوق هدى نكرده  
 است. از بجهت شاق نمودن صحابه امر محكم نبى را و غضبان گرديدن آنحضرت  
 تمام بسبب كرايت از انقال آنها و مستوجب و حق بودن غضب آوردن پيغمبر  
 صلعم ظاهر بر و در شرح اين حديث اما هم نوادى ميه بايد اما غضب فلاتهاى  
 حرة الشرح و ترويه هم في قبول حكم. و قد قال الله تع فلا وربك لا يؤمنون حتى



بیکم که فیما تجر بینهم شملایند و فی انفسهم حرجاً تماماً قضیت و یسئلوا السلیماً  
فغضب لما ذکر بامر من انتہاک حرمة الشجر و الحزن علیهم فی نقص ایامهم  
بنو قریظ یعنی غضب بفرمانی که بر آنست که حرمت شجر و ترود و عاب و در قبول  
حکم آنحضرت بوده و اولاً میفرماید فلا وریک لایه و حاصل ترجمه می پس قسم بخدا ایشا  
موس بنیانیت تا وقتیکه ترا حکم سازند در آنچه که ما بین من و جرت دارند باز در انفس  
خود با حرج از آنچه که حکم فرماید و آنرا تسلیم سازند حق تسلیم کردنی نوادی فرمود پس  
آنحضرت صلعم غضب فرمود و بوجهیکه ذکر کردیم از تنہاک حرمت شجر و لایه بیہ جزان  
بر حال ایشان در نقص ایمان آنها بوجه توقف نمودن آنها انتہی اما نوادی وقت تحبیر  
این افادہ فرمود که ہمہ لقائلین بیان و انتہاک حرمت شجر بحدام منجر می شود  
حالانکہ صاحبش آنرا در زمان خود علی لا اعلان جانی کرده است و همچنین صاحب الدعا  
شارح الشکوۃ اعتذاراً گفته است کہ این معنی بوجه بر محایہ گدان آمد یکجہت  
آنکہ از احرام بر آیند و رسول خدا عزم باشد و ترک متابعت او کنیم **اقول** این  
متابعت در محاربات ملحوظ خواہر ماند کہ رسول خدا صلعم را تنہا در معارک گذاشته بود  
رفاقت فرمودند با گفت دوم آنکہ گفتند در بیان ما و عمر قدس روح و نہمانندہ  
پس چہ مناسب کہ از احرام برائیم الخ **اقول** پس واضح شد کہ انتہاک حرمت  
شرح را مناسب دیدند و این جسارت در صحابہ بحضور رسول خدا صلعم کسر و احال  
نمود و مرتبہ تہدین اصحاب و آن ابو بکر صدیق و عمر فاروق می باشند کما فی تاریخ  
الخلافا و غیرہ و حافظ سیوطی نام علی مرتضی در مرتبہ یزید شمرده است حالانکہ از سر  
قلط است تا ہم گویم کہ آنجناب درین اجنباد بوجه سوق مستحق را بایشان

باز رفت سوم آنکه در جا بلیت عمرو و را شهر حج از اشنع شنایع بود و است  
 بهین وجه سوم ایشان شد که مقرر سخن و حجت متکین است و اگر بحق جمیع اصحاب است  
 که حقا سوق بدی نفرموده بودند بر طبق سیاق حدیث گفته شود که هر ایشان را  
 حرمت شرع مناسب است و در امثال حکم پیغمبر صلعم شده بودند و حجی نمی شود  
 چه هفتاد و پنج یوم پیشتر از وفات رسالت اب عمره را در شهر حج از اشنع شنایع بنابر  
 رسم جاهلیت می دیدند و از تهدید آیه فلا وربک لا یؤمنون الا بیه با که می داشتند که  
 در آن نفی ایمان اصحاب حج فی القسهم وارد است و بعد هفتاد و پنج یوم مرصع به  
 فضائل و دیگر کجاست محمل گردیده واجب الطاعه بین الامته گردانیده شدند و فعل ایشان  
 حجت و تخلیه آنها ضلالت قرار گرفت و طره دستار صحابیت چنان یقینش تحریف مزین  
 سبیل انتهاک حرمت شرع سبیل المومنین نام کرده ازان احتجاج بصحت اجماع  
 صحابه مقرر داشتند حال آنکه سبیل المومنین اطاعت خدا و رسول اوست نه آنکه او  
 در شان ایشان میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و  
 یتبع غیر سبیل المومنین لوله ما تولى و ضلیه جهنم و سارمت سعید یعنی هر که سر نخ وید  
 و کار دشوار کند رسول را بعد از آنکه یرد و امر به ایت ظاهر گردیده باشد و اتباع مخالف  
 طریقه مومنین بنماید برگردانیم او را بطریقه برگردیده است و برسانیم او را و جهنم و  
 است باز گشت و انتهاقی حالا اصحاب در ایت و ارباب فرست خطیب فرماید که غضبنا  
 شدن پیغمبر از کراهت صحابه و انتهاک حرمت شرع مصداق من یشاقق الرسول گردید  
 است و قوله و یتبع غیر سبیل المومنین ظاهر اعطف تفسیری من یشاقق الرسول است  
 که مرتکب شقاق و غضب آورنده رسول اتباع خلاف طریقه مومنین متویر است و چنان

بر چنین است در اینجا از ایشان اغضب بیتی سر زده است و همین اتباع غیر سبیل  
المومنین می باشد و در صحیح مسلم از عائشه مروی است قالت کان قریش من دان  
وینها یقفون بالمزولف و کالوا لیسون المحسن کان سائر العرب یقفون بعرفه فلما حار  
الاسلام امر الله عزوجل الی نبيه صلعم ان یاتی عرفات فیقف بهائم لفیض منها فافقه  
قوله ثم افیضوا من حیث افاض الناس انتهی و قبل ترجمه عبارت شرح  
تواوی آنکه و معنی الحدیث ان قریشا کانت قبل الاسلام تقف بالمزولف و هی من الحرم  
ولا یقفون بعرفات و کان سائر العرب یقفون بعرفات و کانت قریش تقول نحن  
اهل الحرم فلا نخرج منه فلما حج النبی و وصل بالمزولف اعتقد و انه لیقف بالمزولف علی  
عاده لیشیخا و ز صلعم الی عرفات لقول الله ثم افیضوا من حیث افاض الناس ای  
جمهر و الناس فان من سوی قریش کالوا لیسون بعرفات و لفیضون منها محصر  
ترجمه رسم قریش در اواکو مناسک در جاهلیت آن بود که از مکه در مشعر الحرام و قوف  
میکردند و سایر عرب در عرفات رفته قیام می نمودند چون رسالت مآب در حجه الوداع  
از مکه سیر نموده به مقام مشعر الحرام فائز نشد قریش یعنی مهاجرین و طلقاء را لیکن اعتقاد  
کردند که آنحضرت سلم حسب عادت قریش در اینجا و قوف خواهد فرمود پس آنحضرت  
از اینجا تجاوز نموده بعرفات فائز گردید حکم آیه مذکوره تن پس سواکے مهاجرین و  
طلقاء سائر حجاج همراه رکاب رسالت پناه در عرفات رفته انتهی مخصوصاً از اینجا و تا امر  
واضح گشته یکے ما نحن فیه بصده است و آن تخلف کبرار و عظامردیها به از تقلید خیر الابرار  
و از حکم این و کبریار و ربوع ایشان بهوائے جاهلیت است که تا ایندم از آنها به رزفته  
ناتیا ابویکر و قلیکه علی زعم امیر الحجاج بود مناسک ادا نمود و یقیناً بر رسم جاهلیت بجا آورد

که قوله اعقبن واند رقیف بالمزلفه بران دلالت دارد و حیرانم که بعد چند روز  
از تکالیف ایشان در سقیفه چگونه سبیل المؤمنین گشت و کدام دیانت بران حجت شرعی  
برسبت حال آنکه انکار از تکلیل از جم غفیر صحابه و اجماع یهودن اقوی از اجماع سقیفه بود  
مگر فرق همین قدر بیان آمد که بزبان اجماع حجة الوداع پیغمبر خدا زنده بودند و بر اهل  
الحل و العقد آن غضبناک شدند و بعد سقیفه آنحضرت صلعم بجانب قدس رحلت فرمود  
بود لہذا ایگوئے غضبناک و یو بایشان رسید قافض و گویند کہ متعہ النساء در زمان حجة الوداع  
حرام کرده شد است حال آنکہ این واقعہ مقلوبہ از جملہ استبدادات صحابه بر انحراف از امر  
رسول خدا صلعم است چنانچہ در صحیح بخاری یکمال پرورداری ماثور است اخراج مسند  
عن عائشہ صنف النبی صلعم شیئا ترخص فیہ و تنزل عنہ قوم قبلہ ذلک البتہ فحمد الله  
ثم قال ما بال اقوام یتزہون عن الشی اصنعہ فوالله انی اعلمہم بالله و اشدہم  
لہ خشیۃ انتہی قال السدی مرقا عن الجاہد و ایضا رجوعا الی اصل الواقعة فی شرح النجاشی  
قوله ترخص فیہ ای سئل فیہ کالافطار فی بعض الايام و الصوم فی بعضها  
فی غیر رمضان و التزوج انتہی یعنی عائشہ فرمود رسول خدا صلعم چیزی بکار آورد  
یعنی متعہ النساء و رخصت و اجازت و ران داد و مردم از ان تنہر نمودند و برات جنتند  
بس انخیز یا آنحضرت رسید پس خطبہ بحدی خواند و باز فرمود چه پاک است مردمان از چیزی  
کہ بفضل آوردم آنرا قسم بخدا ہر آنکہ من اعلم و عالم تر ام بحضرت الہی و شدید تر خائف از  
خداے باش. نسبت مردم انتہی محدث سندی میفرماید قوله ترخص بمعنی سہل کردن  
و ران آمد است مثل افطار کردن در بعض ایام و روزه داشتن در بعض روز و غیر  
بعض از دینان زوجہ نسوا نمودن است انتہی و مثال افطار و صیام برای کسبت

و نهایت یارب و ین مقام است که همان تزوج متعه که عمر خطاب از آن ناتوانش بوده و رنه  
 افطار فی بعض الايام فی غیر رمضان را چه نسبت از تنزه می باشد محمد شهم ابن ماجه آورده  
 ان رسول الله صلعم بنی عن صیام هجک و ملا علی القاری در موضوعات خود  
 میفرماید و هو محمول علی اعتقاد وجوب کما کان فی الجاهلیة اگر چه این افطار یعنی بنی  
 عن الصیام بود می باید که صحابه هنوز تنزه بنا بر اعتقاد وجوب چنانکه در جاهلیت مرسوم  
 بود کردند و این همان اشغ شائع است که همان حضرات در تحلیل احرام بجا آوردند که خودی  
 جاهلیت از ایشان منفک نشده بود و بعد از زمان پیغمبر چگونه از آن منفک شدن میخواستند  
 و اگر بر شاق افطار بودند چگونه از آن تنزه میکردند چنانکه انس بن مالک ابو طلحه عادت  
 گرفته صیام نبودند که انس را بطنقی کبد معذ و رگفته اند کافی یعنی الوعاة للسیوطی و غیره  
 و غیره و ابو طلحه در تمام زمان رسالت روزه نمیداشت کافی الاستیعاب و عمر خطاب خود  
 بوجه شیع مفسر بود حتی که بر عایت و و آیه ترخص را نقل مینماید و قوله والصوم فی بعضها  
 از تنزه صحابه غیر متعلق است چه انکار از صوم را تنزه نیکو نیست پس تزویج باقی ماند اما تزویج  
 و ای لایق تنزه نمی شود کماتری حالا باقی ماند تزویج تنقی انچه از عمر خطاب تنزه از آن  
 در زمان خلافتش ظاهر شد که امضی پس آن ناکه روز روشن و شب و بحور و حی قایم را بود  
 و چشم بنوا کون نماید بصدای ۵ بر عکس نه تمام زنگی کافور تنزه فاروقی را بنی تحری  
 از حضرت نبوی ساخته و پرداخته اند حالانکه حضرت نبوی بتزوج متعه بعد عمل آوردن میر  
 خصم داد و عمر از آن گریته که داشت آنرا ظاهر کرد بوجه غیرت آنکه در زمان بنی تیم و  
 یعنی بعدی رواج یافته بود کافی تشقیق الاخبار للرفن تا آنکه انکرا تبه و اتجریم مطلق بدل نموده و در  
 خود یکم سلفانی کافی التمه للدهلوی هشت از یام فرمود و رسول خدا صلعم چگونه متعة النساء



احرام میگفت یا آنکه در قرآن وارد است ما نسخ من آیه او نشمکات بخیر منبر  
 و مشکما و مثل یا خیر و متعه النساء بر کوفه عامه است آیتی یا روایتی نیامده تا متعه النساء  
 را نسخ شماریم العاقل تکفیه الاشارة والالایکفیه البشارة و این تنزه از صنع حضرت  
 رسالت چنانکه اشارت بآن مختص بعمر فاروق رفته پس از وی سر زده مگر در روایت تخلی  
 بر سر قوم نهاده اند حال آنکه جماعت صحابه را مذہب جواز متعه النساء با وجود تحریم عمری  
 بجای مانده کما ذکرناه فی کتابنا الشہابۃ فی معرفۃ الصحابۃ و درین سال هم در اشاع  
 و ایسی از سفر حجۃ الوداع آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم  
 تفعل فایلقنک الله والله یعصمک من الناس و رحم غدیرنا نازل گشت آنحضرت  
 صلعم باستلاف قوی و فعلی جناب امیر را خلیفه خود و مولا کو است مقرر ساخت و در  
 جید السیر است که با اشارت حضرت نبوی همه صحابه بیعت علی الخلفه بدست شاه دلا  
 فرمودند و عمر فاروق هم بتواضع میخاک علی است مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه  
 مبارکباد گفت اما آخر کار ظهور قول لغو ما صحوا لا اسرنا فی خلعت من قبله الرسول  
 اذ ان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و در شری بر این نظام بنوی بود بیان آمد  
 از مرویات فرقه شیعه مستفاد میشود که واقعه عقبه که در سفر تبوک حسب روایات عامه  
 منتقل آوردیم در همین سفر حجۃ الوداع بعد استخلاف ولایت اب از و از و تا منافقین  
 بشان سید المرسلین حادث گردیده و چون جواب است در نه و حقی بوقوع آن در ذی  
 تبوک سجل ببلبل نباشد و در سال یا زو هم از سحرة که زیاده از دو ماه  
 تا وفات پیغمبر خدا صلعم نبود اصحاب نبی را جسارت باین خلاف آنحضرت صلعم افزون  
 بود تا سال میکردند و این دو ماه مثل ت هوساکی و بی باکی و دشمنی کی نمودند و بی



پرواه حرمت نبوت فرمودند چنانچه حضرت ختمی رسالت در بقیع غرقه تشریف آورد  
 و ابوبکر عتیق همراه رکاب سعادت بود پس آنحضرت صلعم بحق شهادت احد شهادت خیریت  
 و دعای مغفرت خواند حضرت عتیق از آنحضرت تصدیق خیریت خود درخواست مگر آنحضرت  
 صلعم انکار کرده فرمود لادری ماتحت ثون بعدی چنانچه در کتاب الموطا را ما هم  
 مالک ما ثور است عن ابی نصر موی عمر بن عبید الله ان رسول الله صلعم قال  
 لشهداء احد هو كما ارشد عليهم فقال ابوبکر الصدیق یا رسول الله السنا  
 بانوا نعم اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال رسول الله یلی ولا کن لادری  
 ماتحت ثون بعدی فبی ابوبکر ثم بی شمس قال وانا لکائیون بعد  
 اتقی فقولہ یل یل و اسکات مشکلم است وقتیکه او تطویل کلام بنماید نه برای تصدیق کلام  
 و در سیاق کلام مابعد که لادری ماتحت ثون بعدی است تأیید همین معنی اسکا  
 میفرماید پس ترجمه محصل آنکه هر آنکه رسول الله صلعم برای شهادت احد شهادت او فرمود ابوبکر گفت  
 که یا رسول الله ایا ما برادران ایشان نیستیم اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند  
 و جهاد نمودیم چنانکه ایشان جهاد کردند آنحضرت فرمود یل و لا کن بنیدم که شما بدین چه  
 احداث خواهید کرد پس گریست و گریست باز گفت که ما البته بعد تو چنین بوده باشیم  
 و در مدارج النبوة است و در روایت آمده که بعد از آن روی مبارک باصحاب آورد  
 که حاضر بودند و گفت ایشان یعنی گذشته گان بهتر از شما نمیقتند یا رسول الله ایشان  
 برادر مانند همچنانکه ایمان آوردند ایشان مایه ایمان آوردیم و ایشان اتفاق کردند ما نیز  
 کرویم ایشان رفته اند نیز میرویم ایشان را زیر ما زیادتی چیست فرمود ایشان در گذشته  
 و از اجر ما خود چیزی در دنیا نخوردند و نیدانم که شما بعد از من چه کار کنید و چه فتنه بر سر

شما سر زنده ایتی هر چند که این روایات سراسر روایات محتاج بیان فوائد نمی باشد اما  
طبع نگذار و که خیر و بشارت تنماید پس اول آنکه لفظ بلو برای اسکات مشکلم آمده چنانکه  
بعلم آمد و در بیان آن در روایت ثانی بلحاظ تصدیق اخوت و اسلام و جهاد و ابو بکر صدیق  
باشد و آوردندی دوم قوله لادری الم اخبار حوض را یاد دہانید کہ از اینجا مخبر شدن برانده  
خواهند شد و در اینجا حضرت رسالت ابو بکر صدیق را کہ مخاطب فی الغیر لادری فرموده است  
و بیانی بیان پس بشارت جنت و شہادت خیریت او کہ در اینجا اخبار آورده مصنوعی بر آید  
و سوم آنکہ قوله صلعم ایشان یعنی گذشتگان بهتر از شما اند تا مترجم ویرایش خلافت سقیانی  
را از بیخ برکنده است چه خلیفہ نبی از جمیع افراد است عام از آنکہ گذشتگان باشند یا حاضر  
فی الایمان بهتر و افضل می باشد و بہین ضرورت در عقائد نسفی است کہ افضل الخلق  
بعد البقی ابو بکر الصدیق چونکہ خیریت گذشتگان از ابو بکر و اعوانہ و احبابہ منہس  
قطعی ثابت شد اکنون ہمہ تسبیح عنکبوت علماء سنت ابو عبد اللہ المازری و ابو منصور  
البخاری و اصحاب و شیوخ و ابن مسیب و عطاء محمد بن کعب و قاضی عیاض و  
ابو الحسن الاشعری بر باد رفت و قول ابو بکر الباقلائی بانه قال ان التفصیل بالخلفاء  
السالین علی عامۃ الصلایۃ اجتہادی طعی کہ انقلہ النوادی فی شرح المسلم خلاف  
این نص حکم بر آمد لان النطق لا یفنی عن الحق شیئا و از اینجا متحقق گشت کہ ایہ کریمہ  
شریفہ کنتم خیر امۃ اخرجت للناس کہ کلام حق بر حق است در شان جنت لایبک  
رسول اللہ صلعم ہرگز نیامدہ تہ الطباقا بر آنہا بعد و رد و این چنین لخصوص و ظہر تہ دیہا  
بالوار البشائر یومئذ می آید چہاں تہ تو نہ صلعم ایشان در گذشتہ و از اجراء بخود  
چیز سہ و دنیا خورد و دالت واضحہ دارد کہ اجرو دنیا و ہم در دین می یابند اگر در دنیا

بکسے نرسد در آخرت خواہی یافت و اگر در دنیا فائز گردید بر تو او نصیب در آخرت خبر  
 قال الله تع و من یرحی الدنیا لیتہ عنہا و مالہ فی الآخرة من خلاد  
 و اولوہ اصحاب ثلثہ بجزای الدنیا از زمین آید مستدرک شدہ کہ بکلمانی و فرمانروائی مملکت و  
 فتوحات بلاد خلقت باشوکت و اہبت فائز شدند لہذا حضرت رسالت از تصدیق خیر  
 ایشان ساکت ماندند و اشارت بحدیثات و قتل ایشان نمودند و تخم قول ابو بکر صدیق بعد  
 بکار مکرر انا لکما یثوث بعد کث جمیع صلابت با خود دینیہ و فضائل اجتہادیہ و طبقہ حضرت  
 میرانیت و نابود فرمود و احداث بدعت سقیفہ را بنمود و از بیجا حقیقت سیرت صدیقی  
 عیان گردید کہ حضرت نبوی بعد از شراست بقولہ لا ادری ما تمدلون بعدی بخطاب  
 و اشارت فرمود کہ ابو بکر و انصار و اعوانہ در سیرت خود قابلیت فائقہ احداث فی الدنیا  
 میدند کہ سیرت این بزرگ سرگ مطمئن نماند و از زمین جا است کہ حضرت رسالت  
 متجانب صحابہ و امت محض نامطمئن بودہ و در آخر ایام قرطاس و کنف طالب فرمودہ گفت  
 ان اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی چونکہ بوجہی من الوجہ کتابت از آنحضرت ختمی رسالت  
 بمیان نیامد فلما جرم ظہور ضلالت گشت و مؤید این معنی حدیث ثقلین و حدیث حوض است  
 کہ در خبر اول ترغیب در ترک بترسک بقرآن و عظمت ستواتر وارداست کہ اقلہ صا الصوات  
 المحرقہ و صاحبہ لہ رسالت البیب باعلام آنکہ ان اللطیف الخیر اخبرنی انہما لن یفتروا  
 حتی یوداعی الحوض الخ فی سند احمد یعنی خدایتعالی مرا خبر دادہ است کہ قرآن و عظمت من  
 ہرگز جدا ننہاوند شد تا آنکہ ہر دو بر حوض کوثر وارد شوند انتہی و این حدیث قدسی کہ کلام  
 الہی است بر او وثوق وافی و اطمینان شافی در ترک ثقلین نص قطع است و در حدیث  
 آخر ایشان صحابہ البتہ وارداست کہ سیجار ببحال من امتی فیوخذ بعمادات اشمال

فأقول أصحابی فیقال انک لاتدری ما احد تو ابعده الی قوله فیقال باہم لن  
 یزالوا مردن بن علی اعقابہم منذ فارقتہم کما فی الصحاح لابل لہم لمخص آیکہ صحابہ بعد  
 رسولہ زہرہ باشند ہا کہ خود ارتداد خواہند نمود و انتہی چونکہ درین اخبار جوض کہ متواتر نقل  
 است احداث وارد آمد صحابہ یقینی بنابر خبر مخیر صادق می باشد و با حدیث لا ادری مات رسول  
 بعدی البتہ منطبق است پس ہر کہ ایان بخدا و رسول و بکلام ایشان میل دولا محالہ  
 از سیرت ابو بکر مجتنب و شود چہ درین صورت خطرناک خطہ ہا کو عظیم و امی نمایند دین  
 اسلام بر کلام شارع موقوف است نہ بر اجماع قلت کسانی کہ خدا و رسول و جو اسلام  
 را بر آرائی آنها مفوض نفرمودہ اند قال اللہ لاتجد لستنا تحویلہ و قال اللہ یقولون  
 حل لنا من الامر شیئی قل ان الامر کلہ للہ الایہ وہم درین سال یا زوہم کہ  
 قرب زمانہ وفات آنحضرت صلعم بود از حضرت ختمی رسالت صلعم ربست ششم ماہ صفر  
 روز دوشنبہ حکم نافذ شد کہ تہجر زحیش با مارت اسامہ بن زید بنہاید و آنحضرت بر روز پنجشنبہ  
 سلخ ماہ صفر بدست مبارک رایت جیش را مرتب فرمود و امر کرد کہ ابو بکر و عمر و عثمان  
 و دیگر احوان ایشان تحت رایت او بروند مگر ابن اکابر صحابہ برامارت او طعنہ زدند و  
 نزفتند این تخلف البتہ جسارت نمایان و خسارت نے پایان از ایشان بظہور آمد و صحیح  
 بخاری ماثور است ان عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ بعث بعثا و امر علیہم اسامہ بن زید  
 فطعن الناس فی مارتہ فقال رسول اللہ صلعم فقال ان تطعنوا فی اما لہ فقد کنتم  
 تطعنون فی اما لہ ایدہ من قبل و ایم اللہ ان کان الخلیفۃ الاملا لہ وان کان لمن  
 احب الناس الی وان ہذا لمن احب الناس الی بعد لا و در صحیح مسلم ہمچنین است  
 و در آخر خیر و یو صیکم فانه من صالحکم ماثور است و در مدارج النبوة محدث

عبدالحق مذکور است و حکم مالی چنان صادر شد که اعیان مهاجر و انصار مثل ابوبکر صدیق  
و عمر فاروق و عثمان ذوالنورین و سعد بن ابی وقاص و ابوهیثم بن الجراح و غیرهم لایق  
مرتضی که همراه او بگردان لشکر همراه اسامه باشند و این معنی بر خاطر بعضی مردم گران  
آمد که غلامی را بر اکابر مهاجرین و انصار امیر گردانید چون این خبر بسمع شریف رسید خاطر  
مبارکش ریخته شد و بغضب درآمد و با وجود تپ و درد سر از خانه مبارک بعصاه بر  
بیرون آمد و بر سر منبر رفت و خطبه خواند و فرمود ای معاشر الناس اینجا سخن است که  
در بار ایا میر ساختن من اسامه را از شما سر بر میزنند و در باب امارت پدر پیش در غرور  
موت نیز سخن میگویند بخدا سوگند که وی سزاوار امارت است و پدرش نیز سزاوار  
امارت بود و زید و مشرین مردم بودند من و پسرش اسامه نیز زید دوست ترین مردم  
است نزد من و هر دو مظنه خیر اند اکنون وصیت من در شان وی به نیکی قبول کنید  
که وی از جمله خیار شما است انتهی و در معارج النبوة است که این واقعه امر تحمیر جیش  
اسامه و ترتیب رایت او قبل از پنج یا شش یوم از وفات پیغمبر صلعم بیان آمده و در  
ملل و نخل شهرستانی مذکور است که بر تهادن و درنگ کردن صحابه که آنحضرت مکرر و  
سه مرتبه تاکید روانگی میفرمود و احد بیرون رفت رسول خدا صلعم بر سر منبر ارشاد فرمود  
جمله و اجیش سامه لعن الله من تخلف عنها کما مضی ابن هبمه تاکید و تهدید  
و عید و شنید مگر کسی از اکابر و اصاغر بشوق مافوق تبلی از جای خود نبشت مکرر و  
هرگاه رسول خدا صلعم بغضب آمده بر سر منبر فرمود که معاشر الناس این چه سخن است که  
از شما سرزمی زندگانی برقرار است بنگذیم که ما نیز بر سر منبر ایستاده ایم

کما فی البخاری پس شام شرکت اکابر مهاجرین بمید آنکه ازین سخن مخلصی از سفر  
 میسر گردد و وقت از دست نرود و بمرتبه علم یقین است فعلی فک چندین فوائد از این  
 میرمی آید اول طعن کردن بر رسول زین بر بیان روشن بر نفاق طاعنین است کما فی المثل  
 واخل للشهرستانی پس این طاعنین بعد و ازده روز ازین طعن چگونه مرصع بهر فضیلت  
 و قول فعل شان در دین عمده نه موس و اصل حج و دلائل در سقیفه گردیده دوم  
 آنکه قوله صلعم فقد کنته تطعنون بر سیرت استماری طعن کردن آنها بر فعل رسول خدا  
 صلعم ظاهر الدلالة است پس ازین مستفاد شده که این سیرت ایشان بوده نه آنکه درین  
 مقام از آنها فلتت سر بر زده و اینچنین سیرت دوامی لامحاله مانع ورود فضائل بحق  
 ایشان است و چگونه عقل سلیم باور کند که مخبر صادق طاعنین را بمناقب علیا و محاسن  
 لا تخصی بخوانند سوم آنکه آنحضرت صلعم از اکابر مهاجرین و خلفا راشدین خلیف امارت  
 و احب الناس نزد خود ندید پس خبر احب الی حال ابو بکر است باطل شد چهارم آنکه  
 رسول خدا صلعم از تهانون صحابه غضبناک شد در شدت مرض بویاب گردیده بیرون آمد  
 حال آنکه اغضاب نبی کفر است و مصیر مغضوب در آیه من یشاقق الرسول مذکور است  
 و رنج رسانیدن و بغض آوردن داخل من یشاقق می باشد پنجم آنکه رسول خدا صلعم  
 متهاونین را دعا گوید و نفرین بجد فرمود و آنچه منافی حب جانبین است قال قد تم  
 و من یلعن الله فلن تجده نصیرا و اولتم بر کس لعن نمی کند مگر از زبان پیغمبر  
 و این تخلف علی الاثر توتی از حکم نبی موجب کفر صریح بطهور آمد و قال الله تع  
 افروا بطیعو الله و الرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین اما حاة  
 تا آمد عذر آورده ابد فقال قوم قد شئت مرضا لینی فلا تسع قلوبنا المظارفة



والحالة هذا لا فنبصر حتى نبصر ليش يكون من امولا كما ذكره الشيرستاني يعني قومی  
گفتند که هرگز نه مرض رسول الله لو گرفته و قلوب بفارقت و کوفراخی و دهلتنی و در حال  
انجین پس ما توقف می سازیم تا آنکه ببینیم که کدام شیوا امر غیر شدنی است انتهی درین  
بیان معذرت نه بنیان اندکی صحیح و باقی برای بیت ست چه قولهم فنبصر حتی نبصر الخ  
واقعه صحیح است که منظرین خلافت منظر حادثه وفات پیغمبر بودند درین چه شک شبهه  
می شود اما قولهم فلا تسع قلوبنا به مفارقة رفقات لا طائل از سر باطل است چه در  
زمان اشتداد مرض آنحضرت صلعم غیر بنی هاشم احدی از کبر اصحابه تیمارداری نکرده اند  
اذا که خدمتش شب را برود آورده ابو بکر صدیق از قریه شمع و قو بسواری بقلعه حاضر می  
شدند که آنحضرت وفات یافته بود اگر صدیق با صداقت بودی هر وقت و هر آن حاضر شدی  
ماندی و وفات در حضوری او واقع شدی و مستر او بران این فرفته گان و در و بندان  
نفس پاک را گذاشته بسقیفه دیدند از ایشان انجین معذرت کو قابل قبول است  
و هرگاه حال او چنین مرعی بوده و ای بر حال راس لقار و قین و از جانب صدیق هم عذر  
آورده اند که جنایه ی مامور بنابر جماعت و امامت است گردیده بدین سبب او تحت رایت  
اسامه مخلصی یافته بود مگر این خدیج مخضرم کذب فحش است چه واقعه امر با امامت بنا بر  
روایت ابو بکر بن عباس که کافی تاریخ الخلفاء للسید علی هشت تا یوم قبل از وفات پیغمبر بنا  
آمده ترتیب رایت اسامه بنا بر روایت صاحب معارج النبوة و یاسه یوم قبل از وفات  
آنحضرت شده بود چه وفات آنحضرت صلعم بر روایت مواهب لدنیه بتاریخ دوم باقی الا  
واقع شده است پس اگر امر با امامت که پس منحل و مختار است مسلم داریم پس امر تحت رایت  
اسامه رفتن که بعد از آن جاری شده ناسخ امامت او گردیده از اجتهوی مخلصی کار

ابو الفضل است و بای نوع این تخلف از سر قاروق و ذوالنورین متحازا کل شبانی  
 تانده است و هم درین سال یازدهم قبل پنج یوم از وفات آنحضرت قصه قسطاس  
 رو آورد که یوم پنجمین آنحضرت صلعم وقتیکه جماعت صحابه در خدمت وی صلعم حاضر بودند  
 و اوقات و کاغذ طلبید که بر آن است سند تحریری نویسد تا بعد از وی گمراه نشود و خطاب بکلام  
 در شت مانع آمد و این از زندقه و الحاد و افرون و از جاوه اطاعت خدا و رسول بیرون  
 و ناعن فردی بخارائی پیچون از وی سر زده است چنانچه اما هم بخاری بصدر پوده داری  
 بخرم و احتیاط از ریت و خواری از ابن عباس آورده که گفت لما حضر رسول الله صلعم  
 و فی البیت رجال فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول  
 الله صلعم قد غلبه الوجع وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصموا  
 فمنهم من یقول قریبوا یکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده و منهم من یقول غیر ذلک فلما اکتروا  
 فلتقوا و اختلف قال رسول الله صلعم قوموا قال عبید الله فکان یقول ابن عباس  
 الزهریه کل ما حال بین رسول الله صلعم و بین ان یکتب ذلک لکتاب لا یخلفهم  
 و یحکمهم یعنی هر گاه رسول خدا صلعم متفر شد و در خانه رسالت مردمان بودند پس فرمود  
 بیارید که کتاب برای شما بنویسم تا شما یان بعد از تحریر آن کتاب گمراه نشوید پس بعضی ایشان  
 گفتند که هر آنکه او را یعنی پیغمبر خدا را در دغلیه کرده است و نزد شما قرآن است کتاب الله  
 بر آن ماکافی است پس اختلاف کردند و صاحبانیکه در بیت رسالت بودند و بای هم خواص  
 نبودند پس بعضی ایشان میگفتند و قسطاس قریب سازید که بر شما کتابت فرماید  
 که بعد از آن تحریر گمراه نباشید و بعضی از آنها میگفتند خلاف آن یعنی منع میکرد هر گاه  
 در بانگ کردن و سخن باطل و اختلاف اکتفا نمودند رسول خدا صلعم فرمود که بر خیزید این

سیکفت ہرگز نہ مصیبت کل مصیبت آنست کہ حاکم شد مابین رسول و مابین ایما کہ آنحضرت کنا  
فرمایند بسبب اختلاف ایشان و رفع اصوات آنها انتہی شیوخ الروایہ بجای اسم آوردن  
قائل قد قلبہ الجمع از شدت حمایت اہام بکار برده فقال بعضهم گفته اند پس در چنین مقام اہام  
مے باید شناخت کہ این مردم خالی از غلط فہم نہ باشند و رہنما صحابہ بشرونی باشند و نہ اگر ذوالشعر  
یا ابن ابی سبے بود نامش بلا تکان مے آورد چنانچہ انصار بنصب خلافت و اعرابان بیا  
نرسیدہ اند انچہین حمل لامال از تحریفات بالحمیات است حالا بشنود کہ ستر مشہور مستور نو  
بلکہ انچہین منکر و مقہور خود بی پردہ بیرون مآید کہ بزبان اصحاب مقدور جاری موشو  
چنانچہ شیخ ثانی محدث القوم مسلم قشیری در تصحیح نقل میفرماید فقال عمران رسول الله  
قد علمنا لیه الوجع عند کم فہران حسبتا کتاب الله الحدیث و محدث خجاجی و نسیم  
الریاض شرح الشفا للفاضل عیاض نقل میفرماید و لما اختلاف الذی وقع عند  
صلعم كما واد فی الاحادیث الصحیحة من النبی صلعم قال فی مرضه ایوتی بدواة اکتب  
لکم کتابا لا تضلون بعدی فقال عمران الرجل لیجربنا کتاب الله فلفظ الناس فقال  
صلعم اخرجوا عنی لا ینبغی التنازع لذلک فقال ابن عباس لزدیه کل المرزیه الخ یعنی در  
اخبار صحیحہ وارد است از حضرت پیغمبر کہ فرمود در زمان مرض خود بیا رید و دوات یعنی  
سامان کتابت کہ برائے شما کتاب بنویسم تا بعد من گمراہ نباشید عمر گفت کہ ہر آنکہ این مرد  
البتہ بخیاں میگوید برائے ما کتاب خدا کافی است پس مردمان غل و شور و نزاع کردند آنحضرت  
فرمود از نزد ایشان را بدر نمایند تا نزاع کردن نزد من سزاوار نیست یعنی عصیان است  
پس ابن عباس گفت مصیبت کل مصیبت شدائم و جبل الحدیث اما ہم بخاری بطریق  
آخر از ابن عباس نقل میفرماید قال یوم الخندق و ما یوم الخیبر اشد بر من و الله

وجعه فقال ایتونی اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعد اید افتنازعوا فقال ولا یشغی عند  
 یتى تنازع فقالوا ما شانہ ایتفهموا فن هیوا یدرون علیه فقال دعونی فالذی  
 انا فیه خیر مما تدعونی الیه ورین روایت مقوله قائل قد قلبه الوجع عنکم القرآن حسینا  
 کتاب الله ساقط کرده اند اما این اسقاط و تغییرات الفاظ بر تحرات شیوخ الروایة یا اهل  
 الکتابه ولالت دار ورنه آنچه شهرستانی از محمد بن اسمعیل البخاری در مغل و مغل نقل کرده  
 نام قائل قوله قد قلبه الوجع مذکور است غالباً تحریف الاسم بالابهام و در صحیح و بعد زمان  
 شهرستانی بعمل آمده است چنانچه در کتاب مغل و مغل بدین لفظ منقول است فاؤل  
 تنازع فی مرضه علیه السلام فیما رواه الامام بن اسمعیل البخاری یا سنده عن عبد الله  
 بن العباس قال لما اشتد بالنبی مرضه الذي مات فيه قال ایتونی بدوات و قسطا  
 اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی فقال عمران رسول الله قد غلبه الوجع حسینا کتاب الله  
 و کثر اللفظ فقال لنبی صلعم قوموا عتی لا یشغی عندی التنازع قال ابن عباس لم زیده  
 کل الرذیة ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله صلعم انتهی اما و فورثت بخاری ازین  
 روایت که اسم عمر بمرحمت آورده ظاهر و هویدا است که آنچه بقول الخفاجی در احادیث  
 صحیح مقوله او ان الرجل لیجبر منقول است آنرا ساقط کرده که عهد الله الحدیث و الیشان  
 همین است که الاحادیث التي ظاهرها دخل علی الصحابی یحب تاویلها ولا تقع فی دولیه  
 النکات مالا یکن تاویلها نقله من علماء الملة النوادی فی مناقب علی بن ابی طالب  
 شرحه علی الصیحه مسلم كما مضی هذا مع ترجیحه لهذا تأیید شده که این اسقاط کلام اینها الرجل  
 لیجبر انان بخاری ثقة الحدیث است و بقاعده اهل ملت او عیسی ندارد بلکه نهی است و این  
 ساقطه قرطاس با وصف تغییرات و اسقاط هنوز فوائد رسان است اول این واقعه

روگردان امر حضرت رسالت قبل پنج لوم از وفاتش سرزده است و آنحضرت صلعم  
 نیز روزه و بیدار بگوید قوما لا یغیبوا فرموده کایاتی بیانه پس تا این وقت آخر مودب با آداب  
 شریعت نبودن عمر فاروق معلوم شد حال آنکه او تم در آیه سابق الذکر قل اطيعوا الله  
 والرسول فان قولوا فان الله لا یحب الکافرین اشارت فرموده است که هر که اطاعت  
 و رسول ننماید برگزیده است و برگزیده کافر است و انت تعلم که منع داشتن امر بنی علانیه از آن  
 صریح و برگزیدن از شریعت است قدیر دوم آنکه قوله صلعم ایقونی دلالت می نماید که حضرت  
 رسالت بر هدایات کثیره فرمودن زبانی مرصع را از طرف ایشان مطمئن نبود بلکه بر آن  
 آنها ضرورت کتابت کتاب دید سوم آنکه قوله صلعم لن تفضلوا بعدی ولا تفضلون بعدی  
 دلالت دارد که مصاحبین هنوز حدیث العهد بکفر بودند که بادی حرکت اذ استقامت  
 روگردان شدن آنها مستبعدند است چه در ایشان قابلیت ارتداد ملاحظه می فرمود  
 و در لفظ لا تفضلون بعدی که از پس بحق صلابت کیشان قبیح تراست هرگز منحصراً  
 نیگفت چونکه کتاب بمیان نیامد ملاحظه ضلالت در ایشان سرایت کرده و این کلام  
 بمعجز نظام عمده دلیل بین است در ابطال خیال آنکه بچشم انکار میگویند که چگونه  
 صحابه عظام که عمر با در صحبت پیغمبر سپری کردند و او تم مدح و ثنار ایشان فرمود یک نخت انجاف  
 حق برگزیدند و نمیدانند که او سجان و تم در حق ایشان انقلابی علی عقابکم نازل فرمود و  
 رسالت مآب عدم ضلالت ایشان را مشروط بتجابت نمود و چونکه کتابت بعمل نیامد  
 لهذا بقا وظلمات الشرطقات الشرطط بهل الحصول برگزیدن ایشان بمعجز صواب  
 ظاهر گشت در آن آلاں هیچ اشکال و استعجاب نماند و مدح و ثنار قربانی نه در حق مجتنبین  
 لن تفضلوا البعد است بلکه مستحق این کرامت فقرار صحابه متبعین علی مرتضی اند



كما ذكر مراراً چهارم قول عمر بن الخطاب هذا الرجل ليحبر در امانت واستحقاق حضرت بن عباس  
 ومطالبه لادار و منها عبد الله بن ابي بن سلول بحضرت رسالت اهلها ما گفته بود و  
 لا عزمها الا ذل اور استافق القرآن لقب شد و عمر فاروق صراحة ان الرجل ليحبر گفت  
 پس مرتبه مصرح لامحاله از بهر هم با فعل التفضيل است متجاوز منها مرسوم عاميان و خاصان  
 است که در تالیف مریض سرگرم باشد و کلام در محل ویرا بلطائف الحیل فروگذاشت  
 می نمایند تا نگرین جز و تو میخ اورا از رده خاطر و منزه می سازند چنانکه غضب از روی  
 آنحضرت صلعم بقوله قوموا عني انهم طاهر است مگر در مقام خاتمه بدخوی و درشت گوئی  
 بجناب سرور عالم و سید بنی آدم در حال شهادت و مرض الموت او بنمود که زیاده از ان هیچ  
 تو بن و تبحر و تدبیر و تصویر نیست مگر آنچه گفته شود که بجا و تعبیل آید یا ایها الذین آمنوا  
 صلوا علیه و سلموا تسلیما این صلوات تجویز و تصنیف کرد **س** فکر هر کس بقدر همت اوست  
 و منها ازین کلام امانت انهم طاهر است حرمت شرع ظاهر شد آنچه بدتر از کفریات است  
 قال الله تع والذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة واعد لهم عذاباً  
 و منها این امانت و استحقاق بشان فرستاده خدا تعالی شان عین امانت و زارشعانی و هرزه  
 گوئی بحضرت باری تعالی است بدلیل حکم آنکه او تم فرمود و ما یطق عن الهوی ان هو  
 الا حی یوحی پس جواب انکاری عمر روحی و امانت او امانت کلام باری گردید و نتیجه  
 هر چه هست محتاج بیان نمی باشد آنحضرت فرموده اند در حدیث طویل و من اذا فی فقد  
 اذی الله بلکه بجناب قدس حضرت الهی اینها را رسانید باینکه حضرت رسالت مرتبت در  
 حق اصحاب ضارب است اذ هم فقد اذی و من اذی فقد اذی الله در اخبار متواتره مشهور  
 باختلاف الفاظ مختلفه اعلام فرموده است كما قال الله فی اصحابی لا تتخذونهم غفلاً



بعد ی فمن أحبهم فبحبي أحبهم ومن أحبهم فبغضهم فبغضهم ومن أحبهم فقد أذاني  
ومن أذاني فقد أذى الله ومن أذى الله يوشك أن يأخذك رواه الترمذی چونکه ایشان  
تیر ازین کلام کفر النیام وفضل البیت نظام ستادی شدند و خداوند تلم از انید ارا ایشان  
غضبناک شد پس فاروق بخدا باید او بی هر یک مجموعا نید ارا رسانید چیم می اگر تغییر فطانت  
عبر استقل امامهم البخاری بر تفت او محمول ساخته بقوله قد غلبه الوجه شماریم تا هم از کلام این  
ابی بن سلول در شاعت و فطاعت افزون تر است چه این چنین مرسوم است که محمل  
الحواس مذہب و عقل را سگویند که غلبه لمرض مستقر الحواس و منقوص الرای و منکوب  
البدن است و راتی العلیل علی و این همه در مقادیر مراد می باشد که کلام همه ایشان  
دور از عقل می باشد و بیان بوجه زوال عقل میشود و چنانچه محتسبی سنن ابی داود در شرح  
حدیث اختلاف ابی بکر که از عبد الله بن زمره منقول است یا تقول لما استقر بدیول  
الله الخ میگوید استقر علی بنا را المفعول ی غلب فی کل شی من مرض او غیره فاستقر  
بالعلیل اشتد وجعاً و غلب علی عقله فافهم پس ظاهر شد که معنی قد غلبه الوجه همین است  
که شایع مذکور فرموده که اشتد وجعه و غلب علی عقله و همین مقادیر است لهذا همان است  
در کانسبه بماند ششم آنکه از متحیرین قوم ملا یعقوب لاهوری در کتاب خیر جاری شرح صحیح  
بخاری از مرکز اریاب بیرون آمده راه راستی پیود و چنین معترف شده است که لا شک  
فی ان رسول الله صلعم را می المصلحة فی کتابه الکتاب بدلیل قوله صلعم لن تضلوا  
به دی ولا شک اینان عمر نبی الاصحاب عن امصار الدوات والقلم ولا شک فی ان  
اهل البیت الحوا علی احتضاره اوطال النزاع بین الفرقین حتی اخرجهم النبی صلعم جميعاً  
و بعد انذار نمایانده الی الذین من نقض الحدیث لا یرتاب فیہ احد اتهمی و سرگاه

که بقول صاحب خیر جاری مصلحت در کتابت کتاب بقوله الن تفضلوا الجدی متحقق  
گشت پس تاویل قول عمر که بعنوان عرض مصلحت گفته بود بمعنی عرض مصلحت بطل  
و کفر صادق آمد چه در کتابت عدم ضلالت بود و مخالف آن لامحاله ضلالت می باید و نه  
اجتماع نقیضین می باشد آنچه محال است <sup>۲۴۳</sup> بقسم آنکه قوله و کثر اللفظ که در خبر بخاری است  
دلالت می نماید که عمر فاروق تکثیر کلام حسب عادت خود فرمود آنچه مقتضای غلطت طبع  
او بود و اگر نزاع در کلام از دیگران بهم باشد تا هم غلط و افط بودش <sup>۱۹۳</sup> سبب کثرت لفظ  
مفهوم میشود چه ابداع نزاع تمام از دور منع قرطاس <sup>۲۴۳</sup> پان آمد چه در خشونت طبع عمر  
فاروق شواهد بسیار اند منها در مشکوٰه <sup>۲۴۳</sup> المصایح و صحیح امامهم بخاری ما ثور است عن سعد  
بن ابی وقاص قال ساذن <sup>۲۴۳</sup> الخطاب علی رسول الله و عندی صلعم نسو من قهریش  
یکلمته و یستکثره عالبه اصواته فلما ساذن عمر قمت فبادر ان الحجاب فدخل عمر و  
رسول الله صلعم فضحك فقال اضحك الله سگ یا رسول الله فقال النبی عجبت من هو  
الملائی کنت عندی فلما سمع صوتک ابتداه ان الحجاب قال عمر یا عدوات الفسهن  
اتعبنی و لا تعبن رسول الله فقلن فهم انت افط و افط انتی لمخص ترجمه عورات قمری  
نزد رسول خدا با و از بلند سخن با میگردند چون شنیدند که عمر طلب اذن نمود و مبادت بحجاب  
فرمودند هرگاه عمر داخل خانه نبوت شد رسول خدا را دید که تبسم میکرد باید پرسید آنحضرت صلعم  
فرمود که تعجب کردم ازین نسوات که بشنیدن آواز تو سخنانی بحجاب نمودند عمر با آنها گفت ای  
و دشمنان جان با من خود از من بهیت زده می شوید و از رسول خدا صلعم بهیت نمی سازید  
ایشان گفته آری تو درشت تر سخن و سخت تر طبع و غلیظ تر خوی هستی انتی ازینجا و اف  
گشت که مطلق رفع اصوات عند النبی صلعم ممنوع نبوده در معارک و کارزار ضعیف و شو

و نهیب و فل و هیج و بانگ قاریان بحضور سرور الش جان می شد آنحضرت گاهی منع فرمود  
و این رفع اصوات زنان قریش داخل تقریر بنی محصوم شد پس تتمه روایت که بر او تقدم  
یا لحفظ آورده که آنحضرت فرمود ایها ابن الخطاب ما لقیك الشیطان سالکاً فجا قطبا  
بر آمد و رنه می باید که وقت رفع اصوات زنان ابلیس ملاقات با حضرت پیغمبر داشت نهیبانه  
و هرگاه ثابت شد که در بیجا عورات قریش سخنان بر رفع اصوات میکردند آنحضرت صلعم  
نفرمود که قمن عنی بلکه رفع صوت منی عنه آن بود که در آن پاس ادب حضرت پیغمبر نمیکردند  
و از بانگ زدن داب تقریر خود بر سرور عالم میخواستند و سوختن این معنی قصه ابوالبیه صحابی است  
که صاحب سنیعاب در ترجمه ثابت بن قیس آورده که لما نزلت یا ایها الذین آمنوا لا تنفوا  
اصواتکم فوق صوت النبی الیه دخل یوهاییه و اعلق علیه بابه فقطع النبی صلعم و ارسل  
الیه یسأله ما خبره فقال انا رجل شدید الصوت اخاف ان ینکون قد حیط علی قال لست  
منهم بل تعیش بخیر و تموت بخیر یعنی هرگاه آیه لا ترفعوا انازل گردید ابوالبیه در خانه خود  
بست و حاضر خدمت حضرت نبوی نبی شد بر غیر حاضری او آنحضرت صلعم فرستادند و در یافتند  
که خبرش چیست ابوالبیه گفت که من شدید الصوت ام خوف میکنم که حیط اعمال من باشد آنحضرت  
صلعم فرمود تو از آنها نیستی بلکه خیریت زندگانی ثانی و خیریت بمیری انتهی مختصاً و از جمله شایسته  
خلط طبع فاروق تصدیق اعظم صحابه است که وقت استخلاف ابوبکر صدیق بحق فاروق  
گفته بایوب کر صدیق استخلف علینا فظاً غلیظاً و لود و لیتنا کان افذاً و اغاظ فمات بقول لرب  
اذا القیت رواه الترمذی و الحاکم فی المستدرک نقل صاحب ازالة الخلفاء و همچنین نقل کرده اند  
جهانده علماء اخبار و محدثین آثار مثل حافظ سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابوبکر و غیره و در مشرکین  
المجر در صواعق محرقة و دیار بکری در تاریخ النخیس و ابن الاثیر در نهایه اللغه و غیره

و مفاقی و عقلائی در فتح الباری و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محب طبری در  
ریاض النضره و علی السقی در کنز العمال و امیر المومنین در خطبه شفقیه فرموده اند و نشان و  
فصیحه ها و تفسیرها را در حفظ کلام و پیشین سنها و بکثر القادریها الی آخره و باین همه افظ  
و اغلط بودن هم سرلیح التعرض بود و بر آنچه خلاف طبع خود میدید هرگز بهر بنیک و بوجه حرارت  
فطانت طبعی حتی که قدرت تحمل نمیداشت که تا نتیجه کلام ساکت ماند و از انشای کلام مخاطب  
آنرا قطع نسازد چنانچه در صحاح سنت مثل سنن ابوداؤد و در مناقب عمر مذکور است عن اذ قد  
هو ذی عمر بن الخطاب قال بعثنی عمر الی الاسقف (هو عالم الیهودیانی باخیا صیانی  
بن الهمانی) فدعوتاه فقال هل تجب فی فی الکتاب قال نعم قال کیف تجب فی قال جد  
قرنا قال فرقع علیه الذر قال عمر قرئت ما فقال قون حدیدا یا: شدید لیتیم  
از اسقف پرسید که در تورات آیا ذکر من می یابی گفت آری فرمود چگونه می یابی گفت شاخ  
می یابم پس عمر دیده برداشت و فرمود که شاخ چیست خوف زده را گفت که شاخ چیست  
استحق و در کتاب ضربا مثل و هم در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مذکور است که در تافه عمر  
اهیب من سیف الحجاج پس این اغلط الفواد و افظ الطبع و سرلیح التعرض در  
چنین حال که در طلب قرطاس تمام تر نمایار و برینه و تنالای که نه دولت رسی نه خاک  
اندیش چگونه در منع کتابت خل و شور نمیکرد که محال عادی بود فلا جرم این سرلیح  
التعرض بلا حظ کار مخالف اندیشه خود دیده مبرع منع و مرکب شورش گردیده او را کی هضم  
نفس بود که در حال مخالفت ساکت ماندی چه کیفیت غلظت طبعی او از روایت اسقف  
نابره که قیر بلبه مخالف متعرض می گردید و ات الله تع کات: بین السنة اما مع  
... ..



در تردید این حدیث از زینت کل زینت بوفور خجالت آگاه بود حضرت رسالت صلعم معترض شدند  
 که بعد از این قضیه بوقت دیگر قبل از رحلت چرا ننوشت حیث است که بحایت اصحاب شناسا  
 بر حضرت رسالت معترضانند و محض پیغمبر اند که رب العزّة جیب خود را بوجی با تو قرانی از آن  
 ممنوع داشته است چنانچه میفرماید فاقض علیک البایع وعلینا الحسب یعنی جزین نیست  
 که بر تو پیغام هدایت رسانیدن است و ذمه ما محاسبه است و رسول خدا صلعم بلایع مبین  
 بدرجه انتهائ رسائی که تا دم و الیسین میفرمود و خلفوی فی اهل بیته و میفرمود انا تا که فیکم  
 خلیفین الحدیث الشاه و چنانچه صاحب صواعق محرقه از طبرانی نقل فرموده قال ابن  
 ابی عمیر ما کلم رسول الله اخلفونی فی اهل بیته یعنی آخر کلام رسول الله صلعم در شرافت  
 اهل بیت نبی بود و فرموده که حدیث تسک ثقلین را طرق مبسوطه ایدونی آخری الله  
 فانها بالمدينة فی مرضه و قد امتلأت الحجرة باصحابیة یعنی رسول خدا صلعم حدیث  
 ثقلین را در حالت سرنش الموت ارشاد فرمود و وقتی که حجره شریفه از اصحاب آنحضرت صلعم ملو  
 و انت عارفی که نص خلافت از حدیث ثقلین بشان اهل بیت مثل نص حدیث غدیر  
 واضح و الیای است پس تبلیغ مبین آنچه بر آنحضرت صلعم واجب بود بوجه وافی ادا فرمود اگر  
 از آبت بوجه منع اصحاب خلافت بیان نیامد و عهده رسالت ما هم کوتاهی نفرمود و ثقلوت  
 این است که در حال کتابت همه امت در ضلالت نمی رفت آنچه از عدم کتابت اختلافات  
 پیش آمده اند پس اگر عدم کتابت طرف امت است و پیغمبر خدا عهده خود را که در آیه علیک البلاغ  
 تدبیر نبی و رحم غفیر صحابه برسانید و میفرماید فذکرنا فانت مذکر لست بمصیطر الا  
 و ذکرک فی عذاب الله العذاب الاکبر الا یه یعنی پس بیان فرما و نصیحت بگو جزین  
 تا تو هدایت کنده هستی بر ایشان گماشته نه مگر آنکه روئے بگرداند و کافر شود پس او تم



عذاب فرماید اور عذاب بزرگ الخ و میفرماید ما علی الرسول لا یبلغ المبین و محصر بر  
ابلاغ و نفی از مصیط داعی است که آنحضرت پس حکم و هدایت بقول و امثال امر و نه امت  
است اگر امت سرکش نماند و مصیطی نبندد لهذا آنحضرت صلعم امر بطلب قرطاس فرمود  
و از عهد خود سبکدوشی نمود و جلای دیگر کار بشمشیر گرفت چنانکه حق تعالی شان را قائلان  
ایستاد و مرسلین در دار دنیا مواخذہ نکرد و برافروانی با کجی و فروعی عذاب با کثید  
بر قوم عاد و ثمود و لوط علیہ السلام فرستاده ہلاک ساخت ظاہر اوجہ آنست کہ برتر و کین  
عذاب آخرت اشد عذاب باشد پس وجہ در کتابت بوقت دیگر نہ نوشتن همین جور است تا  
مواخذہ عدم اتیان قرطاس تا قیام قیامت سنگین ماند چنانکہ در آیه مذکر لقا گذشت  
و گاہے میگویند کہ بنی ہاشم خصوصاً علی مرتضیٰ و عباس عم رسول اللہ چہ ادوات و قلم ندادند  
زیرا کہ امر آنحضرت بلفظ ایقونی بقرطاس خطاب بمجمیع حاضرین بود نہ بعر بالخصوص کہ قالہ  
صاحب التحف میگوید کہ این تیشہ باندیشہ بر قلب دیگر خورد و از مفاد و اشتمالات و  
شور و غرقت و از مرویات قوم پیشاپیش پوشیدہ و قدر و منزلت اہل البیت نبی نفیس چہ حضرت  
معترض ندیدہ کہ محدث سندی و غیرہ در شرح حدیث بخاری عن ابن عباس <sup>رضی اللہ عنہما</sup> لاضر  
رسول اللہ فی البیت ہاجال قال بنی ہلوا کتبکم کتابا لا تفضلوا بعدہ الی قولہ  
فاختلف اهل البيت الخ فرمود اندای الذین کافوا فیہ من الصحابة لا اهل بیتہ صلعم  
صاف صاف از حاضری اہل بیت نبی در الوقت انکار کردہ اند و علی مرتضیٰ داخل  
اہل بیت با جماع امت می باشند پس غیر حاضری آنجناب لایستاب محقق ثابت گشت  
کہ در زمان رسالت اطلاق صحابہ بر دوگانگان قرابت و اطلاق اہل البیت در آنوقت  
بر خمسہ نجبا و لفظ عشیرہ بنی ہاشم شد چنانچہ در صحیح بخاری از حبیب بن مسلم <sup>رضی اللہ عنہ</sup>

که من و عثمان غنی بخدمت رسول خدا صلعم رفیق قلنا اعطیت بنی المطلب من خمس  
خبر و ترکنا و نحن بمنزلة واحدة منك فقال صلعم انما بنوها و بنو عبد المطلب شی  
واحد قال جبر و لم یقسم النبی عبد الشمس بنی نوفل شیئا و محدث قسطلانی در قصه  
جنگ خنین نقل میفرماید و لم یثبت معه صلعم یومئذ الا العباس بن عبد المطلب علی  
بن ابی طالب الفضل بن العباس و البوسفیان ابن الحارث و اسامه بن زید  
و غیرهم فی اناس من اهل بیت و اصحابه پس ازین تفریق فرقی بین اهل بیت و اصحاب  
اطلاقا ظاهر شده و نه او را کافی بود که من اصحابه میگفت و نه صحابیت بمعنی حقیقی بر جمیع  
حاضرین خدمت حضرت رسالت صادق می آید مگر برای تمیز بیکانه و بیکانه فرقی در لفظ  
بود و مؤید این تمیز و تفریق اخبار کثیره و احادیث خیره اندازانجمله حدیث ابن عمر است که بچند طریق  
در کتب اخبار آورده اند چنانچه در سنن ابی داود است قال قلنا نقول افضل مة النبی  
صلعم بعدہ ابو بکر ثم عمر ثم عثمان و صاحب مرقاة درین حدیث میفرماید و لعل هذا  
التناضل بین الاصحاب و اما اهل البیت فهم انحص منهم حکم یغایرهم و صاحب مؤده  
القرنی این حدیث را با الاستیعاب نقل کرده اینچنین در سنن منقطع مانده یانه عن ابی وائل عن عبد الله  
بن عمر قال کما اذا عددنا اصحابنا بنی قلنا ابو بکر و عمر و عثمان فقال رجل یا ابا عبد الله  
فقلی قال علی من اهل البیت لا یقاس احد به مع رسول الله و فی در حجة و الله  
تعالی الذین آمنوا و اتبعهم ذریههم یا جماعهم الحقنا بهم ذریه انهم الحدیث و عروا واسط  
المعجم طبرانی و تاریخ الخلفاء و احیاء العلوم و رابع تالی صفحہ ۳۳ و روایت کر ابن عمر با ما  
حسین گدشته او تنجیح فان رسول الله خیرة الله بین الدنیا و الآخرة فاخترنا الآخرة  
و انک بضعة منه و انما لها یعنی الدنیا انتهى حدیثی که بزرگوار را بمرثا پیش روان

رسیدہ است بتوخواہد رسید کہ آن خلافت دینی است چنانچہ بشارت دنیا مخصوص  
 بصحابہ وارد شدہ و بذریعہ بشارت بقدر کفاف آمدہ کہ یابی از انجملہ حدیث از عائشہ  
 در صحیح مسلم است کہ آنحضرت صلعم عبدالنزع فرمود بسم الله اللهم تقبله من محمد وآل محمد  
 ومن امت محمد پس معلوم شدہ کہ آل محمد جدا و امت محمد نہیں پیغمبر جد امی باشند امت  
 آل محمد نمی شود و آنحضرت صلعم بصحابہ فرمود فوالله لا الفقرا خشي عليكم ولا كن اخشي عليكم  
 ان تيسط عليكم الدنيا الحديث كما في البخاري وفي المشكوة يعني قسم بخدا بر شما اندیشہ فقر ندارم  
 و لا كن خوف منكم انما هو انتم و فرمود والله ما اخاف عليكم ان تشركوا  
 بعدی و لا كن اخاف عليكم ان تنافسوا صاحب فتح الباری در کتاب الجنايزہ در شرح  
 این حدیث میفرماید فیہا انذار بما سيقع فوقع كما قال وقد فتحت عليهم الفتح وآل الامر الى  
 ان تنافسوا و اذ تلقوا و وقع ما هو المشاهد المحسوس الى قولهم وان اصحابه لا يشركون  
 بعدہ و كان كذلك و وقع ما انذر به من التنافس في الدنيا يعني موافق تنذیر  
 رسول خدا کہ درین حدیث آمدہ در صحابہ تناسد و مقاتلت و خود مطلبی و سبقت باخذ  
 و کراہت بوجه اقدیم ایشان رو آورد و وقتی فتوحات آنها را حاصل شدند انہو لخصفاً  
 و آنحضرت فرمود ما شيع آل محمد من خبز البر ثلثاً حتى مضى بسيله و در روایت دیگر  
 چنین است ما اكل آل محمد اكلتين في يوم واحد كما في جامع الاصول و فرمود اللهم  
 اجعل هذق آل محمد قوتا كما في الصحيحين و این ہمہ بر محرومی آل محمد از فوز دنیا دلالت  
 مے نمایند پس واقعہ پیش آمدنی کہ موافق وحی بود بعد حضرت ختمی منزلت بطور آمد  
 کہ حضرات صحابہ بدینا پیوستند و آل محمد و عمرت پیغمبر از خلافت دینی نصیبہ نبردند  
 اما علمار ملت عمری چون دیدند کہ نام قائل جسارت مآکل بسبب عصیان جہیم پشت

از امام گردیده تا که محقق خواهد ماند فعلی ذلک و بعد معذرت افتاده اند چنانچه معذرت  
 سرسرو قاحت سر را جبارت از همه حامیان پیش حجت محمد ششم قسطلانی بکمال کاروان  
 و فخر جهاد دانی است که بعد سرگردانی و پریشانی در مواهب لذتیه بعد نقل قصه قرطاس  
 از مازنی چنین برواغ جگر عمری مرهم رنگاری می ماند که گفت اما جاز للصحابه الا  
 اختلاف فی هذا الكتاب مع صریح امر لایم بن لک لایم قد یقارینا ما یقلها  
 من الوجوب فكان ظموت منه قرینه دلت علی ان الامر لیس علی التحمل علی الاختیار  
 فاختلف اجتہادهم و صمم عمری علی الامتناع لما قام عند الامن القرائن بانه صلعم قال  
 ذلک عن غیر قصد جازم یعنی جزین نیست که صحابه را درین کتابت اختلاف کردند چنان  
 شده با وجود حکم صریح پیغمبر بر انو الشان در اتیان قرطاس بسبب آنکه گاهی او امر مقررین  
 بواجبات می باشند پس گویا که ظاهر شد از قرینه که دلالت کرد بر آنکه این حکم اتیان  
 قرطاس متحمس می باشد بلکه امر اختیاری است پس اجتهاد صحابه مختلف گشت و عمر فاروق  
 تقسیم بر امتناع نمود و قتی که نزد و قرائن قائم شده بودند باینکه رسول خدا بذا قصد جازم  
 آنرا حکم داده است انتهى هر چند که بجواب جمله تا ویلات علیه کلام ابن عباس الرزیه  
 کل الرزیه بهر وجه کافی و شافی است که از مازنی و اعوانه و الضاره علم و فهم و قرائن  
 شناسی حضرت و فایق بود هر گاه که او این قصه امتناع را رزیت دیده باز هیچ کس را  
 از امت یا را انکار ننمود و العجب کل العجب که این مرد متمدن در نوع سالیح مواهب و جود  
 طاعه النبی و ابتلاع سنته میفرماید اقسام بالله تع بنفسه الکریمه المقدسه انه لایؤمن  
 احد حتی یحکم الرسول فی جمیع امک و یرقی جمیع ما حکم به و یتقاده ظاهر و باطناً  
 کان الحکم با یوافق احوالهم و یخالفها کما ورد فی الحدیث و الذی یدعی لایؤمن احدکم

الکرام علیهم السلام

حق یكون هو الله تعالى حيث يبيّن خدایات خود قسم خور و که کسی ایمان نمی آورد حتی  
که محکوم نمی و در جمیع امور و در ارضی در تمامی احکام او و متفادیرا که و عطا بر او باطناً و  
برابر است که حکم پیغمبر موافق خواهش آنها باشد یا مخالف بود چنانکه در حدیث آمده که فرمود  
قسم بخدا ایمان نخواورد و بیک از شما تا آنکه خواهش او تابع پیغمبر باشد آنچه که من آورده ام  
مگر آنکه گویند که عمر از حکم نبی بترماند بود و که طه با خدا مینمود و یا اینکه از احکام تکلیفی منزه بود اما  
براه تفنّن شرح متن میثم اما هم المادسی و میثاق قولها اما جاز للصحابه الاختلاف في  
هذا الكتاب آرس از قوله نعم و ما انکم الرسول فخذوا و ما نعلم عنه فانه تبوء و غیر صحاح  
را منع کردن و انکار از ما انکم الرسول نمودن جائز شده بود حتی که کفار و محدثین و  
مشرکین را هم انکار از کتاب الله نمودن جائز گردید و از همین عقیدت عبدالله بن مسعود  
بن ابی سرج میگفت انی کنت اصبر فمحمداً حیث اريد کان علی غریبه حکم فاقول  
ادعیم حکم فبقول نعم کل صواب یعنی من معتد را بر می گردانیدم بهر طور که اراده نمودم  
معتد را می نویسانید عزیر حکیم پس من میگفتم ما علم حکیم پس میفرمود آرس جمله صحابه است  
انتهی اما این چنین معتد را معتد گفتند که فی انما مستیجواب و غیره و باید دانست که جواز  
و حق مشورت و اصلاح امر به و تاسیب واجب باشد اول آنکه اگر آمر و امر به و تاسیب  
جابل نادان و ناآزوده بود دوم آنکه شریعت من الله نبود بلکه حسب رأی مردم پدید می  
آمده باشد پس ازین دو حال غالی نمی باشد که عمر خطاب را مولانا نادان میدانست  
باصل شریعت و احکام است و از کتاب الله می دانست و قال الله تع و تبارک یقولون  
هل لنا من الامر شئ قل ان الامر كله لله و ایشان استفسار میکردند که چیزی است  
بر سر ما و امر حق است و کل ما یخیرنا الا وایا قرآن پس ایشانند اخذت سبب را که خود تجویز کردند  
که انما جاز للصحابه و هر که برسد که ابن سعد بن ابی سرج معتد را از خلیفه عادل

اختیار فرمودند مقعود باشد و نه نص و حکمی در جواز آن پیدائی شود قوله لات الاول  
 الخ آری او امر و جوبی که تو مندوبی و تخیری و ارشادی اکثر در شریعت وارد اند پس  
 وجوبی را محمول بر مندوبی کردن با همه جمل اواز احکام شریعت کار عمل است حال آنکه از  
 ابن عباس میبفت ما اعلم منها الا ما نقول کما فی البخاری فی تفسیر سوره النصر ابن عباس  
 اعلم من عمر بن قاصه متناع را رزیت میفرمود قوله فكانه ظموت منه قه نية دلت الخ آری بن  
 قریبه دالت بر مراقبوا الصلوة و اتوا الزکوة جاری میشود که متعم نیست بلکه اقامت نماز  
 و ایثار زکوة اختیار است فلاحول و لا قوة الا بالله قوله فاختلف اجتهاد هم آری  
 اجتهدوا نام تمدی و مستثنای و خود را مخصوص است و رتبه اجتهاد فقهی مقابل انهم محکم حکم شایع  
 باطل است کما صرح به صاحب در اسات اللبیب خیره و عمل بر بطلان اش شا به قوی  
 است و هیچ ماخذ شرعی یزوی این اجتهد و سرا یا فساد و محض بے بنیاد پیداشده است  
 که از ان رد نص جائز بود بلکه بر اے همین اختلاف اجتهد و قوله نعم فائدة حکم بیضم یوم  
 القیامة فیما کانوا یختلفون کافی است و در ابطال استحقاق و جواز منع و اصلاح حکم تغییر  
 ر ۱۰ د ۱ الذین یتبعون الشیقات ان تمیلوا میلا عظیما بهر وجه وافی است قوله  
 ایتمم عمر بنی الامتناع الخ آری عمر فاروق یار القصیم را متناع نموده است چنانچه بنده  
 ان در سال سیم گذشت اما همیشه قصیم اول حضرت نبوی مردود و مطرود میگردد  
 ریخانیة بقوله صمم قوموا عنی باطل شده است قوله لما قام عنده من القرآن الخ  
 تمنا هم نکردن نبی از همین واقعه ظاهر شده که از بیت الشرف بیرون گشتند  
 آری به الله الداهوری و سبق عبارة اعتراف به و منکری را میرسد که بگوید که تا متر  
 اسرخی بیا قصه جازم وارد شده اند پس انکار از ان کردن بدعوی اجتهد و هر کس



و تا کس را می رسد لغو باشد منته و بعد از آن نظریه دقیق نوادی را درین باب نقل میفرماید  
که قال النواوی اتفق العلماء علی ان قول عمر حسبنا کتاب الله من قوه فقیهیه و دقیق  
فطریه لا یحتاجون الی کتاب امور ابوابها تجزوا و اعتما فی تحقیق العقوبه لکونها منصوبه و  
اولاد ان لا ینسب باب الاجتهاد علی العلماء و فی ترکہ صلح الکاظم علی عمر اشارت الی تصحیه  
و اشار بقوله حسبنا کتاب الله الی قوله ثم ما فرطنا فی الکتاب من شیء و لا یعارض  
من ذلک قول ابن عباس ان الرضا یرایه الخ لان عمر کان افقه منه قطعاً الخ بقواته  
یعنی علماء اتفاق کرده اند بر اینکه قول عمر حسبنا کتاب الله از قوه فقیهیه سر زده است و از  
وقت نظر او بوده بر آنکه عمر اندیشیه فرمود که رسول خدا چیزی را بنویسد که بسا اوقات امت  
عاجز باشند از بیجا آوردن آنها پس مستحق عقوبت گردند بسبب منصوص بودن آن کتاب  
پیغمبر و اراده نمود عمر که باب اجتهاد بر علماء رسد و نشود و در ترک آنحضرت صلح انکار را  
بر عمر اشارت است طرف تصویب فرمودن آنحضرت صلح و اشاره کرد عمر بقوله حسبنا کتاب  
الله طرف قوله ثم ما فرطنا فی الکتاب من شیء و قول ابن عباس ان الرضا یرایه الخ معارض  
انکار عمر نمیشد بسبب آنکه عمر فقیه تر از ابن عباس بالیقین بود و انتقی و شرح این استدلال  
رزیت مال آنکه قوله اتفق العلماء الخ میگویم که اگر تمام است و جمیع خلقت از حکما و فضلاء  
و محققان متفق الی علماء نوادی باشند یک اخراج رسول خدا صلح بالیقین قرطاس را  
همه جماع آنها را باطل فرموده است حال بر اتفاق را و البیتان اولی الالباب هرگز گو  
نمیدهند چه عمر قاروق را و امور شرعی و احکام نبویه هیچ دخلی و مداخلتی نبوده که آیه  
لیس لک من الامر شیء منسوخ نشده است و هرگاه در آن شرعیه پیغمبر را بخورد  
و او بر حال جاهل و جاهل که همواره الباقی الصفاق بالاسواق میگفت کما یاتی اسناده



علی الاسلام لا یتب هذه النبیه لا یجتمع علیہ قریشا بدّ اولو ولیها لا ینتقضت  
 علیه العذاب من اقلایه الخ یعنی هر آنکه رسول خدا صلعم در حال مرض الموت اراده  
 فرمود تا با اسمی صلحت نماید پس من منع کردم شفقّه و کرد اگر داسبا که محفوظ داشتن  
 قسم بخدا قمرش بن زبیر بن ابییه را با جماع نمیکردند و اگر والی قمرش هم میشد البته عرب  
 از گرد و توار ولایت او منتقض نمونود و انتهی مالک بن ابی الحدید عنه فی شرح نهج  
 البلاغه اعمده صاحب کشف الطنون فی المجر والاول من کتابه و حال این است که  
 ابی ساج فاروقی آنرا از قبیل داشت غافقت بلا فحمل شاد ولایت عاجز و باشته  
 بود و بعد از عمر بدقت نظر و دستا داده ازین مصحح نمی شود و قوله و اراد ان  
 یلایه سید بابا لاجتنبه و میگوید که اراده فرمود بر غلط افتاد که رسول خدا صلعم میتهدین این  
 اراده را که مخالف بقدر شدند زین الشرف خارج کند و ایند که اعتراف به اللها هو رے  
 و قتی نکر صلعم لا یخار علی عم اشارت و تصویره میبینیم که او سجد و تم ایسا معاصی و  
 ماتم و سیکار است ستمزدین را از جزا اعمال در دنیا متروک و تپس اگر این ترک داشتن بحق  
 آنها تصویب است اینهم مثل او معذقه ندارد قوله و اشار بقوله حسبا کتاب شد الی قوله  
 تم ما قرطنا فی الکتاب من شیئی میگویم که اولاً قوله حسبا غلط گفته چه حضرت او قرآن را  
 نمیتواند و معذایش نهید است و از قرآه و فهم معنی اش بارها بحضور ابی ابن کعب ابن  
 خوابا متعرف به و تصریح شد این دعوی و حسبیت لسانی بنابر مصلحت علی الوقت  
 بود و رتبه بقولون ما یبطلون ثانیاً اشارت درین دعوی و حسبیت بقوله تم و ما قرطنا  
 الخ عذاب الیم زعمه بر نظم و زیدی حبیم بر سر الوکره لوق آورده است چه از حدیث  
 نحن معاشم الا نسیه اولاً نذرت و لا نؤمّث سائر کما صدقّه ان لم یبعه من آله

آمده است و حسبیت او میخواهد که ابو بکر بجا نهد و لا یرث برآیه و لکن کرمش خطا لا یشین  
 کار بند می شد حال آنکه بلا دلیل قرآنی با تخلف و زید ثمالی عجب شارت بآیه ما فطنا آید  
 وقت دست و پاچه شدن در احکام شرعی ادعای حسبیت چرایا دخی آورد و ابو بکر صدیق  
 در میراث جده چر گفت مالک فی کتاب الله کافی الصواعق المحرقة و غیره در آنوقت از  
 آیه چر اشارت فرمود و یاتی بیانه مگر حیف صد حیف که عمر از تردید فتوی صدیق خود  
 حیا فرمود و وقتی که او در معنی کلامه گفت اراه ما خلا الوالد الولد کافی از ازاله الخفاء و غیره  
 و الآن یصح خوف و تردید کلام پیغمبر که ما یطق عن الهوی بر الشیء اما ز خدا نه شود و  
 دعوی حسبنا کتاب الله که دو آیتش را پس پشت انداخت و خود را کی را مقدم داشت  
 و در بنفام سخن بسیار است انبیا با همین حرف اکتفا کردم قوله و لیعارض من ذلک  
 قول ابن عباس میگویم که ایانیده در صحیح بخاری که عمر ابن عباس میگفت که ما علم  
 منها الا ما قول کما سبق فی الصدر انفا یس این جرم و قطع با فقه بودن عمر از ابن  
 عباس بکلام حجت پیدا شد مگر آنکه عمر بخلاف رسید پس مرصع بهیه فضائل جلیه و محاسن  
 شرعی و غیر شرعی کرده شده و نه حال و و و افقهیت کمتر است از تفقه زنان قریش که  
 گفتند انت افظا و انظر کما مضی و از تفقه اسام بنت عیس حبشیه که گفت انت کذبت  
 یا عمر کما سبق و از تفقه زنی از نسوات قریش که گفت بجواب منع مقالات مهور عمر کتاب  
 الله احق ان یتبع ام قولک یعنی ایا کتاب خدا حق دار تر است که اتباعش کرده شود یا قول  
 تو که و منع کثرت مهور زنان است پس در آنوقت گه بار شده فرمود کل احد فقه من  
 عمر کافی کنز العمال تبویب جمع الجوامع للسيوطی و مکنذ فی الدر المنثور تحت قوله و انما  
 اردتم استبدال نهج مکان نهج و آیتیم احد نهج قنطار افتد بر ما این وقت نظر

نوادی در شرح مسلم بن حنفیاء بر مقتدا نقل قسطانی که دیوانه آفریده  
 در شرح آن پرداخته و آنچه در شرح حدیث قرطاس در کتاب التوحید<sup>۲۴۳</sup> صحیح مسلم بعد نقل  
 قول المازری که بالفاظ دیگر ذکر فرموده می نگارد و لعل عم خاف ان المناقین  
 قد یطعنون الی القلیح فیما اشتهر من قواعد الاسلام و بلغه صلعم الناصر  
 بکتاب یکتب فی خلوة واحاد و یصنیعون الیه ما یشتهون بها علی الذین فی قلوبهم  
 مرض و لهذا قال عندکم القرآن حسبنا کتاب الله یعنی و شاید که عمر خوف کرد که منکر  
 راهبها روند و رقیع نمودن در اینکه مشتهر شده آنچه از قواعد اسلام و مردمان یا حضرت  
 صلعم القلیح برسانند که کتاب و خلوت نوشت و نسبت دهند با حضرت آنچه میگویند  
 پیش مردمانیکه در قلوب ایشان دغدغه است انتهی پس میگویم که حضرت فاروق را بطرف  
 اتفاق از بس جد و جهد بود که اکثر کلام او بیاس خوف منافقین<sup>۲۴۴</sup> تا بانه سه زرد شد  
 و بنیادست که در شدت فکر و اتفاق از جناب و وسیرت ایشان بر زبان جاری میشود  
 حجت اولی قوله و لعل عمر الخ نادرست است بوجه آنکه آنحضرت صلعم حدیث بشارت  
 صحابه بالجنة علی مار و ه بیک سعید صحابی اعلام فرمود در الوقت عمر را خوف عارض  
 نگشت و حدیث لا نرف بیک فرمایند بیک گفت وقت اظهارش عمر گفت بابی بیک که آنحضرت  
 چگونه بخلاف قرآن فرمود مردمان چها چها خواهند گفت و آیه آخر سوره براه نزدیکه  
 از کبار و صفار صحابه یافت نشد مگر از خزیمه بن ثابت دریافت شده در الوقت از منافقین  
 خوف ناکرده چرا مانع نیامد و رین وقت که از حدیث زبانی تکمیل وصیت تحریر و کتابت  
 پیش جماعت کبار صحابه میشد خوف کردش از معترضین صریح خلاف عقل از سیرت او  
 مگر آنکه سه دانه پنبه چو افتد بر زمین خون گیرد و درین است مگردیده و انج دل او





سلیم است لکن حضرت ادهق خود را ترک داشت اثنی بهر چه معتزلی بتایید مسلک  
 رفته باین همه فضیلت آنجناب بحال عدم نقص هرگاه متحقق گشت در صورت وجود نقص  
 چگونه الظاهر و آشهر نبود و اهل بصیرت از انصوص خلافت آنجناب لایت مآب هنوز مذکور  
 قرآن واجب الایتان فیضیایچه باشد که اذکر تها فی معارج العراق فی علوم القرآن و  
 اما ترک داشتن جناب امیر حق خود را مثل حکمت داشتن خواجگان کائنات لفظ رسول شد  
 را از صلحنامه حدیده است ازین ممرامت چونکه ریاست عامه دین و دنیا است که ائمه  
 به العلماء پس آنجناب بوجه تغلب متغلبین ریاست دنیا را ترک داشته نه ریاست دین  
 را که ترکش بدست آنجناب نبود و هر نوع افضلیت جناب امیر موقوف بر تحقق خلافت  
 دینی نبی باشد که امامت مثل منصب رسالت است رسول چنانکه مجاز ترک منصب  
 رسالت نیست همچنین امام اختیار انتقال امامت میدارد و در شواهد این معنی قوله  
 تم ولقد فتنا سلیمان و القینا علی کرسیه جسد اثم اناب پس است چه دیو سلیمان تخت  
 سلطنت و یو تغلبا نشست کما فی الدر المنثور ما نبوت را ند ریافت که در بحال هم حضرت  
 سلیمان نبی است بروده العاقل کفیه الاشاره و الا لا یکنی له البشارة ازین پنج حضرت  
 امیر اگر خلافت دینی را بوجه استیلا و قریش سر وقت ند ریافت معزول از خلافت  
 و امامت من عند الله و الرسول نشد زیرا که **س** علی بن ابی طالب مرتضی بود تشکیل  
 مسطقی و هر و عا بود و خواهران بدینا بر دویدند علی در طاعت رب العالی بود  
 چونکه اطاعت امیر المؤمنین بر رب العالمین و ختم المرسلین و عدم تولی و عیاد از زندقه  
 غیر متنازع فیه است بلکه مسلمین اهل اسلام است و عمل بر کرب و ناکس بجناب و  
 قیام بر نه نشو و گما عرفت من هذا المذهب و نفاذ من حدیث ابن عمر سابقا

درین مقام ذکر اطاعت او که منتهی پایان است و عدم توفی و و کما التمس فی رابعه  
التهان ظاهر بر همگان است بعرض بیان نیاورده ام ورنه سخن بسیار است

### ثمته وجوه منع از اتیان قرطاس

عمر فاروق عداوت قدیمی بابینی هاشم و هم از ابتدا در تنای خلافت و از کثرت طفا که  
قوت بازوی میداشت چون دید که پیغمبر خدا صلعم هم وارد در تفصیل اهل بیت خود است  
بلخ میدارند بفرست در یافت که خلافت ناسبه بحق علی خواهند نوشت لهذا مانع آمد و در  
از کثرت شواهد نا اندیشیده اشارت بآنها می نمایم در تفسیر و در تفسیر جلالین در آیه نزلنا  
فی صدورهم من غل نه کور است که با هم احیای بنی هاشم و بنی تیم و بنی عدی غل جاهلیت  
و عداوت بود این ابی الیدید شرح تبع الیماعه آورده و قد کان حصل فی نفوس بنی  
هاشم من بنی تیم حق شدید و لک صادقی صد و سی و بنی تیم علی بنو هاشم و هذا امر  
مروکوز فی طبیعه البشر و خصوصاً طینه العرب و ملاباتها و التجرتة الی آنون تنفق ذلک و حال اسلام  
ببتنای خزائن کسری و قیصر مصر و مکر را گذشت و قبل از فتح که حضرت و بود اسلام  
و قری و وقاری بجز اطفال لسان چیزه نیایدشت عورات حبشیه و مکیه او را بکنجیب می  
نمودند که اسفندت تصدیه از روایت احمد بن طاهر صاحب تاریخ بغداد چنانکه آنرا گذشت  
و واضح است که عمر در طب قرطاس نه می خورد که رسول خدا صراحت اسم علی خواهند فرمود  
چنانچه گفت و نقد ادا صلعم فی مرضه ان یسبح یا اسمہ فتمت من ذلک الخ  
پس صل اصول این علل اسباب این منع آن بود که حقیقه حضرت فاروق اسلام  
عقبتی نمیداشت تا ابرقوال رسوله علیه السلام میگرد که این بنای روحی الهی است  
پس بر موقع و محل در صد دشنه میباید قوت پیغمبر شد و امر رسانت را حسب اراده

خود برائے تشہید نظام دینی میخواست زیرا کہ رسالت من حصۃ اللہی باسلطنت  
 و نیامی مگداشت چنانچہ این ہمہ سیرت با محو سے از مطرودات اجتہادش عامتہ  
 و از طرود اجتہاد چہارم او خاصتہ کہ تعلیم آئند بخوبی ظاہر است کہ ہر گاہ رسول خدا صلعم  
 نام پدرش اعلام فرمود این مرد کمال جسارت بعد دورہ رضینا یا اللہ خواندن گفت  
 و اللہ اعلم یا ابائنا یعنی آنچه شما اعلام کردہ الیست نام پدران ما کلام شما قیاسی و اجتہادی  
 وطنی است خدا بی تعالی اعلم یا سائر پدران ما ست ایما این ہمہ موجب فضیلت اوست  
 ازینجا ظاہر بلکہ اظہر است کہ عمر فاروق ایمان بر رسالت حضرت پیغمبر نبی داشت و کلام  
 آنحضرت صلعم را ترجمہ وحی خدا کے اکیہ نبی انگاشت چنانچہ در امور معاشرت آنحضرت  
 تعیضات ملوک دینی را بیاد می آورد و سیرت انبیاء را کہ وہ ولایق تا سفا و حسرت  
 می پنداشت کما ذکر تہ فی طر واحد والعشرین سابقا من اجتہاد اتہ اگر جناب فاروق  
 ادنی ذالک اسلام داشتہ رسول خدا صلعم در مسئلہ کلام مخاطباً بخصہ در حق و کفر فرمودی  
 ما رکی اباک یعلما ابد اکما فی کثر العمال لعلی المتقی فی ترجمہ الکلام من کتاب انظر انظر  
 عن سید بن المسیب ان عمر سال رسول اللہ کیف یورث الکلالہ قال و نیر قد  
 بین اللہ ذلک ثم قرأ وان کان رجل یورث کلالہ الی آخرہ افکات عمر ام یغیم فانزل اللہ  
 یتستونک قل اللہ یتفیکم فی الکلالہ انی اتخرا لایۃ فان کان عمر ام یغیم فقال لخصہ و ان  
 راکت من رسول اللہ طیب نفس و اولیہ عنہ انما سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ  
 هذا ما لا ی ایاک و انما سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ  
 انما سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ عنہ و ان سئلتہ  
 کما را از رسول خدا صلعم پرسید آنحضرت فرمود یا ابو سجاد پیغمبر خدا را در حق و کفر

آیه یورث کلامه را تا آخر پس عمر فقهید مطمن نگردید و آن آیه لیستفوتک نازل کرد  
 (و گفت لیستفک المومن) پس عمر آنهم فقهید (غالباً این آیه از جمله بیست تا آیات  
 است که بنحو اشش عمر مثال سیوطی صاحب تاریخ الخلفاء را آورده اند) پس عمر حفصه گفت  
 که تو انبیه غیر پیرس وراثت کلامه را در حال خوش بودن او حفصه دریافت نمود و آنحضرت  
 فرمود که پدر تو ذکر کرده است بتو آنرا من نمی میتیم که پدر تو آنرا پیدا نداشتی تا بهی ظاهر  
 وجه آنست که فاروق مصروف بصفق اسواق می ماند و یا احکام شریعت کار می داشت  
 کما مضت شواهد با مکرراً فضلنا عن القرأ فی کما لصف علم شریعت تو بهرگاه حکم فاروقی  
 بر طبق نظم مملکت مخالف امر حضرت رسالت صادر می گردید و مردم تنبه می نمودند میفرمود  
 ان رسول الله قد غفر له ما تقدم وما تاخر من اثمک رسولی انی محابا بهی چون لایبانی  
 میخواست میفرمود و کما فی سنن ابی داؤد اگر عمر در شریعت حصه وافر حاصل نمودی  
 هرگز اینچنین کلمات مطلق العنانی منسوب بآنحضرت نمی گردی بلکه ایمان بقران  
 هرگز نمیداشت که هر بار مخالف آیه و ما اثمکم الرسول فتجده و ما نهکم عنه فانتبه و رفتار کردی  
 فتعوذ بالله من اسارة عقیده التي هی من شر الوساوس الخماس فعلی ذلک این منع  
 ایتان قرطاس یک کرشمه از خصائل اوست ایما همین موجب فضیلت اوست.

### ضمیمه در سیرت عمر با تمکین و شمائل منافقین

درین وقت تنگ موازنه سیرت عمر فاروق با حرکات و سکنات معلنین کفر و اتفاق  
 ماورائے ما ربیع مرید و حال شنیدی که عبد الله بن سعد بن ابی سرح هم عقیدت  
 و حیال عمر فرخنده خصال در امر رسالت بود و دیگر را کافر گشتند اگر این سعد بن ابی

سراج بخلافت فائزے شد بالکین سکتہ الجہاۃ البتہ معائب ویراہ ہتر بدل ہو نمودند و در  
حدیث الامیۃ من قہر لیش داخل واصل مفرمودند و تعرض ویراکہ طعنہ بر رسول خدا  
صلی اللہ علیہ و آلہ بود و بعض مصلحت تعبیر سے کردند و چہن موافقہ حال حاطب بن ابی بلتعہ  
یا زبیر در قصہ سراج حرہ معہ توجہات و شواہد عدم تعرض بر صے سابقا گذشت دیگر  
علیہ اللہ بن ابی بن سلول و راو ائل اسلام کہ مسلمانان موڈب با داب شریعت کما  
بینی نشدہ بودند حرفی مبہم در شان پیغمبرؐ آگفت معلن بتفاق گفتہ شد و عمر فاروق  
در آخر عہد رسالت کہ ہمہ مسلمانان بر ہم ایشان کامل لایمان شدہ بودند ایشان پیغمبر  
زمان کلمہ شنیع ایت ہذا اللیل لیخرج علانیہ گفت پس فعل عمر فاروق فاق از حرف  
مبہم این ابی و نظر اصحاب اضاف است اگر این ابی سلول مثل خلافت ابی سہل  
خلافت کبری میگردید آیہ قرانی لیخرجن الاعداء منہا الاذل کہ از صے سرزودہ بود و قول  
رجل منہ الا لثمار تبسیر کردہ می شود و تفسیر اخبار نام او مختفی ہو نمودہ شد چنانکہ  
نام شیوخ از شان نزول آیات کثیرہ ساقط کردہ و بر سر دیگران لیستہ اند دیگرے  
در صدد اسلام ذوالخویشہ تہمی صحابی کہ گاہ گاہ حاضر خدمت حضرت نبوی میگردید  
و آداب اسلام را نیک تعلیم نیافتہ بود چنانکہ مختصرا گذشت در تقسیم اموال آنحضرت  
گفت اعدل یا محمد لہذا و را خارج از اسلام شمرند و عمر فاروق دو تا مرتبہ در آوا  
عہد رسالت چنانکہ نظر و شانزدہم و طرہ سے و یکم اجتہادات عمر گذشت در تقسیم اموال  
فرمودن آنحضرت صلعم دخل و احوال الحامین لمان برا کومانان خدمت حضرت  
رسالت موجب تکمیل ایمان و صلابت ایقان شدہ بود تہم این تعرض عمر کار و  
بار رسالت و سنت ختمی نبوت از تعرض ذوالخویشہ و وبال گذشت بلکہ تعریضات

و تعرضات عمره پیرایه عرض مصلحت که بارها سرزد شده اند از تعرض ذوالخویشهره  
 بدرجه قصوی اقیع و اشنع و افطع بوده اند مگر آنکه عمر فاروق خلیفه کرده شده همه معائب هنر  
 کرده شدند اگر ذوالخویشهره هم فائز بخلافات میگروید همه حامیان سریر خلافت برانگش  
 حدیث مستحکم دأس خلفائی حومن بی تمیم بجای الایمة من قویش تسبح میفرمودند  
 و از حد تو اترافزوده آنرا شهر و آفاق می نمودند حاصل سنت آنها خلافت پرستی است نه  
 اسلام حقیقی و بقول صاحب تحفه که نواخته را نباید انداخت در خمیر عقیدت قوم شامل  
 شده است تا آنکه اینان در حمایت عیوب خلفاء نواخته شدگان خود با قدری ابرائیاری  
 معصومین میدانند و قول عمر را بهر وجه حکم نمی بکنند و انکارند لغو باشد من ذلک پس  
 دعوی افضلیت مطلقه شرعیه بر آنکه همین کس تا کس میدانند تا خلافت حق برانگش ثابت  
 سازند درین بحث می باید که از روز باز پرس حذر نمایند یا پید و الشیست که  
 افضلیت مطلقه اقصیت رفیع و هدیه است که بلا نص قاطع از حضرت شایع نیابراجماع  
 مردم هرگز متوهم هم نمی شود معائب و مصائب و مشالب خلفاء از زمان نام اسلام  
 آنها تا آخر عهد رسالت بهین غایت بترتیب سنوات بقلم آمدند که چنانچه متعینین بخوشام  
 ملوک و سلاطین بنی امیه و غیره آنچه اخبار منصوصه از قرآن و سنت در شان آنها حمل شده  
 متاخرین راه عقائد سرگردان کرده اند حالاستر شدین بلا حظه آنها رسالوار حضرت  
 شیوخ ثلاثه نیک بنگرند که این همه انبار فضائل کدام سال بکدام ترموی با وفا فرمائی با  
 وارد شده اند یا آنکه این تمام تر ذخائر فضائل بعد خلافت بلکه آنها یافته شده اند





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**معیار دوم** قوله تم است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما  
 یتنزهوا اولوالالباب یعنی آیا آنکه میدانند و ارباب علم و آنا که متیدانند و جاهل اند  
 برابر هستند جزین نیست که آنرا ند که می نمایند اصحاب عقول یعنی آنکه مابین عالم و جاهل  
 فرق نیک و صاحب عقل نیست و از جمله وجوه فضیلت عالم بر من لاله العلم قوله تم است  
 و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون که ملت خلقت جن و انس عبادت خالق  
 عالم است و آن میسر و مقبول نمی شود و تغییر در یافتن معبود چه طلب مجهول مطلق ناممکن  
 است و علم بالتقلید غیر کافی است قال الله تع یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله  
 الایه و فخر رازی فرموده که ایمان محاطین یا ایها الذین آمنوا بر سبیل تقلید بوده لهذا  
 او تمه بایان بر سبیل علم بالاستدلال تکلیف داده فرمود که آمنوا یعنی ای اهل ایمان  
 تقلیدی ایمان آری یا بخدا و رسول و ی بوجه دلائل عقلی فعلی ذلک عبادت او تمه که ملت  
 خلقت انسان است موقوف بر علم و کمال معرفت ظاهر شد و انبیاء و خلفاء مرسلین  
 پس بتعلیم عبادت او تمه آمده اند نه برای نظام مملکت پس هر که از خلفاء این عرفان  
 ندارد عبادت او بنا بر رسم عرفی می باشد پس از نیستی مفهوم گردید که کبریکه جاهل را مقدم  
 دارد و فضیلت دهد خود را و لا یعلم و نا عاقل است و در اینجا ضرورت است که بنده از نشان علم  
 و ابرهان علوم لدنی و قائل سلونی قبل ان تفقدونی حالی فایم از حضرت طاهر امام ابو جعفر  
 محمد باقر در تفهیم این آیه مروی است که فرمود انما نحن الذین یعلمون والذین لا یعلمون  
 عن و ناد شیعتنا اولوالالباب یعنی فرمود ما اهل البیت الذین یعلمون هستیم و دشمنان  
 ما الذین لا یعلمون اند و شیعه ما اولوالالباب می باشد انهمی و او تمه شانه در شمار

علوم اهل بیت نبی چندین آیات نازل فرموده است و کسی و مخصوص علوم خلفاء  
 مدعی نشده که آیه کوچکی در حق آنها آمده از انجمله در شان ائمه معصومین آمده و لا یعلم تاویل  
 الا الله و الذین یؤمنون فی العلم یعنی تاویل قرآن احدی نمیداند مگر خدا و راسخین فی العلم  
 و تفسیر این آیه از حدیث نبوی اقی قائلت علی تنزیل القرآن و انک تقابل علی تاویلها  
 کما رواه البغوی طاسر تر است کما یأتی و جناب میر علیه السلام فرموده اند این الذین  
 زعموا انهم الذین یؤمنون فی العلم و یناکن با و یقیناً علینا ان و فضل الله و و اعطانا و حکم و ادخلنا  
 و انجهم کما فی بیج الیلا یعنی کجا یباید آنا که زعم نموده اند که ایشان راسخین فی العلم  
 سوی ما هستند این زعم کذب و لغاوت بر ما است هر آنکه اولت ما را بدین منصب بیوخ  
 فی العلم بلند ساخته است و ایشانرا گذاشته است یعنی شرک داشته است و ما را عطا فرمود  
 و آنها را محو کرده است و ما را داخل فرموده و ایشانرا خارج نموده است و مؤدا یعنی  
 مذهب یا که شهر ستانی در منع تاویل بتایید مذهب یا که سلف او شان است که مقوله یچهم گفته  
 و لا تعرض للتاویل تا توقفنا فی تفسیر الآیه و تاویلها الامرین احد هما المنع  
 الوارد فی التنزیل فی قولهم تع فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشاباه منه  
 ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویل فحق یحترز من الذیغ و التالی ان التاویل مر مطنون  
 بالالتفاق یعنی ایز سلف از اهل سنت فرمودند که ما تاویل آیات متوجه نمی باشیم  
 جزین نیست که ما توقف بدو وجه نمودیم در تفسیر آیات و تاویل آنها یکی از ان دو منع در  
 قرآن وارد است فی قوله تم و ترجمه اش آنکه پس آنکه در قلوب ایشان کجاست پس  
 بتشابهات از ان اتباع می سازند بخوابش فتعجبخواش تاویل آن پس گفتند که  
 ما از زیغ احتراز می نمایم و وجه ثانی آنکه تاویل بالالتفاق امر ظنی است انتهی از اینجا

واضح شده که ایامه متسننین و خلفاء راشدین این بزرگان را سطح العلم نبودند و رتبه بتعالیم ایشان  
این امر خلف ایشان و سلف ایشان امر تاویل را طعن نمیگویند بلکه این بهم واضح شد که  
این بزرگان بوجه تعلیم نیافتن تاویل از نصف علم قرآن محرم مانند واستنباط احکام  
از قرآن موقوف بر علم تاویل و تفسیر است و بحالت عدم علم تاویل فوائد استنباط از دست  
میرود حال آنکه او تمام استنباط را مخصوص بحضرت پیغمبر و اولی الامر فرموده است فی قوله  
وَلَوْ دُرِّدَتْهُ إِلَى الرَّسُولِ وَالْإِلَى أُولَى الْأُمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ لَا يَسْتَنْبِطُونَ لَهُمْ مِنْهُمْ أَوْ بِإِذْنِهِمْ  
نذر یافتن علم تاویل و استنباط منصب اولی الامر و نیز از دست برقت کما تری و  
و الايضاح واضح در تخصیص علم تاویل بعقرب نبی جمیل صلعم حدیث پیغمبر است که فرمود  
یا مایمونین علی بن ابیطالب انک تقابل علی تاویل القرآن کما قلت علی تنزیله  
کما رواه الخطیب الخوارزمی فی کتاب المناقب و اما هم البغوی فی شرح السنه و ابن طلحه  
الشافعی فی مطالب السؤل و ابیراسیم بن دریزیل فی کتاب صفین و نقله عنه ابن ابی  
الحدید فی شرح نهج البلاغه و این نص میرهن است که امیر المومنین بعلم تاویل باصحاب  
زیلع مقاتلت کرده اند و هیچ خبری و اثری وارد نشده است که شیوخ ثلاثه عالم علم تاویل  
هستند تا افضلیت ایشان بدان بر دیگران موهوم میگردید پس حقیقت دعوی و حسینا  
کتاب استدم منکشف گشت که محض بغرض دفع دخل و دفع وقت گفته بود و از انجمله  
آیه و من عند علم الکتاب است که بشان شاه مروان در مکة نازل شده کما فی الحدیث  
و غیره و هر که علم قرآن است او جمیع حقائق و وقایع محکات و مشابهات و تاسخ و منسوخات  
و عام و خاص و مطلق و مقید ظاهر و باطن معانی قرآن را نیک میداند آنرا که بارها  
معترف بقصور افضلیت بوده میگفت لست بخیر کم و علی فیکم کما فی التحفه للدهلوی





راجبور ساخت و ہر قدر کہ عمر عمر از عمر ابو بکر بیا فزو و مجہولاتش بمنصہ طہور جلوہ گر  
 شدہ است و از انجملہ در تفسیر اتقان است سئل ابو بکر عن قولہ تع وفا کمة و انا  
 خال اتی سما کر تطلتی و ای ارض تفتنی ان قلت فی کتاب اللہ مالا اعلم یعنی کہ ام اسما  
 بر من سایہ نماید و کہ ام زمین مرا بینان کند اگر گویم و کتاب خدا انچہ را کہ من نمیدانم  
 انتہی و از انجملہ حدیث اصحاب ستر اربعہ و ما ہم مالک است عن قبصہ قال جاعت  
 الجدة الی بی بکرتسألہ میراثہا فقال مالک فی کتاب اللہ و ما علمت لک فی منہ بی اللہ  
 صلعم شیان فارسی حتی اسأل الناس کما فی تاریخ الخلفاء منہا و فی الصواعق المحرقة  
 یعنی جدہ موتی میراث خود را از ابو بکر پرسید فرمود برائے تو در کتاب خدا نیامدہ و  
 نمیدانم برائے تو در سنت رسول خدا صلعم حال ابو تائکہ از مروان بپیرسم انتہی پس  
 اقرضایہ گفتن ابو بکر را بکتاب اللہ باطل برآمد انچہ در استحقاق خلافت او بحال  
 نازش میگویند کہ رسول خدا صلعم ابو بکر را حکم ناز سجاعت داد و فرمود یوم القوم اقروہم  
 بکتاب اللہ ای اعلمہم بالقران کما فی تاریخ الخلفاء للسیوطی و ازین روایت حال  
 توغل ابو بکر در علم حدیث ہم نمایان گشت و از ہمین وجہ است کہ در کتاب اصول تفسیر  
 الاخیار شرح توراتاوار مذکور است ما لم یکن ابو بکر معتاداً بالروایۃ یعنی ابو بکر عادت  
 بر روایت نمیداشت یعنی احادیث نبوی اورا محفوظ نمود یا آنکہ علی سجدیث نداشت و این  
 اعترافات با و از دہل متاوی کنان مر باشند کہ ابو بکر منصب صدیقیت ہرگز نمیداشت  
 چنانکہ در تفسیر عزیزہ آیتہم فی العالمین شاہ عبدالعزیز دہلوی مذکور است کہ صدیق  
 آنست کہ صاحب قوۃ قدسیہ و تفسیر باشند و فہم کتاب اللہ و سنت لیکر تدبیر ممتاح  
 مانند انتہی لخصاً و از بیجا معمو باشند کہ تطریق و بیجا اب مسائل شواہ بخار نیامدی



حتی که از دیگران می پرسید و این کاشف احتیاج او است نظر بر آن جا خط عثمانی  
در رساله خود می نگارد و قد اجتمعت الامة علی بان العلماء من اصحاب رسول الله  
صلی الله علیه و آله یؤخذ منهم العلم کافوا اربعة علی بن ابیطالب و عید الله بن العباس  
ابن مسعود و زید بن ثابت و قالت طائفة عمر بن الخطاب فسالنا الامة من اولی  
بالنقد اذا حضرت الصلوة فقالوا ان النبی صلی الله علیه و آله قال یوم بالقوم اقرأهم ثم اجمعوا  
علی ان الاربعة کافوا اقرأ کتاب الله تع من عمر فسقط ثم سالنا الامة ای هؤلاء  
الاربعة اقرأ کتاب الله و افقه لدنیهم فاختلوا فوقفنا هم حتی نعلم ایهم اولی بالامامة  
فاجمعوا علی ان النبی قال الائمة من قریش فسقط ابن مسعود و زید بن ثابت و بقی  
علی بن ابیطالب و ابن عباس فسالنا ایها الی بالامامة فقالوا ان النبی صلی الله علیه و آله قال  
اذا کان عالمین فقیهین قرشیین ناکبرهما اسنا و اقدماهما حجره فسقط عید الله بن  
العباس و بقی علی بن ابیطالب حتی بالامامة الخ یعنی هر آنکه امت نبی اجمع  
فرمودند که علمای صحابه که از آن علم دین اخذ کرده شد چهار تا بودند علی و عید الله بن عباس  
و ابن مسعود و زید بن ثابت و طائفة گفت که عمر خطاب نیز از آنها است پس سوال کردیم از  
امت که کدام اولی بالنقد است برای امامت جماعت که فرمود رسول خدا که اما قوم قاری  
تر از آنها باید پس امت اجماع کردند بر آنکه این اربعة قاری تر بکتاب الله هستند از عمر خطاب  
پس می ساقط ماند باز و ای کرم از امت که کدام در آن اربعة قاری تر بکتاب الله و فقه  
تریدین خدا است پس اختلاف کردند پس موافقت نمودیم با آنها تا که بدانیم که کدام سزاوار  
تر و مایشان برای امامت است پس اجماع نمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که الائمة من  
قریش پس ابن مسعود و زید بن ثابت ساقط گردیدند و علی و ابن عباس باقی ماندند



پس ازین قتال راسخ فی العلم بودن ولایت مآب ثابت گردید آنچه در کتاب است و بر  
صحایه حدیث اذ افتحت ملککم خزائن فارس والیرم ای قوم انتم الخ مشعرید نیا  
طیله است نه بجاوم دینی کافی السلم و ماورائو فلک موازنه عرفان این بزرگواران  
با امیر المومنین در امر نماز می باید کرد که اوتی جائی مخرج نماز صدیق و رفیق و غنی فقره مگر  
در اینجا تا ولیکم استر مصلوۃ عظمی تفضل می بین کرده است و امیر المومنین نمازی می خواند  
که دوران حال در ولایتین و بر آوردن پیکان از پائے مبارکش محسوس نگردد چنانکه  
در شقائق نعمانیه شکیری زاده مذکور است ان علی بن ابیطالب ضحی فی بعض  
القنوات بسم فبقی فصله فی یدنه تجرعه ند فصلا اخر لاجله فصور و احتی اشتغل  
بالصلوة فاخرجوه ولم یحس یز لک و در حال نماز عمر خطاب جیل الحدیث اما هم  
بجاری آورده قال عمرانی لاجه جیشی و اتانی الصلوة یعنی عمر گفت که در حال نماز  
بجیمین شکر خود شاغل می باشم پس این است مراتب معرفت و عرفان علی و عمر علی  
آفرین که ما بین علم ایشان انتمراق فراوان از بعد زمین و آسمان ظاهر و عیان است  
و فی تفسیر امر از همه دیگر منافات از حد قیاس افزون و از اندازه خیال بیرون است  
که این مرد خدا چه محویت در از دنیا زده است نه نیاز می باشد که روح الهی از آن  
روحانی و جسمانی نه خیر میله بید و آنکس اییالی از آن روح نه سوا از طایفه نبی  
و خالی الذهن از آداب شریعت و شبهه هر از ذرات معرفت چنانکه ظاهر شد که در شقائق  
آن معبود در حال نماز که راس العبادات است ایضا از هر چه باید بداند که در دنیا و آخرت  
میست بود حال آنکه علت خلقتش پادشاه است قال و من له الامور و انش  
الاولی بعد من پس و قبل که عباد نماز نه بهره مانند خود و خصایص نه

ازین من لایبالی توقع هدایت یافتن و بخطوات و رفتن خود را در مفاک ظلمات انداخته  
 است زیرا که **ه** او خولیتن کم است که از بهیری گشته چه خوش گفتند **ه** شاخ  
 آهواست برات عاشق به اوزان برگ و بری میوه ابد و حقیقه **ه** آنکه باقلب  
 با خدا باشد از سوی الله نشا باشد هر که با ملک ز رهوس دارد و بالیقین از  
 خدا جدا باشد مواند در فضائل چنین کسان بالنفس پیغمبر زمان شاه مردان که  
 سلو فی قبل ان تفقدونی میفرمود کما فی الصواعق و آیه تطهیر و رشان او طیب اللسان  
 است چگونه می تواند چه پیر کلان انا الخالفة می گفت کما فی کنز العمال قال ابن  
 الاعرابی ما وی ان اعرابیا جاء الی ابی بکر فقال انت خلیفة رسول الله صلعم قال  
 انا الخالفة بعدی ای القاعد و میگفت و ددت انی سألته (رسول الله) فی  
 من هن الامم فلا نازعه اهل و ددت انی کنت سألته هل للانصار فی هذا  
 و میگفت اقول فی فلست بخیرکم و علی فیکم کما فی تذکره خواص الامم بسط ابن الجوزی  
 و فی سر العالمین لا ما هم الغزالی و بر قساوت قلبی معترف بود کما مضی علی صفحہ ۲۴  
 و از احکام شرعیہ تا بلدا می رسید حتی که معنی کلامه نمیدانست آنچه در قرآن است و قائل بود  
 علی لهلك عمر از شدت اختلاج قلبی و شکی بودن در اریان خود مترو و مانند کما مضی  
 انفا علی صفحہ ۵، ۶ و ۷ و ۱۰ و در خلافت خود با همه استخلاف متخلف و اجماع است  
 شکاک بود چه میگفت انا ام خلیفة کما فی تاریخ الخلفاء للسیوطی و از احکام  
 شرعیہ از شدت انہاک و صفق اسواق محض جاہل و غافل مانند و سهالی  
 در کتاب صحیح مملوق شرح منار گفته و معاویہ و نحوه لم یکن مجتهدا و کیف یكون  
 من اشتبه علیه حرمة الربا و غیرها مجتهدا و کسانی که بسیار از مسائل شرعیہ

نایلد باشند ایشان چگونه مجتهد باشند فضلا عن التلیف متوهم میشوند **س** علی تو است  
 و آنها خاک در خاک پیچ چه نسبت خاک را با اعظم پاک پیچ علی شیر است و ایشان بزولان  
 اند پیچ علی عیلم نماند جابلان اند چنانچه گذشت و اند که از آنها محو باید شنید در بخاری  
 در باب انخروج فی التجارة ما ثور است که عمر گفت اخفی علی من امر رسول الله صلعم  
 الهانی الصفتی بالاسواق یعنی مسئله اذن طلبیدن قادم باهل خانه بمن مخفی ماند  
 از حکم رسول خدا مرابع و شتر در بازار مشغول داشت و ترجمه تمام این قصه آنست که ابو موسی  
 الاشعری بدار الخلافه عمر اذن دخول طلبید او را اذن میسر نگردید گویا که عمر مشغول بکار  
 است ابو موسی واپس گشت هرگاه عمر از کار فارغ شد ابو موسی را دریافت گفتند که  
 واپس رفت پیرا را طلبید ابو موسی گفت که مایان امر کرده شده بودیم باذن طلبیدن  
 عمر گفت درین باب گواه بیار پس ابو موسی بمجلس الضار رفت و از آنها سوال در تصدیق  
 اذن فرزد الضار گفتند که کسی از ما برکت تو شهادت نخواهد داد مگر اصغر و خرد و ابو سعید  
 الخدری یعنی باین مسئله مشهور بزرگان چه شهادت بدهند این مسئله اذن خردان ماینر  
 میدانند پس ابو سعید تصدیقش نمود در الوقت عمر گفت اخفی علی النج و امر خفی در قول  
 عمر فاروق هذا اخفی علی من امر رسول الله این است که خود بدولت جاهل از قرآن  
 بود و من القرآن والسنة تمیز نمیفرمود چه امر استیذان در آیه و اذا بلغ الاطفال منکم  
 الحلم فلیستأذوا کما استأذن الذین من قبلکم الایه وارد شده ذکر آن اگر در حدیث  
 است تفسیر آیه محو باشد اصل سنت آنچه بوحی غیر متلو بود و غیر از قرآن محو باشد و این  
 جهل از کمال جهل خلافتماست است از علم قرآن فافهم و از کثر الحال در روایت طویل  
 مذکور است که مابین ابی بن کعب سید القراء و عمر خطاب در قرائة قرآن نزاع افتاد

اَبی فرمود شغلنی القرآن و شغلک الصفاق بالاسواق و لیس لك عمل الا الصفاق  
 بالبیق یعنی مراقبان مشغول داشت و ترا هم خرید و فروخت بازار مشغول داشت  
 و صفاق بمعنی دست برد ست زدن است که وقت بیع و شرا با کس و مشتری میزنند  
 که خرید به با کس با کس تمام رسید و عجب جواب و در حال عجز و قصور علم قرآن بانی بن کعب  
 همین میگفت که الهامی بالاصفاق بالاسواق و در صحیح بخاری باب الجوریه مروی است  
 عن ابی الدرداء قال کانت ابی الجوریه ناعا و یرقنا کما یناب عمر بن الخطاب قبل موته  
 بسنة ترکان یواندی محرم من الجوریه و لم یکن یأخذ الجزیه من الجوریه حتی  
 یومئذ بر الجوریه بن عوف ان رسول الله صلی الله علیه و آله خذها من مجوس هجر کلبا  
 بیانه سر آید خطاب از مجوس جزیه نمی گرفت تا آنکه بنی زحر بن عوف گواهی  
 داد که رسول خدا صلعم از مجوس جزیه اخذ میفرمود و بنی زحر فارق در مسائل جزیه  
 فتیه زیاده از آنست که احصا آنها کرده شود حتی که شدت نایب می آید از احکام شرع  
 بر آن آورده بود که رجوع بصحابه میفرمود و قول اولاد بنی لعلک عنه کافی کتاب المغنی  
 نقاضی عبد الجبار المعزلی و فی شرح المواقف و فی مطالب السؤل و قول عمر  
 و ما من معضلة الا لها ابو الحسن کافی النصوص و فی جبهه شهرت رسیدن  
 مثل گروه است و قول احمد بن حنبل و فی المغنی و فی جبهه شهرت رسیدن  
 اعوذ بالله ان اعیتری فی قوم له فیهم باب الحکم قد یسر و راست است و انما  
 فرمود ان اجتناب از قوم که باقی سیره الشریعه السمی به با اهدی و شیخ  
 فرمود انما اجتناب از قوم که باقی سیره الشریعه السمی به با اهدی و شیخ  
 از آنکه همان جزیه مجوس و در شرح جامی قول عمر بن الخطاب ان ضرب الشیطان است



که قضیه والا با حسن لها و در حدیث آمده است عن ابن عمر قال قال الامام  
 ملعون لعنی من غیاب الی غیره فی امور الدین کما فی مودة القرطبی للبهانی و قول عمر  
 لولا معاذ هلك عمر كما هو فی رجال المشکوة و کنز العمال و ازاله الخمار و لالت برجل  
 و دار و فاضل فضل جوا بایراد لولا علی لعلک عمر معتن بشده و الباطل الباطل  
 میگوید ان ما جوع عمر الیه کرجوع الایمة و الولاة العدل الی علم الامامة یعنی هر  
 آنکه رجوع آوردن عمر علی مرتضی مثل رجوع آوردن ایته و الیان عادلین لعلما  
 است است انتهی ازین اعتراف فضل بر نابلدی عمر از احکام شریعت واضح شده که  
 فاضل مذکور و اولیا و و عمر امثل لاق عدول و ملوک فحول می دانند و فرقی مابین  
 فریقین است همین قدر در شرائط امامت است که حضرات امامه هر کس را که سر بر آرائی  
 سلطنت و خلافت بود و عام انا که عالم و عادل بود و یا فاسق و جاهل یا شد امام و احد  
 الطامع و امور دین میدانند کما فی العقائد للنسفی لا یعزل الامام بالفی و انجو  
 و کذا فی شرح المقاصد و فرقه خاصه بمصدق آیه وجه لنا منہم ائمة  
 یا مرنایکس را امام واجب لطامع می دانند که او اعلم امت صابره است و در جمیع  
 و انصرت حضرت رسالت است و اساس او بر تقوی متقوم نمایند این بیان  
 امام افضل الخلق علی الظاهر باشد و ما خداین شرکط را امام و تنبیه امام  
 آیات قرآن به ستند کما ذکرتهانی بتغیید الاخبار و تعدیل  
 از او رینجا حالی می نام قال الله تع و الذین اتقوا و الصبر الیهما و کما زادت تفریقاً  
 بین المؤمنین الی تولد تع لا تقم فیه اید المسجد استسب و بالتقوی من ادل الی  
 احق ان تقوم فیه یعنی و آنکه اخذ کردن از مسجدی در آنکه ایستاد

مسیار دوم در افضلیت امام صحیح النسب ۲۳۴ خلاصه مستطاب آیت الله العظمی علی نقوی

مؤمنان بر الی قوله البتة بتأسی دران البتة مسجدی است که اساس او بر تقوی  
است از اول یوم (یعنی از ابتدا عمارت) سزاوارتر است که دران قیام فرماید  
و ازین آیه مستنبط است که امامت امیرالمومنین علی بن ابیطالب که اساس او ولادت  
و اسلام ازین اول یوم بر تقوی و پیرمیزگاری بود و واجب است که اختیار سازند که آنحضرت  
ولایت منزلت مثل طهارت و طیب ولادت انبیاء و مرسلین صحیح النسب اند و  
طریقه العین میلان بکفر و بسجده اصنام فرموده فهو احق ان تقوم خلقه و انکسانیک  
از بد و فطرت اساس علی التقوی نداشته اند و ولادت نه اسلام احمق که از او اکل ایام  
سیر بسجده اصنام تا انقراض حصه کثیر عمر خودشان مانده اند فهم الذین اتخذهم الناس  
ضرارا و اغتصابا و لفریقائین المومنین المومنین الذین زلت اقدارهم فی اول یوم  
ثم رجعوا الی علی مع الحق و الحق مع علی فلا تقوم خلقهم ابدا مگر حضرات عاملان شریک  
امام بلاخطه قدان اوصاف در خلقا عززل نظر فرموده بحرص مسلک شیعیان یک شط  
افضلیت بهر شیوخ یا رسوخ اعدا دارند و آنهم در شرائط امام منضبط فرموده بلکه  
در کتب عقائد گفته اند که افضل الخلق بعد نبیها ابوبکر الصدیق کما فی العقائد للنسفی  
اما اهتمام مادر تقی افضلیت و این استنباط صحیح الانطباق و المصادق است چه  
برائے مسجد ضرورت اساس علی التقوی لازم آمد پس بر آنکه امام افضل انام که از جملة  
ارتبة او اعلی و ارفع است که عرفان قدر مسجد موقوف بر هدایت اوست لامحال این ضرورت  
اساس علی التقوی بصیرة بوجه احی و ادلی بودن از مساجد برائے امام انام و  
اقتلاد ازینجا است که مسلم داشته اند که خلیفه النبی بعده افضل الخلق است و مولاهم  
المعنوی فرموده است مسجد ابدیه یارب کل یوم مسجد اهل بصیرت دل بود

و دل امام در حکم است که جاری می شود و این شهر را فضیلت امام بر مساجد ولایت  
واضح دارد و قد جاری القرآن و آتی فضلتکم علی العالمین یعنی شبانہی اسرائیل را بر  
عالمیان فضیلت داده ایم و در عالمیان مساجد هم داخل اند و امام نام از شبی اسرائیل  
افضل است پس از مساجد بر چه اولی افضل ثابت شد لهذا استنباط الهامیه صدر میج  
الصلاتی بوجه آخری بر آمد فعلی ذلک اهتمام دارد یعنی فضیلت آنها بی ضرورت است  
پس از آنکه امثال قاضی فضل خلفار خودشان را مثل ولایة العدول تسلیم داشته اند و  
آیتهم فی العالمین در عقیده ششم تحفه اثنا عشریه میفرماید اهل سنت گاه است یعنی  
باو شایسته و ریاست نیز اطلاق کنند الخ و در عقیده دوم میفرماید که جهاد فی سبیل الله  
مقصود از نصب بادشاه است انتہی اندرین حالت اهتمام در نفی علم خلفا را فاندنی ندیده  
بریک کلام بلاغت نظام ابن الخطاب غنایم می نمایم که بر اسے ارباب بصیرت یک نکته  
کافی می شود حاکم و مستدک آورده ان عمرو بن الخطاب خطب لناس فقال  
من امدان یسأل من القرآن فلیات اُبی بن کعب و من اراد ان یسأل من  
الحوام و الحادل فلیات معاذ بن جبل و من اراد ان یسأل من المال فلیاتنی  
فان الله جعلنی خازن القلعة عنه صاحب الزالة الخ و درین خطبه گفت فان الله  
جعلنی اعلمکم فی الدین و اقدمکم فی الصالحین و افضل منکم فی قرأۃ القرآن المبین و  
این امر ظاهر است که فضیلت و افضلیت بر اسے حازن اموال و رقاقون شریعت  
نامعبر است و ازینجا است که امیر المومنین فرمود **رضیاً** قسمۃ الجیاد فینا لا علم  
وللاعداء مال و آن زمین مال است که عمر فاروق معترف بآن شده بقوله فان الله  
جعلنی خازن انیس قوله و للاعداء مال مشیر است که او دشمن خاندان نبوت و منہمک

یکال و دولت بود و او تم فرموده و من کان یزید حوث الدنیا فوجہا و مالہ  
 فی الآخرة من ضییب و یا نشیدہ حدیثی کہ صاحب صواعق محرقہ از ابن عدی  
 آورده کہ رسول خدا صلعم فرمود علی یحسب المؤمنین و المال یحسب للمنافقین  
 و از حدیث عمر عیسویت وی بال ظاهر شد پس او مومن ماندا منافق قتل و احفظ  
 اما بر بیان شدگان رمل حمایت بخلاف اصحاب خلافت و سوختگان بغض اہل بیت رسالت  
 بفرمان کبریت کلمہ تنج من اخواہم گفتہ اند چون حضرت مرضی در خطبہ مجالس  
 شیخین حاضر شد و در مسائل فقہیہ مشارکت میکرد و در احکامات علم حدیث استماع نمود  
 است از شیخین چنانکہ از تتبع قرآن احوال ظاہر می شود معہذا از کمترین نیست اتہی  
 کلامہ و لا یشہی ملائم و این بقول پریشان بدیرہ البطلان بچندین برہان است اول  
 آنکہ حدیث ثقلین کہ در ان فی تارک فیکم الثقلین و قوله صلعم فلا تقد مؤہا فتلک  
 و لا تقص و خاف تلک و لا تعلم فایہم علم منکم است کما فی الدر المنثور فی الصواعق  
 المحرقہ مستدعن الطبرانی فی جواهر العقیدین ایضاً پس این نص میرین تمامتر مقولہ ویرا  
 باطل ساخته و خرمین بالازنی ویرا سوخته است دوم آنکہ علم اہل بیت نبی و ہبی است  
 ایشان کے محتاج استبانی می باشد چنانچہ در صحیح بخاری و کتاب الزکوۃ از ابو ہریرہ  
 مروی است قال کان رسول اللہ صائم یوق بالتمر عند صرام النخل فیحیی ہذا بتمرۃ  
 و هذا من تمرۃ حتی یمیر عندہ و ما من تمر فجعل الحسن و الحسین یلعیان یدلک  
 التمر تلخذ احدھا تمرۃ فجعلھا فی فیه فنظر الیہ رسول اللہ صلعم فاخرجھا من  
 فیه فقال اما علیت ان آل محمد لا یأکلون الصدقہ محمد بن جریر ابی نعیم  
 بحضور آنحضرت آورده شد بدین حدیث بیان بازی میکردند یک از ایشان باب خرما

در دهن گرفت آنحضرت صلعم بید و از دهن و بیرون آورد و فرمود یا علم نداری  
اینکه اولاد محمد صدقه نمیخورند و در سن داری از ابولیلی چنین لفظ مأثور است و از ابو  
هریره بر روایت شعبه بدین لفظ است قال اخذ الحسن بن فضال من تمر الصدقة قال  
فجعلها في فيه فقال النبي صلعم كخ كخ القها اما شعرت اني الانا اكل الصدقة و مضى  
هر دو خبر ابو هریره واحد است و تفاوت لفظ همین قدر است که در یک حدیث مذکور است  
که رسول خدا صلعم خرما از دهنش بر آورد و چنانکه از الحقال صغیر السن بیرون می آوردند  
و این معنی دلالت بر صغر سنی بخوراده می نماید و مؤید آن قوله یلعیان بیک است و در آن  
لفظ علمت وارد شده آنچه مفید معنی علم صغیر السن است و در حدیث ثانی لفظ كخ كخ  
القها و لفظ اما شعرت وارد است و این هر دو بر شعور صغیر السن دلالت دارند حالا  
باید شنید که شیخ فخر فی الاسلام در فتح الباری تحت این حدیث بخاری در معنی اما علمت و  
الاشعرت میفرماید آن وجه ذلک انهم ليسوا كغیرهم بل هوای الحسن فی هذا  
السن كان يطالع اللج المحفوظ لان علومهم لدنية موهبة لا كسبية حتى يتوقف علی  
كسبه و یلوعه الى السن الذی يمكن فيه الكسب یعنی وجه اما علمت فرمودن آنحضرت  
لی طفل صغیر السن آنکه الحقال پیغمبر مثل اطفال غنم خودشان نبوده اند بلکه حسن مجتبی  
درین صغارت سن مطالعه لوح محفوظ میکرد و بسبب آنکه علوم اهل بیت نبوی لدنی و  
و هبی میباشند نه اکتسابی تا آنکه علم ایشان بر کسب علم نبودن و با نفع شدن بعمر یک اکتساب  
در آن سن مکرر نبود متوقف بود سن انتهایی پس آنکه طفل و مطالعه لوح محفوظ فرماید  
و خور از نابله آن است در حضرت علم راجع به چه قدر درین دعوی زبان درازی  
است حال آنکه حضرت زین العابدین مرتبت فرموده الحسن و الحسین سید اشباب



اهل الجنة و اهل الخیر منها و خیریت مراد افضلیت است و آن حاصل نمی شود  
مگر و قتی که علم و بی بالائی علم مفضل نذر و مودر این معنی در فصول مبره این الصبا  
مالی در فصل علم و شجاعت امام حسین مذکور است قال بعض اهل العلم علوم اهل البیت  
لا یتوقف علی التکرار و الدرر و لا یرید یومهم فیها علی ما کان الامس لانهم المخاطبون فی  
اسرارهم و المحدثون فی النفس منی معارفهم و علومهم بعیدة عن الادراک و الملمس و  
من اراد سترها کان کمن اراد ستر وجه الشمس الی قوله فمهر یرون عالم الغیب فی عالم الشهادة  
و یقفون علی حقائق المعارف فی خلوات العبادات الخ ما افاد لمخص آنکه علوم اهل بیت  
بزرگوار و درس متوقف نمی باشند و ایوم زیادتی در علم ایشان از یوم گذشته نمی شود  
برائے آنکه ایشان مخاطب اسرار الهی و محدث ملائکه هستند و معارف ایشان از ادراک  
مردم بعید است و هر که خواهد که پوشیده نماید علوم آنها را گویا روضه شمس را پوشیدن است  
ایشان درین عالم غیبی می بینند و بحقایق معارف در خلوات عبادت و اوگاه می بینند  
و صاحب و راساء البیت در تفسیر حدیث الثقلین فرموده و هم الائمة الاثنی عشر  
من اهل البیت و میده نسار العالمین لاشائیه فی کونهم معصومین و قبل از آن  
آورده و ما اجمع علیه السلف و الخلف من غزوة علوم هذا العدد المبارک و خریم العوائد  
و ما اختصوا به من المزايا الباهرة من بن سائر الرجال الابطال علی معاصریه فی کل  
یتبعن بانهم الاولی بصدق احادیث التمسک علیهم من غیرهم انتهی یعنی دوازده امام  
و بیتاب سیده انا اهل بیت اند و هیچ شبه نیست که ایشان معصوم هستند و سلف و  
خلف اتفاق دارند بر کثرت و بسیارته علوم این عدد مبارک الخ و کذا فی مطالب  
السؤل لابن طایر و مودة الفذلی للبهانی و فی کتاب المناقب لابن المغاللی سوم آنکه



حدیث نبوی انا مذكرون العلم علی باهات کس توہات جاروب مصفی است وسیطی  
در تاریخ الخلفاء و ابن العجمی در صلیح محرقہ از الطریق حسن نقل کرده اند و مؤید آن  
حدیث ترمذی است کہ از امیر المومنین منقول است کہ فرمود قال صلعم انداد الحکماء  
و علی باہا و موکہ آن حدیث نبوی علی باب حطہ من دخا <sup>۱۲۳۹۲</sup> من مناوی  
خج عنہا کان کافرا کما فی مود القری والصلح المحرق  
است کہ این حدی بسند ابن عمر آورده کہ فرمود غلبی (رسول الله) <sup>۱۲۳۹۲</sup>  
یصح کل باب الف باب السیوطی در لالی مصنوع بعد نقل در ان بیج قد فرموده  
پس حدیثی در شان شیخین متعلق بیاب واحد ہم مذکور شدہ است پس چگونه تو ہم میرزا  
کہ صاحب ابواب الوف علم کند از جہلا بفرماید و معنی اخبار بسیار اند خوب  
طوالت اعتنا کرده ام کہ بتقل آرم بچشم آغہ ادعائے او در استدلال خطبات است با اعتماد  
تتبع قرائن احوال نہ بنابر اخبار و سیر رجال و ابن ہمان آبلہ سوزان است کہ کفار سلف  
و خلف بشان پیغمبر زمان از شدت بغض و عداوت ہمچنین قرائن احوال دارند کہ آنحضرت  
صلعم محض امی و ناخواندہ بود و اخبار گذشتہ از اخبار یہود قبل از زمان بعثت در یافتہ  
و علم سحر و کہانت از انہا تعلیم یافتہ بود و فہمذا مثل ذلک فاما ہو جواہرکم فہو جواہرنا و ششم آنکہ  
از جمیع کتب اخبار و سیر ثابت کہ ما بین امام المشرقین و شیخین تباہن کلی بود چنانچہ در  
مقدمہ میراث پیغمبر جناب ولایتیاب شیخین را کاذب و قادر و خائن و آثم میدانست  
کہا ہونی الصیغ لصلعم صراحتہ و فی صحیح البخاری بلفظ کذا و کذا و کذا ما بہا و دیرین  
اہام محتملہ <sup>۱۲۳۹۲</sup> و کافر و ملحد و زندقی مے شمارد امام البخاری ازین الفاظ  
بہان قد مدہ الاحادیث التي ظاہرہا دخل علی الصحابی لا یقع فی روايتہ الثقات

كما انكشف النوادي هذا السرى مناقب علي في شرح المسلم اجتناب فرموده كذا وكذا  
 گفته است و صاحب و اسات اليبب و رده ان عليا لم يبال بخلاف عمر و عثمان  
 ولم يتوقف بحسن النظم الى عمر في ان لم يجد شيئا يعني علي بن ابي طالب و مخالفت  
 عمر و عثمان و نباشت و هیچ پروا نداشت فرمود و در نقل حدیث عمر حسن ظن نمی کرد  
 الامامة ابن قتيبة مذکور است که جناب امیر و امیر بیعت گرفتن از  
 فرموده می که می گفت که من بر سیرت شیخین بیعت میکنم فرمود آنها که ما عاقلین بالجور  
 و قریب تر از نبی یعنی در تاریخ الخلفاء در روایت عبد الله بن عمر مذکور است که  
 آجناب ولایت آب بر سیرت شیخین بیعت گرفتن را اختیار فرمود و آنان مجتنب  
 بودند درین حالت تباین و ظهور و غور کر ابریت و اجتناب کلی که اسم عاقل این  
 قراین حال و در استمداد مذکور ا م واقع تجویز خواهد نمود و لا والله که در مقام آنکه  
 استمداد از خطبات چه قدر وقاحت است که شهادت زنده بر البطل و تکذیب والی  
 الآن موجود است و آن خطبات فصاحت سمات و بلاغت آیات جناب ولایت آب  
 هستند که در کتاب نهج البلاغه و دیگر کتب اسلامی منقول اند که قصار عرب بر کمال قدس  
 کلام معجز نظام آجناب علیه السلام متعجب می باشند چنانچه از جمله جلائل خطب در مطالب  
 الرسول مذکور است بانه قال بن طلحة الشافعي نقل ان جماعة حضر والدي علي و  
 تذاكر و افضل الخط و ما فيه فقالوا ليس في الكلام اكثر من الالف و يتعذر النطق  
 به و دفا قال لهم في الحال خطبة من غير سابق فكرة و لا تقدم روية و سويها  
 وليس فيها الف و هي هذه احدث من غطت منته و سبقت فتمت و تحت كلمة  
 یعنی یک جماعت عرب بخند مت حضرت ولایت مرتبت حاضر بودند و ذکر فضیلت

خط و آنچه در ان است می نمودند و گفتند کہ در کلام اکثر از الف و دیگر حرف نمی آیند و  
گویائی بدون ایتان الف مستعد راست پس جناب امیر علی الوقت بلا فکر و بلا تقدیم  
تامل خطبہ بسلسلہ کلام بر خوانندہ در ان حرف الف نیامد و ان این است حکمت  
من عظمیٰ مقتد کہ بر چند اوراق است و این ملکہ قدسیہ بر قوئل علم و ہی بدیہ  
الدلائل است اکنون از حال شیخین کاملین سند آریہا انکہ خطبہ ہائے ایشان کجا می باشد  
و چہ قدر وقیمت در فصاحت و بلاغت دارند و چہ ابد رجہ اشاعت ترسیدہ اند و حضرت  
ایشان بکرام اوقات استعداد علمی حاصل نمودند تا کہ از وفور علم آنها استمداد نمودی  
حال انکہ بزبان رسالت عمر ہائے شیخین چنانکہ گذشت در جہالت برفت و در عہد خلافت  
و تحصیل از قسین و اخبار یہود و ایشان بسآمد کہما عرفت و قول عمر الہاق الصفتی  
بالاصوات و قول صدیق عتیق کست بخیر کم و علی فیکم کما مضی چگونہ بدرجہ خطبہ رسالت  
ماہذ الاخلاق جسیم و افتعال عظیم و حال سیر سیر نکال عثمان حیا سگال و رشاد  
تا بلدی از علوم رسمی حافظ سیوطی در تاریخ الخلفاء بر بعد حیا چنین اشارت فرمودہ است  
در اولیات از ابن سعد و اول من ارتج علیہ الخلیفۃ یقال ایہا الناس ان اول من  
صعب و ان بعد الیوم ایامنا و ان عرشنا ہم الخلیفۃ علی وجہہا و ما کنا خطباء و سیدنا  
اللہ یعنی عثمان اول کسے ہست کہ بر منبر خلافت برائے خطبہ خواندن بدیش لرزید و خا  
گردید پس بکلمات معذرت گفت ایہا الناس این اول و ابتداء رکوب بر منبر است  
کہ صعب و سخت آمد و ہر آنکہ بعد از روز ماے آیند اگر زندہ ہائیم بشما خطبہ ہایام انجہ  
حق خطبہ ہا است و ما نبودیم خطبہ گویان و قریب است کہ خدا ما را تعلیم فرماید ایتی  
و قریع سمع لتذہ چشم کسے دیدہ کہ خطبات فیضیہ یا خیفہ از خلفاء ثلاثہ نیز قریب الحسین

و اسفار گردیده و افراد ائمت آنها را بیزان فوائد سنجیده یا تبکار سرگذاشته و از آنها  
 علم و معرفت آموخته اند و فی نفس الامر در فضیلت چند حق را یاد گیرید آنچه گفته  
 نیست اعمی چون بصیرت و ظاهر وجه آنست که علم آن صفت علیه خصوصاً علم و بهی  
 لدنی می باشد که هر که در علم را علی الظاهر شناخت می تواند و از آن معرفت  
 تصدیقی نائب بنی حاصل می شود چه در عرف ملوک هم شائع و مرسوم است که عالم  
 امصار و سفر و دیار را که ممالک دیگر می روند شقه بدست خط خاص می دهند تا وثوق ایشان  
 از و بخی باشد و ضرورت اینچنین سندان عالم قدس برائے عالم شهود که برائے تصدیق  
 نه کس می رود آنجا نه کس می آید از اہم ہیات ہما کو فرستادہ الہی لازمی  
 کہ سند و بیستہ قدسی دارد پس آن سندان صفات او تم علم قدرت اشہر و اجلی است  
 فعلی ذلک برائے طمانینت عباد از ابتدا کسے بعثت پیغمبران مستقر مانده کہ از حضرت  
 باری تم از شعبہ علم الہی علم لدنی و انظّل قدرت نامتناہی معجزات برائے شناخت و آگہی  
 بحضرات انبیاء عطا شد ازین ممر تخلیق پیغمبر مصلح لازم آمد کہ او علم لدنی و معجزہ کبری  
 از در گاہ الہی دارد کہ بہین برائے شناخت و تمیز خلیفہ برحق و کار است تا بلاتر و دیگر  
 او حاصل شود پس ظہور معجزات کثیرہ از جناب ولایت مآب زبان زد خلاق اند و  
 مشہور بدرجہ فائق یک قلع باب خیر کہ اشہر و ولایات است از دست زبردست ہافن  
 رب العزۃ برائے سند خلافت و اجل کرامت کفایت دارد قال اللہ تم و ما کان  
 من رسول ان یاتی بآیۃ (ای معجزہ) الا باذن اللہ ازینجا ظاہر شد کہ قلع باب  
 از باب العلم باذن اللہ گردیده است و بہین حجت قاطعہ شرعیہ برائے افضلیت و اولویت  
 و وزارت و التحاق بر رسول اللہ و برگزیدگی و ارتضای علی مرتضی امام الہدی است





کیف شکون یعنی آیا پس آنکس که هدایت فرماید حقدار تر آنست که ابتلع کرده شود  
 یا آن شخص که هدایت نکند مگر آنکه خود هدایت یابد پس شمار چه شده است چگونه حکم می نماید  
 انهی و این صفت هدایت از جمله صفات باریتعالی است کما قال هداکم للایمان و  
 فرمود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس ظل این صفت البتة منسوب  
 جلیل در شریعت و اصل اصول غرض امامت و خلافت است پس هر که مهدی را بر  
 تفصیل و هدایت اعتبار آنکه هدایت یافته اعرف بمصالح امامت و مفاسد آنست و همان  
 اصل در نظم خلافت و تجمیع جمیع مواجب باشد اگر چه بذات خود حاضر معارف بود پس این  
 تفصیل و هدایت قرآن را پس پشت انداخته است و برائے او قوله ثم قال کیف شکون  
 صادق مآید و سابقا گذشت که مرتبه عرفان بخدا که جهان شیوخ نمی داشتند چه آنکه  
 که قرآن بر آن شهادت فرموده است و عمر خود معترف بود که من در نماز تدبیر خویش موسس  
 پس از دس چگونه هدایت یافتم و مان میرسد که همه ایشان در فکر ملک داری و اخذ خراج  
 ملک از نام صدقه و جزیه منهدم مانده اند و بقر تسلط کرده اند چنانکه در صدر بتقل آمد که  
 صاحب قول جمیل شاه ولی الله الدیلمی بقهر و استیلا و خلفا را شکسته معترف می باشد و  
 اولم شان در آیه اِنَّا اَنْتَ مُنْزِلُ رُؤُوسِ کُلِّ قَوْمٍ خاد علی مرتضی را ادوی کل امت فرمود  
 است چنانچه در تفسیر کر منشور مسطور است فاخرج ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم  
 فی المعرفه و الدیلمی و ابن عساکر و ابن النجار بسند هم صحیحاً لما نزلت اِنَّا اَنْتَ مُنْزِلُ رُؤُوسِ  
 کُلِّ قَوْمٍ خاد و وضع رسول الله صلعم یدیه علی صدره فقال انا المنذر و اوصا  
 بیده الی منکب علی فقال انت الکهادی یا علی یک یهدی المهدون و یعنی هرگاه  
 آیه اِنَّا اَنْتَ تَنْزِلُ رُؤُوسَ کُلِّ قَوْمٍ دست مبارک بر سینه خود گذاشت و فرمود



کہ ترسانندہ امت منم و بدست مبارک ایام بدوش مقدس علی نمود پس فرمود کہ  
یا علی تو ادرے نہایت کنندہ امت ہدایت یافتگان است یعنی ہر کہ قابلیت ہدایت  
یا فتن میدارند از تو ہدایت خواہند گرفت انتہی ظاہر است کہ رسول خدا صلعم شہر کل  
امت میباشند پس برہین سیاق کلام علی علیہ السلام ہادی کل امت اند و مومنان آن  
لفظ لکل قوم است و این مبطل زعم فاضل فضل بن رونیہان و آخر این است انچہ  
در البطل الباطل گفتہ ان رسول اللہ جعل علیا یوم غد یخیم سید بنی ہاشم  
یعنی مولائیت علی مخصوص برہنی ہاشم بود نہ بر تمام امت پس ازینجا کنذیب بن تنصیر  
ظاہر شد و در مشکوٰۃ المصابیح از مسند احمد مذکور است قال صلعم ان تو مروا یا ابیک  
تجدوہ امینا ز اعدا فی الدنیا و اعدا فی الاخرۃ و ان تو مروا عمر تجددوہ قویا امینا  
لا یتخاف فی اللہ لومۃ لایم و ان تو مروا علیا و لا اراکم فاعلمین تجدوہ عاویا مہدی یا  
یاخذکم الطریق المستقیم یعنی فرمود اگر ابو بکر را امیر خواہید گردانید او را امین و  
زادہ در دنیا و راعی و آخرت خواہید یافت و اگر عمر را امیر خواہید کرد او را قوی زمین  
خواہید یافت کہ او از ملامت ملامت کنندہ خوف نخواہد نمود و اگر علی را امیر سازید حالاً  
منی بنیم شمارا کہ او امیر تائی خواہید یافت او را ہادی و مہدی شمارا بطریق مستقیم خواہد  
رسانید انتہی ازین حدیث مقاصد اقصی بر می آیند از انجملہ ما نحن فیہ است کہ حضرت رسالت  
ختمی مرتبت در پنجہ صفت و خصائص شیعین و ابوالحسنین عالی فرمودہ اند از ایشان  
منصب ہدایت را منحصر بشاہ ولایت اعلام نمودہ اند پس معلوم شد کہ آیہ کریمہ  
کنم خیر امۃ اخروجت للناس در شان غیر شیعین است چہ ایشان منصب ہدایت  
نمودن بنیاد شدہ و از بہین وجہ رسول خدا صلعم ایشانرا جلائے برائے تعلیم مردمان

مفسر ساده است لهذا بحال نهایی اخراجت للناس نمی سنود و همین تمط حدیث و علم  
 بیست و سه سنه الخلفاء الراشدین است که مراد از خلفاء راشدین غیر ایشانند چه تسمیه  
 بصفتی در حالیکه الصفه در مسمی یافت نشود بکار نمی آید و در حدیث نیامده است  
 که شیوخ ثلاثه خلفاء راشدین اند فاحفظوا و از آنجمله آنکه حضرات صحابه تا زمان ورود  
 اینخبر از صراط مستقیم مترنزل بودند چنانکه قوله یاخذ بکم الطریق المستقیم دلالت  
 صریح دارد و از آنجمله آنکه حضرات صحابه جناب امیر خودی را نگردانیدند چنانکه آنحضرت  
 صلعم باخبار ایاتی اشارت بآن فرمود پس از طریق مستقیم مغرب مانند و مودعین  
 حدیث خبریوم خیر است که رسول خدا علی مرتضی فرمود فوالله لان یهدی یک رجلا  
 واحد خیر لك من ان یتكون لك حملا التعم کما فی البخاری و انت عارف که هدایت  
 بر تو غل علوم موقوف است در معیار دوم و ریاضت که شیوخ ثلاثه از تفسیر قرآن و  
 مرویات سنت بهره مند شدند پس اگر احدی از ائمهات ایشان خبری یا فطی در هدایت  
 آنها مقتضی سازد یا بفراید مطابق حال ایشان نمی آید و معترقات کثیره هرگز مقاوت  
 نمی نماید و بظاهر است که هر که قابلیت هدایت ندارد او را خلافت و امامت و دینی ریا  
 نور سدر آنکه حکومت اسلامی مثل سلاطین دنیا دارد که آنها بجهل ارامت و قضاة  
 رعیت چنانکه محتاج در نفاذ شریعت می باشند همچنین حال خلفائی توان گفت مگر احدی  
 و بدعات ایشان در دین و غصب حقوق مستحقین از اهل بیت ختم المرسلین تطبیری در  
 سلاطین هم نمیدارد و در نه مایه الغرض از شریعت که هدایت است از سر بر آراست خلافت  
 حاصل نمی شود چه او تم خاص بر ائمه هدایت قرآن تا زل فرموده که قوله ذلک انما یتأ  
 کلایب فیه هدی للمتقین و خلفاء ثلاثه تا زل بر ائمه کتاب مانند چنانکه سابقا ذکر شد

این قول صحیح است و کما یستفاد من کلامه

گذشت پس هدایت قرآنی از ایشان زعم نمودن باور ابست بیهودن است و در سوره  
 قمر طاعت اهل بیت را در حدیث ثقلین جمع آورده فرمود که لکن یفتقر لاحقی یرد اعلی  
 الحوض پس روشن شد که اهل بیت رسالت مثل قرآن هادی متقین میباشد و شهادت  
 نند که امت آنست که از آنکه معصومین در هدایت است او عیبه و افرو محتوی لعبادت  
 رب العزیز و شکر معرفت و آداب شریعت زیاده از آنست که احصای نمایم و از حضرات شایسته  
 در تفسیر قرآن و سنت نبی رحمن چیزی تا تورات شد چه جای که هدایت در معرفت حضرت الهی  
 و ادعیه و خطب تا تنهایی بوده باشد که از آن امت را بصیرت حاصل میگشت بجز نظم ملی  
 و تمدنی قاطع و در اینجا این مذکور که نشاء استاجا آیت میفرماید و ما خلقت الجن  
 و الانس الا ليعبدون و هرگاه علت خلق جن و انس عبادت دریافت شده است انتظار  
 آمدنی و نظم ملی پس بر آن تعلیم طریقه عبادت انبیاء مبعوث شدند چنانچه میفرماید و  
 کن جعلنا نورا نهدی به منک تشاء من عبادنا و انک ارتدی الیه الی الهم المستقیم  
 یعنی گردانیدیم قرآنرا تا هدایت قرآنی بآن برگراند خواهی اندر ندان و او بر آنکه  
 التوالت هدایت بصراط مستقیم شایسته فعلی و کس می باید که خلیفه بعد از پیغمبر عالم تصدق  
 به هدایت قرآنی بود بر آنکه من کان خلف الینی فقد اثنید بالینی و جلا میشود  
 که اولی الامر سالیقه ائمه هده قرار دهد بقوله و جعلنا ائمه یرشون و تاباسرنا و  
 و برین امت مرحومه که اشرف الامم است ایام هده تجوز نفرماید حال آنکه علماء امتی  
 کانبیاء نبی اسرائیل و ارواست و این منافی اشرفیت امت و نفی ائمه رعیت است

معيار حرام

قوله ثم و سجانة لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اقلی الضمیر و الموحیدون

في سبيل الله يا موالهم و انفسهم است يعني براي نيت نشتيدگان از مومنين غير  
معدورين و مجاهدين در راه خداي كريم كه با موال و نفوس خود با جهل و ساندانتي يعني  
مجاهدين راه خدا افضل از قاعدين غير معدورين ايند و ديده باشي كه جنابا مير از زمان  
رسالت مرتبت تا عهد خلافت خود مجاهد في سبيل الله بنفسه بوده اند و طبع غنايم نفوس  
سلاح و زره عمرو بن عبدود و گرفت و در جنگ جبل لشكر يار از اخذ غنايم بازداشت براي  
آنكه حضرت ولايت منزلت بر مال دنيا مال عقي را اولي و الباقي بود و در مجاهدت بقتال  
جنابا مير بهمن ليل است كه رسول خدا صلعم فرمود لضرته على يوم المصدق افضل من  
عبادة الثقلين پس غزوات شيوخ مقابل ضربت على چه مال است كه با كوسنگ مقابل  
وزنه جيل گذاشته شود جنابا مير در اشعار ديواني فرمايندي مقامات بيد سجين  
حار الناس فيها و باحد و حنين في صولات تليها و انا الحاصل للراية حقاً  
احتويها و انا القاتل عمداً يوم حار الناس فيها يعني برائے من مقامات اند  
در بدر كبري و هتي كه مردمان دران سرگرم و عاشدند و در احد و حنين برائے من مقام  
حلا و ريهائے پے در پے بود و من عملدار حق ماندم و من قاتل عمرو بن عبدود و با شرم  
روزي كه مردم كفار دران روز سرگرم و غالب بودند اما گاهي حضرت ثلاثه در پے ميايات  
ز فتنه بجز آنكه معترف بفرات گرديده اند كما مضى چه خلفا ثلاثه در زمان رسالت  
و هم در عهد خلافت طالب دنيا مانند و نقد دنيا را بر لنيه عقي مقدم داشته اند چه چنان  
خلفا ثلاثه بغرض ملك گيري و غارتگري و اخذ خراج از تمام جزيره و خطوط انساني  
بلواطه و زناكاري حاصل شدن برائے مجاهدين آن بوده است بشواهد شتي اول آنكه  
مدح مجاهدين في سبيل الله از قتال با موالهم و انفسهم در قران جا بجا آمده است

و حضرت خلفا باین جهاد بالقسم نفرموده اند لهذا المجاهدون فی سبیل الله  
 یا موالهم و انفسهم نمی باشند دوم آنچه مابعد الغرض از جهاد دعوت اسلام است و  
 آن بنصالح لاله و تالیفات قلوب سیران فاکه اگر میسر نیاید آخر کار بسیف می باید  
 و خلفا ثلاثه از نصح و برهان معری بودند لهذا بجای آوردند و حکمت مخفی در سیف ملحوظ  
 نظر آنها این بود که مال غنائم بدست آید آنچه بحالت اسلام آوردن کفار و عامه القار  
 بنصح و مواعظ بدست می آید که مال نو مسلم ضمیمت کرده نمی شود و در صدر گذشت از  
 شواهد این معنی که صاحب قول جمیل شاه ولی الله محدث و مناظر دهلوی فرموده که  
 و كانت بیعة الاسلام متروكة فی زمن الخلفاء اما فی زمن الراشدین منهم  
 فلان دخول الاسلام فی ایامهم کان غالباً بالقهر و السیف لا بالتالیف و البرهان  
 و لا طوعاً و رغبة الخ پس از اینجا تحقیق آمد که نو مسلمان زمان خلفا در دوران کربا  
 بخوف سیف بران ایام آورده بودند بطوع و رغبت جنان لهذا آنچه در زمان  
 بنی امیه بنی عباس بظهور آمد محتاج بیان نیست و آنچه از خلفا بر بیان آمد بقهر و سیف  
 مقصود از آن در هم و دینار و سمو مکان و حکمرانی بر مردمان بودند هدایت خلق الله و  
 تبصیر مکلفان چه خود و حضرت خیر الوری امض بنظر طلب نیا و انتظار ایقار و عد که وزیر قیصر  
 کسری بوده چنانچه سابقاً ذکر غزوه بدر بندگان و ترمذی و ابن حبان و الحاکم  
 گذشت که مجاهدان بدر بطبع تراخت قدیه را بر قتل نفوس از خودشان اختیار فرموده  
 بودند لهذا در غزوه احد قتل نفوس از ایشان بکثرت واقع شده و نیا طلبان همچنان  
 می باشند که زبردست آید اگر چه سر از تن برود و محبت با سر و پا می بود



در تاریخ الاثم المشهور بتاریخ الطبری در ذکر غزوه احد آورده لما هزم القوم هو  
 واکمابه قالوا اطلقوا الى النبي فادركوا الغنيمه قبل ان يسبقونا اليها الى ما نقل  
 فكان ابن مسعود يقول ما شعرت ان احدا من اصحاب النبي كان يريد الدنيا  
 وعرضها حتى كان يومئذ انتهى ملقطا يعني هرگاه قوم و صحابه رسول شهرم  
 گردیدند و غنائم را نیز دیدند گفتند که بروید و بر سید طرف پیغمبر و ادراک سازید غنیمت  
 را قبل از آنکه دیگران سبقت نمایند بغنیمت گرفتن پس ابن مسعود می گفت که من شعور  
 نمیدارم که کسی از اصحاب نبی اراده دنیا و لذت و جنس غنیمت داشته مگر امروز و را احد  
 یعنی امروز اراده دنیا طلبی نمودند انتهى قوله ما شعرت که مفید عدم اراده دنیا طلبی صحا  
 است از جمله افراآت بر ابن مسعود است نزد هر کسی که نظر بر غزوه بدر و سرایات صحا  
 قبل از بدر بر لای افراآت اموال الیوسفیان میدارد و قوله حتی كان يومئذ البته  
 کاشف مرادات صحابه است پس ما در اینجا قیتم که در غزوه احد جهل و صحابه عظام باراده  
 دنیا بود و فعلی ذلک دیده شود که حضرات خلفاء در آنروز چه اراده میداشتند میگویم که  
 بعضی عرض رفتن بودند و حرص دنیا هم ترک داشتند بقول شاعریندی  
 نه خداهی ملان وصال صنم نه ادھر که ہوئے نه او دھر که ہوئے نه بعضی  
 بقول ما هم الرازی بر خیل احد ثابت ماندند بعضی بقول حافظ سیوطی ابو بکر  
 صدیق اول من فایز بودند پس این کسان را نشان البته گفته بودند اطلقوا الى  
 رسول الله فادركوا الغنيمه قبل ان يسبقونا اليها و در غزوه خندق از مرادات  
 مهاجرین موعودین بخزان کسری و قیصر قرآن شهادت میدهد که وقت در پیشته  
 محیبت قیام خندق و عهد خزان مذکور به بیا آورده گفتند ما وعدنا الله و



الکافروا کما صدر و حال غزوه خیبر هم گذشت که مجاهدین طالبین دست تقدی  
بر بهایم و آثار خیبریان بتا بر هوس غارتگری دراز کرده بودند مگر از آنحضرت ممنوع  
شدند و در حدیثی بوجه صنیق نفوس و تا فرمائی باو شکوک و کراهت با کسی صحابه او تم سنان  
از مرادات ایشان خبردار بوده بر آنکس تالیف قلوب آنها و عده غنائم کثیره در آید و عدل  
کم الله معانم کثیره تلخ و نهافجمل کم نازل فرمود که بیاس خواطر آنها متوین  
هم از آنها متعین گردیدند پس بر تبه الم نشرح گردید که غزوات مهاجرین مجاهدین بر او  
غنائم بوده اند الحال دریا فیتیم که حضرات موعودین بوعده جلب خزان اسلام  
آوردند و بیاس و عده غنائم در جنگ می رفتند حتی که در سریات بلانا موسی رفتند  
در سولحه اصلم را در مدینه تنهایی گذاشتند و بر این عمل ایشان آیه و ما کان المؤمنون  
لینفروا کافه نازل گشت کما فی الدر المنثور و لباب النقول و در غزوه تبوک چون بو  
غنائم هشام ایشان رسید قالوا یجوا هذا الرجل ان یفتح قصور الشام و حدیثها  
کما فی لباب النقول ایضاً پس مرادات اینحضرات در دیگر غزوات و سریات عهد رسالت بود  
و برین اراده بود احد و غیره قیاس می باید فرمود اکنون بنظر استخوان مقابله در افضلیت  
مطلقه می باید شنید که علامه طبری در همین غزوه احد روایت آورده ان طلحه بن عثمان  
صاحب لواة المشرکین قام فقال یا معشر اصحاب محمد انکم ترعوبون ان الله یجعلننا  
بسیوفکم الی النار و یجعلکم بسیوفنا الی الجنة فهل منکم احد یجعلننا الله بسیوفی الی  
الجنة و یجعلنی بسیوف الی النار فقام الیه علی بن ابیطالب فقال و الذی نفسی بیدک  
لا فارک حتی اعجلک بسیوفی الی النار و یجعلنی بسیوفک الی الجنة فصر به علی فقطع  
فقط الخ لمخص آنکه یوم احد طلحه بن عثمان را مشرکین قریش گفت که اگر گروه

اصحاب محمد شمار غم میدارید کہ ہر آنکہ خداوند تم از سیوف شمایان بدوزخ انداختن عجلت  
 میفرماید و از سیوف مایان شمار بخت رسانیدن عجلت مینماید پس ایاکے ہست از شمایان  
 کہ خدا یتعالیٰ اورا از سیف ما عجلت بخت رسانیدن بفرماید یا مر از سیف و عجلت نبا  
 انداختن بفرماید پس علی بن ابیطالب برخاست و فرمود کہ قسم بخدا یکہ نفس من بدست  
 قدرت اوست کہ من جدا نخواہم گردید از تو تا آنکہ ترا از خدا یتعالیٰ از سیف من بدوزخ  
 رسانیدن عجلت فرماید یا مر از سیف تو بخت فرستادن عجلت نماید پس حضرت علی ضربتی  
 بروے زود و پائے طلحہ قطع کرد و او بزرآمدالی آخرہ فظاہر است کہ طلحہ در مبارزہ طلحہ  
 نام کسے از صحابہ نہ برده بر جمیع موقنین لبیک گفتن واجب شدہ بود مگر احدی از افضلیت  
 خواہان ہا مقتضای کمال ایمان و ایقان و رجوع بدرگاہ ایزد سبحان در میدان برآمد  
 شد ہجر علی بن ابیطالب با ہمہ منتظر الخلافۃ بودند کہ برخاست و اشار علی الکفارہ  
 طلب جنت جنبش نکرد مگر آنکہ الجنت تحت ظلال السیوف دید و مال غنیمت دران  
 ظلال نیافت حالا حال غزوات ایام خلافت خلفا مر قابل ملاحظہ  
 است اولاً سانچہ مجازات قتل مالک بن نویرہ است کہ بر منع او اسے زکوٰۃ مرتد خواندہ  
 شد بفائدہ رسی غارتگرے اموال و اسیری اہل و عیال و زنا کاری خالد سیف اللہ  
 مگوہیدہ مال ہر چند عمر فاروق متعرض حال او شد بدلیل حدیث پیغمبر کہ فرمود امرت  
 ان اقاتل الناس حتی یقولوا کالہاء اللہ وان محمد رسول اللہ فمن قال ہذا عظم  
 منی مالہ و دمہا مگر پیچ پیش زفت باز عمر فاروق یا یو بکر صدیق گفت کہ ان  
 خالد زنی فارجمہ و اند قتل مسلماً فقتلہ بہ مگر اجتہاد صدیقی مخالف قرآن و  
 سنت پیغمبر بان غالب آمد کہ فی تاریخ ابن خلکان تا آنکہ عمر فاروق بہین غصہ

خالد بن الولید را در عهد خلافت خود رسوا فرمود که از سر و کارشگر معزول داشت  
و دستارش از سرش گرفته شد مال و منالاش تقاسمت کردند چنانچه علامه السیر و حافظ  
النجیر این کثیر و تاریخ خود آورده عن ابن اسحاق قال ان عمر اقام عزل خالد  
بكله بلغها عنه ولما كان من امر مالك بن نويرة وقال لابي لي عملة ابدل  
وكتب عمر الى ابي عبيدة ان اكتب خالد فسخ وان لم يكن بفسخ فمعه  
فانتزع عمامته عن راسه وقاسم ماله نصفين الى ان روى قاسم ابو  
عبيدة ماله حتى اخذ احد هديه وسبط ابن الجوزي در مرآة الزمان آورده  
لم ينزل عمر خالد مدّ خلافة ابي بكر الى قوله فقام اليه بلال بن حماسة المودع  
ليعقله بعمامة فقال له ايها ما تريد فقال منه ثم قال لبلال افعل ما تريد فيقال  
انه عقله بعمامة انتهى ملقطاً ملخص روایت ابن کثیر آنکه خالد را معزول کرد  
بکلامیکه از ابو بکر رسیده و از ناحی قتل کردن و بے مالاب بن نویره را فرمود  
که خالد را الى عمل مرانی شود و با ابو عبیده نوشت که اگر خالد نفس خود را تکذیب سازد  
که من در حج گوام فبها و اگر تکذیب نفس خود نکند پس وی معزول است و عمامه از سر  
و بے استزع سازند و مالش را از و بے بقدر نصف بگیرند پس ابو عبیده چنین کرد  
حتی که یک پاپوش اخذ کردند و سبط ابن الجوزي روایت می نماید که عمر همیشه در  
خلافت ابی بکر بر خالد غصه ناک ماند و در قصه عمامه گرفتن خالد آورده که بلال حکم  
ابو عبیده برخواست که از سر خالد عمامه را بگیرد و خالد گفت که چه اراده میداری و بلال  
را داشت ام داد پس ازان تمالد گفت که بکنه آنچه اراده داری من سمعاً و طاعة گویم  
مبایم حکم امیر را پس گفته میشود که بلال عمامه خالد از سرش بگرفت و انتهى

چنین جہاد الی بکر بر مالک بن نویرہ کہ عمر تا القضاء کے مدت باہمہ فرست و صداقت و  
عدالت و صلابت را نمود و پیرایہ از خالد ساخت ماند و جز التئ در عہد خلافت در کنار وی  
بہا و پس کیا جہاد و صدیقی کہ علانیہ مخالف تہدیدات قرانی و مخوف از حکم حضرت رسول  
رحماتی بود و در انہا طشت از باغش فاش بمیان آمد چگونہ در جہاد فی سبیل اللہ گفتہ  
مے شود و الباقی سیاقی دیگر حادثہ جان ربا کہ مایہ ناز و گل سے مغرورہ طناز است  
جنگ میا۔ است کہ در ان عدو کثیر قرآن و قرآن دو گیر صحابہ ہتم بالشان یکا آمد مد علامہ  
طبری از ثابت بن قیس بن شماس صحابی کہ حدیث صحابی بلا امتراحت تہ عقیدہ مقبول  
مے نمایند آورده کہ فرمود ہشیا عدو تم انفسکم با معاشی المسلمین اللہم انی ابر الیک  
ما یقین ہو لا یقین اهل الیام و ابر الیک ما یستع ہو لا یقین المسلمین یعنی  
یہ عبادت گرفتہ اید اے گروہ مسلمانان بار اہل اس برات ہر جویم طرف تو از چیزیکہ اہل  
یہ عبادت نش می نمایند و ابر اے نامیم بطرف تو از چیزیکہ مسلمانان مو کنند انتہی پس این  
صحابی بلاحظہ یہ خواری مجاہدین جنگ میا ہر دو گروہ مرتدین و صحابہ مجاہدین را  
در ترازوی عدالت برابری و فضل بجاسر بن راج ہادی سید اللہ تبارک و تعالی  
اشارت است کہ مسلمانان بطبع احوال خونریز بہا مے نمایند پس نازش تو ہوا قوا  
و جمہور انام کہ قتال انو بکری صدیق یا مرتدین بنابر تشریل واقع شدہ است از سر  
باطل و از صحت عاقل برآمد کہ یک حدیث ثابت بن قیس ہمہ بالانہی ہا و متاخرین  
خوش عقیدہ راتبہ و خاک سیاہ گردانید و دیگر حمہ زرطلبی استیلانی جہادات و اما ان  
نامہ بر سوم کنائس کفار ظلمت آیات بزبان صداقت بنیان ابو بکر در فتح شام  
حادثہ شدہ است چنانچہ بلاذری در فتح دمشق آورده کہ خالد بن الولید بعد از

معارج چهارم در فضیلت مجاهدین ۲۵۶ اجتهادات خاقان را و جزیه و غیره اسلام کفا

فتح صلحنامه نوشتند هذ اما اعطی خالد بن الولید اهل دمشق اذا دخلها  
اعطاهم اما ناعلی انفسهم و اموالهم دکنایسهم و سوره مدیتهم لا یهدم و لا  
یسکن شی من دورهم لهم بذلک عهد الله و ذمقهاس سوله و الخلفاء و المؤمنین  
لا یجترض لهم الا بخیر اذا اعطوا الجزیه یعنی بشرط ادا کس جزیه بر نفوس کفار  
و اموال آنها و کتالس آنها و حص بلاد ایشان امان است بدم بخورده خواهد شد  
و کس دیگر در خانه های آنها قیام نخواهد ساخت و آن بعد خدا و ذمه داری رسول  
الله و خلفاء و مؤمنین است از ایشان تعرضی نیست مگر بخیریت هرگاه جزیه داده  
باشند ازینجا ظاهر است که امان بر ملت مشرکین و کفار محض بر وصولی جزیه بلا شرط  
اینی عن ایچ اذ واقع گردیدند بایشان بشمار ملک وینوی است نه بر سیرت خدا و  
دینی فافهم دیگر جمله منافع بکلت و ایاحت رسوم عبادت و ملت کفار بذا تابع  
محرمات شرعیه در صلحنامهجات در عهد عدالت همه خطاب بقلم آمدند چنانچه علامه  
طبری در تاریخ الأمم و الملوک در فتح قومس آورده هذ اما اعطی سوید بن  
مقرن اهل قومس و من حشوء من الامان علی انفسهم و مللهم و اموالهم  
علی ان تؤدوا الجزیه یعنی آنها را امان است هر چه خواهند بکنند بشرط جزیه و لون رتبه منع آنها  
مانع منها و علامه طبری در فتح آذربایجان نقل میفرماید و هذ اما اعطی عتبه  
ابن فرقد عامل عمر بن الخطاب امیر المؤمنین اهل آذربایجان مسلمها و  
جلیلها و حواشیهها و سفارها و اهل مللها کلهم اکمان علی انفسهم و اموالهم و  
مللهم و شی ایهم علی ان یؤدوا الجزیه علی قدر طاقتهم یعنی بر آذربایجان و حوالی  
و جوانب آنها را و اهل ملت ایشان را بر نفوس آنها و اموال آنها و ملت آنها و شیعت



هائے ایشان بشرط ادای جزیه بقدر طاقت آنها امان است یعنی امان بر ملت و شریعت آنها  
اگر چه در شرع شریف محرمات باشند داده شد عوض جزیه گرفتن و همین دنیا طلبی است

وعلامه طبری در فتح الباب نقل می نماید که ما اعطی سارقین عمر و عامل امیر المومنین

عمر بن الخطاب شهر براز و سکان آرمینه و الارمن من الامان اعطاهم امانا لا نقسم

واموالهم وملتهم الى قوله عوض من جزاءكم يعني يعوض جزية امان است از محرمات ایشان

۱۳۶  
والتفتون لیست حالیکہ در شریعت غرض تعرض بود کہ کافی کشف الغمہ للشیعہ انی

نَبِيٍّ بِاسْمِ اللَّهِ يَقُولُ لَا يَصْلُحُ قَبْلُنَا فِي أَرْضٍ قَالُوا سُبْحَانِي وَوَقَدْ أُجِجَ

على النسخ من احداث بيعة او كنيسة وفي رواية اخر جوايه واهل الحجاز واهل تخمين الى

قوله فانه لا يصلح فيها ديانا واين اخير خير است که آنحضرت در مرض الموت فرمود وعن

ابن عباس قال صالح النبي اهل بخران وفيه ولا يقتلوا على دينهم مالم يحذوا احدنا اولا

الریاویلاوری در قنوج البلد ان در صلح آنحضرت با اهل بخران مقرر گردید است که قیام نماید

و سبب اکل منهم زبان نوزی قبل قدمی منبر آیه عرض که از اهل جنیه شرط ترک محرمات بود

والتكاليف منبهيات واحداث مخدرات وبعده رسالت واجبا لتعرضا حتى كحكم اخرج

در آن شب در نمازات خلفا چیزی نگرفتند مقدم سرفراز شریعت آمد هر چند میان اخوان و بنیاد

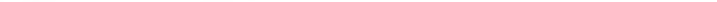
و از آنجا که طبعین جزیره را و مدداری و تحفظ آنها لازم است و هر که جزیره را در معرض اواز آید

اسلام دیدن چنانچه در صحیح بخاری این حکم حکم بعنوان چستان مذکور است در باب الحج

عن بحاله قال كنت كاتباً لجرير بن معاوية فأتانا كتاب عمر بن الخطاب قيل مودة لبيته بانه

فمروا بين ذى محرم من الجوس ولم يكن عمره اقل من الجوس من الجوس حتى شهد

عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم





اخذ هاجم من مجوس و غیر یعنی بجای که گفت که من کاتب جزیرین معاویه عامل بودم پس کتب عمر قبل از یکسال از دقاتش با آمدن این مضمون که تفریق سازید در میان ذی محرم مجوس پنجه نکاح با بنات و اخوات می سازند و عمر از مجوس جزیره نمی گرفت تا آنکه عبدالرحمن شهادت داد که هر آنکه رسول خدا از مجوس ببرد جزیره وصول می فرمود و انتهی ازین روایت بنظر دقیق مفهوم می شود که حکم تفریق محرمات انحصراً معارض بود چه عدم اخذ جزیره بود و از آنها یک جزیره گرفته می شد به آنها هیچ حکمی برای منع داشتن غنم و یولوز و زار با مادران و خواهران از بارگاه خلافت و فتنه صادر نشده چه اخذ جزیره محرمات الهی را حلال در خلافت ایشان نموده بود و بعد از دریافتن عمر فاروق جواز جزیره از مجوس که بر آنها مقرر کرده باشد قریع سمع نشده که خلافت مآب یار دیگر نیز حکم تفریق المحارم و المحرمات صادر فرمود پس این است حقیقت جهاد و غزوات که موجب ترقی اسلام گفته می شود پس این است مال جهادات خلفا راشدین که صد نفرین بر این دین و آئین حتی که خود عمر خطاب جهادات ایام ابی بکر صدیق را من باب تعلی و ناموری میدید چنانچه علامه واقعی در قصه ابو عبیده و خالد بن الولید در باب معزولی و احتساب خالد آورده قال خالد اذ قال امیر المومنین عمرانی لا اريد الجهاد الا لاجل السموات والله لا وليت امة الا ابداً یعنی خالد گفت هرگاه عمر در حق من فرمود که من ارافه جهاد ندارم مگر بسبب ثامور و علو تسواری قسم بخدا من اماره هرگز نخواهم نمود انتهی پس ازین کلام صدقات انضمام جمله جهادات خالد که بحکم ابو بکر صدیق ظاهر شدند که فی سبیل الله و علی سبیل الشریعة الغزاة کما هی رکنهم واقع نشده اند مگر آنکه ناموری مکنون ظاهر

ایشان بود و خود خلافت مآب ابن الخطاب غزوات و فتوحات خودش را فتح و دنیا  
میدانست و میگفت و فتح عراق لى سمعت رسول الله صلعم يقول لا تفتح الدنيا على  
احد الا الحق بالله عز وجل بينهم العداوة والبغضاء الحديث فى مسند احمد يعنى  
و دنیا پر کسے مفتوح نہی شود مگر خدا کے عزوجل در میان ایشان بغض و عداوت  
مے انداز و انتہی و انت ماف کہ مالک مفتوح خلفا بر قہر و استیلا بیان آمدند و  
بلوایان مصر و عراق شہادت بر بغض و عداوت مودہند کما ذکر فی الصدیر ہر نوع  
جہاد و خلافت بر قہر کے اخذ غنائم و بحالت صلح بغض حصول جزئیہ و علی التبتل  
کما ظہر علی رشوات دینوی بود و لہذا افضلیت را از شیعہ بخ بار سوخ من  
عند اللہ تم چہ علاقہ تا آنہا را تحت مفاد آیہ و اللہ اھد و ک فی سبیل اللہ شمار  
کرده شود و شکوفہ نوزید شجرہ غزوات آنکہ حافظ سیوطی بر کتاب الاوائل نقل  
مے فرماید اول ما ظہر للواطت فی الاسلام حین کثروا التزوین و فی صد مالک  
سرد و طالت غیبة الناس عن اھلیم و جہاد ببعوث و سیوا و زاری المشرکین  
و اتخذوہم خصما و طانت الخلوک یھم و الصیبة انہم فطلبوا منهم الفحل  
اعتبر فاطعوہم فکاف اول خل و ہما بنجر اسان انتہی ملخص آنگو مجاہدین ہوا  
و نہایت در بعد اسلام ابتدا کردند بغض اھل فطرت از علان مشرکین  
و نہایت خلافت عہد حق پ یہ یک رے بعد و یو مفتوح گشت کہ فی تاریخ  
الاسلام الیہ الیہ نتیجہ جہاد و کسب خیرات و بہت نشانیہ سیرت  
و بہت از قوت تاجہ رسیدہ و بہت از کسب خیرات و بہت از قوت تاجہ رسیدہ  
و بہت از قوت تاجہ رسیدہ و بہت از کسب خیرات و بہت از قوت تاجہ رسیدہ

دیدند که در اسلام اینچنین فعل شنیع و عمل فبیح معمول است ابتدا از آنها ارباب  
فقیه و در حالت تخلیه و خاموشی مراقبه آنرا در اعمال دینی شامل فرموده باشند و این اصل  
غیر فطرتی از جماعت عدول بجا آورده و تقویای یاد گرفته و هر قدر که درین باب  
گفته شود در ترقی اسلام و شوکت خلفا آنام البته کمتر باشد و بر همین رواج بود  
خواهان شیوخ افضلیت من عند الله بحق ایشان میخوانند و نفوذ یافته از خیابان مکه  
بهوید اگر دیده است که جهادات ایشان برزور بازو و سر ایشان دنیا خاصه برای  
تعیین و کامرانی و سکرانی بوده و هرگز برای تعلیم دینیات و قرآن خدائی و ترویج احکام  
شریعت حضرت سبحانی بمیان نیامده و چگونه گفته میشود که این قسم از ارباب مستحق  
آداب اسلام در یافتند و بر صراط مستقیم با این همه کج روی و ستمگر و غیر مستوی ستمگر  
گردیدند و الله کند لک دیگر مجاهدات اعظم صدیق و صادق و رقی ملک لیری ملک شاه  
و عظیم است یافت ایشان از آن روز با ستمگر گردید و ستمگر گردید که آنحضرت  
سلام و دعوت اسلام و عده کنوز کسری و قیصر بابل که فرموده بودند و الله شاهد  
مقول که همین مسلمانان را که اذیقول المناقون والذین فی قلبهم رینه و الله شاهد  
الله و رسوله الاغ و رسا حالی فرموده و توانید فمات بطلب ابنا بدین یغور  
اذا فحمت علیکم خبا ائین ناموس و انروم ای قوم انتم تالید ریحمن بن علی  
(منه) که الله تعی فکان رسول الله کذاب انتم تافسون شمه  
تتجاسدون قم تدرابرون قم تباغضون المحریت را ایغار اناه نموده  
از تهمید اش در صدر کتاب محضرا گفته شد الحمال ملاحظه شود که درها جری  
نصیه و خزان قیصر حضرت ابوبکر عسیری شدند و متصرف خزان کسری حضرت

عمر فاروق اعظم گردیدند چنانچه علامه بلاذری در فتوح البلدان آورده قالوا لما فرغ  
ابوبکر من امراهل الروة داعی توجیه الجیوش الی الشام فكتب الی اهل مکه و الطائفة  
الین و جمیع العرب بنجد و الحجاز لیستقرهم للجهاد و یزعمهم فیه و فی غنائم الرقا  
فسارع الناس الیه الی آخر قوله فمزمومهم و غنم المسلمون غنائمنا یعنی گفتند  
که ابوبکر هرگاه از قتال اهل الروة فارغ گشت متوجه کردن لشکر طرف شام تجویز فرمود  
پس مردم عرب را از اهل مکه و طائف و یمن و جمیع عرب بنجد و حجاز را نوشت و برای مجاهد  
طلبید و در آن ترغیب داد و در غنائم روم رغبت داند پس بخلق طرف صدیق زود  
زود آمدند تا آنکه رومیان گریختند و مسلمانان غنیمت های حسنه بردند انتهی و مخفی نماند  
که در آن وقت پاسی تحت قیصر روم در شام بود و یمن ترغیب غنائم عامه الناس  
را بران آورد که هر کجا چشمه بود شیرین مردم و مور و مرغ گردانیدند  
و علامه بلاذری در قصه یوم مهران آورده ان عمر تدب الناس الی العراق  
فجعلوا یقامونه و یتماقلون عنه حتی هم ان یغزو و ینفسه و قدم علیه خلق  
من الاذیریدون و غزو الشام فذاعهم الی العراق و غلبهم فی غنائم آل  
کسری فردوا المختیار الیه فامرهم بالشخص الی ان قال ففتحه و اجلوا بهم  
عن مناظر الی قلوبهم و كانوا یهشون جماینا لون من الغارات یعنی عمر فاروق  
مردمان را برای فتح عراق طلب داشت مردمان ازان تحامی و احترام و پرستش میکرد  
و از آزاری از جنگ عراق بنمودند تا آنکه عمر بنفس خود قصد غزای فرمود و مردم از قوم  
ار و بر و ص و داخل شدند که اراده غزوه شام میداشتند پس عمر آنها را دعوت  
بجنگ عراق کرد و باینکه اید کسری ترغیب داد و مردمان عمر فاروق را اختیار داد

کہ بہر سوی کہ فرامی مطیع تو باشیم عمر خطاب برواگی عراق فرمان داد تا آنکہ فتح  
کردند و عجم را از جائے بلند آہنہا خارج نمودند و فاتحین با موال غارت کردہ در  
تعیش افتادند انتہی پس این حال بزرگان دین بود در قرب زمان وحی و حضرت  
نبوی کہ بفرض تعیش جہاد میفرمودند و برائے مضامح و مواعظ مردم ہی رفتہ  
بای نوع انچه رسول خدا و دعوت اسلام وعدہ کنوز کسری و قیصر فرمودہ بود بعد  
القرض مدت و امتداد فایت بہان کسان وفا شد کہ اسلام بہتنا کو خزان قبول  
و اختیار کرد و بودند و از القضا کو زمان و صورت و قانیدین میگفتند ما وعد  
اللہ و رسولہ الا غر و الپس مفاد مہاجرت این بزرگان موافق حدیث مقدس  
حضرت نبوی من کان حبیروا لی الدنیا ینیب با صادق برآمد کما ہونی البخاری  
لہذا نازش یحیی مہاجرت و اولیت فی الاسلام بشان عمر عتیق چگونہ می زبید  
تا ادعائے افضلیت نمودہ آید و در صدر اشارت رفتہ کہ امیر المومنین و جنگ  
جمل راہ غنائم منوع داشت بہ بودند و بہ غزوہ تبغیب رفتی کردند مردمان حیا  
طلب بہو گسان چگونہ تحت را بست آنجناب جمعے شدند و بہ غزوہ خلفائے ثلاثہ  
از جملہ موال خالی نبودہ چنانچہ بر عامہ است ظاہر تر است کہ ابو بکر صدیق متکبر  
زکوٰۃ را از عدم حوالگی زکوٰۃ رد قرار دادہ ہمہ مال و منال و سنوات را حلال داشت  
اگر مخاصمت محض بر انصاف و انکار زکوٰۃ بودی غارت گرت چرا جائز داشتی مگر  
آنکہ مکنون خاطر از جہاد طلب دنیا و دین و دنیا و تعیش دنیا و ناموری در دنیا بود  
و اصل اسلام ازین مجاہدات از سر مفقود میشود پس ہل اسلام حامیان ملوک  
ثلاثہ را شرم می باید نمود کہ آنہا را افضلیت من عند اللہ میخوانند و ابو بکر صدیق

افضل الخلق بعد النبی می خوانند حتی که از محترمت رسول الله او را مقدم میدانند و می نشانند  
و می دانند اینها موازنه افضلیت در یک امر قتال فرمایند که خلفا را هیچ جنگ نکردند مگر  
آنکه اموال و اساری بلا لحاظ اسلام و کفر مقتولین آوردند یا خراج ملکی بنام غزیه مهر  
نکردند و قتال امیه المومنین و محیی ختم المسلمین در راه حضرت ربیع العالمین از کثرت شهادت  
منصوصه منجی است که در عهد رسالت قتل کفار فرمود و سلب مقتول نه نمود با وجود  
حکم اباحت من قتل قتیلا فله بیه و در جنگ جبل غنایم را منع فرموده بود الحق بیه نسبت  
خاک را با اعلام پاک پس حیرتم می رباید که بوم سقیفه و ایام شوری و یوم الیاء را حدی  
از شیوخ بزرگواران و قصه قاتل خلافت نمود با سلب نبرده همواره از اخبار  
به و واقعه اضاری نتیجه خلافت خود را میخوانند اما بعد مرور و دوری بنا نقل  
در سلف با لحاظ فتوحات شام و عراق آیه اختلاف را بحق قاجان یعنی  
شبهه در مدین با احتیاج قوا که استخفاف الذین من قیام چنین قیاس کردند که بنی  
امیه را چنانکه مذکور شد و سرزمین حکومت شان آمده همچنین وعده خداست  
بر حق شام و عراق بر آنکه شیعین مقرون و قاهر گردانیده است چنانچه در تفسیر خاشی  
مذکور است قول بیه الخلفاء و آیه ایشان را خلیفه گردانند فی الارض و در زمین عرب و  
عجم کما استخوان الذین یمنون و چنانکه خلیفه گردانیده شدند من قبلهم پیش از ایشان یعنی  
بنی امیه که در زمین مصر و شام بدیشان و او تاتفراف کردند و در آن چنانکه ملوک در  
امیه بودند گفتند و اندک فرصتی را نیز بفرموده مومنان و قاف فرموده جز آنکه عرب  
و امیه را سرزمین بدو و در پیشان از زبانی داشت انتهی کلامه و بکذا فی الکشاف  
بدر زمین آیت رحمت خلافت چنانچه هست که نازش نمی سازند اگر آیه شریفه



بہین معنی مذکور است پس فخر نمودن قوم ہر ائمتہ علیہ السلام سود است چہ جعل حضرت  
الہی ہر دو وجہ جاری شدہ است انچہ در آیہ کریمہ اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا  
والشکم مالم یوت احد اجمع آمدہ است یعنی یکے جعل شرعی کہ بواسطہ وحی و ارمو  
و دینی مے باشد چہ انچہ این جعل در اذ جعل فیکم انبیاء اعلام فرمودہ است  
ثانی جعل نظام دینی و آزاد رقولہ وجعلکم ملوکا مبین داشته است و بی  
اسرائیل البتہ ہر دو جعل دینی و دینی متمتع شدہ اند کہ نبوت و سلطنت ہر دو  
یافتہ فعلی ذلک از انادہ قول وے تصرف کردند در ان چنانکہ ملوک در ممالک  
خود مے کنند الخ واضح و لائح گردید کہ بنی اسرائیل چنانکہ بجعل دینی از حضرت  
الہی مثل ملوک و مملکت مصر و شام متصرف شدند بچنین خلفائے ثلاثہ ہرچو ملوک دینی  
بر خلافت متمکن شدند بر اے ایمان ازو تم جعل نظام دینی جاری شدہ بود چہ  
فتوحات خلفا در عرب و دیار کسری و بل اوروم کہ ید الیشان رسید از قسم فتوحات  
ملکی بود نہ بوجہ شرعی و او تم در باب سیرۃ ملوک فرمودہ است ان الملوک اذا خلوا  
قریۃ فاسدوها وجعلوا عزۃ اهلها ذلۃ و کذلک یفعلون دسیوطی و رائقان  
در تفسیر این آیہ آورده کہ این آیہ تا افظ اذ لہ مقولہ حضرت بلقیس زوجہ حضرت  
سلیمان بنی اللہ است و قولہ و کذلک یفعلون قولہ تم است پس حقیقت خلا  
خلفاء راشدین معلوم شد کہ تصرف الیشان مثل لہ ملوک بنی اسرائیل بودہ و  
فتوحات ملکی خانہ پیمانہ و مصدر مفضلاً گزشتہ شرعاً مذموم در دنیا جلے مبانی آداب  
شرعی ماندہ است . با است کہ او تم در خلافت اہل دنیا میفرمایید فعل عیبتم  
ان تو لیتیم ان قدس و فی الارض الایہ انچہ طایق التعل بالتعل بسیرت سلاطین



الحق آنچه متشار قلبی خلفا بود و همان آتش در کاشته می نمود بهمان ترابیر و آن درین وعده  
 الهی جاری کرده اند و دنیا را دین الهی فهمیده اند **و** گردین بهین که مال کسری آید  
 زمین دین گریز که شرم آید و فرایند بهر نوع شان نزول آیه شدت خوف مهاجرین  
 بود پس **و** می تراود چه کند آنچه در آورد دل است **و** دوم اولم شان درین آیه  
 وعده را بلفظ ماضی و استخلاف را بصیغه مضارع فرموده است و آن مخبر است که  
 وعده الهی قبل از ورود این آیه بوده پس نزول این آیه بعد از ورود وعده ماضیه میجو  
 میجو باید چه بلا سبب کلام عبث می شود و آن از حکیم علی الاطلاق قبیح و محال است  
 چونکه شان نزول مذکور بر طبق شکایت مهاجری یا جماعت مهاجرین کمافی تفسیر  
 حبیبی و کشاف واقع است فلا محاله در آنجا از وعده می باشد چنانکه قار تعقیب فاجره  
 وعده بر جمله شکایت که در تفسیر زمخشری است ولالت دارد که علی الوقت بیان  
 آمده و کلام زمخشری **و** اظهرهم علی جزیره العرب انصراف عن الظاهر است چنانکه  
 استخلاف در سوره نور وارد است و قتیکه قصه افک ام المومنین و ایشه ابوالهسی  
 سفر غزوه بنی مصطلق در پیش آورد و از کتب سیر و انبار متفق علیها ثابت است  
 که غزوه مذکور و قصه افک در سال پنجم از هجرت بیان آمده است و نزول قوم مسلم  
 است که یزید است ام المومنین بهمان زمان بعد از چندین ایام در بن سوره  
 نازل شده پس در یافتم که آیه استخلاف نیز در سال پنجم آمده است و قتیکه اراضیا  
 و مساکن بنی نضیر قبل ازین وقوع محاربات و اقلاع و زراعات و باغات و موطن  
 بنو قریظ در بن سال پنجم از هجرت بقیضه ابن سلام آمده اند فعلی ذلک آیه استخلاف  
 نبی انظار در ذکر القار و عداستخلاف مسلمانان است که ذهب بنو النضیر و بنو قریظ

وجانت المسلمون مقام مقتدر و رده اعلا استحال و امور غیر واقع لازم می آید و آنست که  
سبب نزول است که بعد از آنکه وعده ماقبل و آلاان ایقامه نگردید پس بجه سبب این  
آیه آمده که در بحالت لغویت لازم می آید آنچه از حکیم مطلق محال است و درین وقت تحقق  
مواعده که اناله خوف قطره تنگن و قبضه فی الارض است بهر وجه ثابت تراست پس کدام  
امرا لغ آمده که اجازه و عذر شود و علی سبیل تنزل و تسلیم امر غیر واقع میگویم درین صورت  
می پرسیم که معنی قوله تم و لیبدلهم من بعد خوفهم امنا یوم فتح مکة مهاجرین را  
ظاهر شده بود یا الی آلاان کما کان جهلجرین که لیجسون فی السلاح و یجسون  
فیه تفتح جزیره عرب و بلاد مشرق و مغرب و مفرق نمودن ملک اکاسره و ملک  
برخراکن آنها و استیلای فرمودن بر دنیا خائف و خاسر ماندند حالانکه این معنی ظاهر است  
است که اسلامیان را تبدیل خوف یا من و طمانیت قبل از یوم فتح مکة حاصل شده  
بود بلکه یوم اتراب اندر ماندگی کفار قریش مطمئن گردیده بودند که بعد ازین کفار  
قریش را یا رایی حمله آوری نماند بود پس ثابت و محقق گشت که اجازه و عذر حضرت  
الهی در عهد رسالت بر یکنان ظاهر شده بود و فعلی ذلک پس معنی لیستخلفهم ظاهر  
چنین است که البتة البتة آنها را آلاان خلیفه میگردانم فافهم لهذا این آیه اختلاف را  
حقیقه با خلافت خلفا نامدار نه تعلق دینی است نه شائسته دنیوی بلکه مناسب حال  
الیشان آیه قبل عیتم ان لو لیتیم است که تذکر آمد و دیگر در متن قرآن لفظ فی الارض  
است پس مراد از ان یا بنابر افاده ز متخشی جزیره عرب و خراکن اکاسره است  
یا خاک پاک مکة معظمه ارباب نصفت و اصحاب رشادت میدانند که آنحضرت ص  
را و مهاجرین نیک آئین را مولد و مستشار خاک مکة بود و از انجا مهاجرت کردن

بدليل قوله ثم اذا خرج الذين كفروا اليه شاق وناكوا رابوده وارتقا ضاى فطرت حبلى  
 بنوحى كشيده ودر حرم كفار و مشركين صنم ها گذاشته بودند و آنحضرت صلعم بدل ميخواست  
 كه در آنجاى پاك مستوفى گرویده حرم محترم را از آنها پاك سازد و لهذا وعده الارض  
 حسب ايش پيغمبر خدا مخصوص بكنه معظم ظاهر تر است نه بخزان اكاسه و مملكت قيا  
 پس آنجا ز وعده ظاهر مخصوص بتخلاف همين جاى مقدس موياشد و گويند كه مفاد آيه  
 جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا كه بدست حق پيرست شده  
 شاه ولایت ظاهر گشت بارض حرم محترم بميان آمد بارض اكاسه و قياصره و خزان  
 ايشان امروين از محى حق و زهق باطل ترقى مى يابد يا از جلب مملكت قانطر و ايا او  
 الا لباب بعين النصفه حالادريافت شده كه خداى كم نيزل ظهور آنجا ز اين وعده بر  
 دست كارروائى عالم اميرالامم و قتيكه آنجناب بروش بنى لوق و على توپر بوده از  
 بيت الله المحرم صنم ها بر خاك مذلت انداخت و رسول خدا صلعم در قصد نقش ميخواست  
 جبار الحق و زهق الباطل آيه جلوه گر عالميان فرمود شاعري بليغ ميگويد  
 وقاى وعد الهى عيان شده از توپر برون فتح كه با ملكت فگنده اصناف پادشاهان  
 قول فصل است و رنه الزام دنيا طلبه يرا سلاميان عائد ميشود و هو قبيح و اگر  
 نامفعلى آنرا قول فصل گمارد ما هر سه وعده استخلاف و مكن و تبديل خوف را  
 يا امن و امانيت بايات قرانى مينمايم تا اتمام حجت بشود قال الله تم و يجعلكم خلفاء  
 الارض انكم مع الله قليلا ما تذكرون و قوله آمنوا بالله وراسوله و اتقوا عما جعلكم  
 مستغلين فيه كه در استخلاف اهل سلام آمده اند و قال الله تم و لقد مكناكم فى الارض  
 و جعلناكم فيها معاش قليلا ما تذكرون و قوله الذين ان مكناهم فى الارض



اقاموا الصلوة الخ که در مکن این است مرجمه آمده اند در از الخ خوف و تحقق این  
خاصه بمقام که اهل سلام را در عهد رسالت از زانی داشت و اگر فی قوله تم فی الارض  
لام استغراق است که هر هر لفظ تحت تصرف اسلامیان آید پس هنوز انجا زوده  
آبی نشده است بلکه این انجا بحکم آیه وافی هدایه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین  
الحق لیظهره علی الدین که در زمان بعثت اقران حضرت صاحب الامر حلیف القرآن  
انشاء الله المنان بطهور خواهد آمد پیرنج این وعده حضرت آبی تعلقی خلافت اصحاب  
مستغلبین و مسلمین و مستولیین نمی دارد و ازین آیت شریفه بهیچ وجه بایست  
خلافت ایشان کار نمی کشاید و الله الموفق بارباب الرشاد بمرتبه النون و الصفا  
و اما حامیان خلافت سقیفی چون دیدند که تفصیل شیوخ صحابه بامر قتال بر سید العریض  
علیه السلام از واقعات و از قران ناممکن است پس بنام جستن و تبا و الیه وافی هدایه  
لَا یَسْتَوِی مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ  
الْفَتْحُ مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا جُنَاحُ مَا هُمْ قَحْرُ الدِّینِ الرِّازِی در تفسیر کبیر ۸۸ صفحہ بیان  
تسبیت نموده فرموده و معلوم آن صاحب الاتفاق هوا بود که و صاحب القتال  
هو علی و بعد ازین بمقتضای عادت خود ضبط النفس فرموده انچه در اول داشته  
بمجرد سوال بمعرض جواب بیرون آورد چنانچه میفرمایند فان قبل بل جبال اتفاق  
هو علی بقوله تع و یطعم الطعام قلنا اطلاق القول بانه انفق لا یتحقق الا اذا  
انفق فی الوقائع العظیمه اموالاً عظيمة و ذکر الواحدی فی البیسطان آیا بکر  
کان اول من قاتل علی الاسلام و ذلک لانه علی فی اول ظهور الاسلام کان  
عیناً صغیراً و لم یکن صاحب القتال و اما البوکر فانهم کان شیخاً مقدماً و کان بنی ب



عن الاسلام حتى ضرب بسببه ضرباً اشرف به على الموت انتهى یعنی پس اگر گفته  
 شود بلكه صاحب اتفاق علی است لقوله ثم ولطعمون الطعام بگوئیم که اطلاق قول  
 یعنی گفتن بدین لفظ که اتفاق کرد و متحقق نمی شود مگر وقتی که در واقعات عظیمه اموال عظیمه  
 اتفاق فرماید و واحدی در کتاب بسبب ذکر فرموده که هر آنکه ابو بکر اول آنکس بود  
 که بر اسلام قتال کرده و او برائے آنکه علی در اول ظهور اسلام صبی صغیر بود و صاحب  
 قتال نبود و اما ابو بکر شیخ مقدم قوم بوده و از اسلام دور کرد و باز داشت مزاحمت کفای  
 را تا آنکه بسبب ذبت عن الاسلام مضروب گردید مضروب شدنی که بسبب ضرب شد  
 بهلاکت رسید انتهى فیما للعب من یطرد الله فلا مرد له ۵ آنچه طعن ما است آن  
 فقر تو هست پس این استدلال مردود است آنچه گفته اطلاق القول پس خلع محض است  
 قال الله تع وعمارنا قناهم ینفقون وقال انفقوا مما رزقناکم وقال صلعم علی  
 مارو و لا یقسم وراثتی دینار اما نذکت بعد نفقة نسائی پس استعمال اتفاق  
 بر چند دریم و دینار ثابت شد اما آنچه گفته الا اذا انفق فی الوقائع العظیمه اموالاً  
 عظیمه پس این غیر جیش العسقر روایت ندارند چه در غزوه بدر و واحد و احزاب خود  
 ابو بکر صدیق معه دیگر صحابه بر خرمایه القصار اقتنا می داشتند کما هو مروی فی تفسیر  
 الجملین تحت قوله ثم والذین تبوا الدار و الارض خیر خود متمول شدند و قبل فتح هیچ  
 موقع بذل نرسید و جیش عسرت بعد فتح مکة است آنچه مرتبه با اولین اش ادون آمده  
 است و او لم را حسن نیت مطلوب است نه اموال عظیمه آنچه در نظر ما مهم رازی عظیم  
 میباشد و در اتفاق شیخ الصحابه و سید العرب همین کافی است که آیه کریمه یا ایها الذین  
 آمنوا اذا اناجیتهم الرسول فقل موابین یدی بخوام صدقه آمد و هیچ یک از الذین

آمنوایاس ورم برائے بخوے بحضرت پیغمبر نیامد مگر علی بن ابیطالب کما رواه ابن  
 المغازی و زرین العبدی فی الجمع بین الصحاح الستة و الثعلبی و موفق بن احمد فی  
 کتاب الفضائل لأمیر المومنین و ابراهیم بن محمد الجعفی فی فرائد السعیدین یا ستودشتی  
 و ابوالنعمان ایضا و ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغة و هو صاحب الامازنه فی المحدث  
 عن ابن الجوزی کما ذکره فیہ و در فصول مهمه ابن الصبیح مالکی سید تفسیر امامهم الواحدی  
 مذکور است از ابن عباس قال کان مع علی بن ابیطالب اربعة دراهم فتصدق  
 بدرهم سراً و بدرهم علانیه و بدرهم لیلاد و بدرهم نهاراً فانزل الله فیہ الذین ینفقون  
 اموالهم باللیل و النهار سراً و علانیه قلم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم  
 و لا هم یحزنون و رواه موفق بن احمد و الثعلبی و ابراهیم المحمونی الجعفی و ابوالنعمان  
 الاصبغی یا ستودشتی و ابن المغازی ایضا و رواه السطری فی الخصائص پس برائے  
 چهار درهم که تجن نیت اتفاق فرمود اینچنین بنمایا که خطیر و مدح فخر تبارک شد و بر  
 اتفاق ابو بکر که اتفاق در حبش عسرت علی مارو و لا یهود آیه لا یتوی آمد قاضی بلک  
 این هم صادق بنی آید چه نفی تساوی مشروط به نظر آنکه اتفاق و قتال وارد شده است  
 و شرط ثانی از ابو بکر صدیق در اول و آخر یافت شد لهذا این آیه نشان وی نهی باشد  
 و واقعی در تاریخ خود آورده است که در زمان جنگ تبوک منافقین غنی و تو بکر بود  
 و مومنین تا دار و مفلوک و غنایا اتفاق کشید و ساءان خطیر مومنین قبیله و  
 دادند انتقام ملخص ترجمت و عمل خیر که منافق کند مدح و مقبول فی فافهم و اما آنچه  
 امام رازی استدلال بآیه بمطعمون الطعام در سوال یا عتبار ضعف آورده تا  
 جوابش قوی افتد الحق الحق یدلوا ما لایعین امام الدنیا جیل المحدث در کتاب لایان

همان کمال که در ادواتی مومنین واقع باشد مقایسه کنند البته هیچ اشتباهی و  
 التباسی در میان این هر دو مرتبه نخواهد یافت پس میگویم که امامت در هر کمال  
 عبارت از حصول مشابهت تامه با بنیابرانند است الخ ما فادو این همه افضال  
 بلا استحقاق بر بنابرگزینی نیکوکاران استحقاق محمد که قال الله تم واشی که فی امری  
 وقال یا ایها النبی حبیبک الله ومن اتبعک من المؤمنین که هر دو آیه بشان  
 امیر المؤمنین شاه مردان نزول و انطباق می باشد چنانچه امام فخر رازی در تفسیر  
 کبیر ج ۳ صفحہ ۲۳ آورده قال صلعم اللهم انک اخي موسى سألک فقال رب  
 اشرح لی صدری الی قوله واشی که فی امری الی قوله صلعم وانا محمد  
 نبیک و صفتیک فاشرح لی صدری و یسری امری واجعل لی وزیرا من  
 اهلی علیاً اشد دیناً طهری و حافظاً بالنعیم و کتاب نزول القرآن فی علی  
 علیه السلام تحت آیه یا ایها النبی حبیبک الله و من اتبعک من المؤمنین باسناد  
 آورده قال نزلت فی علی بن ابیطالب و مود این آیه قوله تم است قل هذه  
 سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی موسی و صاحب درجات  
 امامت چنانکه گذشت بنقل مخصوص معترف شده که تابع حقیقی حضرت نبوی علی  
 می باشد ترجمه بگوای پیغمبر این شریعت من است من و هر که تابع من است ما  
 هر دو دعوت الی الحق بنابر یقین و صداقت مینمایند انتهی ازین آیات کفالت و وفایت  
 علی بامر نبی و دعوت فرمودن هر دو بلا تمیز در فعل و دعوت مابین تابع و متبوع وارد  
 است بلکه قوله اشد دیناً طهری که مفید معنی اشی که فی امری است در امر  
 دعوت یکسان مینماید بلکه گاهی کار سازی در امر دعوت از تالیف نظام افروخته

از متبوع صاحب شریعت می باشد غالباً که همه از فضیلت منهل حق رسالت شده است  
و این مستوجب و سزاوار اجودت اسلام لا کلام فیہ است قال الله تعالی ان الله  
لا یضیع لجزا المحسنین و قال فی غیر موضع الا علی الله اجرها و اجر شے که هتاکو  
اجر رسالت بود از روم و قیاس بیرون است پس کدام است که افضلیت خود را  
خواهد و ایا تشبیه که جبرئیل امین در شبان جناب امیرالمومنین علیه السلام گفت هذه المواسات  
فقال رسول الله صلعم انه منی و انما منی انوقت جبرئیل گفت و انما منی و انما منی و انما منی  
یعنی من از هر دو شما علیه اخضا دارم ایتی ایا اینچنین کلمه ملکی انما منی بشان ثلاثه هم  
گفته تا بزرگواری آسمانی برائے آنها متصور شود و روست الطبری فی تاریخ بعد ذلک  
فسموا صوتا لا یسقی الذوالفقار و لا فنی الا علی و این قول سادسی ناطق است  
که در سموات افضل الاعمال جهاد است پس ازین قبیل البدرشان ثلاثه چیزے  
از آیات آسمانی آمده است لا و الله کذلک فاین کم الا فضلیة عند الله تعالی و اصل  
استحقاق اجر جبرئیل جناب ولایت مآب پس مختصر نظایر سبب مثل قوله تم و کفی  
الله المومنین فقال بعی بن ابیطالب و کان الله قویا عزیزا است رواه ابن موه  
فی قرأة ابن مسعود و معنی مانند که این قرأت ابن مسعود را و هر قرأت را که ناکند  
از قرآن مروج است قرأة شاذه گفته اند و در تفسیر اتفاق قرأة شاذه بکلمه حدیث مشهور  
است که روایت از قسم احاد خالی از حجة نمی دارند لهذا این قرأة ابن مسعود و عجب  
است و مثل حدیث نبوی صلعم لضربة علی یوم التندق افضل من عبادة  
الثقلین و مثل حدیث لا علیین الراية غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحب الله  
و رسوله یتبع الله علی ید الی یوم النجاری و نیز حدیث قدسی مذکور تا و علیا

مظهر البجائیب تجد دعوتی بک فی النواصب و غیر محدث قدسی لاسیف الذوا  
 لافق الاعلی و قوله تم فی علی و من یشری نفسه ابتعاه وجه الله است كما  
 فی سنن امامهم احمد فی کتاب الفضائل للابی المودیه موفق بن احمد فی تفسیر الشعلبی  
 و فی فرائد السمطين للحموی و فی الفصول المهمه لابن الصباغ المالکی و غیره و قوله  
 قیة الذین ینفقون اموالهم الی قوله فلم أجرهم عند ربهم الذین کما رواه  
 ابن احمد و الشعلبی و الحموی و ابن الصباغ و البیہقی و ابن المغازلی و ابن ابی الصبیح  
 و قوله تم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اظنک هم خیر البریة بروایت ابن  
 عباس در شان علی و شیعہ علی است کما رواه ابن الجوزی فی الصواعق و صبح آیت و رواه  
 در شان ثلاثه مثل ابن خیریت منصوصه و ارد نشده که خیر الخلق ابو بکر و شیعہ و  
 یا خیر العباد عمر و توابعه و یا خیر الخلائق عثمان و حماته فاین الافضلیه لهم من شیعہ  
 علی فضلا من مولاهم فیما قولت جعلتم سبایة الحاج و عمارة السجیل الحرام کما  
 امن یا الله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله کما  
 تفسیر الشعلبی و الواحدی و فی الجمع بین الصحاح الستة لزرین العبدی و فی مناقب  
 ابن المغازلی و درین باب آیات کثیره اند برین تمثیلا اکتفا نمودم لهذا علی بن  
 ابیطالب در جمیع فضائل و مناقب بعد البنی افضل کائنات و اشرف مخلوقات  
 و غالب کل غالب و باشد و این امر بدیهی است که هر که جذبات دینی مینماید  
 مژد و اجرا و زیاده از دیگران می باشد و همین معنی افضلیت بکل الناس است  
 و تصدیق قبولیت خدمت مدائح از رب العزیز و از حضرت رسالت چنانکه اشارت  
 بذکر آمدند کفایت دارد و برائے طرف مقابل چونکه خدمات مقبوله نداشته اند



ازین جنس بشارت و شہادت بجز خسارۃ وارود شدہ است اگرچہ تابعان آئینہ  
 باقلاک رسانند مگر لعالم بالارسانیدن دسترس ندارند و گویند کہ درین مدائح  
 مذکورہ اکثر اقسام ضعاف اند لہذا حجت نبی باشند زیرا کہ بقرض تسلیم در اصول مقول  
 شدہ است کہ لیس بعض الاخبار الضعیفہ بعضاً فالجرحم یہ لازم کہ القدر الحافظ جلال  
 السیوطی فی ترجمۃ الصدیق من تاریخ الخلفاء و قال اعلمہم فی الصناعتۃ العلمائہ  
 الذہبی فی الاخبار الضعاف طرقہا البیہ کما یقوی بعضها بعضاً لقہ عنہ علی القدر  
 فی موضوعاتہ و درینجا اخبار معتبرہ صحیحہ شدہ و آنہاے باشند پس چگونه لازم الحجت  
 نشوند و اللہ البادی الی سوار السبیل و از آیات ارضی صدور معجزات ظاہرہ و باطنیہ  
 از آنحضرت ولایت منزلت حیات و میتاے باشند کہ کتب فضائل و مناقب اہل  
 اسلام از آنہا شہادت میدہند بارہا از روضہ اقدس خرق عادات جلوه گر عالم  
 میباشند ۵ آنست امام کزو انگشت بی چون مرقہ قیس کافی گشت بید آنکہ  
 سگان بر او دویدند یک پای ز نقش او بریدند و ذکر انواع معجزات باہر  
 نہ القدر است کہ اہل عالم احصاء فرمایند تا آنکہ آیات ارضی و سماوی حضرات و اولاد  
 ہنوز بر عالمیان نمایان ہستند سرخی شفق و خاک شفا بر خون ناحق امام حسین کہ  
 آنحضرت شہید راہ رب العزۃ خلافت اجماعی من عند الناس نیزید را از حمل خود باطل  
 بنمود الی الان کہ صدی چہارم از ہجرت نبوی است شہادت حق دارد و وقتیکہ  
 کہ خلافت اجماعی در امور دینی چیز نیست بجز استخلاف از حضرت آلہی این چنین  
 آیات البتہ بر آن ظاہر بر امامت و نیابت حضرت نبوی صاحب معجزات می باشند  
 چہ من کان خلف البنی فہو اشد بالبنی چنانچہ محدث ابن المحجر کے در صواعق مرقمہ



در باب سرخی شفق مذکور از علما القادریں مذہب خود نقل میفرماید اخراج عثمان  
بن ابی شیبہ ان السماء مکتت بعد قتله (الا امام حسین بن علی) سبعة ایام  
تری علی الجیطان کانهما لاحت بمعصرة من شدت حمرة فاضربت الکواکب  
بعضها بعضاً و نقل ابن الجوزی عن ابن سیرین ان الدنيا اظلمت ثلاثة ایام  
ثم ظهرت الحمرة فی السماء و اخرج الثعلبی ان السماء بکت و یکاؤها حمرة فاقال  
غیرہ احمررت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لاذت الحمرة تری بعد ذلك  
وان ابن سیرین قال اخبرنا ان الحمرة التي مع الشفق لم تكن قبل قتل الحسین  
قال ابن الجوزی و حکمته ان غضبنا یؤثر حمرة الوجه و الحق تنزع عن الجسمیه  
فاظهرت آثار غضبه علی من قتل الحسین بجمرة الالف لظهار المعظم الجناية انتهى  
ما رواه ملخصاً و لکن فی تاریخ الخلفاء و سرخی خاک شفا ہر سال یوم عاشوراً ظاہراً  
مے شود و شہادت یرخون تاحق امام میدہد روحی لہ القدر و تدبر باید نمود کہ در  
قتل حضرت یحییٰ تا صد سال خون از زمین جوشید باز فرو شد و حمرة شفق روزانہ  
و حمرة خاک پاکى نماند یر شہادت امام حسینؑ الی ہذا الزمان بحالہا تا یان جوشد  
ایچنین و آنچنان بر قتل خلیفین راشدین گاہے بیان نیامدہ زیرا کہ بہن فرق  
ما بین ائمة دین و خلفاء ممالک برائے بصیرت کافی است لمن لہ البصيرة۔  
الحال تفصیل اشخاص تاریکہ پلا میر برگزیدہ خدا خواستن ہوس پرواز بدروہ  
علیافوق السمار ہچو حرص طیران مگس لجر صہ طائران قدس نمودن است ورنہ  
مے باید کہ نبی صاحبؐ حی کہ دعوت توحید بخند و جہد فرماید و نبی مجہود و مشکور نبود  
از سلاطین دنیا کہ نشر شریعت بہی عن المنکر تا بند و ممالک وسیعہ کفار داخل

اسلام سازند بهتر و افضل از ان نبی باشند و هو خلف بالوفاق و هو بایک مسکن  
 صحابه که فاقه الروایه از آنحضرت میباشد مثل جماعه خزیمه بن خزیمر و رافع بن رافع  
 که حدیث واحد دارند و اسنادش صحیح نبوی است مثل طائفه سعد بن ابی رافع و خدا  
 این سلامه و سعید بن یزید را وی یک حدیث باشند از حفاظ اخبار که هزارها  
 حدیث بر نوک زبان دارند و بجز ام ملوک پیوسته بوده باشند کمتر و مقبول مانند  
 و هو خلف عندهم و درین تفریق امیر المومنین فی الحدیث عندهم این مبارک پرسید  
 شد که ان معاویه افضل ام عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی مطلق فی  
 قرص معاویه مع رسول الله خیر من عمر بن عبد العزیز کما فی کاسر النجاشی  
 یعنی سوال کردند که معاویه افضل است یا عمر بن عبد العزیز این مبارک فرمود  
 که غبار بنی فرس معاویه که با حضرت پیغمبر بوده بهتر است از عمر بن عبد العزیز  
 فضلا عن معاویه محض بیاس صحابیت او فتوی داد حال آنکه حافظ الاخبار سیوطی  
 در تاریخ الخلفاء قول سفیان ثوری که نزد عسقلانی صاحب تقریب سفیان اما  
 حجت است نقل فرموده که الخلفاء خمسة ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر  
 بن عبد العزیز آخره ابوداؤد فی سننه فعلی ذلک واجب آمد که علی مرتضیٰ برگزیده  
 و پیغمبر خداست تعالی که بر انش آیات عیدہ نازل گردیده از خلیفه متخذه بر ایا هر  
 افضل و اعلی است چونکه خلفاء ثلاثه نواحی کان عامه الناس بودند و بالیشان  
 لقب راشدین داده بودند آنچه در ملوک و بنوی مرسوم و مروج است و خود خلفاء  
 در هم کار برد از ان سقیفه و نیز معاشر صحابه چنانکه می آید با همه دعوی حجت بودن  
 اجماع امت خاصه در تحقق خلافت دینی خودشان و خود ایشان مترو مانده پس

ادعای فضیلت اینچنین کسان چگونه محسوس و در امر دینی می آمیزد پس حیف و  
صد حیف بر حقارامت است که چون انضائل شرعی و یک فضیلت در خلفاء جمیع طایف  
ندیدند ملک گیری خلفاء را داخل جهادات و غزوات فی سبیل الله شمرند و آنرا موجب  
ترقی و شوکت اسلام قرار دادند و بر قرآن و حدیث پیغمبر که در ذم امتداد مملکت ایشان  
می تواند وارد گردیده و خود آنها بر تسلط خودشان معترف بملکت شده اند هیچ اعتنائی  
نمی سازند و در اینجا بعضی شواهد نشان داده میشود.

اول حضرت رسالت و در آخر زمان رحلت بخطاب مهاجرین آنچه بحال ایشان  
لا اتيك بود و وصيت آيه فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا  
اوصاركم برخواند و خطاب انصار حسب حال ایشان فرمود و اني قوط لكم و انتم  
لاحقون في الآذان موعدهم الخوض الخ كما في الواهب للدينه و معارج النبوة  
و دارج النبوة و غير ما من كتبها لاخبار و اين امر ظاهر تر است كه اين آيه شريفه كه  
بخطاب مهاجرين آنحضرت وصيته اعلام فرمود در دم و اليان و نيا و مفيد  
في الارض و قاطعين ارحام پيغمبر است و تتمه آيت كه قطلا في صاحبك الواهب نقل  
نفرموده اند موضع سیرت مهاجرين است و در مهاجرين غير امر ارثا نشه متولي  
الامني الارض نگردیده و آنحضرت صلعم بعبودان تقسيم امتباه بهين حضرات فرموده  
و فعل الحكيم لا يخلو عن الحكمة و هم حضرت نبوي قبل از اين در ايام تقسيم غنائم  
هو ازن و حنين و در شان مهاجرين متعنين غنيت بانصار فرموده كه ان يذهب  
الناس بالدين و ان يذهب للناس بالاموال كما في البخاري و اين ترجمه  
قوله تم است تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة سوهم حضرت ختمی

نبوت بمقادیر که ترید و غیر ضل لدنیا والله یرید الاخوة بهمین اصحاب و تیار و  
 مهاجرین الی الدنیا فرمودند انی لست اخیشی علیکم ان تشیروا بعدی و لکن  
 اخیشی علیکم الدنیا متفق علیه کما نقله صاحب مشکوٰۃ یعنی من خوف منیدارم  
 که بعد از من نمایان مشرک شوید و لکن من بر شما خوف مینمایم که دنیا غالب آید  
 انتهی و خزائن آل کسری و قیصره بدست انصار و دیگر غریبار مهاجرین نرسیده  
 مگر خلفا مثلاً چه ارجم قال رسول الله صلعم اذا فتحت علیکم خزائن فارس  
 و الروم انی قوم اکتتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله ففتح قال صلعم  
 کلاب اکتتم تنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباعدون و  
 فی روایة ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتمتلون بعضهم علی هر قلب بعض  
 یعنی هرگاه خزائن فارس و قیصره نمایان مفتوح خواهد شد کدام قوم خواهید  
 گردید عبد الرحمن گفت که آنچه اولتر با حکم داده است آنحضرت فرمود که هرگز نه بلکه  
 شما سبقت بنمود خواهید نمود و کراست از اخذ کردن غیر خواهید ساخت و با هم تمکب  
 حسد خواهید شد باز در قتل قتال با هم گرمسوف می شوید تا بغض و عداوت خواهید کرد  
 و در روایه است که باز بر مساکن ضعیفان مهاجرین حمله نموده بعضی ایشان را بر قیاب  
 بعضی امیر خواهید گردانید انتهی و این واقعات شدنی از دست اصحاب سقیفه  
 بظهور آمدند که بزور و تحلیف احراق بیت سیده معصومه از ضعیفان صحابه بیعت گرفتند  
 و مالک بن نویره را بحد شیده قتل ساختند و محم آنکه قیل لابی قحافه یوم ولی  
 الامرانیه قد ولی ابیک الخلفه فقرء قل اللهم مالک الملک قوی الملک من  
 تشاء و تنزع الملک من تشاء ثم قال لم ولوه قالوا السنة قال انا سن منه





خلافت ثلاثه چه تفوق است که ملک نباشد حال آنکه شرکط کامله بر او خلافت  
 ایشان به وجه کمتر از تحقق شرائط متخذه مدتی بر آن خلافت معاویه میسر آمده  
 یا زوهم امیر معاویه در باب خلافت شخین میفرمود و لا ناصر الا ابکم و عمر  
 غیر معدون الملك ولا الخلافة خیر انهما سارا لیسیرت حسنیه ثم رجع المماث  
 الی بنی عبدمناف کما فی کتاب الامامة و السیاسة و انما یستمر و انما  
 ابو بکر و عمر از غیر مدتی که در آن امر میسر شده بود و معاویه را  
 و نیزه الی مقرر کردند مگر آن هر دو سبب است که معاویه را  
 بنی عبید بن جراح آورد و آنرا این موقوف شد که معاویه را  
 این جمعی مدتی معاویه را از بنی امیه و معاویه را از بنی امیه  
 شد و این بنا بر تائیدش حال فرو بردن معاویه را از بنی امیه  
 بیضب تبعه و ابی صبی و یا حسن بن علی بن ابی طالب و یا علی بن ابی طالب  
 بر تائیدش است ثلاثه است سیر در کتب و انما یستمر و انما  
 منذ قال رسول الله صلکم یا معاویه اذا ملکتم قاصدین تأیید الخلیفه  
 طاکر که رسوایان صلح ریاست را که بلفظ حکامات توبه فرمودند و این خلافت  
 تائید شد و این هم اهل محل العقد و بارگاه اما بجای و علان الی بکر میگفتند و ضیاء  
 در این زمانه صلوة افلا نرضاه لندینا و انما یستمر و انما  
 و تائیدش را این علانیه بر خلافت منوی شیوخ و انما یستمر و انما  
 ان بنی معاویه یا عمر یا عمر در مدتی که معاویه را از بنی امیه  
 بنی معاویه را از بنی امیه یا عمر یا عمر در مدتی که معاویه را از بنی امیه





يَا هَذِلَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَمُودَ لَسْتُ بِهَذَا لِمُؤْمِنِينَ وَلَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَفْتَلِكُمْ عَلَى  
الْمَلِكِ تَارِيخَ الْخُلَفَاءِ وَابْنِ صَدِيقٍ كَاشَفَ حَقِيقَتِ مَضَالِحَتِ اسْتِلاَمِ كَلَامِ حَسَنِ بْنِ  
خُلَافَتِ مُلْكِي وَسُلْطَنَتِ دِينِي قَوْلِيهِ فَرَمُودَ بُوَدَنِهِ خُلَافَتِيكَ اسْتِغَالَشَ بَدِستِ  
وَسَ بُوَدِ چِه اِمَامَتِ وَخُلَافَتِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كَسَ بَاخْتِيَارِ خُودِ نَمِي دِيدِ كِه قَدَرَتِ  
بِرَانِ نَمِيدِ رَوَانِ بِيخَانِيزِ وَافْهَمِ گشتِ كِه دِرِ صَدْرِ اسْلَامِ مَرُورِ از خُلَافَتِ اِجْمَاعِي بِاَوْشَا  
مُلْكِي بُوَدَنِهِ رِيَاستِ دِينِي لَوْزِ وَرَهِمِ خُلَافَتِ مِنْ عِنْدِ النَّاسِ خُودِ مَظْهَرِ اسْتِلاَمِ خُلَافَتِ  
دِينِي نَمِي بَاشَدِ چِه دِر دِينِيَّاتِ كَسَ رَاوْخِلِ تَمِي رَسَدِ كِه خَيْرِ سَیِّدِ دِرِ اسْلَامِ وَاعْلِ سَارِ

## معارف معجم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا تَشْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْشِئُهَا إِلَّا تَنْجِيكَ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا يَعْنِي مَا يَجِي  
آيَةُ رَامَتْ سَوْخَ تَمِي سَارِ مِمِنْ نَزْ قُلُوبِ عِبَادِ فَرَامُوشِ مِثْلِ كَمِ مَلِكِ آتَمِ مَلِكِ بَهْرِ از اَهْتِ  
يَا مِثْلِ اَهْتِ اَهْتِ وَدِرِ احْكَامِ نَسَخِ مَقْرَاسْتِ كِه مَا تَقْدِمُ نَزْ اَهْتِ اَهْتِ اَهْتِ وَدِرِ مَسْخُ  
مِشْوَدِ بَالِ عَسْرِ ضَيْقِ كِه دِرِ مَسْخُ بُوَدِ يَابِشْدِ بِلِ حَوَالِ رِجَالِ بِيَانِ آيِدِ بَا بَرِ  
دِرِ شَانِ عَوَالِي مَكَانِ حَضَرَاتِ تَلَاثَةِ عِنِ صَاحِبِ سَقِيْقَةِ وَشُورِي وَغَنِي بَا حِيَا نَظَرِ اسْتِ  
كِه اِگَرِ خُصَالِ كَثِيرِ وَخَطِيرِ وَمَنَاقِبِ بَارِقَةِ وَشَارِقَةِ الْيَشَانِ كِه بَا قَوَاهِ تَالِعِينَ خُلَافَتِ  
اَقْتِه مِشْوَنَدِ مَعْتَبَرِ وَارَنْدِ تَا كَثَرِ ثَوَابَاتِ مَعْتَبَرِ بِرَانِ مَرْتَبِ بَاشَدِ لِيْشِ رِيخَا بِسَبَبِ جَمْعِ  
اَمْدَنِ مَحَاسِنِ وَقَبَاحِ اَهْتِ قَاعِدَةِ نَسَخِ جَارِي مِشْوَدِ كِه تَمَاجِي مَحَاسِنِ مَقْدَمِ اَلْيَشَانِ  
بُوَرُودَاتِ قَبَاحِ وَمَعَايِبِ مَتَاخِرَةِ اَهْتِ اَلْيَشَانِ مِشْوَرِ مِي بَاشَدِ قَالَ اَللَّهُ تَعَالَى اَللَّهُ  
لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ خِيَانَةِ آيَاتِ وَاحْتِلَاكِ مَوَدِّ مَنَاطِقَةِ قَوْمِ بَا بِنَا

که گفته اند از نزول و در و آیات و اخبار بعد الهجره شتبر قیام ایشان و صدور  
اعمال محبیه حیات آنها کلیه بسیار مشهور گردیده چنانچه حیات سقیفه اهل  
که آیه کریمه بیچینها الا تقی و آیه شریفه و اللیل اذا یجئ و آیه و الذی جاء بالصد  
و صدق به و آیه یکن خاف مقام ربه و آیه و قصینا الانسان بالذیه اجساما و  
آیه و نزعنا ما فی صدورهم من غل که این همه در سوره تها که مکیه اند در ایشان  
ایوب کر صدیق نازل شده اند و همچنین آیات مدینه که در سوره آل عمران و شاول  
فی الامراست و آیه و ادیانل اقلوا الفضل که در سوره النور است ایشان حد  
میگویند همه آنها بمقادیر وافی بر آیه ما کانت الله لیکن المؤمنین علی ما انتم علیهم  
حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی هرگز نگذار و خدا یتعالی امونین را بر آنچه شما  
الحال نیستید بران یعنی غیر متمیزین الایمان و النفاق تا آنکه جدا سازد تا پاک را  
از ناپاک تهی منسوخ الفائده و معدوم الحکم می باشد یا آیات شتی متاخره فی النزول  
که بایاتی بیانها و انجام خبیث را در آیه لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل  
الخبیث رجساً علی بعض فیکونه جزیعاً فیجعل فی جهنم اولئک هم الناس  
مبین فرموده است و ملخص معنی این آیه چنین است تا جدا کند او تم خبیث را  
از طیب بگذارد و خبیث را بعضی از این بعض پس یکجا جمع سازد تا مایل را بر او  
در جهنم آنهمه زیانکارانند از تهی حالا آیات ناسخه الفضائل المنعومه بمصدق لیمیز  
الخبیث چنانکه مذکر آمدند ملاحظه می باید کرد و قوله تم که در سوره التوبه است و آن  
آخر السور باعتبار نزول است أم حنینم انی نذروا و لعلکم الله انین جاهدوا  
بنکم همه عوسه فضائل منافی و عار افضلیت آنها را در ربوبه و حق نماید که مقادیر

لیند المومنین علی ما انتم علیه ومقادیر تنزکوا الخ متحد و مترادف است پس  
 امر مزبور را برآمد آنچه در آخر سوره قرآن است چونکه جائے ثبات ایشان ثابت شد  
 نه مبارزت آنها با انفسهم بظهور آمده لهذا از طیبین میگردیدند و موند آن آیه و صل  
 محمد الرسول قد خلعت من قلبه الرسل اقامت مات او قتل انقلبتم علی عقابکم  
 ومن یتقلب علی عقبیه فلن یموت الا شیئاً است یعنی محمد نیست مگر رسول هرگز  
 قتل و انبیا رکن شدت ایا پس اگر میرد رسول یا قتل کرده شود منقلب شود بر پاش  
 تا خود و هر که برگردد بر پاشنه های خود پس هیچ زیان نرساند خدا را انتهی و این پیشین  
 گوئی از امر شدنی پیش آمد و حضرت رسالت منزلت و قتی نبوت نیز در احادیث  
 حوض زان خبر داده و فاصله خطاب الیو یکصدیق بر قول و س که گفت المساکین و انهم  
 فرمود لا ادری و الحمد لله بعدی کما فی الموطا را لا ما هم مالک بعد ازین کسور از  
 عامیان خلافت سقیف مجالی بمقالی با مالک این انقلاب احداث از خطاب صدیق  
 بر سر غائبین غیر موجودین مانند که ایشان هنوز از کتم عدم نیامده و ایمان نیاورده و  
 پس چگونه معدومین مخاطب شدند تا بدانیم که این انقلاب بحق بنی امیه مذکور  
 شده است یا بر سر اعراب یا بر سر مالک بن نویره و غیره حل کرده شود زیرا که اعراب  
 از اول شدید التفاق و معلن الکفر و الشقاق بودند آیه الاعراب شد کفر و التفاق  
 بر آنها شهادت دارد و پس انقلاب بر سر ایشان نمی سنو و مالک بن نویره مخاطب آیه  
 و من الاعراب من یومن بالله و الیوم الآخر الی قوله سید خلم الله فی رحمة  
 الله عفوکم حیث کما فی سورة التوبه می باشد دلیل آنکه در تفسیر از بنی مذکور  
 است که مالک بن نویره بجهاب طلب زکوة الیو یکصدیق استدلال یا بخند متع

اموالهم صدقة تطهرهم و تزيهم بها وصل عليهم الایهین کرده بود و این  
آیات در قرآن ترتیباً و نزولاً موخر از آیه العلمیم میباشند پس انقراض انقلاب بر مالک  
سجل نمی شود مگر محاضری علی الوقت فافهم و آیه دیگر ناسخه الفضائل المتخذه فی  
شیخوتم قوله فعل عسیتم ان تولیتم ان تقصد فی الارض و تقطعوا ارحامکم  
الایه است که در سوره محمد است و در آن ذکر قوم قریش آمده که فی الدن مشرک و کس  
متولی فی الارض با مورا مت نگرییده مگر از بنی تمیم و عدی و امیه پس این آیه نشان  
ایشان موافق مصداق است چه خلاصه ترجمه ظاهر معنی اینکه پس ای اقربا  
که اگر والی امور است باشید فساد انجیز و در زمین سازید و قطع ارحام نماید الخ  
و پرتا بر است که در قبیله قریش کدام کدام متولی امور مسلمین گرییده و افسا و این  
چه بیشتر میشود که بطمع اخذ اموال رواج ملل باطله را جاگزین داشته که اعرفت و غنوا  
ایشان محرک محرمات شنیع گرییده چنانکه اتفاق گذشت و قطع ارحام فرمودن شیخین  
از شهادت عثمان غنی ثابت شده چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و در سیره عثمان  
و استعمل اقرباء و اهل بینه فی البیت الاکبر و کتب لمرءات یختصن فرقة  
و اعطى اقرباء و اهل بینه المال و تاویل فی ذلک لصله اموال الله بهاد قال ان  
ایا بکر و عمر ترکا من ذلک لمخص آنکه ابو بکر صدیق و عمر فاروق صلوات الله علیهما ترک  
داشتند پس این آیه که در آن قبایح عدیده وارد اند و منطبق بحال شیخین است  
ناسخ مدائح از من بکیر و مدنیه می باشد بدلیل آنکه آیه قبل عسیتم در نسخ محتاج تاخیر از نسخ  
نمی شود چه معنائش پیشین گوئی و روشنایی است اول و آخرش در ورود یکسان است  
پس اگر آیه مدحیه در شان مخاطبین اش آخر از آن آید در مدح می تواند گفت و بهرگاه







یعنی گفته شد با بوقحافه روزیکه پسر ابو بکر ولی امر گردید که پسر تو و الی شیدین بخوند  
 ای ملک او گفت که چه سبب را و الی مقرر کردند گفتند که در ان عمر است ابو قحافه فرمود  
 که من از و س طویرا اجماعم که انکه عبد الحمید فی شرح فی اخبار السقیفه ششم  
 خود ابو بکر صدیق تدر و مرد بوده میفرمود و دقت اینی سالت امر سو الله جل  
 للانصار فی هذا الامر شی رواه الطبری فی تاریخ و الضیاء المقدسی فی المختار  
 و علی المتقی فی کنز العمال و الطبرانی فی المعجم الکبیر و غیرهم فی غیر بایعنی دوست میباشم  
 که در باب خلافت از رسول خدا صلوات الله علیه پرسیدند که آیا در امثال است بایع حق الضیاء  
 است یعنی تا بعد از من میباشم الضیاء بایعین و ادنی و این تقسیم هم در مالک مکتوب  
 نه در علم امامت دینی ششم عمر خطاب تدر و دیوده میگفت: امیک انا ام خلیفه تکما  
 فی تاریخ الخلفاء یعنی ایامن یا شاه ام یا خلیفه پس معلوم شد که شیخین اجماع است را  
 بر آنست که خلافت بعد از من شرعی نیست پس ششم قال ابو بکر بنیون لقوم امما  
 یعنی رئیس قوم ام قوم من است که فی اخباری تمصافه بر ششم قال ابو سعید الخدری  
 ما من احد الا وقد مات به الذی له الذی له بن عمر کانی ایامنا بالعلوم و فی حجة  
 الحیوان لغو و بی و هم عاقله در شانت معاویه فرمود: هو سلطان الله یؤتیه  
 البی و الناجی یعنی معاویه من الله باز شاه است الله بر نیکی او بد بر اسط عطا  
 میفرماید از بیتی در آنکه بر خلافت ما را به جنان اجماع است شیخ فرناشید و ملک  
 بیاض بنی بر صاحبی که ام سال جاعه شد: اعز و عا اجماع بر آنست بر بیعت معاویه  
 بهین بر مقرر کردند آنچه بر آنست و خلافت را از بن حاتم را ندیدند و درگاه  
 که خلافت عامه معاویه سلطنت و بنی ابی بکر است انکه واضح گشت پس چگونه بر آنست

خلافت ثلاثه چه تفوق است که ملک نباشد حال آنکه شرائط کامله بر آن خلافت  
 ایشان بهر وجه کمتر از تحقق شرائط متحده سنت بر آن خلافت معاویه میسر آمده  
 یا زوهم امیر معاویه در باب خلافت شیخین میفرمود ولی الناس ایا بکرو عمن  
 غیره معدن الملك ولا الخلافه غیر انهما سار لیسیرت حسنه ثم رجع الماک  
 الی بنی عبد مناف کما فی کتاب الامامته و السیاسته یعنی معاویه میگفت که مردمان  
 ابوبکر و عمر را از غیر معدن ملکی که در نسل بادشاهت بودی و بلا حق خلافت  
 دینی و الی مقرر کردند مگر آن هر دو بوسیت نیکو سلوک فرمودند باز هم از آن طرف  
 بنی عبد مناف رجوع آورد و انتهی پس معلوم شد که شیخین به پیروی ولایت عدول دنیا بودند آنچه  
 بنی عبد مناف عمو نمود و و از زوهم امیر معاویه خلافت خود را که بر منوال سقیفه ایست  
 شده بود و بشای قمریش عالی فرمود یا این اخی انفاک عن السلطات ان السلطان  
 یغضب غضباً لصبی کی یلحدخذ الاسد و این کاشف حقائق ابیامات صحاح  
 بر خلافت ثلاثه است سیر و هم قال معاویه ما زلت اطعم فی الخلافه  
 منذ قال لی رسول الله صلعم یا معاویه اذ املکنا تاریخ الخلفاء از اینجا  
 ظاهر گشت که رسول خدا صلعم ریاسته را که بلفظ ملک تعبیر فرمود آنرا بلفظ خلافت  
 تعبیر کردند چهار زوهم اهل الحل و العقد براه امتیاجه خلافت ابی بکر میگفتند رضیه  
 رسول الله لدیننا بالصلوة افلا نرضاه لدیننا کما فی المواهب اللدنیة للقسطلا  
 و تاریخ الخلفاء لسیوطی و این علانیه بر خلافت نبوی مقرر کردن ایشان دلالت  
 قطعی بنماید یا نه زوهم در سند عمر امامهم احد آورده قال یعمرون عند لطم تبکی وقد  
 فتح الله لک الی قولہ قال ایتی سمعہ رسول الله صلعم یقول لا تفتح الدنیا علی

اَلْحَدِثُ اِلَّا اَلْقَى اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَاَنَا اَشْفَقُ  
 مِنْ ذَلِكَ كَمَا ذَكَرْتُ مِنْ خَيْرِ خَيْرِ دَارِ شَدِيدٍ كَمَا عَمَّ قَتَوَاتِ خُودِ رَافِعٍ دُنْيَا مِي دِيدِ بِنَا بَرِ  
 صَاحِبِ مِي حَضَرَتِ نَبَوِي بِمَاحِظَةِ قَتَوَاتِ مَمَالِكِ كَسْرِي وَفِي صِرَاطِ مَمْرُودِهِ بُو  
 كِي غَزَوَاتِ اَهْبَاقِ دُنْيَا مَوْجِبِ مَبَاغِضَتِ اَهْلِ دُنْيَا خَوَابِدِ شَدِيدِ شَمَارِ دَهْمِ حَبَا  
 تَحَقُّقِ مَذْهَبِ اَهْلِ سُنَّتِ وَرَعْقِيَّةِ دَوْمِ وَشَشْمِ دَرْ مَعْنَى خِلَافَتِ جَنِينِ حَالِي مَمْرُودِهِ فَرِ  
 يَافِدِ وَالسُّنَّتِ كَمَا مَتَّ نَزْدِ اَهْلِ سُنَّتِ بِمَعْنَى بِشَوَائِي دَرْ دِينِ اِطْلَاقِ كُنْدِ اِلَى قَوْلِهِ  
 وَكَانَ اِمَامَتِ بِمَعْنَى بَادِ شَاهِتِ وَرِيَاسَتِ نِيْزِ اِطْلَاقِ كُنْدِ وَغَرْضِ اِزْ نَصْبِ نَاقِ  
 حُدُودِ وَتَعْمُورَاتِ اسْتِ وَتَجْمِيْعِ جُوشِ وَعَسَا كَرِ اَلْمُتَّحِنِ مَعْلُومِ شَدِيدِ حَضَرَاتِ صَوَائِفِ  
 بَيْعَتِ خَلْقِ اَرْبَعِينَ مَعْنَى بَادِ شَاهِتِ بُو جَبَارِ اَهْلِ اَلْحُلِّ مَمْرُودِ اَكْثَرِي بَغْضِ خَيْرِ  
 جُوشِ كِي غَنَائِمِ بَدَسْتِ آيِدِ بَغْضِ بَدَايَتِ يَاقَتِ اُمْتِ وَتَعْلِيْمِ آدَابِ شَرِيعَتِ مَقْلُوبِ  
 رَسُوْمِ عِبَادَتِ رَبِّ الْعَزَّةِ اَكْرَامِ اَلْبَكْرِ اَخِيْفِ رَسُوْلِ اللّٰهِ مِمَّ مِيْلَقَتِ كِي خَلِيْفَةُ نَعْتِ بِمَعْنَى مَلِكِ  
 مَعْظَمِ اسْتِ كَمَا فِي الْقَامُوسِ مِمَّ مَقْتَدِ مِمَّ اَبْنِ عَمْرِوْقَتِ مَسِيْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ بُو مَقْتَدِ لَا  
 تَخْرُجُ كَانِ رَسُوْلُ اللّٰهِ خَيْرُهُ اللّٰهُ بَيْنِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخَارَ الْآخِرَةَ وَاَنْتَ  
 بَضْعَةٌ مِنْهُ وَلَا تَأْخُذْ بِهَا لَعْنَةُ الدُّنْيَا لَمْ يَخْصُ تَرْجَمَهُ اَبْنِ عَمْرِو اِمَامِ حُسَيْنِ كِي لَوْ  
 عِرَاقِ بَرِ لَكِي بَيْعَتِ كَرَفَتِ اَزْ اَهْلِ عِرَاقِ مَرُو كِي دُنْيَا تُو نَخَوَابِدِ رَسِيْدِ اَنْتِي كَمَا فِي تَارِيخِ  
 اَلْخَوَانِ اَرْوَفِي اَوْ اَسْطِ الْمَعَا جَمِ لِلطَّبْرِ اِنِّي اَزِيْنِ نَصَحِ مَعْلُومِ شَدِيدِ خِلَافَتِ بِرْ طَبَقِ تَحَقُّقِ  
 بَيْعَتِ اُمْتِ نَزْدِ اَبْنِ عَمْرِو دُنْيَا وَاَسْلُطَتِ دُنْيَا وَاَوَّلِ صَحَابِهِ مِمَّ بَيْعَتِ فَا  
 مَعْنَى اَحْتِيَارِ كَرُوْدِ وَخِلَافَتِ اِجْمَاعِي وَاِمَامَتِ مِنْ عِنْدِ النَّاسِ رَا اِلْمَطْنَةِ  
 دِيْنُوِي دِيدِ مِمَّ مِمَّ اِمَامِ حَسَنِ بِجَوَابِ طَاعَتِيْنِ صَالِحِ وَقَا لِكُلِّ اِسْلَامٍ مِمَّ

بِأَمْرِ الْمَوْلَانِ فَرَمُود لَسْتُ بِجَدِّ الْإِسْمَوِثِينَ وَلَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَقْتُلَ عَلَى  
 الْمَلِكِ تَارِيخَ الْخُلَفَاءِ وَأَيْنَ سَدِيرِهِ كَمَا شَفَّ حَقِيقَتِ مَصْنَعَتِ اسْتِوَاتِ كَرَامَتِ مَسْنُونِ بِيَعَا  
 خِلَافَتِ مَلِكِي وَسُلْطَنَتِ دِينِي تَذَرِيضِ فَرَمُودَه بِلُودَنَه تِلْمَافَتِيكَ اسْتِغَالَشِ بَدِستِ  
 وَهِي بُودَه بِه اِمَارَتِ وَتِلْمَافَتِ مِنْ عِنْدِ الْمَلِكِ كَسِي بِاخْتِيَارِ خُودِ نَمِي دِهْدَكِه قَدَرَتِ  
 بِرَانِ مَنِيْدَارِ وَتَرْيَا نِيْرُو اسْمُ نَسْتِ كِه دِرُودِ سَلَامِ صِرَافِ اَزْ خِلَافَتِ اِيْهَانِ عِيْ بِاِيْشَانِ  
 مَلِكِي بُودَنَه رِيَا سَتِ دِينِي اَوْ زُورِ مَعْلَمَتِ مِنْ عِنْدِ اِنْسَانِ خُودِ مَنظَرِ اسْتِ كِه عِلْمِ  
 دِينِي نَمِي بِاشْدِيدِ دُرْدِ نِيَا تِ كَسِي رَاوُشِ نَمِي بِرَسْدَكِه جِيْرَتِ دِرْ اِسْلَامِ دَاخِلِ سَاوُ

### مستطاب

قَالَ رَأَيْتُكَ مَعَهُ آيَةً كَرِيمَةً لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّهَا لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّهَا لَمْ يَكُنْ يَدْرِي  
 آيَةً رَأَيْتُكَ مَعَهُ آيَةً كَرِيمَةً لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّهَا لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّهَا لَمْ يَكُنْ يَدْرِي  
 بِاسْتِغَالَشِ اِيْهَانِ عِيْ بِاِيْشَانِ مَلِكِي بُودَنَه رِيَا سَتِ دِينِي اَوْ زُورِ مَعْلَمَتِ مِنْ  
 عِنْدِ اِنْسَانِ خُودِ مَنظَرِ اسْتِ كِه عِلْمِ دِينِي نَمِي بِاشْدِيدِ دُرْدِ نِيَا تِ كَسِي  
 رَاوُشِ نَمِي بِرَسْدَكِه جِيْرَتِ دِرْ اِسْلَامِ دَاخِلِ سَاوُ  
 اِنْ اَكْتَفَى بِشَوْنِ مَعِيَّةِ وَارَنَ تَاكْثُرَتِ ثَوَابَاتِ مَعْقِبِ بِرَانِ مَرْتَبِ بِاشْدِيدِ رِيْجِ اِلْسَبْدِ جَمْعِ  
 اِنْتِ مَحَاسِنِ وَتَبَاحِ اِيْهَانِ عِيْ بِاِيْشَانِ مَلِكِي بُودَنَه رِيَا سَتِ دِينِي اَوْ زُورِ مَعْلَمَتِ مِنْ  
 عِنْدِ اِنْسَانِ خُودِ مَنظَرِ اسْتِ كِه عِلْمِ دِينِي نَمِي بِاشْدِيدِ دُرْدِ نِيَا تِ كَسِي  
 رَاوُشِ نَمِي بِرَسْدَكِه جِيْرَتِ دِرْ اِسْلَامِ دَاخِلِ سَاوُ

که گفته اند از قبول و درود آیات و اخبار بعد از هجرت مستحب قیام ایشان و صدور  
اعمال محبته سادات آنها گشته بسیار مشهور گردید و چنانچه حاکم خلافت سقیفه اهل  
که آیه کریمه سجدتھا الا تعنی و آیه شریفه و اللیل اذا یخشی و آیه و الذی جاء بالصد  
و صدق بھ و آیه که بخاف مقام ربھ و آیه و فمیتا الانسان بالذیہ احسانا و  
آیه ذنوبنا ما فی عدد برسم ربنا و آیه این همه در سوره تہا که مکتبه اند در شان  
ذکر آیه در این نازل شده اند و همچنین آیات مدنیہ کہ در سوره آل عمران و فاطر و  
فی الامر است و آیه و لا یاتل الا و الفضل کہ در سوره النور است ایشان حدیث  
میگویند ہمہ ہما بعد از آیه وافی ہما کات الله لئلا المؤمنین علی ہما اثم علیہ  
حتی حیۃ النبوت است الخ و یعنی ہرگز نہ از خداست تعالی اموستین را بر آنچه شما  
انہا در تفسیر ابن ابی عمیر عمیر بن النعمان و النفاق تا آنکہ حد سازد تا پاک را  
از پاک از تنہا بدست آورد و مع عدم الحکم میباشند آیات شتی متاخرہ فی التزو  
کہ آیات یا ہذا انجام فیت را در آیه لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل  
الخبیث دینا علی یقین فیکرہ لہ جہنما فیکرہ فی جہنم او کہ ہم الخاسرون  
میسر باشد و در است و ملخص معنی این آیه چنین است تا جدا کند او تم خبیث را  
از طیب بکند از خبیث را بعضی از بعض پس کجا جمع سازد تمام را پس در آخر  
در جہنم آنجا کہ زیبا بکارانند اتقی حالما آیات نامہ الفضائل المزعومہ بمہمات لیمیز  
الخبیث چہ کہ مذکور آمدند بلا خط می باید کہ وقولہ کہ در سوره آل عمران و آن  
آخر السورہ است یا ہذا است أم حنینم ان تلو او لیسما یعلم الله الذین جاوروا  
انہم فی فضائل مناقب و ادعای افضلیت آنها را در ربود و یا ہذا کہ مذکور

لیندر المؤمنین علی ما انتم علیه ومقادیر تکرر کوا الخ متحد و مترادف است پس  
 امر منزه و برآمد آنچه در آخر سوره قرآن است چونکه جائے ثبات ایشان ثابت نشد  
 نه بارت آنها بالنفسم بطور آمده لهذا از طبیعتین میسر گردیدند و بودند آن آیه و ممل  
 محمد الرسول قد خلت من قبله الرسل افا کن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم  
 و میت یقرب علی عقبیه فلن یقر الله شیئا است یعنی محمد نبیت مگر رسول هرگز  
 فیما و انبیاء گذشته ایالین اگر میر و رسول یا قتل کرده شود متقلب شود بر پاشنه  
 خود و هر که برگردد بر پاشنه های خود پس هیچ نیان نرساند خدا را انتهی و این پیشین  
 کوئی از اهل شیعنی پیش آمد و حضرت رسالت منترکت فتمتی نبوت نیز در احادیث  
 حوض زان خبر داده و خاصه خطاب ابو بکر صدیق بر قول و س که گفت النساء و انهم  
 ثم یولد ادری ما قد تولد بعدی کما فی الموطا راما هم مالک بعد ازین کسی را از  
 میان تملافت سقیفه مجالی ببقالی با مالک این انقلاب احداث از خطاب صدیق  
 سرغاسمین غیر موجودین فاند که ایشان هنوز از کتم مردم نیامده و ایمان تیاورده و  
 چگونه بعد و این مخاطب شدند تا بدانیم که این انقلاب بحق بنی امیه مذکور  
 شد یا بر سر اعراب یا بر سر مالک بن نویره و غیر حل کرد و شود زیرا که اعراب  
 شدید الخاق و معلن الکفر و الشقاق بودند آیه الا اعراب شد کفر و اتفاقا  
 بر آسم نهاد و در این انقلاب بر سر ایشان نمی سرزد و مالک بن نویره مخاطب گیه  
 لا یجرب سید من بالله و الیوم الاخر الی قوله سید خلم الله فی رحمة  
 و کما سید کما فی سوره التوبه می باشد بدلیل آنکه در تفسیر رازی مذکور  
 نویره بجا اب طلب زکوة ابو بکر صدیق استدلال باین حدیث  
 ۲۹۵



اموالهم صدقه تطهرهم و تزكیم بها وصل علیهم الایه پیش کرده بود و این  
 آیات در قرآن ترتیباً و نزولاً موخر از آیه القلم میباشند پس اقرار انقلاب بر مالک  
 مسجل نمی شود مگر بحاضری علی الوقت فافهم و آیه دیگر ناسخه الفضائل المتعده  
 تنبیهم قوله تم فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسد فی الارض و تقدحوا فیها  
 الایه است که در سوره محمد است و در آن ذکر قوم قریش آمده که فی الارض  
 متولی فی الارض با مورات نگریده مگر از بنی تمیم و عدی و امیه اند این آیه  
 ایشان موافق مصداق است چه خلاصه ترجمه ظاهر معنی اینکه پس ایا قدر  
 که اگر والی امور است باشید فساد انگیزی در زمین سازید و قطع احکام  
 و پیر نظام است که در قبیل قریش کدام کدام متولی امور مسلمین گردیدند  
 چه بیشتر میشود که بطمع اخذ اموال رواج مل باطله را جایز داشته اند  
 ایشان محرک محرمات شنیده گردیده چنانکه آنفا گذشت و شطح را از سر و دامن  
 از شهادت عثمان غنی ثابت شده چنانکه در تاریخ آنجا مذکور است در سوره  
 و استعمل اقرباءه و اهل بینه فی السب الا و اخر و کتبت و اعطی اقرباءه و اهل بینه  
 و اعطی اقرباءه و اهل بینه المال و تاویل فی ذلک لایملاء امور الله بعد قال ان  
 ایا بک و عمر ترکا من ذلک لمخص آنکه ابو بکر صدیق و عمر فاروقی صلوات الله علیهما  
 داشته پس این آیه که در آن قبایح عبیده وارداته و منطیقه بحال شخیص است  
 ناسخ مداح از منته مکیه مدینه می باشد بدلیل آنکه در قرآن و در نسخ و تفسیر  
 نمی شود چه معنائش چنین نوی و مرشد فی الزمان  
 پس اگر آیت مدحی و مدحیه در آن مخاطب

امر شدنی مذکور آیه از ایشان بطور آید پس همان مدح بکار خواهد آمد که این سخن هم  
 در تاثیر معدومی نیز تراست و با این حجت میگویم که آیات مذکوره صدر بنابر قاعده  
 تقدیم ازین آیه لامحاله بنسخ آمده اند و آیه و شاورهم فی الامر و آیه و لا یاتل  
 اولوا الفضل از فضل عسیم نیز ترتیباً مقدم واقع شده اند و آیه و شاورهم  
 فی الامر عملاً از قصه بدر و از مطروحات اجتهادات فاروقی ثابت شده که مرجع  
 ضمیر هم حضرات شیعیان نبی باشد و اولوا الفضل هم از اهل بیت نبوی است  
 چه سیاق آیه شاهد است که این فضل معنی زیادتی را دارد و در باب دیگر که مذکور آمد  
 همچنین شان دارند و اما اخبار در مرتبه اهل و اولاد عسیم و از حایه جلال مشارب و  
 و عمر سید اکمل الجنة و مثل ان ابابکر فی الجنة مثل الشریار و الاکامل الا  
 یدخل الجنة و مثل اریقہ لا یجتمع فی کتاب من ان لا یجوز الیه من ابوبکر  
 و عمر و عثمان و علی که بعد از عرض خلافت این اربعه پیوسته ترتیب زینت شده است  
 و در اهل سقیفه آنرا و مثلش بدین ترتیب اهل بیت را به اهل انصار و انصار را به یهود و  
 نشا خند حتی که عمر فاروق و وقت مرگ هم به سرانجام انصار را به اهل بیت  
 انداخت و مثل اقتل و ابالذین من یدعی ابی بکر و عمر و عثمان و انصار و یهود  
 اهل المحل و العقد و خوشترین وقت مهاجرت سقیفه این ترتیب است و انصار را به یهود  
 از سینه کسوف فرمودند که بآن احتجاج کردند و مثل آن حدیث را علی بن ابی طالب  
 که قال یبشیر بنو المصطلق الی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الی بنی النضر و انصار  
 بعدک و قال الی ابی بکر انتقی چه از این حدیث حیرت داشتند که بگویند که انصار را به یهود  
 خود انصار را بدین حدیث از نزاع ساکت و بیچاره و بیچاره و بیچاره و بیچاره و بیچاره

را مجموع نکود و مثل آن حدیث ابوبکر و عمر و منی بمنزله... البصر الدار  
 است و حقیقت آنست که جابر و ابن عباس را و یا نش... پیغمبر را نقد نمایند که  
 چنین الفاظ که پاره جگر و سیوه دل و ضیاء لب و قلعه آید با و لا دمیگونی به اینچنین  
 جسم میباشند و سمع و بصیرت از اجزای بدن مثل نور چشم است چرا اینچنین میفرمائی  
 و مثل آن حدیث جبرین مطعم است که رسول خدا صلعم با امره بمجولہ الامم فرموده  
 لم یجد منی فانی ابابکر و ابن جبر از انش هم زیاده جور و جبر بر جان خلافت فرمود  
 که با وجود قرشی بودن حمایت صدیق سقیفه نکرد و که این نقص ادراک جمع تحلیفه  
 حالی نمود و مثل آن حدیث سفینه است بانه قال لها بتی رسول الله المسجین  
 وضع فی البناء حجرا و قال لابی بکر صنع حجرا لی جنب حجری ثم قال العبد  
 صنع حجرا لای جنب حجرا لی بکر ثم قال لثمان صنع حجرا لی جنب حجر  
 عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی العجب که این الحجر از ترتیب حجار بعد  
 هزار سال از تبار مسجد متفطن شده میفرماید ان المراد به ترتیب الخلفاء و حیرت  
 می افزاید که تمام راویان امثال این اخبار یک نخت عند التلویع بالضرار و م فرو  
 برودند و بمصدق الساکت عن الحق الشیطان الاخرس هم بکم نمی فهم لایک حجت  
 گردیدند بلکه گفته شود که این خلعت های فراوان تا آنوقت بر منوال وضع با و  
 تشبه بودند و مثل آن حدیث ان روح القدس جبرئیل خبر داد انک  
 انما یجدک ابوبکر است که منافی آیه کریمه لا ینالی عهدی الا اهلین امر  
 بدلیل آنکه او تم چندین جا مفرورین غزوات را بزم پادشاه فرمود و امر او را  
 قوله و حق اصحاب فرار است که البته...

اَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَاِنَّهُمْ خَالِدُونَ چو نه علت دَم که فرایعن الزحف از ابوبکر صدیق  
 بل کل رفیق از خلفا ثلثه تا دم مرگ زائل و منقلب نگردیده لهذا دم ظلم که معلوم  
 اوست تا آخر وقت در ایشان قایم و دایم مانده پس نمی تواند شد که جبرئیل امین خلاف  
 قرآن مبین خیریت طلبه آرند و حضرت رسالت این خیر لا اثر بر دمان ثقل فرمایند  
 لا والله کک از آنجا که فاروق اعظم در حجة الوداع کراهِت از حکم تحلیل احرام فرمود  
 چنانکه بر صفحه ۴۹ مصرع است الی خبر ابراهیم بن ابی موسی کافی الصبح مسلم گذشت  
 لهذا حدیث صحیح مقتضی در شان والا مکاشش از نوع تنکمه لک که علی لسان  
 عمروان الشیطان یفر عن ظلِّ عمر و لقد کان فیما قبلکم من الامم محدثو  
 فان یک فی اُمّی احد فانه عمر مستفق علیه الشیطان و جعل الحق علی لسان  
 عمروان الله و وضع الحق علی لسان عمروان السکینه تنطق علی لسان عمر  
 کما فی الشکوة و امثال آنها تا متر اعمالش از قسم سبقت ایمانی و بدیریت مطلق العنانی  
 و رضوانیت جاودانی از یک کراهِت حکم تحلیل مذکور از سر بر وقت بدلیل قوله تعالی  
 اولک یا ابراهیم کوهول ان الله قاحبط اعمالهم و یوم قیاس چنانکه گذشت و نیز  
 امی یوتوم شایسته و استقرار دوا می حنائش قاطبه علی الاظهر مرتفع گشت بپیران  
 و ارجل الیقان قوله ثم لاترفعوا اصواتکم فوق صوت البی و لا تبجروا بآیات  
 کجه بعضکم لبعض ان تجبوا اعمالکم و انتم لاتشعرون قاحط و مثل آن در حدیث  
 و ابابکر فایس بالناس است و حی انکم که حاسیان خلافت بپیران شایسته  
 در موعده می در قضا کس رقم نه و اندکانه در حدیث اول صلوٰة عقبه سر  
 بر و قاجر در رتب صحابه می دارد و بر دین و از می حضرت رسالت بیکر گشت

کما یحیی  
 الشیطان  
 صدق  
 جلد ۳

عقب سر عبد الرحمن خواند با این همه ما امام جماعت افضل از ما موم نگر دید و  
در صبح بخاری است فجعل ابو بکر یصلی بصلوة النبی والناس بصلوة ابی بکر  
و این قاضی امر بصلوة جماعت بحق ابی بکر است و مع هذا کما غیر ثابت و مثل حدیث  
اما انتک یا ابابکر اول من یکمل الجنة من امتی منافی آیه ام حسبکم ان تدخلوا  
الجنة است و کذا حدیث عشره فی الجنة النبی فی الجنة و ابو بکر فی الجنة و عمر  
فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة الخ بحق آنها منافی آیه ان تدخلوا فی  
الجنة است که چهار مع ثبات و صبر و یورو و سیوف بر روست بصدای الجنة تحت  
ظلال السیوف از سیرت ایشان مفقود یورو و مثل حدیث یا ایها الناس احفظوا  
فی ابی بکر فانکم لم یسوف فی منذ صحبته است و بیان معارض است حدیث ابو هریره  
که صاحب مشکوه از سند احمد آورده ان رجلا شتم ابابکر و النبی جالس یتعجب  
و یتبسم فلما اکثر و علیه ابو بکر بعض قوله فغضب النبی و قام الحدیث چه از بخاری  
تقریر نبی در جواز شتم صدیق عتیق ظاهر شد و مثل حدیث ان الله یکره فوق  
سماه ان یخطأ ابو بکر فی الارض است یعنی هرگاه خدا بر زمین می باشد کراهت  
نمی کند از خطا کردن ابو بکر که این مفهوم مخالف حدیث است و منطوق حدیث  
و انک فی ندر وجهه خدا بی تعالی بر خطا هر قاطی غضبان بر خطا مخطی کراهت می فرماید  
حتی که از جاد کثواب سزا بد پس در حدیث به فضیلت ماند و همچنین دیگر اخبار  
است که در خوار صاحب صوابتی و غیره فراموش است پس این همه را اگر جائز می دانند  
است و درخ می باشد از حدیث لا ادری ما تشد فین یهدی کما مضی و کوه و  
از تخلف جیش سامه که در ان از باز یانه خبر است الله من تلتف عنوا پیشا که

شور ایشان متصادم گردیده است و از اخراج ایشان از بیت نبوت یقین قطعی  
 که رسول خدا صلعم مسیح مدح و ثناء ایشان بعد ازین قصه پخته تا حدین وفات آنحضرت مابین  
 پنج روز نفرموده است پس منسوخ شدن تمام اشیاء سابقه ظاهرست بخلاف مدح  
 اهل بیت نبوی که صاحب طواعی با همه تعصب و محبت از این عمر آورده که گفت آخر  
 مَا تَكْمِلُ بِنَبِيِّكَ الْخَلْقَ فِي أَهْلِ بَيْتِي پس هر سال فضیلت برائے خلفاء  
 مقابل اصحاب کسا و نفس خیر الوری و مورد سلام الله اکبر یا بر طلب اقتدار  
 خدائی و خواستش خصائص انبیائی کردن است چه طهارت و گردانیدن نفس حضرت  
 رسالت و نزول سلام بر کس عهده خداوندی است آنچه کاشف افضلیت و از  
 خصائص عهده رسالت و نبوت است و آن مخصوص بعترت و اهل بیت ختمی منزلت  
 عطا شده پس اختیار برین برگزیدگان هم پدید انبیاء و مرسلان من قبله افزون اختیار  
 خدائی بدست آوردن است چنانکه امامهم الرازی افاده نموده آن اهل بیت صلعم  
 سَادَةُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فِي السَّلَامِ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ لَيْتِي وَقَالَ سَلَامٌ عَلَى  
 آلِ لَيْسِينَ وَفِي الصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فِي الشَّهَادَةِ وَفِي الطَّهَارَةِ قَالَ تَعَالَى  
 اٰیُّهَا صَاحِبُ قَالٍ وَلِيَطَهَّرَكَ تَطْهِيرًا وَفِي تَحْرِيمِ الصَّدَقَةِ وَفِي الْحَبَّةِ قَالَ  
 تَعَالَى فَاتَّبِعُونِي يَحْبِبْكُمْ اللَّهُ وَقَالَ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی  
 اهل بیت نبوی یا آنحضرت و پنج اشیا مساوی اند در سلام که خدا بی تعالی هر دو را سلام  
 گفته و در صلوات و در طهارت و در تحريم صدقه و در ایجاب محبت بر امت انتهی  
 و این امر ظاهر است که سلام و طهارت و قرآن بجن غیر معصومین وارد نگردیده  
 است و همچنین در خصائص اهل بیت اند که کسب از افراد صحابه و امت هر دو



ایستادن نبوده است چه رفعت منازل و ایهت فضائل و سمو شئمال و علو فضائل  
و محمد علیه و محاسن جللیه و عطیات و هبیه و الغامات آلهیه همه بخیار و اینه ذریت  
خاسر آل عبارت که قال الله تعالی یحسدون الناس علی ما اوتهم الله من فضل  
بالا ترا از مراتب جلیله حضرات انبیاء و مرسلین است پس قطرات زینت کجا و وجه  
عالم تاب خالق کجا و از خلیل بن احمد نخوی پرسیدند که چگونه در حق علی بن ابیطالب  
گفت ما اقول فی حق امرکم متناقضه اولیاؤکم خوفا و اعدائکم حسدا فظنوا  
من بین الکتین ما ملأه الخافقین یعنی من چگونه در حق مرویه متناقض  
دوستان او بر او خوف کتم و مخفی نبودند و دشمنان از راه حسد پس در میان دو کتم  
و احتقار هر دو جهان از فضائل او مملو گردیده اند انتهی که ائمه علی حزین فی رسالت  
و مخفی نماند که مخفی داشتن دشمنان نیز یک جهت بود که کتب فضائل علی تلف  
کرده باشند بلکه تا امتداد سلطنت بنی امیه هر کس از نقل روایت ممنوع بود و کما  
هو فی السیر للمدائنی و متاخرین امت در تنقید اخبار قواعد مقرر و مذهب نمودند  
که اکثر احادیث فضائل اهل بیت ازان قواعد متروک و موضوع قرار داده  
شدند چنانچه حافظ سیوطی در لائی مصنوعه قدح تنقید ابن الجوزی و غیره تحت ذکر حدیث  
سد و الابواب کما میفرماید قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث انه باطل  
و انه موضوع دعوی لم یستدل علیها الا بمخالفه الحدیث الذی فی  
الصحیحین الخوخه ابی بکر و ابی بکر الخ یعنی قدح کردن ابن جوزی حدیث  
سد و الابواب کما الابواب علی بن ابیطالب بوجه مخالفت و معارضت بحدیث  
الاخوه ابی بکر و الابواب ابی بکر و لیل است بجز مخالفت بحدیث



بیانات	بیان
۴۰ بعد حمد و نعت بیان می متلو و غیر متلو	۲۰
۴۱ بیان پیغمبر حدیث غیر متلو است	۳۰
۴۲ اکثر اخبار و منع شیخین از نقل	۵۰
۴۳ اخذ اخبار از قاضین	۹۰
۴۴ معنی فضیلت و افضلیت از قرآن و سنت	۱۰۰
۴۵ معیار اول	۱۱۰
۴۶ آیه قل انی امرت ان اکون اول من اسلام	۱۲۰
۴۷ آیه معیار فان تطیعوا لکم الله حنا و	۱۳۰
۴۸ ان تتولوا کما تولیت من قبل لیذ بکم	۱۴۰
۴۹ عذابا ایما	۱۵۰
۵۰ بیان افضلیت	۱۶۰
۵۱ تنقیص اخبار عامه	۱۷۰
۵۲ از و الق قیل از حجة آیات سیف اند	۱۸۰
۵۳ رغبت شیخین با سلام بوعده پیغمبر انما	۱۹۰
۵۴ بخراش کشت و قیصر و مبشر بودن عمر	۲۰۰
۵۵ بسلطنت از عالم نصارت	۲۱۰
۵۶ اراده عرض لدنیا فرمودن مهاجرین	۲۲۰
۵۷ موعودین و اخبار در حرص علی الاما	۲۳۰
۵۸ واقعات در زین و انبساط دنیا بر ایشان	۲۴۰
۵۹ ورود حکم سیف و رمه و ابرت نمودن	۲۵۰
۶۰ از مهاجرین سابقین	۲۶۰
۶۱ ورود حکم زکوة در مکة و عدم اعتقاد صحاب	۲۷۰
۶۲ وفقی حکایت اثنان الی دیگر حضرت پیغمبر	۲۸۰
۶۳ استقرار جاهلیت و عقاید عمر تا زمانه	۲۹۰
۶۴ خلافت	۳۰۰
۶۵ طوطی و احب بادشهر بود و آیه لا تطرد الدین	۳۱۰
۶۶	۳۲۰
۶۷	۳۳۰
۶۸	۳۴۰
۶۹	۳۵۰
۷۰	۳۶۰
۷۱	۳۷۰
۷۲	۳۸۰
۷۳	۳۹۰
۷۴	۴۰۰
۷۵	۴۱۰
۷۶	۴۲۰
۷۷	۴۳۰
۷۸	۴۴۰
۷۹	۴۵۰
۸۰	۴۶۰
۸۱	۴۷۰
۸۲	۴۸۰
۸۳	۴۹۰
۸۴	۵۰۰
۸۵	۵۱۰
۸۶	۵۲۰
۸۷	۵۳۰
۸۸	۵۴۰
۸۹	۵۵۰
۹۰	۵۶۰
۹۱	۵۷۰
۹۲	۵۸۰
۹۳	۵۹۰
۹۴	۶۰۰
۹۵	۶۱۰
۹۶	۶۲۰
۹۷	۶۳۰
۹۸	۶۴۰
۹۹	۶۵۰
۱۰۰	۶۶۰

ردیف	بیان	ردیف	بیان
۶۲	سال چهارم در تحریک خم و اصرار بر طلب	۹۲	تخصیص ثانیین ازایه و ترکوک قایما
۶۳	بنیان شانی -	۹۳	افضلیت اسمائیت عیسی از عمر و غیر
۶۴	قمار بازی حضرت ابوبکر و تجویر عمر با بخت	۹۴	بی ثبیل رجعت نمودن عمر از مسیری تربت
۶۵	شطرنج	۹۵	منع کردن عمر ابوبکر برده منادی بشارت جنت را
۶۶	شراب خمر ابوبکر	۱۰۵	صبر فرمودن ختم المرسلین بر تازی منافقین
۶۷	سال پنجم آیه حجاب و تمنا کردن عثمان و طلحه با جهالت المومنین	۱۰۶	تالیف ختم المرسلین بمنافقین -
۶۸	جنگ حزاب و کراهت اصحاب و بیاد	۱۰۸	فعل پیغمبر بنا بر صلح و وقت می بود
۶۹	آوردن صحابه مهاجرین و عده پیغمبر را	۱۰۹	طرد اجتهاد عمر از حضرت پیغمبر و کراهت دو از جنگ بدر
۷۰	بخشیدن آن قیس و کسر می	۱۱۰	طرد اجتهادش در قتل اساری بدر
۷۱	روایت حدیث در کراهت و نافرمانی شیخین از حکم پیغمبر خدا	۱۱۱	طرد اجتهادش در رد فقر امر مسلمین الی الشک
۷۲	تخویف عمر صحابه را از بطلان عمر و ابن عبید	۱۱۲	طرد اجتهادش در سبقت مهاجرین مکه از مهاجرین حبشه -
۷۳	سال ششم صلح حدیبیه	۱۱۳	طرد اجتهادش در خواندن تورات و درین ذکر چنین اجتهادات مطروحه مذکور است
۷۴	حکم تلقیه بزنان خود و قتال بزنان خود و حکم	۱۱۴	طرد اجتهادش در ایستاده بول کردن
۷۵	شک نمودن عمرو در رسالت حضرت پیغمبر	۱۱۵	طرد اجتهادش در منع گریه بر اموات
۷۶	تردید رضوان بحق مکررین	۱۱۶	طرد اجتهادش در منع گریه بر وفات حضرت
۷۷	عبدلله بن ابی منافق حاضر بر رویه	۱۱۷	طرد اجتهادش در قتل ابن ابی
۷۸	شجره بود	۱۱۸	طرد اجتهادش در قتل حاطب
۷۹	سابقون اولون سابقین اهل جهاد اند		
۸۰	معنی رضوان		
۸۱	دریث خاصیت الفعل		
۸۲	سال هفتم غزوه خیبر و هزیمت ابوبکر و عمر		
۸۳	به نکت بیعت رضوان		
۸۴	غار ثکرب صحابه و حقیقت غزوات خلفا		
۸۵	نیافتن عثمان غمناک حضرت پیغمبر صلعم		

مسائل	مسائل
۱۲۱ طر و اجتهادش در قتل یوسفیان	آنحضرت را صلعم
۱۲۲ طر و اجتهادش در قتل ذوالنورین	طر و اجتهادش در قتل ذوالنورین و در تقسیم غنیمت
۱۲۳ طر و اجتهادش در قتل اعرابی	بنی قریظه
۱۲۴ طر و اجتهادش در تقسیم اسول	طر و اجتهادش در مذکور غنیمت بنی نضیر
طر و اجتهادش در منع قرآن خواندن مسلمانان	سال ششم رجعت خمس برای حضرت امیر
ضبطه -	مهره و آنک اسلما سل که چنین تحت رایت
۱۲۶ طر و اجتهادش در منع قوطاس بقوله	عمر و عاص بودند -
قوی مواعنی -	صحابه از رسول طعناات الواط خواستند
طر و اجتهادش در منع جرا زواج بی طریق	آنحضرت فرمود لشکرین بنی من کان قبلکم
تفتن آنها التسلو قال یقول رسول الله	عثمان ابن سعد بنی شرح را که خوش
۱۲۸ طر و اجتهادش در منع لعب اهل حبشه	بد شده بود مخفی کرده و بحضور پیغمبر صلعم
طر و اجتهادش در منع خوابیدن رسول خدا	تا که آن برائت بیعت پیش نمود الخ
بر روی ریاضی خرما -	غروه چنین و مکرمین قتال
۱۲۹ طر و اجتهادش در منع صلوة جنازه ابن ابی	غروه چنین ابوبکر بر لشکر اسلام زخم
طر و اجتهادش در بازماندن و اجتهادش	چشم فرمود
طر و اجتهادش از تعرض شعر خواندن ابن	فرستادن ثلثه از جنگ چنین
رواحه در حرم که	ثابتین و منتهین غروه احد و چنین
طر و اجتهادش از منع مردی که کلمه بنیبر	تعرض علیه تقسیم بنیبر و غنایم چنین
عویب خود را خواند	آنحضرت صلعم استال قلوب منافقین بنیبر
طر و اجتهادش از قتل ابو حنیفه	قرار منتهین غیر معفو است -
۱۳۱ طر و اجتهادش از منع تورات خواندن	تیسر متقاتلین چنین از منتهین
بر تبه دیگر	خبر دلا عمر حکم را از ران بنیبر خدا
طر و اجتهادش از موئین عصفه که تروت	ظهور لغای چنین یوم طائف
عمر بود از خواندن قصه یوسف	ییب قلبی عمر یوم تبوک نظام رشد
۱۳۲ طر و اجتهادش از قنوت بندن	و به لاططانیه بن پیش تا قنوتی
طر و اجتهادش از منع زیارت ام البنی	تقیل عمر بن قاتی خودش



که در معیار چهارم است و در نسخ فضائل ارباب جلالت که در معیار هفتم بنظر آمد بافتیاف و توفیق  
 مذکور از فلک چشم هم برش معنی رسیده است و تعارضاتی که بر تصویب امام هم المازنی و امام هم المازنی  
 و محدث قسطلانی نشان فاروق اعظم درباره قصه قرطاس فرموده تماشاگاه اهل بصیرت است  
 ترجیح دادولی امام الرازی اتفاق و قتال صدیق را بر اتفاق و قتال امیر المومنین البتة روشنی  
 چشم بصیرت میدهد و غرض که هر محدث این کتاب چنان در نظر حق بین مینماید که شمه و امر فل  
 میکند که جائز است بیهوشی تقبل بقبول حسن بحدیث و حسن - کتب البتة شریعت حسن

## تاریخ مشطوم جواهر مشطوم اکلیل تواریخ منجلی محمدیافسر علی محمدی

افاده کرده معیار فضائل  
 سلویش مثل اسواج و اصل  
 مذتب است این معیار کامل  
 بر آن نقد خیر و شر و تل  
 بصیرت دقیق و تجدید و اما کل  
 مثال نور و ظلمت حق و باطل  
 که هست از سید حامد شما کل  
 صراط مستوی بر افغان کل  
 بعین شرع معیار الفضائل

۱۳۶۴

جناب بر خوار قدس  
 مضامینش سنابل یا سلاسل  
 حروفش کافلی معنی قوافل  
 مجلی گشت این معیار مذتب  
 میان غیر و همفیس پیید  
 جدا بنمود در امر خلافت  
 مذتب هم مقتض گشت معیار  
 چه معیار و مد ابر صدق و ایمان  
 مرتب نقد و ثبت غیب



